

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	کتابخانه خانی
مؤلف	
مترجم	
موضوع	طب
شماره ثبت کتاب	۵۰۱۹۲
	۹۲۵۸
	۲۷۷۱



نگاشته و فهرست شده
۶۶۴۶

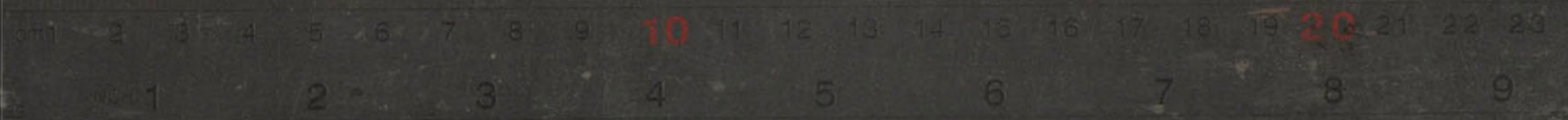
قاجار حاکم شاه احمد

مستدر
هـ
مستدر

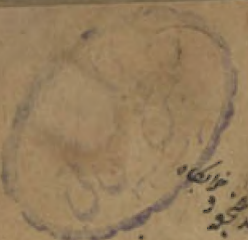
مستدر
مستدر
مستدر
مستدر
مستدر
مستدر

7742
6792

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷



علامی مولانا جلال الملک والدین محمد الصمد بنی الدوانی طبیب المدینہ
 جعل مقدّم الصدق رجبہ **بیت** برده اوکوی سفت از میدان
 نه زمیدان که برده از اقران مستعدان مباحی از طلبش مستفیدان
 مفاخر از ادبش می بود و از علم حدیث و کلام و رسائل حکمت در حد
 مطالع می نمود و چون بلده مذکور کس خلق اطا بود و آن روز مخدوم
 نامی رئیس الاطبا مولانا عماد الملک والدین محمود نور احمد مرقدہ مدرس
 این فن و معالجات مرضی متعین شده بود و شفقت تمام بنیت خواص
 و عوام داشت و آنچه بقیه تازه کشت و مدت دوسال تمام در خدمتش
 کتب متہ اوله این فن مثل آبی سربابی تمام و طرفی از طبابت قانون
 و طرفی از شرح موجز مولانا نفیس و ایضاً مجملہ العلاج طاهر محمد
 و شرح جالینوس کرده شد و چون قواعد و قوانین طبی بنیست
 و شفقت خدمتش مربوط و مضبوط گشت در خاطر می بود که نسخه فارسی
 در بین فن که جامع طرفین علمی و عملی و امراض و اسباب و علامات و
 معالجات آن باشد بنویسد ولیکن این نیت و عزیمت در ترائی
 بود الا ان فاستحسنت اللہ تعالی و استغنت بر فی ابتداء و اختتامه با
 بر تریش نام خمسه فوجام غصین دوحه خانی و ثمره شجره خاتانی
 خان بن خان بن خان المودید من الملک المثنان ابو الغازی سلطان
 سعید بہادر خان خلد اللہ ملکہ و ابہ دولہ و طول المد عمره و نظر اللہ
 اعوانہ و البصارہ و مشاعف اقتدارہ بحق محمد سید السادات و منہ



السعادات و این کتاب مشتمل بر چهار باب است و یک فصل **باب**
اول در بیان قسم علمی و عملی ازین فن **باب دوم** در بیان امراض
مختصه باعضاء انسان **باب سوم** در بیان امراض مختصه برجان
باب چهارم در بیان امراض علوی که اختصاص بعضوی دودن عضوی
و مردی و زنی ندارد **فصل** در بیان پاره از ادویه مفرده و مرکبه
خواص بعضی از حیوانات و حضرت ایشان و تدبیر آن بعد از حصول
مضره و این کتاب مسماست **بمخففه خانی** و الله الموفق للإتمام
باب اول و این باب مشتمل بر مقالات است و درین
باب اولاً معرفه چیزی که دانستن آن بطیب و ضرورت
و آتمه اینست که مذکور میگردد بر صغیر خیر و افعان این ضاعت بوده
نمک و در طبیب تصور جمیع معانی طبعی لازم است و باید که اقتضا
بر اینچنین عوام نکند و باید که معتقد صدق قضایا و مسائل طبی باشد
اگر چه بعضی ازین قضایا و مسائل بطریق تقلید حاصل خواهند شد از
و بعضی بطریق برهان و دلیل **مقاله اولی در بیان ارکان مرکبات**
و ارکان عبارت از اجسامی است که منقسم میشوند از اجسام مختلف
الصور و حدود مرکبات از ترکیب ایشان است و یقیناً است
که مراد مرکبات ثلثه است که جماد و نبات و حیوان است و اگر چه
موضوع و مرکب مجوثر عنده درین فن خاص است که آن بدلت
است یا متعلق ببدن تا بحث از ادویه و اغذیه را نیز شامل باشد

غیر

تمایز

چهار است آتش و هوا و آب و خاک و طبع آتش گرم و خشک است
موضع و مقرطبیعی او فوق عناصر است و طبع هوای طرف گرم و تر است
و موضع طبیعی او تحت نارا است و طبع آب سرد و تر است و موضع طبیعی
او تحت هوای و طبع خاک سرد و خشک و موضع طبیعی او تحت عناصر
آنست که هرگاه در آن باشد ساکن و مستقر باشد و مینماید بجا نبی
و طبعی و اگر بقصد انتقال کند این حرکت غیر طبیعی باشد و اگر بخواهد
بود تا یا مقادیر کند این حرکت طبیعی خواهد بود و آتش خفیف
مطلق است زیرا که حرکت نمیکند بالطبع الا بحث فوق و هو خفیف
نسبتی است یعنی نسبت باب خفیف است و الا نسبت با آتش ثقیل
زیرا که حرکت او بالطبع حقوق و قبل است هرگاه تحت موضع طبیعی خود باشد
و هر چگاه فوق موضع طبیعی خود باشد حرکت بجانب تحت میکند و آب
ثقیل است الا ثقیل نسبی است نه مطلق زیرا که ثقیل نسبت به هوا است
و خفیف نسبت بارض است و خاک ثقیل مطلق است زیرا که حرکت
نمیکند بالطبع الا باسفل **مقاله ثانی در بیان مزاج** بر واقع است
طبایع مخففه آنکه هر چگاه که ارکان یعنی عناصر اربعه بحسب اجزای
شوند و تماس با یکدیگر کنند و تفاعل میان ایشان واقع شود
معنی که هر کیفیت بار و بشکند و بار و کیفیت جاربشکند و علی القیاس
رطب سورت یا بس و یا بس سورت رطب و ازین تفاعل و تکاثر
کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود ثانوی که آن نبوده باشد این

است و از ارکان طبیعی

تجلی

مزاج می نامند و درین مقام میان طبیب و حکیم مخالفت است زیرا که
طبیب این کیفیت متوسطه ثانیه را که از تفاعل حاصل شده مزاج می نامند
و حکیم میگوید که در تفاعل کیفیت اولی از عناصر دور میشود و کیفیت
مشابه مرین مرکب را طاری میشود و مزاج اینست و مزاج باعتبار تجویز
عقل منقسم میشود باین طریق که خالی ازین نیست بر طبق وسط است
بین الکلیفیات الاربعه المتضاده که در ارکان است یا نه چنین است
و قسم اول از مزاج معتدل بالغرض می نامند زیرا که معتدل حقیقه از مزاج
محال است زیرا که مزاج حقیق و قوی متصور باشد که عناصر در مرکب
موجب کم و کیف علی السویه باشد و هر چه گاه که اجزای محجب کم و کیف علی
السویه باشند هر یک میل بکمینه خود خواهد نمود پس مرکب حاصل نشود
پس مزاج معتدل حقیق موجود نشود و ملا معتدل بالغرض و یا معتدل از حد
در قسمت و ثانی خالی ازین نیست که گرم تر از اعتدال بالغرض است یا سرد تر
از دست و یا از طب از و یا خشک تر از و یا اعتبار ترکیب یا گرم تر و خشک
از و یا گرم تر و در طب از و یا سرد تر و خشک تر از و یا سرد تر و در طب
از و این اجزیه مذکوره مقسومه سیم است با مزاج مقابل مراعت آن بالاعتدال
را و لفظ اعتبار را گاه بر یکا فو و هم سری اجزای مرکب اطلاق میکنند
تساوی جزئیات را با ارض در بعضی مرکب و گاهی اطلاق بر یکا فو و برابری
قوا کنند مثل عدم غلبه قوتی بر قوتی در مرکب و گاه اطلاق بر معنی دیگر نیز
میکند و آن اینست که موضوع از موضوعات را نوع مزاج است که آن مزاج

اصل مزاج است به نسبت آن موضوع مثل انسان که نوعی از حیوان است
اعت و او را مزاجی است که نسبت با او آن مزاج اصل و الیق است
قیاس با مزاج انواع دیگر و این مزاج را معتدل نوعی می نامند و چنین
مرکز یک از انواع حیوان را مزاجی خاص با و است که آن مزاج با نوع
اصل و الیق از مزاج است و مراد بعد از قسمت اینست ولیکن مزاجی که
اقرب از مزاج است باعتدال بالغرض و طبیب را طبیب او واجب است که
از غیر فصل بر واقع خبر این فن پوشیده نگردد که در مزاج
انسانی بحسب ماهیت تفاوت نمیدور زیرا که سبب ماهیت نوعیت متحد
است با شخاص این نوع و تفاوتی که هست محجب عدد است زیرا که
مزاجی که زیر راست مخالف است مزاجی که عمر راست و مع هذا
هر دو ترکیب اند در مزاج انسانی بس اختلاف بالعدد باشد و اتحاد
بالماهیت و مزاج نوعی و دو طرف افراط و تفریط دارد بدانکه افراط تجاوز
از حد در جانب کمال است و تفریط تجاوز از حد در جانب نقصان
و محال است که شخصی از اشخاص نوع باقی باشد و موصوف مزاج
زیرا که بطولان مزاج نوعی بطولان اشخاص است و نیز شخصی نیست که
شخصی از اشخاص نوع انسانی که او اعتدال اشخاص است و شخصی
اقرب از و که اعتدال بالغرض است درین حکام مثل این شخص را
اعتدال دیگر است و این اعتدال نیست مگر محجب قیاس نوع الی مابین
فیه یعنی شخصی و فردی که داخل است درین نوع همچنان که اعتدال نوع

نیت مگر بحسب قیاس نوع الی ما هو خارج عنه یعنی بخیر یا خارج از نوع
 مثل قیاس مزاج نوع انسانی مزاج غنم یا ارنج و همچنین در صنف نیز
 زیرا که در هر صنف از اصناف انسان مثل ترک و هند و غیره ذلک من الی
 صنف را مزاجی است خاص بان صنف که قیاس آن مزاج بان صنف قیاس
 نوعیت با انسان و آن مزاج را اعتدال صنفی می نامند و همچنین در هر صنف
 از اصناف شخصی است که نسبتش بان صنف نسبت اعدل نام است
 از روی مزاج بنوع انسانی و این اعتدال نسبت مگر بحسب قیاس
 الی ما هو داخل فیه همچنان که اعتدال صنفی نسبت مگر بحسب قیاس صنف الی
 ما هو خارج عن ذلک الصنف همچنان که سابقا ذکر شد و همچنین در هر شخصی
 از اشخاص انسانی را مزاجیست خاص با او که ممکن نیست با او باشد که
 باشد با او در آن مزاج شخصی دیگر از اشخاص انسانی و این مزاج را آن شخصی
 اعتدالی است که بان مقوم است آن شخص درین مزاج و این مزاج را اعتدال
 شخصی می نامند قیاس با غیرش از اشخاص نوع و همچنین مزاج آن شخص را مزاج
 است معتدل که بر آن مزاج بر افضل احوال نیست در آن حین و آن شخص بان
 حین تغیر مزاجش را اعتدال مزاجش که سابقا بود ولیکن درین حین بر افضل
 احوال نیست پس در اعتدال مزاج بر شخص بحسب احوال تفاوت جاریست زیرا که اعتدال
 مزاجی که او را بر افضل احوال است غیر اعتدال مزاج سابق است و این را
 اعتدال بحسب ذات شخصی می نامند یا بحسب قیاس بغیرش از اشخاص همچنان
 در عضو مزاجیست خاص بان عضو که آن عضو مقوم بان مزاج است و این مزاج

اعتدال

را اعتدال عضوی می نامند و همچنین اعضاء مزاجی بر افضل احوال می باشد
 که در بعضی اوقات نبود و این مزاجی دیگر است و این مزاج حین
 تغیر حالت و این مزاج را اعتدال بحسب عضو و حده می نامند
 قیاس بغیرش از اعضاء پس در نوع انسانی نیست وجه از اعتدال مزاج
 مقصور است و همه اعتدال مزاج یک نوع است که انسان است غایب
 بتجویز عقل اقسام پیدا میشود و هیچ یک از اینها خارج مزاج انسانی
 پس باید دانست که اعدل انواع بحسب مزاج انسان است و اعدل
 اصناف سکنان خط استواینه پیش اکثر و بعد از آن سکنان اقلیم رابع
 پس بعضی دیگر که ازین دو طایفه را بر مدعای خود دلایلی روشن است
 و این از جمله مسلمات و اجبهات الاوهان است نزد اطباء و اعدل اشخاص
 افوا اعدل صنف است و اعدل اعضاء جلد است خصوصاً جلد کف دست و
 خصوصاً النخلة السبابة که از امسجه نیز می نامند و بر پهلوی ابهام است
 و ازین جهت که اعدل است حاکم است در کیفیت طووسات زیرا که
 حاکم را واجبست که مساوی المیل بین الطرفين باشد و از جمله ایشان
 که بان استدل بر اعتدال جلد میکنند آنست که منفعل نمیشود از جرم کرب
 در حار و بار و سرد و جزو درین جسم متشابه القوة باشد یعنی حار
 قوه بار و بار و قوت حار شکسته باشد و مکان فی القوة در انکسار
 معنی دارد که غلبه قوت در هیچ که ام از طرفین نباشد و هر چه که چنین
 باشد معتدل منفعل نمیشود و بر همین قیاس در کیفیت منفعل پس

جلد اصابع بد و خصوصاً

هرگاه که اعتدال مزاج معلوم شد سوره المزاج نیز معلوم است زیرا که
 سوره المزاج خروج صبح است از اعتدال و سوره مزاج منقسم میشود
 زیرا که خالی ازین نیست که احتراسا یعنی است یا ابرو یا بینی است
 یا اربط و یا لبش یا بینی و بر سبیل ترکیب و از مزاج نیز یعنی یا حار
 رطب است و یا بار و رطب است و یا حار یا لبس است میا بار و یا لبس
 است و هر یک از این اقسام مادی است یا سافج است و سبب
 مزاج مادی بواسطه خلطی از اخلاط که او را کیفیت ردی است مثل صفرا
 او از اخلاط اربعه که بدن متکیف بکیفیت ردی شده است بسبب این
 خلط و سوره المزاج سافج آنست که سبب حصول وجود او خلطی از اخلاط
 بدن نیست مثل برودت هوا و گردیدن در برف و یا فتن سردی از وجود
 حرارتی که نه از مزاج اخلاط باشد مثل حرارت مدفوق که ناشی از خلطی و تعفن
 آن نیست بلکه حرارتیت صادر از قلب و تاثیرش در رطوبات محمود
 و در هر مرتبه شروع در افتاد ازین رطوبات مسما با سبی میشود و سوره المزاج
 منقسم شانزده قسم میکند و هشت ازین جمله مادیست و هشت سافج
مقاله ۳ در بیان اخلاط اربعه بنیاید آنست که هر یک از اخلاط اربعه
 وارد می میشود استیلا می یابد در بعضی خلط صورت غزائی و بعضی صورت
 بیشه با و کشتی غلیظ می کند در چند ساعتی که مقرر داشته اند و این نیز
 بحسب مزاج و قوت بدن متفاوت میشود و این جوهر متخیل را
 کیلوس می نامند و درین حین صفات و تقاضای او از طریق نامسار بقا
 می نماید

که آورده چند موعود است من عند الله از برای جذب همین بجا نیست
 چسبیده بمعدنه است و اینجا طبعی می یابد و از اینجا مناسب هر عضو
 منقسم میشود و او غرق و آورده موضوع من عند الله از برای همین
 مصلحت است که در ویدیه جمیع بدن می نشیند ببارک الله احسن الخالقین
 و در این جزای است رطب که جزو مغذی میشود که آن بدن است و در
 تعریف خلط گفته اند جسم رطب سیال یسیر الیه الخده و خلط محمود
 آنست که صلاحیت آن داشته باشد که وحده و بتمام جزو مغذی شود
 مثل دم صافی یا با غیرش از اخلاط جزو مغذی تواند شد و خلط غیر صالح
 یا فاسد آنست که چیزی عارض وی نشده باشد که ابطال صلاحش کرده باشد
 چه اگر عارض فاسد او را پیش نیاید یا هر اینده صالح بودی پس در خلط خود
 خلط صالح بوده قطع نظر از عارض و بر طبعیت و غیر صالح باعتبار عارض
 عارض بحسب کیفیت جنبه بوده باشد و باین اعتبار در رطوبات متفاو
 میشود و اخلاط صالحه و فاسده منقسم در چهار جنس است خون و صفرا و سودا
 و بلغم و بیاید آنست که رطوبات بدنی دو قسم است اولی دمانوی اولی
 اخلاط اربعه مذکوره است و ثانوی فضول است یا غیر فضول و آنچه فضول
 است در مجت اخلاط ردی مذکور خواهد شد اما رطوبتی که فضول نیست
 آنست که مستعمل از کیموس شده و نفوذ در اعضا کرده اما هنوز جزو
 مفرد نشده است زیرا که فعلش تمام نبوده در استیلا و اضاف رطوبت
 چهار است یکی رطوبتی که محصور است در تجا و عروق عروق صفا
 می نماید

در رطوبات

اضحی

تخوان و نظرون و باط و در و در
 و درین وقت که کشتی غلیظ می کند
 و پوست و عروق و موهای نامرئی را
 اعضا رطوبت را

و مجاور است مرا عصارا و ساق اعصاب عن الا حجاج چه اگر این رطوبت
 نباشد اعصار اجفاف و پوست طاری میشود و حکمت تامة الهی مقتضی بود
 اوست و ثانی رطوبتی است مبین در اعضا که بمنزله سبب است مستعد
 آنست که تغذیه اعضا کند هر جگه که اعضا فاقد غذا باشند و ثالث رطوبتی
 که قریب العمد بالغذاء و عضویت یعنی استخوان او بعضو از جهت مزاج شده
 اما مستحیل از جهت قوام بعضو شده و رابع رطوبتی که مداخل جوهر اعضا
 اصلیه است و این رطوبت از جهت اتصال اجزا اعضا بیکدیگر است
 و از اجناس اربعه مذکوره رطوبت یکی خون است و خون طبیعی
 است یا غیر طبیعی و خون طبعی آنست که تغذیه بدن کند و نافع او باشد
 و از عدم وقت او سوء مزاج حاصل شود بلکه از عیش و غم حیوة باشد
 و غیر طبیعی مقابل اوست و علامت خون طبعی آنست که احمر ناصع باشد و بوی
 ناخوش نداشته باشد و بحسب طعم شیرین باشد و گاه خون غیر طبعی میکود و آن
 یا بواسطه متکلیف شدن اوست در ذات خود یا بن طریق که اسخنی از حال
 طبیعی شده یا بر داز و این تغییر می تواند که گاه بواسطه مخالطه خلطی غیر
 طبعی شود و او را متکلیف بکیفیت زائیه کرده اند و این دو قسم می تواند بود
 یکی آنکه این مخالطه از خون باشد یا بن طریق که جزوی از خون متعفن شود و تاثیر
 در بقیه اجزا نکند و درین حال بر آئینه اسخنی مابینغ خواهد شد و قسم ثانی
 آنست که در مخالطه از خلط دیگر باشد مثل صفرا یا غیر طبعی و با خلط
 دیگر یا نفرا و یا با اجتماع اخلاط فاسده متعفن و او را از صلاح و طبیعت پرور

اعضای اصلی
 استخوان و عصب و رگ و جگر و کبد
 که اعضا اصلی اند که هم درین ازین
 قیام می کند

مربک حرارت که رطوبت در صبی الرطب و الدین است و در شهاب
 آخر و ابیس حرارت واحد با اعتبار محلیین مختلف میشود زیرا که
 را احراق در اینم خشک تاثیر بیش ترست از اینم تر و حرارت قایم
 بر رطوبت کثیره الدین است از حرارت قایم بر رطوبت ضعیفه حرارت
 صبی الدین و الضعف از حرارت شهاب باشد زیرا که انسان در اول فرج
 درین غوار رطب است در مزاج اصلی خود و تا سالش دراز دیاد میشود
 بواسطه تاثیر حرارتش در رطوبت که حامی حرارت عزیزیت از فضا
 و تا انتهای سن نموده بعد از آن سن و توقف حرارت را بواسطه
 دران اوان در رطوبت عزیزیت نقصانی نیست و چون بسن و توقف
 منتهی میشود روز بروز در رطوبت عزیزیت که مرکب حرارت عزیزیت است
 نقصانی میشود و بقدر نقصان از رطوبت نقصان در حرارت ظاهر
 میشود و در خارج مثالش فتید روغن است که با و نار قایم است و
 خشک نیست که فنای روغن که نار با و قایم است بالاخره مستغرق فثای
 نار است پس تا زمانی که روغن باقیست نار باقیست و همین که روغن
 آخر شد نار نیز آخر شد اینست مثال حرارت و رطوبت عزیزیت که سبب
 حیوت انسان است و جمیع حیوانات و همچنین که مذکور شد چون نقصان
 بعد از سن نموده در رطوبت عزیزیت میشود اگر چه در رطوبت غریبی که
 امراض است می افزاید و چون رطوبت غریبی حامی و مرکب حرارت عزیزیت
 نیست ناقص و محکم حیوت نیست و ازین جهت که رطوبت عزیزیت فانی

در رطوبت غریبی
 و در رطوبت غریبی

ر
 و

شش در سن گلوله و ششوت الی آخر العزم مزاج بارد یا بس شود
 نسبت باستان سابقه و مزاج و جال و ابرو و ابرو است نسبت به مزاج
مقاله در بیان فوائد اعضا و اغضای است از اجزای
 انسانی که متالیف و ترکیب است بدن انسان از این اجزای و این اعضا
 منقسم میگردد و مرکب و عضو مفرد آنست که هر جزء و محسوس از
 در اسم واحد شریک با کل باشد یعنی اسم کل بر جزء درست باشد و لغت
 کل بر صاویق آید مثل موی که هر جزء و از و را موی می نامند و بعضی بر جزء
 صادق است و مثل لحم که او نیز بر همین وجه است و عضو مرکب مقابل
 این مثل راس و استخوان عضویت صلب مخلوق شده من عند الله
 تعالی زیرا که او اساس و عصب بدن است و تمام حرکات و حکمت بایز
 الهی مقتضی آنست که این مخلوق را حرکات انسان باشد و از این جهت
 است که اگر استخوانها با وجود صلابت بخوف مخلوق شده است
 و فایده در تجویف آنست که در بعضی اوقات بسبب حرکات عقیقه جفا
 و پیوست بر طاری نشود و فشارک الله احسن الخالقین و عذوف
 نرم از استخوان است و اصل از سایر اعضا و در وجود او آنچه نرود
 مقرر شده از منافع چهار است یکی حسن اتصال اعضا صلیبیه با اعضا
 صلیبیه مثل استخوان با گوشت و همچنین نکه اتصال شانه با گوشت بواسطه اتصال
 غضروف است و در اینست او از عظم مراعات مناسب است یکی
 عظم تا بکانه نباشد و اتصال طرفین عظم و لحم را شایسته باشد و فایده

که سبب نباشد تا در تن و در بدن
 و حکمت عظم را شایسته است

دیگر میانه مفاصل از ساق و بدن با استخوان عند الحکات و کوفته شدن
 اینها و دیگر آنکه تا در بارش عضل در استخوان و نکه بر عذوف و دیگر آنکه عظم
 متعلق عضل است در بعضی مواضع همچنی که در جگره زیر که عضلات جگر
 متعلق بغضوفی است که آنجاست و اعصاب اجسامی است که از دماغ
 رسیده است و از شجاع که او را حرام مغزی نامند و در لون سفید است و
 نرم است در الغطاف و کج شدن و صلب و سخت در الغضال و پاره
 شدن او با سانی نیست و او مخلوق است من عند الله تعالی از برای فایده
 و اعظم فایده اش رسانیدن قوت حس و حرکت از او است با اعضا
 متحرکه که بالا رده و این بواسطه رحمت که حامل اوست و عضو عضویت
 مرکب از عصب و از جسم که او را اطراف استخوان و عتقای مجمل روینده است
 یعنی محیط است و فزاکر فیه است و شبیه عصب است و او را عصب و باط
 می نامند و خلقت از برای تحریک اعضا است بحسب اراده بجای مبداء
 عصب که آن مبداء دماغ است و این تحریک برین وجه است که عصب
 گاه که متصل میشود بر باط و هر یک چنگ در یکدیگر میزنند و متشنج میشوند
 گاه که غشی واحد میشود و او را در هر گاه که مقتضی تحریک عضوی از اعضا
 حرکت میکند قوه محرکه که فزاکر فیه عضل را رسانیدن غشی که او را
 عضل است و با بطریق شش عضل و درین حال مستلزم حرکت عضل
 بجانب مبداء بطریق از فاکر فیه است و این مستلزم
 حرکت عضلات بجانب خلاف مبداء که آن تضرع است و او را تار جانی

این عصب را عصب حرکتی میگویند که از مغز
 خارج میشود و به اعضا متصل میگردد
 و این عصب را عصب حسی میگویند که
 از اعضا به مغز متصل میگردد

است که روینده است از اطراف بعضی عضلات و این قید بعضی از برای آنست
 که عضله پیشانی را در تنیست و او را به عصب است و متصل است از طرف
 که مقابل عصب است با عضای متحرکه و در مرکب است که اکثر آن عصبی
 که آن جزوی از عضله در باطن است و قید اکثر اینجا نیز از برای آنست که در
 متالف مرکب از غیر عصب در باطن نیز می باشد همچون وتر عقب که باطن
 است زیرا که او مرکب از او تار عضلات است که بر ساق است و در باطن
 نیز عصبانیست که عصب حس و لمس و از استخوان روینده است که جانب
 عضله و یک از رباطات را حسن نیست و حکمت باهره الهی مقتضی نیست
 زیرا که آنست که اکثر حیوان از حرکات غیظه و غیر آن جاریست و اگر
 چنانچه رباطات را حسن بودی بواسطه مصادفات و کوفته شدن آنها که در
 واقع میشود همیشه متنازی و متالم بودند نمی و شریان جسمی است همچون
 در روینده از قلب در باطنی الی غیر است و همیشه متحرک است و کثرت
 و انقباضی از جهت خروج و نقض بخار و خانی و واسطه وصول روح به
 اجزاء بدن است و عرق که او را در بدن نیز می نامند جسمی است شبیه
 بشریان و او روینده از کبد است و او را تریه و تریه و تریه و تریه
 بر اعضا و غشای است منتج و بافته شده از کیف عصبانی غیر
 محسوس باین معنی که شبیه عصب است نه آنکه او عصب باشد و او
 قلیل الشجن است یعنی غلظت و سبکی ندارد و مستغرق است و قوی
 سطوح اجسام دیگر میکند و در نقشه او فواید است یکی آنکه عضو

و اعضا

حفظ بر یکسانی که دارد و کند که اگر این غشای نباشد از هم بیاید مثل چرم
 کرده و کبد و دیگر که عضوی که طغوف و پوشیده نباشد است
 او را محال می بیندی باشد و دیگر آنکه اعضا عظیم الحس را بواسطه
 که در غشاست معوض از افات باشد مثل کبد و کبد و غیر ذلک و این عضو
 که حیوان فوج اعضا می شود یعنی پری و سخن آن تا آن فوج در صورت منکر
 نمایند همچنانچه حیوانی را غرض شود و بواسطه آن یکی از فوج از لحم خالی
 بسیار که بر می نماید و دیگر تسخین اعضا که در حرارت دموی که در رگ
 و دفع افات نماید از اعضا و بسیاری از اعضا را مثل دماغ است اگر
 اعتماد اکثر بر عظم است و بسیاری را اعتماد بر ولایت و بیاید دانست که
 اعضا مفرده مثل استخوان و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشای
 که پرده است و گوشت و هر چه در بدن است و او را همه از هفتی متکون
 میشوند الا که او از متکون خون متکون شده است و الا فیه و جسم
 او از مایه خون متکون شده اند و عاقد خون حرارت و عاقد و قوی
 و شحم بر دوت و الله اعلم **مقاله در بیان کیفیت اعضا**
 و از جمله اعضا اعضا در سینه است یعنی مبداء او اصل است حر و قوی
 که محتاج الیه است در بقای شخص و نوع زیرا که شخص یا نوع را احتیاج
 باوست و محتاج الیه مفید از اعضاست و عضو سینه قوتیت مرغ را از
 اعضا و اگر اعتبار را فاده و قبول کرده شود چهار قسم حاصل میشود زیرا که
 عضو باین اعتبار خالی ازین نیست که مفید غیر قابل است و یا قابل غیر مفید

در مقام

و یا هم مفید و هم قابل و یا نه قابل و نه مفید و دل نزد محققان حکما مفید است
 غیر قابل زیرا که محقق شده است پیش ایشان که قوا و انفعالی فایض
 میشود از مبدأش بر روح متولد در قلب و بعد از آن روح او را برود
 بقی قلب از اعضا میسازد و اما قابل غیر مفید و در وجود او اختلافی نگذاشته
 و آن مثل گوشت است از اعضا زیرا که حساس است و قبول قوه حیوانیه
 کرده است از غیر مفید این قوه نیست و غیر از اعضا الا فطره و الا شایع
 در بقای شخص فایض و اما قابل مفید و در غیر خدا فی نیست مثل کبیر زیرا که
 قبول قوه حیات از قلب کرده و اما قوه تغذیه غیر از اعضا میکند
 لیکن معنی علی الاطلاق نیست زیرا که بعد از قبول از قلب افاده میکند و نزد
 جالیوس افاده او اطلاق است در بطریق مذکور و اما آنکه منصف افاده
 و قبول هیچ کدام نیست در وجود و خلقت است زیرا که بعضی از حکما
 از سطوح برین رفته اند و معتقد اند که این قوا برین دو عضو کور از غیر فایض
 شده که آن کبیر است در اول تکون و بعد از آن در ایشان استقرار
 یافته و درین مقام بر طبق نیست که معرفت آن محقق است از زمین
 بدانند زیرا که عند آفیه اقوا در علاج این علم و معرفت را مدخلی نیست
 لازم بر و اینست که اعتقاد کنند که جناب او بر وجه معتقد فرقه ثانی است
 پس قبول بعضی اعضا قوت را بخوبی که اگر سه طریق میان مفید و قابل
 شود آن نیست که ابطال حس در قابل کند چنانکه اگر سه شود طریق بعضی
 مودوی قوت حس است بعضی از اعضا هر آینه باطل میشود قوت حس

کافی بوده اند که علم و غیر
 حساس با قوتی است و این
 نه که بر سبیل خبری است از قوت
 دیگر و بعضی از حکما هم

از آن عضو قابل یعنی اگر قول ثانی که مشوب با سطوح و متولد است
 طاعت باشد حس است **در ظاهر در بیان کیفیت اعضا و جزیه**
 قلب عضو است در سبب بقای شخص زیرا که او مبدأ قوت
 حیات و دیگر دماغ است و او عضو است که مبدأ حس و حرکت است
 بسیار اعضا و دیگر کبیر است و او مبدأ قوت تغذیه است و اما سبب
 بقای نوع این سه که مذکور شد و چهارم ایشان است که مختص نوع
 است و هر یک از این اعضا در جنبه را خامی است زیرا که سر بانی
 که مودوی قوت حیات است بسیار اعضا خام قلب و اعضایی که مودوی
 قوت حس و حرکت است بسیار اعضا خام دماغ است و مودوی قوت
 که مودوی قوت تغذیه است بسیار اعضا خام کبیر است و احلیل در حال
 و مودوی قوت که مودوی معنی است الحش که آن رحم است و در و
 قایم منفعت معنی است که آن تکون جبین و فرزند است در رحم و
 باید دانست که اعضایی که از منی متکون شده است اگر از منی
 شود انچه را او با اتصال حقیق بر سبب قدرت می باشد و آن نیز قوت
 صبی در بعضی اوقات و دیگر مثل استخوان و شعب صغیره از او رده غیر
 سر بانی که او قابل اتصال بعد از قطع نیست و هر چنانکه که درین اعضا
 جزوی ناقص شود یا تمام باطل شود عوض آن متولد نمیشود و مگر تفاسیر
 حکما و اطباء باشد که کرده اند که بعد از انعدام بلی متولد شده است
 بر واقع ضاعت واضح و واضح و واضح

استخوان که
 متولد

بر
 طاعت

کتاب

است

که اعضا حساسه متحرک را گاه محو حرکت و احوال باشد و گاه جزا
 کانه می باشد و درین حین که مبداء حس غیر مبداء حرکت باشد هر
 فقط مستلزم بطلان حسن حرکت در عضو نیست و هر چگاه که هر دو یکی
 باشد آنکه بمبداء متوجه شود حرکت عضو باطل می شود اما حسن آن عضو
 باطل نمی شود و هر چگاه که مبداء متوجه شود هر دو باطل می شود و جایز نیست که بطلان
 حسن شود و بطلان حرکت نشود زیرا که حرکت ملحقه و محتاج است بماده
 بیشتر از ماده حس و قوه فاعلی اکثر از قوت فاعلی حس پس نتواند که
 حس باطل شود و حرکت باقی باشد و اما هر چگاه که مبداء مختلف باشد
 بطلان هر یک جایز است و این وقتی است که سبب بطلان حسن یکی
 ازین دو باشد و جایز نیست که بطلان آن جمع شود و وقتی که سبب عام باشد
مقاله در بیان اعضاء و اعضاء و باید دانست که اعضاء عصبانی که
 است با جسمانی که غیر ایشان است بر دو وجه است زیرا که بعضی دو طبقه
 مخلوق شده اند و بعضی یک طبقه و وقوع او من عند الله باین صفت
 برای منافع است و قسم اول او اکثر ایشان است و فایده و منفعت
 باین صفت منحصر است در چهار وجه یکی در تاقوت و استواری جسم او
 زیرا که شریان چون در فایده اعظم است از ورید و عروق پس در
 زیادتی استواری مقصود و مطلوب نیست و دیگر شدت احتیاط و احتیاج
 آن عضو که شریان با و محیط است و آن روح و دم شریانی است و فایده
 قانی نیست که اگر عضو را احتیاج بحیز قوی و دفع عینیت واقع شود

اینان

کتاب

شد باین جلوی روح و دم است و در طبقتی واقع شده است تا اگر آن ترک
 واقع شود آن دیگر سالم و آماده باشد در ایصال منفعت خود باین از طریق
 ضرر رسد و تفریق میان الیستین موصوب باشد مثل معده و امعاء زیرا که معده مرکب
 است از طبقتین که در خلط طبعه اللیف واقع شده است از برای فایده
 جذب و خارجین یعنی اللیف از برای منفعت دفعه فایده را بجا می آید
 که گاهی عضو را احتیاج بود و فعل است و واجب است که محل توین مختلف
 مثل معده که در دو وقت قوت باختر و قوت حساسه در محل باختر واجب است
 که خار طب لجز باشد تا فایده بهضم عذرا کند و محل حساسه واجب است که عصبی
 تا احساس کند پس سخت خلقت او من عند الله و در طبقتین واقع شد که
 و اخلط عصبانیت و خار حش لجمانی زیرا که حس لمسی را واجب است
 ملاقات محسوس خود و قوت هاختر را جایز است که ملاقی بر عضو میشود
 بلکه موثر بواسطه باشد **مقاله در بیان قوا** و ابرو واقف ازین قوت
 محقق نماید که مصدر و مبداء هر فعل قوتیت که آن فعل از و صادر میشود
 و این مصدر مبداء الفاعل قریب است قوا سه قسم است قوت حیوانی
 و قوت انسانی اما قوت حیوانی قوتیت که بدن را آماده و مهیای
 از برای قبول فیض حیوة و افعالش و این قوت منبع از قلب است
قوت روحانی لطیف بخاری که مکنون از لطایف اخلاط است محل
 این قوت که در بسیار اعضاء میرساند و این جسم لطیف در قلب اول قیامت
 مرقوم الی انسانی را عند الاطباء و طریق وصول او با اعضا شریانیست و هر چگاه

قوت طبعی

لطف اوسط از دماغ است و رابع قوت و اهر است و او قوتیست مدرک
 معانی جزیه که متعلق بمجموعه سانس است از موافقت و مخالفت و قدرت
 و جداوت و محمل اول لطف اوسط از دماغ است و فاعلش باطن است
 و او قوتی است که خزانه جوهر معانی مدرک و اهر است جنبه خیال
 خزانه صور محسوسات و محمل حافظه بطن اخیر از دماغ است اما مدرک
 عقل و کلام طیب و سعی او درین مقام اضافت بضاعت است زیرا که
 خلل و افزای در افعال عقلی واقع نمیشود الا بطریق آفته در یکی ازین قوتها
 مدرک و تدبیر در نقصان و بطلان افعال عقلی تدبیر این قواست و طبیعت
 متدبیر محتاج بتخصیص نظر باین افعال و متادی او نیست و این از جمله
 مسلمات طبایع است و اما قوای محرکه منقسم است بیاخته و فاعله اما با عینه قوت
 است که متدبیر حرکت است بجنبه نافع بحسب نفس امر یا بطلون یا تشنگی
 حرکت بجنبه ضار بحسب نفس امر یا بطلون یا فاسد قوا علیه قوتیست مستعمل
 عضل طبیعی مر این باعث را و در محبت عضل وجه اطاعت او که کور است
 نیز منقسم است باعتبار الفاسد قوا و افعال نیز حیوانی است و طبیعی
 نقصان و فعل صادر از قوه و بعد از بسیط می نامند و صدور فعل از قوا
 متعدد را مرکب نامند مثل تنوع که حصول او به قوت است که آن جذبه
 طبعی و احساس است **قال الله و ربنا ان محبت و مرض** در جنبه
 قوای کرده اند که طبیعت بدنی است که جمیع افعال صادر از او قواست
 و غیر سالم باشد و جمیع طبیعت بدنی طبیعی است که جمیع افعال صادر از او جمیع

و در قوا

قوت است
افست رسیده

باشد و آفته در فعل منقسم است بقیه و نقصان و بطلان مثال غیر
 مثل تجل انسان مورثی را که در خارج وجود ندارد و مثال نقصان مثل
 ضعف بصیرت مثال بطلان آنکه متصف بعی کرد پس بیست بدنی که قوت
 آفته باشد بدنی و اوسط آن مرض می نامند و طبیعت بدنی که موجب آفته بود
 باشد اثر اسب می نامند و از آنکه تابع مرض باشد عرض می نامند مثال
 مرض هر جگانه موجب آفته در فعل باشد صداع مثلا و مثال اسب
 و اغذیه عاره حریفه و بارده قبیله و مثال عرض حدوث التهاب و سوزش
 و تخمدان است بعد از حصول صداع و معرفتش باین طریق است که
 با اندام صداع اندام عرض میشود اگر صداع زایل گردد و التهاب باقی
 باشد تبعت ثبات نمیشود و عرضیت او مسلم نیست بلکه او مرضی است
 احواله پس عرض آنست که تابع مرض باشد باین معنی که وجود او مرتب
 بر وجود مرض شود و محسوس موجب عدم آن همچو حدوث قولنج که عبارت
 از احتباس افعال است در امعاء یا رملج و وجع شده یک مرتبه بدنی
 است و او احتباس شود عرض است و سکون و جمع تابع اقدام احتباس
 و زوال است و افعال است و کما در مرضی بسبب مرض دیگر میشود و درین مقام
 دو اعتبار است زیرا که باین ملاحظه که احداث مرضی کرده است بسبب است
 باین ملاحظه که طبیعت بدنی است که در حذات خود جمیع افعال صادره
 با و موقوف است مرضی است و کاه باشد که در مرضی واحد اعتبار بسبب مرض
 و عرض در یک آن جاری باشد باعتبار است مختلفه مثلا ذات الحجب که مرضی

بدرستی
در قوت

و در قوا

در جمیع افعال

اسی طرح کی بار بار عرض اور سوال آست و پر کا کہ میں عرض م

است چنانکه یکی از اعضا و اعضاء است و هرگاه که این عرض مستحکم شود
موجب تفرق القصال است در عضو باطنی مثل اعشیه و معالینتی که بعضی
اعضای آن اوینده است مثل ریه و غیر ذلک و یا تفرق و بیماری را
و این اعتبارات سلی است پس بر هر تقدیر اجتماع سبب در مرض و عرض
در شئی واحد برین وجه تواند شد اما باعتبار مختلفه و اسباب سه
بادی و سابق و واصل و سبب بادی آنست که بدن نباشد یعنی اخلاط
بدن سبب نباشد بلکه از خارج بدن باشد مثل حرارت آفتاب و برود
هوا و مثل غضب و فتع که او نیز از اعضا نفسانی است و سبب بادی
است زیرا که نفس غیر بدن است و خارج بدن و سبب سابق آنست
که میان او و مرض واسطه باشد و سبب واصل که میان او و مرض واسطه باشد
پس انسداد مجری و عدم وصول هوا که از اسباب نقصان است مراد
را این سبب سابق بر جمیع غرضی را و حصول نقص سبب واصل باشد این
جمعی باشد زیرا که بعد از نقصان حدوث جمعی بالفعل است و هیچ واسطه نیست و
پوشیده فاند که از اشیا و ریه تا نیکو دفع شهوت ها بجا است مراد
بر حفظ صحت واجب است که چون شهوت طعام صادق باشد آنرا
دفع نکند زیرا که طبیعت را باین حاصل میشود و همین که شهوت غذا باشد
بالفعل می باید خوردن زیرا که بعد از حصول شهوت شادمانه اگر غذا خورد
نشود رطوبات محموده بدن منجذب میشود و بعد از آنکه آنچه مطلوب
بود بوقت وارد شده و آنچه منجذب میشود اگر چه چنان است که در

فرع
توسعه و تحسین

卷之四

در این کتاب و الطاف افراط در بدن است و هرگاه مجذب شود و مجذب
 در طوایف معدود و حرارت معدود که بسبب جمیع افشاد و یافتن آنرا
 عزیز و اعانت می نماید و این فصول مجذب را مثل صید میگردانند و از
 آن خواست و این بسبب اسهال میگردانند و از مراعات حفظ صحت
 آنست که در تابستان غذا را با لعل می باید و در زمستان غذا را با لعل
 در این فصل است که در تابستان غذا را با لعل و واقع شود
 حرارت حقیقی موجب تحلیل کثیر شود و از این غذا را با لعل و هوای جوی با لعل
 و تناول غذا در دایمی سببی ولی ملا حظة عدلی صاحب حفظ صحت است
 در این و اختیار نباید کرد مثل آتش بسیار و تحلیل و امثال این غذا را اگر
 بر سبیل فساد واقع شود و تدارک آن بایز و در کیفیت صند باید کرد
 و از این غذا را با لعل است و آن عبارت از خوردن غذای
 فوق غذا را که اولی منور و غم یافته باشد و از معدود نگذشته و حرکت
 خفیف بعد از خوردن غذا اجازت است و اما حرکت خفیف تر شده و منع
 است از حرکت خفیف آنست که غذا را پیش از منضم برنجیت میکند و از
 و این منجم موجب منف معدود و بر از و کبد و کبد و کبد و کبد
 از این است حاصل میشود و این حرکت خفیف و سبب در تجوز حرکت
 خفیف آنست که حرارت عزیز می شود غذا را است بقدر معدود و همچنین حرکات
 آنست که بعد از غذا از دایمی است و ممنوع است و واجب است که پیش
 شمع رنگ غذا کرده شود و هر باید که جهان باشد که بعد از ترک غذا اشتها

14

مقدار باشد که اگر رجوع با کل کند مقدار سابق با سانی تواند خوردن و شہوت
باقی باشد زیرا که آن شہوت که بعد از غذای اول بود باطل میشود
و اگر طراحت کند تغل و ضعف معده حاصل شود و موجب افات و اذی
دیگر نیز هست و غذا در زمان بختیصل ایام قوی البرد و اگر وادی
می باید زیرا که حرارت غریزی در زمان متوجه داخل است و اما غریزی
سب قویست و اعانت تمام میکند اما در تابستان غذا معتدل در کم
و کیفیت می باید و هم در مقدار و هم در واجب است که بعد از شروع غذا
در معده خوابی بافتل کرده شود یعنی بسیار باشد که موجب تغل
شود و کم هم نباشد که طبیعت استفادہ راحت نکرده باشد و مزایه
که در اختیار خواب اول تکیه بر همین کند زمانی قلیل بعد از آن بجا
زمانی طولی بعد از آن بجانب یمن الطول از سابق و خوردن پیش
و ترک بالین کردن موجب نزول و انحدار غذاست از معده بعد
او و اختیار این ترتیب در معده اقواست و واجبست که مقدار غذا و
تعیین رجب قوت و عادت باشد و اختیار کردن طعام بسیار بخشنی که
موجب تغل معده شود و مقدار آن ممنوع است و استنباطی که موجب اذی
و فراق و مرقا و اختراش شود و خصوصاً تنگی نفس کند زیرا که این
امور حاصل نمیشود الا با اجتماعت معده مر حجاب و آلات نفس را و این
طریق خوردن بهترین اختیار غذاست و از پنجاه است که گفته اند **میت**
نرم خوردن جوایمی دویدم : زهر خوردن بسیار مرده دیدم

سیفیت خواب

و بسیار دانست که آنکس را که در عقب خوردن غذا حرارتی اندک
میشود باید که در طعام تغلیل نماید و اندک اندک خورد تا حالتی که
مستی شایعین است که تعبیر از و بر زمین میکنند عارض نشود زیرا که
بعد از حصول این حرارت بسیار است که موجب تب میشود و آنکس
که عارض است از هضم غذای کافی در عادت او را تکیه بحسب مقدار
کردن غذا باین معنی که در مقدار تغلیل کند و آن مقدار عادت او را بدو
و غذا باید تناول کرد و غذای سوداوی مزاج حار رطب می باید چیز مزاج
او بود اسطرخلط سودا بار د یا بس شده است و غذای صغری بار
رطب می باید چیز مزاج او بود اسطرخلط صغری بار یا بس شده است **باید**
لحمه سوداوی و صغری و بلغمی غذای بلغمی مزاج حار یا بس می باید که
مزاج او بود اسطرخلط بلغم بار در رطب شده است و از برای یصل
تغلیل این ترتیب در غذا مرغی می باید داشت و از اسامی غذای رقیق
سبح الهضم فوق غذای بطلی الهضم حذر باید کرد زیرا که رقیق سرج
الهضم اگر فوق غلیظ بطلی الهضم واقع شود و چون غلیظ مانع نفوذ رقیق
است موجب فساد رقیق میگردد و چون مکث کند فوق غلیظ نفوذ
نمواند که غلیظ فاسد شود اگر غذای بطلی الا نهضام واقع شود
و بقدر معده فرو آمده باشد درین حین اگر غذای رقیق خورد شود
چند آن ضرر ندارد زیرا که زمان هضمین متفاوت است و اگر متوالی و
واقع شود ضرر درین است و همچنین غذای رقیق فوق غلیظ خورد

زیرا که خود کث و لیس نمیکند و غلیظ را نیز بیش از ظرف و کث
 از لایق میکند و اگر بغذای زلیق مداومت نماید شخصی مبتلا برین
 مرض زلیق الا معارض شود و این از جمله اسهالات غیر العلاج
 است زیرا که اول بچرخ بضعف معده میشود زیرا که جرم آن باریک
 و رطوبات بسیار خلط برز معده و رطوبت ساخته است و درین مقام
 معالجات قویه از قوه بعضی استعمال می باید کرد و او بهیچ عارضه تقاضی
 و این نیز موجب اختراق مزاج میشود پس علاج معصب باشد و
 حافظ حمت واجب است که مراعات اکل و مشرب خود بطریق اعتدال
 کند پس صواب اینست که غذای غلیظ و زلف در معده باقی نماند
 و نامی تواند غذای نامشی که موجب زلیق باشد که مراد بآن لغزانی است
 مثل آلودی بخاری و هر چیز که در لغزیدن مثل آب باشد اختیار نکند الا
 بقدرت و آن نیز باید که قلیل باشد زیرا که غذای بطبی الا بخورده
 مقدم بر لیس لطیف خورده شود و لطیف از عقب آن غلیظ آن منق
 لطیف میکند از بخور و فراط عمل حرارت معده در غذای میشود
 و افساد غذا میکند و پیوسته است که از ناسل بسیاری را حال بر
 می باشد که غذای لطیف در معده ایشان فاسد میشود و غلیظ بطبی
 الهضم نرسد بضم می شود و این بواسطه آنست که معده ایشان
 نارسیت و حرارت عزیز می و حرارت معده در ایشان و افراط
 و بسیاری را حال بر وجهی می باشد که بعضی اینست و هر یک ازین دو

مرعات ککل
 و مشرب

طایفه را اندر پرور غذا واجب می باید کرد و مراد بدان را خوالی
 است که آن خواص بقیاس درست نیست پس حفظ و مواظبت
 بدان باید نمود و خلط در اغذیه نباید کرد و بسیاری را نیز باید
 که آن عبارت از مشرب بای سرکه است مضر است و بسیاری را نافع
 و هر کس که استماری غذای غلیظ میکند باید که بآن غره نشود و او
 ننماید زیرا که بجز در لایم اختلاط در زلیق از آن حاصل میشود که موجب
 امراض مدیه و قتاله است و هر انگشت که گوشت بسیار می خورد و پرو
 لازم است که در هر چند گاه فصدی بکند خصوصاً که انار در وقت
 ظاهر باشد زیرا که گوشت ماده خون است و بمقدار آن خون تولید
 میکند و چون گوشت خاثر رطب است بمقدار آن از کیفیت حرارت
 بآن قائم است و این موجب امراض و مویست پس حافظ حمت
 مراعات اکل و مشرب با اعتدال می باید تا بدن منظمه آرام و اسقام
 گردد و نفس و روح متاخری و منظم نشود و فصد بقدر قوت و
 طاقت باید کرد و اگر زمان شباب و محروم المزاج باشد مراعات
 فصد و اخراج خون ضروریست و اگر بارد المزاج باشد متعذر که
 شهبای معتدل در حرارت باید شد **بیان طریق اکل و بیاید نیست**
 که شرب و فصد شیبیدن جمع اغذیه مختلفه است و بعد از آن در وقت
 احوال از زمان اکل است زیرا که احوال موصوم نسبت ماکول مختلف
 میشود و اوفق غذا بیدن آنست که لذت باشد و مقدارش معتدل

فصد رطل
 و اگر از این فصد
 بسیار بود

موجب نقل و دفن و معده است زیرا که طبیعت باطنی و لذت بخش اقبال
 نماید و در دفع آن عاجز است و اوفق حرارت و اختیار غذا آنست که کرم و
 یکبار خورد میان روز و روز دیگر و بسیار خورد چاشت و پیش از عصر
 صبح معتدل و رعایت عادت و اجابت و ترک عادت مذموم باید کرد
 بتدریج مثل عادت خواب روزی که مضرت او بسیار است از افشای
 و مضرت لحمال و بوی بد دهان و از خای همه قوای نفسانی و این در
 با تفریق غذا و سرشته تغذی و تقدیم غذا قبل از استقامت است اما باید
 که مراری نیست یعنی در وسع پیش حاصل نمیشود و تقدیم استقامت بر اکل واجب
 است و این وقتی است که شخصی معقول و استقامت باشد و چیزی از علی از برای
 امری که همیشه در معده ایشان غذا فاسد میشود و کثرتی نیست خصوصاً
 که لازم و معتاد اکل حرارت و سومات باشند و آن قی بسکین باشد
 و آلب و رب و اگر پیش از آن مایه بی ملک خورد بهتر باشد و آن بیشتر
 فوق طعام موجب تفریق است میان غذا و معده و عدم استعمال معده
 بر غذا و این همه موجب تصور در معده است **درین باب** **درین باب**
 و اگر عطش در حال سیری غلبه کند بطریق مقصود آب از کوزه فسیق نفی
 باید خورد زیرا که مراد اینجا که خوردن آب است با آنکه مصاب و بر عطش نافع
 اصحاب امری بارده است و با وجود مزاج بار و اگر آب بسیار اختیار کرد
 شود موجب امراض بارده و به است مثل استفراغ و قی و نفق
 و در وقت و نیز شک من الامراض الباردة و اصحاب امری بارده و بار

دفع غذا
 از معده

باقی بر عطش مفراست خصوصاً در سن شباب و همچنین مصاب و رجوع
 به اصحاب امری بارده و از دفع اسهال است و اصحاب امری بارده
 را امری است زیرا که اگر محروم و مصاب بر رجوع نماید حرارت جوع
 و حرارت مزاج است و باید با فیه منجر به تب شود و دیگر فضول مراری
 بر معده ریزد و درین چنین اگر اختیار غذا کند غذا نیز فاسد شود و اگر
 طبیعت درین چنین اجابت نماید فیه و الامتجاج بعلنی باید شد مثل
 خست و تب لوی بخاری و بر درایام عادت طبیعت شود که بی اعانت
 و افی از خارج منفق شود و اختیار حرارتی بر غذا موجب سده است
 زیرا که طبیعت را میل تمام مخلوقات و بیشتر از غذا و دیگر جذب میکند
 و دلیل برین مدعا آنست که اگر کسی اختیار شیرینی بعد از آن قی کرد
 بعد از غذا بر سبب پیروی می آید و این نمی تواند الا بواسطه جذب
 طبیعت بر مخلوقات را و اختیار او بر سبب کثرت موجب سده است
 زیرا که بواسطه جذب آن بسیاری بخود جذب میکند و از دفع آن عاجز
 می آید و فضولات غلیظه می ماند و این موجب سده و امراضی که تابع سده
 است میشود مثل استفراغ و بیاض و آنست که غلط هوای آب موجب
 غذا است و اگر عارض مزاج فوق غذا قی آب خورد جایز است زیرا که
 اگر خفاج آب نخورد و در نقل سبب است و جفاف حاصل میشود و اگر بیشتر
 کثرت کند سبب قی می شود و احراق در فضل و واجب الوقف حاصل
 شود و اگر آب خورد و سبب بد کرد و اعانت قوت حاصل کند و بار

از خود دفع تواند کرد و فضول و آب
 با عادت ۳۹

فوق غذا اگر دم

غذای لطیف و غلیظ
جمع باید کرد

المنافع را خصوصاً که مرطوب باشد از افزاشیاست زیرا که بارد
المنافع مثل منطکی و کند و نمود فوق غذا اختیار کند تا اعانت برین
کند و هر چگاه معده مشتمل شود بر غذای لطیف و از آن هضم میکند
در معده می گوارد و متفرق میشود از غذای غلیظ و قبالی نمی نماید و
حافظت صحت باید که از اختیار غذای لطیف بعد از غلیظ غرض نیست
باشد و اگر غذا با خراط واقع شود میباید درستی بقی باید کرد که اگر کمالی
از قی باشد مثل ضیق النفس و سرفه و ضیق الصدر و غشائی که
درین احوال قی مخاطرات است و بعد از وجود مانعی سعی در اطلاق طبیعت
باید کرد و محرور را بمثل طریق و کلفت معوی عین مناسب است
و میرود در امتل معجون کونی که اجزای او را بسیار نرم بگویند
و از آنچه موجب انحدار غذا است از معده سه نخود و هر سه قطری
یا نصف درم و نیم درم عسل بطم که صمغ جینه انحراف است و در آن
ارمنی یا رومی و ازین اخف دو نخود یا سه نخود و عسل بطم است و
گاهی با این مثل او یا قلیل از او زبوره در منی بیا بزنند صواب بود
باینها احتیاط طبیعت نکند شاید اندکی از فیتون یا شربت بادرنجبویه
آمیخته با آب گرم مقداری که طریب مناسب دانند بخورد زیرا که معده
اخلاق طبیعت است و اگر هیچکدام از اینها را طبیعت قبول نکند
علاج نوم طویل است و هر غذا که در و زو سبب تمام و بعد از آن
حمام نشستن زمانی معتدل و بعد از آن تلطیف غذا و اگر با وجود

حدت پیرات است و انحراف واقع نشود و نقل و تعد معده در
المنافع و یا دهند و کس متضاعف کرد و باید دانست که امتداد عروق
است از فضول چه بسیار باشد که غذای کثیر در معده هضم نمی نماید
اما در عروق هضم نمی باید بلکه موجب تمدد و نقل و نقل که معبر بخیر
است و کس بدن میشود و درین حین معالجه باید این سه مسأله که از
عروق بطریق خفیه دفع آن فضول کند باید کرد و اختیار غذا را
که در آن خفیه آن کند که بکسی بر روی است یا بسکینجین مسأله و اگر
بر روی باشد بقدر اولی است اصحاب امر مزاج خاره و اهل شب
را بعمل اولی است اصحاب امر مزاج باره و رطبه و مشایخ را در باید دانست
که غذای لطیف احتفظ است مرحمت را و غذای غلیظ احتفظ است
مرقت را و اختیار فواکه در غذای طعام باید کرد و با بکله ترک فواکه باید کرد
زیرا که موجب تعفن اخلاط است و حدوث امراض عقی و ازینجاست که در
بازار که آنجا فواکه کم است امراض عقی نیز کمتر است و بعد از اکل فواکه
باید که موجب تقلیل حجم است که او ب صحت حفظ میشود واجب است
باینکه در آنکه مغز یا فله و در آنکه مغز جویض و جریف بقیه باید
کرد و بالعکس علی بنده القیاس و اختیار غذا را باید و طرازیست آن
موجب سقوط قواست و فساد لون و طرازیست غذا و در سبب و اثر
موجب سقوط شهوت غذا است و طرازیست حوامض و موافقت بر
از غذا و در سبب سیری و کسل است و طرازیست ماله موجب

باینکه فواکه
اگر واقع شود تقدم فواکه طم

در سبب سیری و کسل است

معدده و ضعف قوه باهره است و از اشیا بی که موجب سرعت انحراف
غذاست از معدده خوردن خیار است بفرست و مداومت و مداومت
او نیز موجب ضعف معدده است و مواظبت و مواظبت و مواظبت
از و نگرفتن باشد ضعیف و سریع الا انحراف است از معدده و کسی که
خوردن نان که زیر نباشد و معشاد باشد و در معدده نفلی باشد این
نذکور است با و نیکوست **در بیان جمع کردن بعضی اطعمه با بعضی**
و نباید دانست که احباب نجارب و ارباب تدا بهر امتحان یافته اند که
جمع کردن میان بعضی کولات و مشروبات موجب امراض است اگر چه
سبب حدوث بر ایشان واضح و هیجوس نیست از جمله میگویند جمع
میان جوینات و البیان نباید کرد و در سخن که در کافه و طرف
سین مک کرده باشد نباید خوردن و بیان که او را در چنین کاری
پوشیده باشد نباید خوردن و جمع میان سرکه و آشن سرخ نباید کرد
و انگور فوق کله نباید خورد و انار فوق هر سیه نباید اختیار کرد و در اینها
همه تجربه معلوم شده است اما دلیل برین ظاهر نیست و افضل
اوقات اکل وقت معتدلی است بحسب هوا و وقت تابستان و از
قدیر معتاده که در شرش غلبت اکثر ابدان و از جهت است شور
بست که در و گوشت کوسفند یکساله بخند باشد و بخورد و کس که در و
و بیازد و باشد زیرا که بیازد کف اند که از بخت شدن کاسر ریاح
است و اگر بخت نباشد احداث بفتح میکند و کسی را که غده یه رطبه

در معدده مستحق بفتح میشود باید که بزوری که کسر ریاح میکند اندر او
معدده که گوشت کوسفند یکساله و گوشت یوقلی و بزغال است و از
گوشت طبعی است و تند و اراض بارد و رطبه را کوفتی است
خصوصا صاحب اسهال را و خصوصاً سینه این طبعور که در ایشان
بفتح بیشتر است و گوشت چوپا معتدل است و عار رطبه و عار
از این اگر مرضی و احیاست و شور بای مرغ معتدل اخلاط است و گو
باز از و جهر نیک است و از و جهر روی است نسبت بغیر اراض
و از جمله و صایای اطباء آنست که زعفران در زیر و باج که مراد بان است
بر که است نیند از **مقاله در بیان تدبیر مشروب**
معتدل المزاج را تدبیر آنست که معتدل باشد در برودت زیرا که اکثر
برودت در معدده بارد بسیار مغرض است و در معدده حار موجب هر
و کراهت و عجز و زیت اولاً و بعد از آن بساعتی اعداد است حرک
میکند و موجب غلبه عطش میشود و نباید دانست که جمع میان آب
چاه و نهاده عارض نیست مادی که یکی از معدده مکده شده باشد و این سخن
انگلی سرکه با آب به از از بهی و روده آن میکند و موجب دفع
عطش میشود و این تدبیر را اولی آنست که احباب از بهر حاره و در
سبب مرضی دارند و از اوقات اختیار آن و موجبات ضرر آن
آنست که کسی باید بهر چهار وقت و عقب ریاضت و عقب حمام واقع نشود
و الا عطش کاذب و بویست زیرا که موجب عطش کاذب را اگر

کثیر است

اوقات صالح است و اگر اختیار آب کرده شود عطش زیاده میگرداند و اگر
 آب در طعم مبدل مخلوط میشود و این موجب زیادهای طبیعت است
 و اگر در عین عطش جبر کند و آب نخورد البته عطش تنگین نماید
 و این علامت بلغم صالح است در سبب عطش و در چنین عارضی
 علاج جبر است بر عطش با اختیار کردن شیرینی و ادویه طعمدار که
 بلغم باشد مثل مال العسل یا سکنجبین بنوری و یا زنجبیل برود و انزال
 اینها و اختیار مقام در آنکه بارده با اعتبار هوا و مصرف آب کردن
 از خوردن آب ناچار باشد اختیار آن از کوزه صفت الفم باید کرد و بعد
 قلیلی اختیار باید نمود بطریق معین و عرض از کوزه صفت الفم نیست
بیان حضرت خمر و چون اطباء شرب را که مراد بان خمر است
 در بحث مشروب آورده اند و منافع و مضار آن بیان کرده اند اما جوهر
 این بحث پیرایه از شریعت است و مضار او اکثر از منافع او است
 و حدیث نبوی ناطق است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که شفاکم فیما حرم علیکم شرع باری را آورد درین کتاب زنت و
 همچنین از سایر محرمات که سبب اظهار در علاج بان میباشد می نماید مثل
 مثل گوشت خوک و غالب چنین است که حدیث خمر اکثر با مراض تنگ
 مبتلا میشود و مثل استسقا و هرج و مرج و سکنه و ضعف معده و غیر ذلک من
 الامراض **مقاله در بیان خواب** که مراد بنوم و بیداری است
 و از سه ضروری است و بیداری و زنت که هر یک از خواب و بیداری

بیدار

و زنت

اگر چه طبیعت و اعتدال است موجب حیات و اگر برین وجه نیست موجب
 نقص و در خواب معتدل موجب تنگین قوت طبیعت است
 از افعال او که هر چه در روح است و اگر موافق اعتدال خلط بدن
 افتد بر طبیعت متخین میکند و این شایع تر از افق است و اگر
 درین سن مزاج ایشان بار و یا بس می باشد و رطوبت فضل خواب
 میشود و گویان و چون و مستحق حاصل میشود و اگر درین وقت امتناع بیند
 اسرار آن حرارت بختری اند و غایب موجب از الله رطوبات فضلی
 و این موجب از الله کسل است و با یکدیگر خواب طبیعت را علامت است
 که صاحبش ضعیف و جارا که از نوم مشتبه شود و فضل در خود احساس کند
 و بیداری و زنت که از اسبابی که خواب می آرد یکی دخول حمام است که
 بدقت باشد و آن برین وجه است که معده خالی نباشد و غذا بهضم
 شروع نموده باشد و بسیار سیر نباشد چه در امتناعی معده دخول حمام متعین
 است و خمر این اکثر است از دخول حمام در خلای معده زیرا که خواب
 حصول سده و دیگر امراض را در این است مثل استسقا و غیر ذلک زیرا که
 در حمام انقباض از خالی باید و ممانعت کشوده میشود و این موجب قبول
 آفات است چه مرادی که بیدار مانع نمیشود و منوجه می شود چون مانع
 مرتفع گشت بر اعضای بدن که مستعد قبول شده منتهی میشود و اکثر
 را عادت نیست که در حمام آب بیشتر بنخوردند زیرا که حرارت حمام
 موجب عطش میشود و این موجب مغاسه است و خواب بر خلای معده

و بیاید و انت که ظرف غایت و اینها هم طلب موجب است از بیاید
 اراضی خصوصا بعضی جهات **مقاله اول در بیان و توضیح**
 است یکی آنست که شخص حصول ثقل از زمین را در یک جهت
 کشیده آن ثقل را از خود دور سازد و دیگری در جهت دیگر آنست
 که آنرا تشاوب می نامند و این کیفیت عناصر عضلات فلک می شود
 میخوابد که باین حرکت دفع ثقل از خود کند پس این تقطیع خاص است
 و عروض او دفعات است بی سبب و این از عروض از بیاید است
 اوظاهر نیست و آنچه از این حرکات پسندیده است آنست که در بعضی جهت
 واقع شود و گاه موجب آن بر دو تکلیف است و درین جهت از
 حاره و قطب موافق و مناسب است و بیاید و انت که گاه بواسطه یک
 و مانده کی قبیل یا جلوس در جهات مختلف بدن را تخلخل حاصل میشود
 آن بدلیک و مانده کی خشن باید کرد و بیاید استعمال اوهان تا بقدر طول
 دلک مثل روغن آس که روغن مورد باشد و گاه مبالغه در دلک مکانی
 حاصل میشود مثل مکانی که از بر دیا استعمال شئی قابض یا گستر است
 فضول و اعیای که سبب او ابرو و قبض باشد علامت او پاش
 است و در مشار شدن از جزارت و عدم حصول عروق و مود لول
 برخی وقت ریاضت و علاج درین مقام استعمال حمام حار معرق
 است و غلطیدن بر روی فرش حار حمام تا حصول عرق انجم
 و تدبیر باد حان حاره محله و آنرا سبب کثرت فضول است علا

قصری ۲
 و سبب

آن حصول

آن حصول و سبب است در جلد و علامات است و علاج درین مقام از
 آنست حصول موجب است و بعد از آن استعمال حمام محلی و قریب
 محله و آنرا که سبب حیا است قوت دلک حمام انجم است از عرق
 و حمام بالمشکی نرم پس دلک پیش از حمام و بعد از حمام درین مقام
 است اما اعیای قروچی خالی ازین جهت که خلط موجب داخل عروق
 است یا قارح اگر داخل عروق است علامت دار بر روغن بول است و علا
 محاسب آن تولد فضول کثیره در بدن است و علامت تولد فضول اگر در بدن
 خلط متولد محسوس باشد و اگر این علامات معقود است یقین که خلط
 عروق است و درین مرتبه دلک و ریاضت است و گاهی است و مراد بدلیک
 در ستر و انت که بگوید و بعد از آن واقع شود و آنکفای یک و دو بار
 و اما اگر خلط داخل عروق باشد در علاج امر سکون و نوم و بیل و در سنگی
 مسج نقض باد حان در حمام محلی بر شب در حین آب معتدل در حرارت
 و براد است بر اعضا و تغذیه بغذای اسالغ الیکموس که کتب کم و کیف از جو
 اوند ال باشد و استغفراف خلط موجب اگر دم باشد بقصد بقانون قری
 و یا سهال اگر از خلط ملکه باشد هر یک را با دویه مختصه باین خلط بعد
 حصول نقض در آن بنقضات مختصه و ازین معلوم شد که مراد بنقض تعدیل
 قوام خلط است یعنی تخلیط رقیق و رقیق و تخلیط و تعطیل از خلط
 خلط موجب خارج عروق باشد در علاج او نیز استعمال نباید کرد و در علاج
 اکثر دلک و ریاضت متوسط باید نمود و اما تمدوی را سبب آن علامت

بیان یک جهت است
 و سبب و قریب

خط مر جرم

بی ارادت داده اوست یا این معنی که داده او را تعفنی یا کفنی از کفایت
 رزق حاصل نشد اوست و علاج او قصد است تلخیص دهم و تلخیص
 آن و علاج قش در می قصد است از عرق اولی بعضی و او یا از اکل
 اگر چه بعضی اهلای برین رفته اند که نسبت قصد به جمیع اعضا علی السویه
 است زیرا که مذکور است آن بعضی نیست که بعضی از جمیع اعضا چون
 اخراج می یابد و درین محل مناقشات بیان اختیار بسیار است و از این
 درین مقام موجب اسباب و ابرام و بسیار است که احتیاج به قصد
 باشد در امراض دموئی در ثانی و ثالث از روز مرض و می و اجتناب
 از غذا اگر چه قوی خوردن مثل هر چه و گوشت کاه و غیر ذلک چه با
 وجود خلط اگر بسیار واقع شود بغایت روی و مضرت و منع از
 خوردن بسیار مهمالین باید کرد و اگر کفایت مناسب و تغذیه
 عقیب این استغاثات نباید کرد تا بقیه مود و تجلیل برود پس بعد از
 استفراغ در تغذیه غذا باید که کوشید تا کفایت موده مرض شود و بعد از
 این **مقاله در بیان تمیز مزاج ششی** بدانکه شیوع خرابی مزاج
 حفظ موجودیت است متعالی و دیگر کرم تر باید کرد و چون مزاج بر آن
 در خشک است و متعده عطش و جویهای خوش معتدل است
 ایشان باید شده و مالیدن روغنهای گرم است بر اعضای شیوع
 بسیار مفید است مثل روغن زیتون و یا سمن و بعد از خواب را مالیدن
 و مالیدن که معتدل باشد و تغذیه غذا با این معنی که مقدار بسیار

غذا یکبار واقع نشود و مقداری که سابقا خورده می شد از ابتدا
 و قدر باید خورد و زیرا که قدری پیران ضعیف است و حاضر ایشان
 غذا را باید خورد است پس غذا مناسب حاضر اختیار باید کرد و از
 غذا به مولد بلغم و سودا ایشان را اجتناب باید کرد زیرا که سودا
 بیوست ایشان را از داده می سازد و بلغم در رطوبت فضل ایشان
 می افزاید و در دو موجب حصول مرض است پس میل ایشان در
 غذا و اسهال بجانب جاری باید کرد آن بسبب میل معالجه واقع شود و باید
 حفظ صحت چنانکه زنجبیل مرغی بسیار نافع است اما مقداری که نشاء
 باشد و چندانی که بخفان و خشکی انجامد و اوقف چنانچه مزاج ایشان
 سرد است زیرا که مرکب القوامیت معتدل مرکب از مایه و روغن
 و نیز اگر معتدل واقع شود و بایستی و سمنیتی که دارو تدارک است
 در بدن ایشان میکند اما نه چندانی اختیار باید کرد که رطوبت فضل
 بسیار شود زیرا که از حصول رطوبت فضل در بدن ایشان اجتناب
 دارد و در طبع حادث میشود که اهلای عاجز اند مثل فالج و غش و غیر
 ذلک و از فواید چیزی که مناسب مزاج پیران است انجیر تازه
 در بستان و انجیر خشک در زمستان و اگر در طبیعت کسی را غدا
 قش باشد از برای آنکه آن طبعی بهتر از انجیر و مغز بادام
 که با هم خورده شود چه پیران و احباب از جبهه بار دانه یا لبه را بسیار
 موافق است و شوربای مرغی که در آن اندکی بسفاج جوشیده

نقصان یافت

پند و اندرزهای دیگر

نقصان

قبل از طعام و غنایت طیب درین مقام باید که معروف بتلخیص طبیعت
 و مزاج فصول و اختلاط موثره موجب اراض باشد خصوصاً باطن
 بهمار که محل ثوران جمیع اختلاط است اما فصد درین وقت
 است و استغفار از باقی اختلاط به وجوه مقرر و باد و ...
 باید کرد و اما صاحب سوء المزاج بارد که در کیفیت منفعل بیست در
 رطوبت است بر وجه اعتدال باشد تدریجاً و بهر یک حرارت است
 باغذیه متوسطه و در رطوبت و پیوست و حرارت زیاد و تدریجاً
 که با بدن روغن است بر و غنای سخته و اختیار معاجین کباب و اگر
 صاحب مزاج غالب الرطوبه است استعمال استغفار غلات و مسهل
 مختلفه بر طویات باید کرد و در تعریف بدن معرفات و ریاضات
 قویه و اگر غالب البیوست است تدریجاً و بهر یک پیر شایع است
 و بعد بل مقدار غذا در کم و کیف و احتراز از سرخ و قبول بدن
 در ضلوع واجب است و استعمال دلیک و مالک کی در ریاضات دیگر
 از حرکات خفیه قبل از طعام نباید خصوصاً که سب استعمال باشد و اگر
 سب خامی و فحاجت خلط باشد غنایت طیب می باید که معطر
 بنفع نقد علی و کیفیت خلط باشد و اگر طعام در معده فاسد شود
 سعی در انجذاب باید کرد تا نقص ذی و پیش نشود به مثل معجون
 کدوئی و یا با اختیار کردن تخم مغز تخم معصر با بادام که موجب تلخیص
 طبیعت و اجابت است **مقاله در ریاضات فصد و مسهل و فصول**

در این کتاب

بید

اما فصل بهمار که مسمی بر سبج است در اول او مهارت بفضله
 باید کرد و در ابتدائی که در ایشان دمویت ظاهر باشد و کثافت
 بدن نباشد و در غلبه سایر اختلاط دیگر اگر ظاهر باشد بقدر
 تدریج تلخیص و تسهیل مناسب خلط موجود موجب مرض باید کرد تا
 ملاحظه قانون علاج ما از طریق صواب دور نباشد و در آغاز
 این قانون از عادت و سن و تدریج سابق و غیر ذلک از شرط
 قانون استغفار که در محلش مبین است و انجیران و خمیه از هر چه
 موجب حرارت باشد و اختیار مطهرات حرارت انگیز از اغذیه
 و استغفار **فصل در فصل** اما در فصل تابستان نقصان
 اغذیه و اثر به باید کرد و ترک ریاضات خصوصاً ریاضات شاقه و
 استراحت بذریعای آرام و قرار گرفتن و آنرا که فی سیه و سینه
 درین فصل مفید است خصوصاً اصحاب مغر و بلغم را **فصل در فصل**
 و اما در فصل خرداد که خریف است خمیه و انجیران از بحقیق
 جمیع و آب سرد و بر سر ریختن و آشامیدن و خواب کردن در آن
 بار و در وقت اشتغال از طعام درین فصل ترک مذکورات بقدر
 اولویت و نگاه داشت خود از حرارت میان روز و این فصل و از
 سردی اول روز در این فصل و کثیف سر و شستنهای او که موجب بزرگ
 از نگاه است واجب است و حذر کردن از میانافه در خوردن
 که در طبیعت اختلاط است و این عقوفت موجب حدود

و خوردن

اراض عفتی است واجب و لازم است و در او ابل این فصل
باستغفار خلط موجب مرض باید شد که شخص مختار است
باشد و این استغفار بمسئل اولی است اگر چه عند راجع احتیاط
مقتضی اینست که ترکیب بسیار نکنند تا موجب ثویان و طغیان
اغلاط نشود و اما خصوصیت این فصل از استغفارغات باسرمال
اولیت و درین فصل غذای مستحق مرطب که ترطب پیش از
تسخین کند اختیار باید کرد **در فصل شش** اما فصل شش آن که
بشما این فصل است در اختیار ریاضت و تعب باید که کشیدن
و اغذیه بیشتر و بسط در غده اختیار باید کرد زیرا که درین فصل
غریزی متوجه باطن است و قوت هاضمه قوی است که شکم شخصی
باشد و در گرم سبوز بر این حکم در درجه ای نیست و مختلف میشود
و اگر درین فصل مراعات در اکل و شرب بوجه اعتدال واقع شود
ابدان صحیح را اراض کم طاری میشود و مگر آنکه سبب مرض بسیار قوی
باشد و خصوصاً حار باشد و درین فصل بوقت حدوث مرض بقرط
معالیه باسرمال بخورند که وجه اهت و فصد و قی را منع نموده است
و در چهار اعتدال اظهار باوست و او ای اینست زیرا که دلیل همان
است که در کتب مذکور است چه ظاهر است که در فصل شش
خون پنجه است و طبیعت نیز باخراج آن بخیل و خفت میکند و اگر
پسرون آید آنکه لطیف و در کار است میرود و آنچه خلط است و موجب

درین است میماند و اما در قی منه از برای اینست که درین فصل
اوقات و اعضا بواسطه بر دگرفت شده است اگر بعفت این
اعمال صادر شود خون صداع و اشتقاق عروق و شریانات و
حوالی شش و قصبه آنست و این موجب خطر عظیم است و الله اعلم
در فصل هفتم این فصل **در فصل هفتم** این فصل
هم در غده از برای آنست که کابوس که در عرف عوام بسیار گرفتن
می دانند و در آنکه در دیدن سراسر دوام او نمیدر برع و سکت
و اختلاج که مراد باین پریدن اعضاست اگر در جمیع اعضا طاری
نمزد و بهم دهنده بشنج است که مراد باین در هم کشیدن
اعضا است چه بجانب مبداءش که دماغ است و این اگر با وجود جراحی
حادث شود موجب هلاک است و کم کسی ازین بلیه خلاص و بجا
یافته و دوام که درت حواس و خلقت حرکات اینها و حذر رقیم
اعضا اندرین فصل است و اختلاج بسیار در روده و حواس گران مندر
سابقه است و سرخریشم و ردوی و سیلان آب از چشم و لغزش
از ریش شایعی و در روشنی سر مندر و بهم دهنده از سر سام است
و بسیار غم و خوف بآنجو لیا است و سرخر روی مایل کبودی
علی الدوام مندر و جزام و نقل جمیع اعضا و کولان و در روده عروق
از این پنجاست که گه گاه مندر است بکشد و قی آن است
در روده اطراف مثل است و بای مندر و مستفاد بوی ناخوش

پان
بازماند
در فصل

در فصل
در فصل

بدن

در فصل

بول در وقت بول مندر بروج مثانه و قصبه است و اسهال محرق منفع
بول در وقت خروج ماده هار مندر به سبج است و سقوط شهوت غذا باقی
الاضح و جمع اطراف مندر بروج سبج است و جکاک در مقعد اگر سبب
گرم نباشد مندر به سبج است و پهلوان آمدن او میل بر اعضا مندر به
بیک کبر است خود با بعد من شرها و حصول قوباکه از کس مندر
به برض سود و حدوت بهمن ابيض مندر به برض ابيض است و اگر
ازین ادرش شکوره و علامات او چیزی ظاهر نشود بیا درت بر تندر بیا
من حدوت به برض قانون طبیی باید کرد **مقاله دینه برت سافه**
قبل از خروج سفر باید کرد انکه شناخ در سطر را چیزی چند پیش از شروع
در سفر اختیار باید کرد تا از حدوت چیزی که سفر باعث آن میشود در آن
باشد اول از انما تنقیه بدن است از خلط فاسد زیرا که اگر این
نکته بواسطه حرکت سفر اختلاط را تو را بی و طبعانی حاصل میشود که
موجب ارض است و اختیار ریاضت بعد از حصول استعداد آن
از این می باید همین که اسبی را که در خانه بسته است و در جین خروج
احتیاج بسواری دارند چند روز سوار میشوند و خشک بپسازند تا حقیقی
در و حاصل شود و در راه بعضی خلط او را نظاری نشود همچنین است انسا
آسوده و خفا که او را بدقت سفر احتیاج بر ریاضت است خصوصاً که
فریه باشد تا در بدن او خفنی حاصل کرد و در راه آسوده رود و در
نکته و نیز در ریاضات اخراج خلط فاسد است و هر چیز دیگر که سفر

و بهر چه

بول در از مندر دیکجیات یعنی پنهانی و حدوت اینها که مردوبان
گوشت یافتن و ماندگی است مندر است به تب و سقوط شهوت
غذا یا زیاده و بی شهوت و دل است بر حدوت مرضی از ارض و هر
چیزی که متغیر شود از عادتش مثل شهوت بول و براز و شهوت طبع
یا فتور آن یا خواب یا عرق یا جکاک بدن یا حدوت من یا طعم مذوق
یا عادت احتلام عامه اگر این تغییر بر وجه نقصان باشد یا در باد
اینها همه مندر مرضی است و همچنین است عادات غیر طبیعی مثل
بواسیر و خون طبع که مراد بان حیض است یا قاتی در غاف یا عادت
شهوت چیزی فاسد مثل امیون و خواب بسیار در روز و یا عادت
غیر فاسد مثل نکاد و داشت و عادت ترتیب غذا و چون عادت طبیعت
نماند است در ترک او قتب است و یا بر طبیعت و ترک عادت فاسد
واجب است اما بتدریج نه و فوعه مثل ترک امیون هر روز قلیلی و دوام
ورود شقیقه مندر است بنزول آب و ظاهر شدن مثیل مثله در مقابل چشم
بوقت نظر بجانب هوا و نور چشم کم شدن و شروع در که درت این
علامات نزول است و ثقیل اگر می مسر و فوعه گانه گوزن می فیلد معبر
ازین حالت است حدوت این علامات موده صفر است و اگر این در جاب
کبد باشد و بطول انجامه مندر بعلت کبد است و ثقیل و تعدد در اسفل که
مثل میان و ظاهر باشد یا تغییر حال بود از عادت مندر بعلت کبد است
و بر از عدم الصبح که در و لون عادی منقوع و باشد مندر بعلت کبد است

اعانت میکند از ریاضات و غیر ذلک در آن بند ریج شروع باید کرد مثل
 پنجه ای و عطش تا عادت شود و عقب سفر بر آستان
 کرد و از جهه چیزها که جمیع را تسکین میدهد خوردن آن
 است در روز غن نجف با دام اندکی و الا یا این طریق که یکقال
 موم را در سه مثقال روغن نجف با دام باید که اخت و شام کرد و
 خاتمت این تدبیر آنست که چند روز مشهور غذا نخورد و قدری غم
 خرقه معطر کرده و کوفته و یا قدری سرکه آبیخته در سفر با خود نگاه باید داشت
 و بوقت عطش مقدار سه مثقال یا چهار مثقال گند باید کرد و در روز
 آب نیاید عطش نشود و دونه میرد و تقبیل عطش ترک اغذیه عطش
 مثل ماهی شور و کباب و آشنای غلیظ بجهت تسکین شود و دیگر
 تقبیل کلام است زیرا که بسیار تکلم موجب حرارت است و حرارت
 موجب عطش و از جمله اغذیه شرفیه است که مسافر را مثل اسوار شود
 زیرا که حرکت سواری موجب عدم بخت است و گذشتن غذا از معده
 بر وجه فحش است و خام و بهر و ناکر فتن بدن از خوراک و بهر و احسن این
 موجب حصول اعیانست و معالجه حرش اعیان و محاش مذکور خواهد
 و مسافر را بوقت تابستان محافظت و بوشیدن سر و نگاه داشتن
 او از تاثیر آفتاب باید کرد و طول بر سر و سینه از آب خرقه یا عای
 آسفول باید ساخت و بر روی نیز از این طایفه باید کرد تا مستقر نشود
 خصوصاً نسوان را و اولی آنست که محرم المزاج پیش از خروج بمسافر خیزد

بوقت اعیان
 اگر

در سفر تابستان

بهره
 شغیر

بهره

بهره

اختیار تلقان جو در غذا اختیار کند و شربت فواکه و اگر در تابستان
 اختیار سفر کند در آن راه خوف سبوم باشد بوقت رسیدن بوقت
 آن شخص را که در مخزن و دهن بر بند و بسیار خام با دهن بخورد و هر
 مراد بآن انا لاس است از روغن که و بخت اختیار کند و اگر کسی را سبوم
 رسد بر اطرافش که آن دست و پای و رمی است آب بند ریج
 دفعه باشد و آنکس دست و پا در آب نهد و از آنجا برست تمام
 گذرد و بجان بار و مشعل شود و بر سر روغنهای بار و باغفل غالبه و
 بار در لبه نیز همین منفعت دارد مثل عصا و خرقه تازه و مثل ذلک
 و عطرات آنچه موجود باشد و در کیفیت باید که مقدار آب باشد و وقت
 به بقول و البیان کند اگر تب نباشد زیرا که اگر تب باشد این موجب نقص
 است و نقص مزید است و تب الا آنکه حمای جوم باشد زیرا که سبوم
 امری خارج از بدن است و سبب آن اختلاط بدنی و نقص نیست
 مقام و دفع نافع است و اگر عطش غالب باشد بر آنکس که او را سبوم
 در یافته است آب دفعه چنان نباید داد که تشنگی او بشکند زیرا که
 این موجب هلاکی است زیرا که حذاق اطباء این را امتحان کرده
 اند و ایام بسیار آب اندک اندک باید داد و تا آن وقت که از
 بلید و هلاکت تسکین حاصل شود و تشنگی با سبکی باید کرد و هر قدر
 که تقبیل میدهد و روغن کل اندکی بآن مخرج باید که باشد و مسافر باید
 که در زمستان و وقت شده برودت هوا سه شام کند و حفظ دهن بپوشد

موضع

در سفر تابستان

از دخول هوای سرد و مماکن بکند و درین باب اجمال نباید و بعد از
 نزول از کتب شود و راز و میوه شود و دفعه بآتش نزدیک و درین باب
 بلکه بدین وجه باشد که اگر در سر یا پیکار ساخته باشد که این
 تعجب می شود و شش باید کرد و نزدیک بآتش باید نشست و در غنما
 مستحق مثل روغن سوسن بوقت شدت بر در اطراف باید که بسیار
 عایق و نافع است و در جان از حال مراد خود را بسیار نباید بوشید
 و بر غنما در حالت نباید کرد و در غذای مسافر بوقت بر در غنما
 حسب المزاج باید شناخت و لیکن مبالغه در آن نباید کرد و اگر حرارت
 مزاج بسیار نیست بلکه برودت غالب است مثل زنجبیل و حبث
 نیز باید انداخت و اگر حرارت مزاج بسیار است معالجه بسیار مجوز
 و محافظت اطراف بدیک و مالیدن کی باید کرد و در عقب مالیدن کی در غنما
 عایق معتدل باید مالیدن و اگر در غنما چیزی حاضر نباشد بقیه باید
 یا قطن این کتب مزاج باید مالیدن و بوقت شدت برودت موزون
 نباید بوشید که با شنبه بسیار در بدو آن پیچیده و همیشگی بای
 باید کرد و در موزه حقیق هیچ یک ازین مبر نیست و تاثیر سردی در
 بغایت شده است و این با متخان پیش جمیع اشخاص است
 روشن است و از ممالک بر درن سرد است مراد غنما را و مسافر
 می باید که بوقت شدت بر در بای خود از پشم و پالیش بسیار
 پیچیده و بای در موزه و پیچ کند که با وجود این بای را تو اندک یک

تا از آفت سرمای الجذ و در آن باشد **علاج سردی بر درن بای با دست**
 و در این تاثیر سردی قوی گاهی است که این تدبیرات سودمندند
 و در این بر درن کافکین باید که احتیاط کند و درین اجمال نوزد و اگر
 باید سردی در طرفی از اطراف تاثیر کند و عضوی را فاسد سازد و آن
 در آب شلغم نیم گرم کمرات بکند و در که بسیار مفید است و باید در آب
 جوشیده و باید آب کرب جوشیده و هر یک از اینها باشد یا مجموع
 و اگر فساد عظیم باشد در طبعی نیست یا با بونه همین خاصیت دارد و
 حرکت عضو موقوف بمشقی و آنچه مختص بان عضو است بکند و باید
 که گذاشتن اطراف را ساکن و معلق در هوا موجب تاثیر سردی است
 و بسیاری را بعد از تاثیر سردی مالیدن آن عضو که سردی دارد است
 و در آب سرد منفعت شلغم یافته اند و اگر عضو موقوف را بکود می در کوه
 حاصل شده باشد اولی آنست که شرط کاش یعنی بشکافند و در آب گرم
 نهفته تا از آن خون پروان آید و بعد از آن کل از مینی و سرکه بر آن مالند
 زیرا که این تدبیر مانع از حصول فساد در آن عضو است و ظاهر کردن
 ابتدا و آخر بسیار نافع است و اگر رنگ عضو موقوف بسیار
 سبزی مایل باشد و این حد نهایت بلوغ است در تاثیر سردی و
 شدت فساد است در آن عضو و علاج پذیر نیست سعی در ابطال آن
 بقطع اگر ممکن باشد و باید و باید که آن عضو را با آله حدید ابطال
 کند یا بکند و الا عضو حلاله مجاور او را نیز فاسد می سازد و حکم جراحی

و هم قهر

جدا از تاثیر سردی باید که آن عضو را
 بر آبی خنک و در

در بر آیه های مختلف و سفر

بلند عظیم است و اهتمام و حرف عنایت الطیاء برین باب و علق و عظیم
 و شد بد است **سفر بهای مختلف** و این که هر دو نسبت به جمال
 به جراح است به هر طریق که او صواب و اندر رجوع باید کرد و از جمله آنچه
 مسافر را ضرورت است در سفرند بهر مفرست آنست که در آن مشایخی
 که مفرست او نسبت بآدمان انسان ظاهر و مبین است آنست که از سفر باز
 که دفع مفرست آب میکند آنست که سرکه است یا بهما مخالف و خوردن
 بیاز در هر منزلی و اگر بهانه همان منزل خورد بهتر است و برین قول
سید الغالین جلال الله علیه و آله و سلم نیز ناطق است که آنحضرت فرموده
که از آنرا که باریک باریک بصلحها فاندیند بیهوده خوار الله
 و از چیزهایی که مفرست آب را دفع میکند آنست که قدری نمک را ببلند
 مسافر است صفاتی ساخته بپوشیدن و آنست که رطب و حبوبات حاضری
 رطب بهی و رطب و رواج و رطب نموده است باب شورید و است
 و مسافر را همانا که قبل از خروج بسفر ترک اعتدای عماره و غلبه طبعی
 کرد و اگر واقع شود و تدارک آن بخوردن سیر است و در مواضعی که
 آب آن علق داشته باشد از آن احتیاط تمام باید خوردن و مراد
 بخلق زلزل است که در همه ماوراء النهر و در میان عوام مشهور است
 باین اسم است و البته در جهان موضع احتیاط آنست که آب از روی
 قدام بخورد و مراد بعد از آنکه باسی است که بر روی کاسه یا در چمن
 کوزه یا زبانی احتیاط کرد و دیگر چیزهایی چندند که در سفر و فانی که

در بر آیه های مختلف و سفر

در تب می باشد و العیاذ بالله اگر احتیاط کرده نشود از رفتن علق
 بکلیت و بعضی از بملوک نیت و این بلیت عظیم است و مسافر
 که در کتب سفینه میشود و قبل از دخول سفینه مستعدان می باید باشد
 در سفینه فی واقع نشود زیرا که کم است که شخص را بواسطه حرکت
 فی السفینه مخصوصا که شخص صفراوی مزاج باشد چه البته فی غنایان
 و احوال ناخوش پدید می آید و راقم این سواد صاحب تجربه است
 مدتی سه ماه در دریای مصر و عمان این نشو و نشان کشیده است و بعد
 بیرون آمدن دو ماه دیگر بایست تا بحال آمد و اگر قدر کشتی با قوا و اوقات
 و گنجین نیاید موجب هلاک است اگر چه اطباء برین اند که دوران و طبعی
 اینچنین قی موجب نجات از امراض رذیه است و در حبس و ناخوش
 و لو که نباشد اجمال فرموده اند زیرا که ماهه جز نام و برص و استسقا
 و اعلیج و عرشه را با کلیه منقلع و مستحکم بگردانند شخصی که درین
 امراض را با فعلی موجب نجات است پس گفتم او مادام که خون هلاک
 نشاید کرد و چون آن امراض حادث میشود قبل از ظهور در کشتی میل
 بخوشیات باید کرد تا تقویت نم معد و کند و صفرا را تسکین دهد و غذای
 از پیش فرستندی باید و آب درک و سحاق که در دنیا کوشش بسیار
 نباشد بلکه نزاری کوشش در آن بختی باشد و از چیزها و شیرینیا
 که اشتها را کند و هر چه که امداد غنایان دفع میکند آنرا ترک باید
 کرد **در بیان معالجات و معرفت در جهان** بیاید دانست که

منظور طبیب متدرب سه چیز است یکی از این سه تصرف در استیلا
 سه چیز و دریه معدوده است و از جمله آن تصرف استیلا
 و تالی استیلا و تالی عمل بواسطه مثل داغ نهادن و جفنه کردن یا
 غذا را از جمله تداویر نه کور و حکم خاص است زیرا که گاهی غذا را
 کرده میشود و مثل آنکه اگر اراده طبیب معروف در دفع خلطی از
 باشد می باید که شغل طبیعت معروف بنفع آن خلط باشد نه متوجه
 تحلیل غذا زیرا که شغل طبیعت متوجه او محال است که در آن واحد
 چیز تواند بود و اگر غذا درین حین واقع شود موجب تحریک طبیعت
 و با یأس از دفع خلط پس برادر غذا درین حین ممنوع است و گاه
 طبیب با وجود دفع قوت مرادش و درین مقام تقلیل غذا
 و گاه در روز بخران که روز مقاسات است و محاربه طبیعت است
 بمرض اگر در شغل قوت نیست غذا را با الکیلیت میکند تا طبیعت
 بواسطه توجه و شغل غذا از مقاسات و محاربه بمرض باز نماند و گاه
 برادر غذا و قلیل الکیلیت کثیره تغذیه میکند تا بکثرت تغذیه طبیعت
 طبیعت کند و بوقت مقدار بر طبیعت تقلیل نبات او این وقت
 که مراد بر انگیختن قوت ضعیفه باشد و تحریک آن و گاه معاطه بر عکس
 این میکند بجهت نقصان از کیفیت غذا میکند و زیاد در مقدار و این
 کایست که شهوت غذا بر بعضی غالب باشد زیرا که بمقدار
 که در موجب شکین شهوت غذا میکند و چون تقلیل در کیفیت

شخص

در این فصل
 طبیب

شده باشد و صرفت غیر سه شایسته علاج نباشد و از قوت این که است اول
 و شایسته کیفیت و تالی اختیار یکیت و وزن او و تالی مراعات
 وقت او اما اختیار کیفیت دو بعد از حصول معرفت کیفیت مرض است
 تا بقدر خروج مزاج از اعتدال برادر غذا و صند توان کرد و تا به وزن از قوت
 علاج نبات و معالج را از علم بقدر خروج مزاج از اعتدال نگذیرد
 تا در سنگ الی تواند بود و اما در علاج را جلیست و حصول این مرتبه
 در اختیار زمان اقل من القلیل است و معرفت این مرتبه و بعضی وقت
 از مشکلات صفت طبابت است و شایسته زمیل او علی سینه با وجود
 کمال خصوصاً درین مناسبت فرموده که مرا احوال نبین و قارور و کاف
 معلوم شده است و در رساله چنین نوشته است که اگر آن عدل
 الشیخ الفاروقه و طبیب متدرب وقتی اقدام در علاج مرضی می تواند
 کرد که شایسته حل پیش او متفق شد و باشد تا حکم ببارد و صند و من
 بواسطه وقت و در حفظ تحت ببارد و مشابه و مثل کل مزاج از تغذیه و لا و
 و اثر بر قیام نماید تا به وقت تمامان علاج باشد و اما اختیار یکیت
 در وجه است اولی بعد بر وزن او است و تالی درجه معرفت کیفیت
 و در است و اختیار این هر دو بعد از معرفت طبیعت عضو است و بعد
 مرض و اعراض تابعه او مثل سن و غلات و فصل و بعد و مناسبت
 و قوت و سخن که مراد بآن چیست بنیه انسان است و در فیه و از قوت
 و معالج را عمل علاج از معرفت اینها که بر نیست زیرا که درین

معالجه بمسهل منفع است و در فصل زمستان و ببلده بارده و همچنین
 که اورا عادت مسهل نبوده باشد علاج او با زیاده مسهل مختلط است
 و کسی که در ضاعت او تخمیل مواد بسیار باشد او را نیز مسهل نباتی
 و او مثل آنکه و همچنین کسی که قوت ندارد او را تخمیل استغفار
 بمسهل مقصد و غیر ذلک مجوز نیست زیرا که موجب بملاک است و در
 اند این اعراض و احوال مذکوره اسهالات مذکوره منفع است
 الا عند الضروره که اسهالات تسخیر المخلوطات است همچنانکه بیری خف
 البدن را حصر شود و یا قوی در بدن را مانع از تأخیر در علاج کنند شخص
 تلفت میشود پس آنچه علاج در این مقام کنی در و باید کرد و مثل آن
 علی که مراد آن حفته است تاخیر نباید کرد و اگر حصر است و معالجه در
 غلط نکرده است بقدر قوت و طاقت مقصد باید کرد و اخراج خون
 مناسب حال مریض باید نمود و یا با معرفت طبیعت عضو و آن تمام
 معروفه مزاج و خلقت و وضع و ضعف و قوت آن عضو است زیرا که
 هر چگاه که مزاج طبع عضو معلوم طبیب باشد مزاج مریضی او نیز معلوم
 خواهد شد زیرا که مزاج مریضی سحر الزاج است و طبیب متدبیر
 مقدار خروج مزاج از اعتدال میداند و بر وقت آن قیام بمعالجه
 نماید از تیرید و تسخیر و تخفیف و ترطیب و چون کیفیت خلقت عضو
 بر معالجه معلوم باشد میداند که عضو یا رخنه سهل المقد است و ساهل
 و اسود و درین مقام استعمال دوائی لطیف میکند چه درین حدین

راحت
 است

النفق

تفسیر از دوا

النفق دوائی لطیف کافی است و یا آنکه عضو صلب است و ساهل
 و در دین مقام استعمال دوائی قوی سریع النفق میباشد
 که در مثال اول عضو شش است و دوائی مناسب و شربت او را
 در سپاس و شام است و مثال ثانی کلیه و مثانه است و دوائی
 در علاج او باعتبار مواد غلیظه است مثل ذراعی و مثال آن کج
 قوی و سریع النفق نباشد و هر چگاه که طبیب وضع بدور معنی
 شکرت و موضع است میداند اگر نظری بجانب مشارکت میکند
 اختیار جهت حدت دوا میکند مثلاً اگر ماده در جانب مجذب کبد باشد
 اسهال کبد ماده بدوائی مدر میکند و اگر ماده در ورم و سده در جانب
 اسهال بدوائی مسهل میکند و اگر جنبه عکس کند طبیب محتاطی
 و عالم بقانون علاج نیست و مریض در محل خطر است ایستای آن
 که معرفت موضع عضو است انتفاع با و بر وجود ثلث است و یکی
 ازین وجود قرب و بعد عضو است از تاثیر دوا زیرا که در عضو
 معالجه دوائی معتدل کافی است و در عضو بعد که اثر دوا بان محل
 مراد معالجه آنست چون واصل شود کسر کیفیت موثره او در طریق
 میشود و دوائی ضعیف یا معتدل درین صورت خالی از کیفیت
 موثره می ماند پس معالجه دوائی قوی باید کرد و ثان معرفت آنکه خلط
 بعضی ادویه یا بعضی در بعضی معالجات اراض میکند مثل خلط
 زعفران و در بعضی کافور بلکه حفظ سرعت و حصول کیفیت کافور

۵۱

و نگاه داشت حرارت غریزی زیرا که زعفران عارض سریع المنفذ است
 و مفرج قلب و شمع بروج حیوانی در کیفیت و گاه بار و قوی می گردد
 و بطبی المنفذ است و هرگاه بر قلب حرارت مستولی شود موجب
 ارتعاش و اضطراب قلب میگردد پس قیاب در معالجه محتاج بارز
 ضد است و ضد آن بار و است و بار و در نفوذ و وصول محل مضرت
 محتاج بدوای عارض سریع المنفذ و مفرج موافق مزاج آن عضو شریف است
 پس تا جاز زعفران که باین صفت موصوف است قدری بآن باید
 تا تیرید مقصود حاصل شود و چون زعفران حرارت مغری که او نیز
 مقتضای کیفیت خود است خنثی خواهد کرد و ازین سوال جواب است
 که مراد تیرید فقط نبود بلکه مراد تیرید بود و نگاه داشت حرارت غریزی
 نیز که بود و کیفیت بار و با قوی بروج حیوانی و حرارت غریزی هر دو
 من المودی منقرض شود که موجب هلاک است و طبیعت باذن خالق
 سبحانه تعالی دفع مضرت حرارت متصور از زعفران میکند و مثل
 در است بر خونی قوی در وقت که احتیاج بآنها باشد مثل زین آن
 سبک نشاندن و در یک آن از مجاری بول و کلیه با دو به بدره قوی و ثبات
 معرفت جهت اتصال ادویه است باین معنی که در وصول دو اجزای
 محل مقصود علاج که ام است چنانچه اگر علت در امعاء علیا است
 علاج باشد امید هم دو است زیرا که وصول دو بعضو موقوف ازین
 جهت اقرب است و اگر در امعاء سفلی باشد علاج بحقیقت است

این که مراد تیرید
 حاصل نمیشود

المنقرض
 در وقت که

زیرا که وصول دو اباین جهت اقرب است بعضو موقوف و مرعات
 موصیغ انتفاع از وجه دیگر نیز است و آن نفع اینست که هرگاه
 ماده منقب باشد در عضو یا در طریق انقباض باشد از آن
 عضو بطریق جذب بمکان دیگر صرف باید کرد تا آن عضو از این
 خواص ششود و درین جذب چهار چیز می باید مرعی باشد که از قوا
 علاج است یکی مرعات مخالفت جهت و مرعات مشارکت
 و مرعات مجازاة و مرعات بتعید اما مرعات مخالفت جهت
 اینست که جذب ماده از عین بسیار میکند و از احوالی با سبب
 مشارکت اینست که در معالجه افراط طمط جسد آن بطریق جذب
 مجز و در سینه و اینجا جذب از شریک بشیر یکی دیگر است و مرعات
 مجازات اینست که مقصد با سلیق اعمین در عمل کند و با سلیق
 عمل طحال و اما مرعات بتعید که مراد بآن بتعید عضوین مجز
 عنه و مجزوب الیه است تا بواسطه اقرب متقرر نشود و وجده
 را فایده باشد زیرا که اگر میان عضو مجزوب عنه و مجزوب
 الیه قرب بسیار باشد فایده جذب مترتب نمیشود و بر
 زیرا که مقصود درین جذب بتعید ماده مرضی است از عضو
 مجزوب عنه خصوصاً که عضو عین و شریف باشد و این جذب
 ماده و متقی است که ماده منقب نشود و با سبب و در طریق انقباض
 باشد اما اگر منقب شد و باشد استغراق مجزوب از همان منقب

باید کرد مثل فصد عرق تحت اللسان در علاج خناق و گاه نعل موده
 بطریق جذب بعضو قریب نیز نمیکند چنانکه فصد صاف و بی غلط
 رحم و مثل ذلک و در جذب کردن مراعات چند چیز دیگر را قوی
 این فن است و باید که عند التمسک بر طیب حاضران باشد و از آن
 غافل و ذایل شود بیکر اگر طیب باید عند الجذب احتیاط کند که در
 عضو منقول عنه جمع نباشد چه جذب بعد از شکستن و جمع باشد و
 واقع شود موجب اشتداد و جمع است و معارضه در جذب نیز واقع
 نشود چون جمع نیز جذب چه جذب درین حین از جذب
 عنه موجب جذب از اعضا و یکریست بجانب او شکینا لا یجوز
 تعارض در جذب موجب زیاده فی الم و جمع است و این قانون کلی
 است که مراعات او در هر جذبی باید که منظور و ملحوظ طیب باشد و دیگر
 مراعات این می باید که جذب از عضو رئیس و شریف بعضو رئیس
 واقع شود و اگر ریاست و شرف در هر دو باشد فایده ندارد
 بلکه درین صورت بر و خط اعظم از عدم جذب است چه آفت
 متوجه بد و عضو شریف میشود زیرا که نعل موده از جانب عضو
 شریف بجانب خبیث سبب ایست که آفت از عضو شریف
 دور شود که موجب هواک است و انتفاع معبرقت قوت
 برسد و چه است یکی مراعات بمدا یست عضو در ریاست است
 و چون طیب بمدا یست عارف باشد از استعمال ادویه که در وقت

مستدبر
 زیر اگر ارجح بنه

نفسه را در دهان

مخالف تصور رئیس باشد نمیکند و استغفار بر وجهی که منافی قوت
 عضو رئیس باشد بخوبی نمیکند و اگر اعضا را در یک محتاج است
 این در وقت بخوبی نیست و ادویه که با ایشان است غرض عضو
 میکند این را غالی از مقویات عضو است حال نباید که در قوت این
 علاج عند المعالجة قوت نشود که موجب خطاست و ثانی از بجهت
 مراعات فعل مشترک است معضوری اگر چه رئیس نیست مثل معده
 که این اعضا را با اصطلاح این فن شریف می نامند اگر چه جوده بدنه
 موقوف بر وجود این نیست اما اصطلاح این انیت و درین
 مقام نیز معالیه با ادویه قویه یعنی باید که دروازه این جهت اگر شخصی را
 ضعف معده باشد آنرا سرد نمیدهند و ثالث مراعات ذکا احسن
 عضو است زیرا که در تدابیر اعضا از کی احسن استعمال ادویه قوی البرز
 و مخدر که ابطال احسن عضو کنند نمی باید کرد زیرا که ذکا احسن در عضو
 باعتبار روحیت که در آن عضو است و این نوع تدبیر موجب نفوذ
 و هر ب روح است از آن عضو و گاه باشد که اگر قریب دماغ و اعصاب
 باشد دفعه سحر با فلیح یا خدر و لغوه میشود پس مراعات این قوانین
 معالیه را ضروریست و این معارف موجب انتفاع تدابیر مذکوره است
 و معرف مقدار بطریق حدث العایب طیب متجرب را حاصل است
 چه بعد از معرفت خروج مزاج از اعتدال در جانب حرارت یا سردی
 می بیند یا سردی بعد از خروج میکند زیرا که اگر محتاج بقصد قوی است

ذکا
 بر نفس

قوی اختیار میکند اما ترتیب وقت و مراعات آن نیز از جمله قوتها
 معتبر است و مراعات آن باینست که بداند که حدوث مرض در کدام
 زمان از از مده را بعد واقع است اگر خنیاچه حار است و یا در ابتدا
 است تلطیف با اعتدال و در اغذیه میکند بقطع اگر مرض قوت دارد
 اغذیه اند بدو اگر مزمن است یعنی نهایتش بعید است درین
 صورت در ابتدا تلطیف نمیکند بختی تلطیف امراض حاره و در
 تلطیف میکند و تدبیرات باین طریق را سبب آنست که مرض حاره است
 که نهایتش قریب باشد که در آن نهایت مرض را بجات و خلاص
 میبایک و مرض مزمن چنانکه مذکور شد آنست که نهایتش بعید باشد
 که در آن نهایت یکی از امرین مذکورین خواهد بود پس در نهایت قریب
 تلطیف مناسب است و در نهایت بعید اولاً تلطیف مناسب است
 و مراد تلطیف در غذا آنست که تغذیه را اغذیه و استر به کنند باین معنی
 که غذائی دهند که در کیفیت معتدل باشد و در مقدار و حجم نیز معتدل باشد
 تا بر مرض و طبیعت غذا المقاسات و معارعات هر مرض تغذیه
 و طبیعت بواسطه اشتغال بغذا از مقاسات عائد و چون در مرض
 حاره در ابتدا در بعضی رافوت است احتیاج بدادن غذا نیست باین
 سبب که مذکور شد و چون مرض مزمن باشد اگر در ابتدا تلطیف کنند
 چون نهایتش بعید است قوت مرض درین مدت موقوف شود
 باین ملاحظه ابتدا در غذای او تلطیف نماید کرد و درین مدتی طویل

درین قوت بغذا و مشربت تقویت باید کرد زیرا که گاه است که مرض
 مزمن را نهایت دو ماه یا بیشتر باشد و درین مدت اگر در غذا تغذیه
 کنند موجب هلاک گردد اما در ابتدا مرض مزمن تغذیه و تلطیف ضروری
 چون بواسطه اند و مرض ضعیف شده است اگر در غذا تغذیه نکنند
 بحسب که در بعضی تغذیه حاصل میشود و نیز سبب اجتماع فضلاتی
 که موجب مرض است میشود و هر چگاه که بدن ضعیف گشت و قوت
 نیز کم شد همراهی معده که خدمت او هضم غذا و رسانیدن یکسو است
 است بجز در و نیز ضعیف غالب میشود و نکاه داشت و مراعات حال او
 بر حال از جمله ضروریاتست و بیاید و آنست که در رعایت قانون علاج
 در این چند چیز باید ی است یکی آنکه از امراض کثیره ماده نورانی
 بچکان کند انتظار رفع نباید کشید زیرا که اگر امراض حاره باشد و
 و قویکنند مثل قولنج که گاه باشد که نهایتش دور و ز است و کم است
 بهفته گشت و درین مدت اگر تاخیر در علاج شود خوف هلاک است
 و بسیار است که علاج فایده نمیدهد یعنی بکه در قسم از قولنج که مسهل است
 باطل و س و آن عبارت از تاب افتادن در روده است و ناکه نشن
 انتقال اجباب اسفل و صفت قد و آنچه بجا نبوده است بقی دفع میشود
 و آنچه بجا نباشد اسفل است با مسهل و بسیار است که بر این نیز بقی دفع میشود
 و این بدترین انواع قولنج است پس در چنین احوال آنچه از علاج
 کبر باشد باید کرد و انتظار نباید کشید و اگر خنیاچه مرض حاره است مزمن

است البته در استفراغ از غلط موجب مرض الفطار یعنی باید کشید زنده
 درین مقام بی حصول ایض استفراغ مجوز نیست و همچنین اگر مرض
 خطر است و قوت ذیست میشود و مرض با حصول ایض امان نمیدهد
 پس واجب درین مقام تعجیل در معالجه است قبل از حصول ایض اگر
 مرض فی الحقیقه منتهی به علاج قوی باشد و اگر مرض قوی نیست
 و خطر ندارد و در علاج بتدریج باید از اضعف با قوی آمدن چنانچه
 بتقریب مذکور شد و طبیب متدرب باید که بواسطه تاخیر اثر دوا
 عدل از صواب ننماید و اقامت بر غلط نکند زیرا که از تاخیر قوت
 نمیشود و اقامت در معالجه بدوا واحد نیز نکند بلکه بر علاج واحد
 مثل آنکه کسی در مرض صفراوی احتیاج در اخراج صفرا بقوت نیاز
 نیست که البته اخراج بمقتویا نکند زیرا که اخراج صفرا منحصرا در قوت
 نیست که بهبلید زرد باشد بلکه اخراج غلط بدوی مندر کیفیت آن غلط
 اگر واقع شود بهر باشد زیرا که صفرا حار است و حلیله بارد و خروج
 صفراست بخلاف مقتویا که حار یا بسط است و صفرا نیز حار یا بسط
 پس علاج باید اوقاف ظاهر نباشد و در علاج نیز لازم نیست که مرکب
 یکنوع علاج باید شد که آن اسهال است یا قی یا احتقان مگر آنکه علاج
 بسبب خصوصیه مرض منحصر در علاج واحد باشد و هر دو را آنکه همیشه لازم
 دوائی واحد باشد و استعمال یک دوا کند آنست که بدن از مالوف
 منفعلی نمیشود زیرا که تکرار دوا و دوائی واحد مالوف نمیشود مثل اخذ

و اشربه معناد و چون بدن منفعلی نشود علاج نباشد البته بل در
 جهات که در مرض اشکالی پیدا شود باین طریق که بارض سابق امرض
 مستعد و منتهی شد که هر یک متداعی علاج باشند منافق و مخالف آن
 و یا امرض امته ادوی باید و مزمن شود که هیچ علاجی صلاح و فلاح نیابد
 درین صورت دست از علاج بر سبیل تمنای نجات از مرض باید داشت
 و مرض را با طبیعت باید گذاشت و از اخذ به و اشربه آنچه ضرر رساند
 است و در غیض بآن ملین باشد ایراد باید کرد زیرا که بسیار است
 بقر و غلب بر مرض کرد و مرض را متماصل مینماید و در حله قوت
 در علاج آنست که هرگاه مرضی از امراض باشد و وجع بان مرض
 شود و در آن مرض محتاج بقصد یا حجامت باشد اول تسکین وجع
 حتی از اسکان باید کرد و اگر در او وجع بواسطه تسکین وجع احتیاج
 بخندری باشد باید که تجاوز از پوست خشکی اش تمامید مگر آنکه ضرر
 قوی باشد مثل وجع منتهی در قولنج که ممکن است درین صورت
 احتیاج باقیون میشود اگر چه درین مقام علاج کردن بخندری منافق
 قانون علاج است تا بزرگتر از آنکه قولنج عبارت از احتیاج اسهال
 است در امعاء و مخند موجب غلیظ ماندن مرض و مده است و چون
 وجع منتهی بالفعل موجب هلاک است پس تسکین وجع که از ضرر
 یا است بخندری باید کرد و در وقت شده احتیاج بخندری باید کرد پس درین
 احتیاج باید که بخندری قوتیست باید کرد و از دوائی اطباء یکی اینست

از جهت ۳

اگر او را غیر محذره در علاج کافی باشد استعمال او در اعضاء ظاهر و کشف
 بهتر باشد از آنکه در اعضاء باطنی گفته و در اعضاء ظاهر و اگر غیر محذره باشد
 و شریعت نافع شود بهتر باشد زیرا که تحت اعضاء رطوبه موجب فقر
 روح است از آن عضو و بلاوت در ذکاوت است آن عضو زیرا که ذکاوت
 عضو و در پدید آمدن آن بواسطه رطوبت که در دست و اگر از تحت
 افت موجب هلاکی است و امر این که در ظاهر اعضاء است و امر او بظاهر
 اعضاء است که ماحوذه از محسوسات باشد مثل رنگ بشو و محل لمس
 امراض و دالت بر امراض باطنی میکند و مستند از امراض ظاهر و در
 باطنی را واجبست که عارف بشیرج اعضاء مشارکات انسان باشد
 و مضار آنها داند و بعد از آن اعضاء بر قوت این سه گفته و اول آن
 قوت این معرفت بضر افعال است و ثانی آن معرفت آنچه از بدن خارج
 میشود و ثالث معرفت خروج و راجع معرفت و درم و خاص معرفت
 و قوت عضو و تساوی معرفت اعراض ظاهر و مناسبه و اما قسم اول که
 البها بضر افعال است و آن برین وجه است که اگر فعل عضوی از اعضاء
 که خارج از قوت آن است و آن فعل جاری بر مجرای طبیعت نیست ناقص
 گردد و این دالی است بر آنست که آن عضو مثل بطش که آن فعل
 صادر از دست است که از اعضاء آریه است و آنکه بطش غیر محذره که از
 دست این فعل نقصان صادر شود و باطل شود و جزیم باید کرد که آنقدر
 مبداءش که قوتش واقع شده و آفته قوت تابع هر فعلی است که در

عضو است و آفت خیا آنچه مایه بقا که در دست سه قسم است تغییر
 نقصان و بطلان و آفت آن نیز همین گشت پس اطلاق در آن
 موجب اطلاق القاب است و اما قسم ثانی از قوت این سه گفته
 است دالی از نول بالاستغفر عن الیه نه است و دالت او بر وجود
 است زیرا که او بر عدم استغفر عن ماده و خلطیست که از این عادت
 او استغفر عن است و صلاح در استغفر عن آنست مثل احتباس بول که
 عادت و صلاح در جریان است و اگر محسوس شود موجب هلاک
 است و با استغفر عن ماده و خلطیست که نشان عادت او عدم استغفر
 است و صلاح در عدم آنست و این بر دو قسم است زیرا که این استغفر
 که مجموع هر دو است و صلاح در وقوع او نیست یا بواسطه اینست که
 استغفر عن از جوهر عضو میشود و این نیز موجود است همچنانکه در مرض
 سل بواسطه آنکه تقوی قرحه شش بآن انجامیده که خلق قبحه شش
 نیست در قوع میشود و این از نفس عضو است و ثانی مقدارش
 قوت ظاهر از سطح امعاء همچنانکه در سح چه اگر قشر غلیظ است دالت
 بر قوت امعاء سفلی میکند و اگر رقیق باشد دالت بر قوت امعاء
 علیا و ثالث سبب است که محل معرفت مایه خروج بالبول از بدن
 است و این در قوت در معلوم میشود و در سبب آنچه در قوت قار و دیا
 و سبب با فو ق مایعات ظاهر شده و این را اطبایا اطلاق بر اجزای بولی
 میکنند و این در تحت قار و در کما یفنی مبین است اگر احراز باشد

بر آن میکند که از عضو خارج باشد مثل کرده و اگر سفید باشد دل است
برین که از عضو عصبی است مثل مثانه و یا الکله و لالت میکند برین
جوهر اعضا باعتبار آنکه خروجش غیر طبیعی است مثل خروج خون یا
الکله و لالت میکند بر خروج غیر طبیعی المده و یا این معنی که مده را
اگر از حال صحیح طبیعی است و یا اقل از آنست و یا دلالت بر مرض
باعتبار کیفیت است مثل خروج دم فاسد و یا دلالت بر اعتبار آنکه
طبیعی الجوه است مثل حصاة و سنگ ریزه حاصل در مثانه و کلیه و
دلالتش از جهت خروج از مجرای غیر طبیعی است مثل خروج بر از طریق
و من در علت ابله و س که نوعی از قویج است و مملک و آن عیار
از تاب عیج افتادن در روده است پس این چه وجه است و اما
ثالث از قویجین سه دلالت و پرده وجه است یکی موضع عضو
نوع عضو بر آن وجه که نوازند و محمد نزد غذا و اسباب وجع که
قسم است و اما قسم رابع و دلالت او بر سه وجه است یکی جوهر عضو
مثل دلالت درم فلغونی بر خون و ثانی موضع مثل آنکه اگر درم بر جانب
راست است دلالت بر ناحیه کبد میکند و اگر درم بر جانب چپ است
دلالت بر ناحیه طحال میکند و ثالث ممتثل عضو است همچنانکه اگر درم
کبد به لای شکل است دلالت بر نفس کبد میکند و اگر طویل شکل
دلالت بر آن میکند که درم در عضله است که فوق کبد است و اما قسم
خاص از قویجین سه دلالت او از جهت موضع و شدت است چنان

استدلال بر آنست در وجع بابت حدوث سده متاخر و خروج عصبیه
فقرات علق میشود و این در تشریح همین است اما قسم سادس است
لال صبر و عادات و فصل و غیر آنست **مقاله ششم در بیان اراضی**
شده کثیره و محضه و مراد با اراضی شکر کثیره است که حدوث و حصول او
بر اثرات عضو دیگر است و مراد با اراضی محضه آنست که در حدوث مرض
موقوف بعضو دیگر نیست مثل در چشم و ضابطه معرفت او چنان است
که طیب البصر صاحب و ماعل ثاقب بوقت احتیاج و در مرض مثلاً یا آنکه
کدام ازین دوا و الا حاد است شده تا آنکه اول است آنرا اصلی و اصلی
آنرا اقدام نمایند و باید اندک که کم باقی است بعد از زوال آن و دیگر
از قانون عدول گفته باشد زیرا که اصل آنست که اول حادث شده بعد
و عارض آنکه تابع باشد مراد و او را بتالیع آنست که در حدوث
و لغت آن تابع باشد چنانچه بتقریب سابقه گویند و کاد طیب غلط میکند
و آنکه اصل است آنرا عارض نبوده عارض را اصل و در علاج خطا
کرده مثل آنکه شخص را مرض احواله احتیاجات افعال درامعا بوده و بدین
سبب وجع شده به مترتب برین احتیاجات حاصل شده و طیب بنابر
وجع مباشر در تقلید و تخذیر بقطره و محمد زوده و سبب زیادتی
شده و احتیاجات شده آری این علاج نیز میرون از قانون نیست
که بوقت وجع شد بعد در مثل مرض قویج تخذیر کنند اما بقدری علاج
و متعاقب نیز حقه که موجب انحور افعال بجانب مرفعل باشد باید کرد

تا تمام بر وقت قانون طبی باشد و طبیب را درین صورت هیچ خطا
 نیست و اما اگر کیف ما اتفاق او را علاج عرض کند و مرض را در علاج
 تاخیر کند موافقه است و طبیب در چنین مواضع که مواضع و نشانه
 خطا میشود سبب ظاهر است زیرا که تقلید و تخطی بر موجب اندیشه
 انفعال است و نشانه اندیشه و موجب شده وجه و این موجب عیال
 و گاه نیز طبیب وقت میان مرض مشترکی و اصلی مختص است و در هر
 اصل دانست و در علاج است اینترکی که در مواضع غلطه طبیب خطای
 اینها است پس در جمیع امراض طبیب متدرب باید که تاویل و حد
 صاحب و فکر ثابت یافت خود را پیش نهاده و در تدریس نماید تا مختصر
 در سنگ جمال طبیب است پس طریق تجویز ازین اخلاط و غلبات
 آنست که باید که طبیب عارف بمشاکات اعضاء و اوقات خاصه
 بعضی باشد و آنچه در حواس است و آنچه محسوس نیست و جمیع کند
 در رسالت از بعض احوال مرض عضوی را که گمان برده که مرض
 است و بسیار است که در بعض احوال غافلست و بسیار است
 که از اعضاء بعضی اعضا چنین است که اگر امراض او تابع اعضاء
 دیگر است مثل سردی و دماغ که اکثر اوقات و امراض بیش از یک معده
 اما عکس این قلیل است یعنی آنکه اگر اوقت معده از دماغ باشد و
 اول که اکثر اوقات دماغ بیش از یک معده است و این طریق است
 که چون میان معده و دماغ مساوی است و دماغ فوق و معده تحت

مستند
 بر کوه که در پیش

همیشه دماغ از معده متفرد میشود و بواسطه تضاد و ترقی بخارات از معده
 جویخ و اینها موجب هضم و دوار و رسد و طبعین و دوی و غیر ذلک است
 امراض رو به دماغ میشود و اما تفرع معده از دماغ باعتبار نزول مراد
 فطرات بلغمی است و این بر مصل دوام نیز نیست بخلاف تضاد بخارات
 دماغ که این دایمی است پس عکس قلیل باشد **مقاله در بیان**
الاست و در ظاهر تحقیق انشائی و در مختصر و اول آن در ایل ملکت
 که در بعضی کیفیت است بحسب سی یابن طریق که اگر جلد ملهوس مساوی
 کیفیت جلد را من معتدل المزاج باشد که در حرارت و برودت معتدل است
 مخالف این در هر کیفیت که باشد مخالف معتدل المزاج است و در هر
 است زیرا که در اصل معتدل المزاج بعد از وضع یدر جلد ملهوس یا اگر
 میکند از جلد خود یا برادر که میکند یا اینس یا بر طب یا اللین یا الصلابة
 تعلیق بحسب سردی که نمیشود مثل طوبت و پیوست و اینچنین مواضع بالان
 آن می باشد و چون سلالت را پیوست از دم است و لین و در طوبت
 هر چه صولان انفس در حرارت ملهوس در جلد او را که کند حکم بر طوبت
 جلد ملهوس خواهد کرد و اگر صلابت او را که کند حکم بر پیوست آن کند و
 آن قسم دلیل ماخوذ از شحم و لحم است زیرا که کثرت لحم و اوقات بر حرارت
 و طوبت میکند و آن عضو متصف بکثافت است که ان عبارتست از
 بر هم نشستن اجزای عضو و بسیاری شحم و در هر دو حالت برودت
 و طوبت میکند و آن عضو متصف است بکثتی و انشاع مسام و

در ان کیفیت در ان مختصرات
 مستند بحسب

مس

لم یستشعر دلالت بر پیوست میکند وقت فرجه و شمع دلالت بر حرارت
 میکند و قاتل لم یکنه شمع دلالت بر افراط و طوبیت میکند و ^{نقطه} ^{نقطه}
 و انحنای بدن که مراد بان لاغری و خشکی بدن است و این را با بارده
 یا بسند اند و بعد از آن ابدان حاره یا بسند اند و بعد از آن یا بسند اند
 بعد از آن حار نقطه و درین مقام سوال و از دست که بدن در
 تواند که متصرف بجزایع مفروض شود که کیفیت فاعله باشد و خواص
 منفعله و ثالث این دلالتی است اخذ از شعر و این بر وجهی است
 و یکی ازین وجوه سرعت رویدن است و این سرعت دلالت
 بر پیوست مزاج صاحبش میکند و اگر سرعت بکمال باشد دلالت بر حرارت
 و پیوست میکند و بطور دیگر بیدان او دلالت بر طوبیت میکند که چنانچه
 علت در آن عدم ماده نوری باشد چنانکه در عوارض که علت عدم
 ماده نوری است در روی زیر که این حکم در کسی جاری است که در روزه
 شعر باشد و ثانی کثرت شعر است و این دلالت بر حرارت میکند
 قاتل او دلالت بر طوبیت میکند اگر چنانچه قاتل ماده شعر نباشد و ثانی
 غلظت شعر است و در روی دو اعتبار است یکی آنکه می تواند که شعر در
 قبل باشد اما آنکه روینده است قوی و غلیظ باشد یا بسیار باشد
 و اینوه اما صفت و بار یک باشد پس مقصود متعین نشود و ظاهر
 آنست که بسیار باشد و هر یک بقوت و غلیظ تا افاده مقصود کند
 و بعد اعلم زیرا که این نوعی با قوت دلالت بر حرارت میکند چه این نوعی

و اگر چه یکی از اینها
 و دیگری

شعر در ظاهر

دلیل و فوراده شعر است و وقت شعر دلالت بر ندرت آنکه غلظت دلالت
 بر آن میکند یعنی دلالت بر برودت و قاتل و خائیت میکند و رابع جمود
 شعر است یعنی سیاه و بر جم شده و این دلالت بر حرارت و پیوست
 میکند و سبب جمود در شعر است احتراق است و گاه دلالت بر
 یعنی بچیدگی و یکی نیست شعر میکند پس این دلالت در است لال بر
 و پیوست مفیده باشد زیرا که جمود بسبب التوائی مخفی و مثبت نیز
 حاصل میشود و سبب طوبیت که ضد جمود است دلالت بر ندرت آنکه جمود
 دلالت دارد میکند خاص چون شعر است اول سواد او دلالت بر حرارت
 میکند زیرا که حصول سواد در شئی از تاثیر حرارت است که با حراق این گونه
 حاصل شده مثل خم و دیگر لون صحیح است که از اقسام حمزه ایست که لال
 بگوید است و در حرمت شش نیست و او را در شعر بر برودت لال
 اند و شقرت و حرمت و در شعر دال بر قرب اعتدال در است نند و
 بیاض شعر دال بر برودت و در طوبیت است بهیچ در سن شخوشت
 میا دلالت بر پیوست میکند و این بیاض عقب اراض محقق عارض
 میشود و بحسب بلدان نیز احوال و مزاج شعر متفاوت و مختلف میشود
 و این نیز پیش طیب در است لال بر دمی باید که حرعی باشد زیرا که در
 سوی زنجی که صنفی از نوع انسانی است شقرت و حرمت متوقفت
 بلکه می توان گفت که اصلا نیست تا است لال بر اعتدال مزاج او در
 باشد زیرا که لوان دیگر در موی زنجی غیر از سواد و جمودیت متحقق نیست

در لون

شعر بکون

نماز هرگز است لال غمزاجی درست باشد و بیادداشت که
 بسیاری موی در سن جوی مندر با استحاله مزاج اوست بنمودا و کون
 شیخوخت بسیار موی در شیخوخت دلیل است بر سودا و تب مزاج
 او و قسم رابع است لال از لون بدن است و بیاض بدن دلالت
 بر عدم دم و قلت آن میکند و گاهی که غلبه مزاج باشد دلالت بر برد
 مزاج نیز میکند و حمرة کسب شده و ضعف دلالت بر کثرت و قلت آن
 میکند و صفرت و سفرت بدن دلالت بر افراط حرارت میکند و اما
 صفرت اقل است بر صفرا و تب و سفرت اول است بر خون
 بر خون صفراوی و گاهی صفرت دلالت بر عدم خون نیز میکند
 چنانچه صفرا در بدن جایگزین نباشد چنانچه در احباب نقامت
 می باشد چه بواسطه امتداد بر نفس خون در بدن کم مانده است
 بدین سبب لون بدن زرد و بنامید و این نه سبب است که صفرا
 غالب شده باشد زیرا که نقصان خون نقصان صفرا نیز میشود و
 در عروق مخلوط با یکدیگر اند و کبودی و کبودی بدن دلالت بر
 بر دزدی که بواسطه غلبه بر جمود در دم میشود و این فعل موجب حصول
 این لون است در بشره و اعضا و موجب تقلیل دم نیز است و لون
 با و بنامی دال بر برودت و بیوت زیرا که این لون دال است بر
 صف پس خالص البرد باشد و دیگر از جمله ألوان لون جوی است
 که کج و این لون دلالت بر بر دزدی بسیار می کند و دیگر لون
 صفرا

در جوی

درست و او دلالت بر برودت در طوبت میکند و مخالف اسودانند و با
 کج و لون که خالص است دلالت بر غلبه مناسبت آن لون میکند و اما
 آن قند و اگر خالص نباشد دلالت بر مخالف و امتزاج اخلاط میکند
 کمال نقصان در امتزاج و معرفت این وابسته به حدس صاحب طبیب
 متجرب است عنه الاسته لال مثلاً لونی است که در و از سفیدی
 در و بی کسوس است و هر یک را دالالتی بر وجود خلطی از اخلاط
 پس سبب غلبه هر کدام طبیب حکم بر آن خلط میکند و احوال لون
 متغیر بسبب معده و کبد و طحال میشود زیرا که اگر افعال معدی و کبدی
 و طحالی بر مجرای طبیعی و محنت جاری است در لون تغییری نیست که
 چنانچه آفتی در تن متوجه اعضاء مذکوره شد که ایشان طبع اند و البته
 حصول دم حاصل که عروق و آورده اند و درین وصول خادم ایشان اند
 و مجرای زهره که آلت وصول قدری از دست بعد از استیفا
 معده است از غذا و مینه مستهوت غذا است که مجرای ان مابین
 الطحال و فم معده است و محل ادراک آن فم معده است که عضو
 نیست و سبب آفات در ممکن تغییر و فساد در لون پیدا میشود
 زیرا که اگر در معده ضعفی حادث شود هضم غذا در و کجایتنی حاصل
 نمیکند و پس کیدوس نیک حاصل نشود و کیدوس که ماسار بقای
 معده و جذب بجای آن کیدوس میفرستد و کیدوس کبد را ضعیف طاری
 شود و فعلی که طبع صفرا و نقاد و کیدوس است و تحصیل کیدوس

کبودی

مکن

غیر متحرک

صاحب قوت همزه گبندی تمیز مایه از دم میکند حاصل نشود و همچنین
کیفیتش اگر بعد از دوق واصل شده با عضو و در این موجب عوارض
و اعراض گردد و از آن لوان متغیر شود و بر طبق مقایسه الله
مقدماست دلیل این مدعا روشن است که همچنانکه لال از لوان
جسم بر احوال و باغ و از لوان زبان بر احوال مزاج عروق و معدن
قوی است و خامس از آنجا که استلال بان میکنند هیئت اعضا است
و هر چه از اعضا قوی و کامل است تابع حرارت است و هر چه ناقص است
تابع برودت است و طول قامت و وسعت صدر و امثال اینها از آثار
حرارت و فعل قوت نامیده ناشی شده است پس شخص متصف
باین اعراض جارا مزاج است و بخلاف مندر این او صاف که دلالت
بر برودت میکند زیرا که ضد این از تاثیر برودت است و منفعت
باین اعراض بارد مزاج است و سادس دلایل ماخوذه از سرعت و
الفعال است و سرعت در شخص و انفعال عضو از هر کیفیت که باشد
دلیل غلبه آن کیفیت است در آن شخص باید دان عضو و اینجا سوالی
و اشکالی متوجه میشود زیرا که این مسند با مسند مقدره اهل این
مناعت که میگویند سنی از من خود منفعل میشود و از شدت و مثل منفعل
نمیشود معارض است زیرا که هرگاه انفعال از حرارت دلیل غلبه
حرارت باشد لازم آید که مثنی از شدت خود منفعل شده باشد و درین
مقام جواب اینست که اینجا مقدره داشته اند که مثنی از شدت و مثل خود

لغز

منفذ

باب

منفعل نمیشود و وقتی است که آن مثنی در کم و کیف باشد و مثل خود برابر شد
اما هر چگاه که باین مشابه نباشد هر این از شدت و مثل منفعل خواهد شد
مثل آنکه در مقدار آب بارد با الفعل و جارا با الفعل که در وزن برابر باشد
چگونه نام حسب کیفیت در اجتماع از یکدیگر منفعل نمیشود و آب کیفیت
زیاده در برودت حاصل شده است مگر اما اگر انی نیم گرم را باین
گرم مزج کنند که هر دو در مقدار برابر باشند و در کیفیت مساوی نباشد
ظاهر است که شدت گرم منکسر میشود و آب نیم گرم نیز در کیفیت حرارت
زیادت میگرد و انفعال روشن است پس سخوت عضو بر عت
دلیل حرارت مزاج باشد و خلاف این دلیل برودت مزاج است و
سابع دلایل ماخوذه از افعال مستمره است زیرا که استمرار و دوام فعل
عقوی از اعضا دلیل اعتدال مزاج آن عضو است و تغییر آن در جارا
شدت و سرعت دلیل حرارت است و تغییر او در جانب بطور دلیل
برودت آن عضو است و این در صورت جریان بر افعال طبیعت
زیرا که سرعت حرکت عضو نقش دلالت بر حرارت نمیکند بلکه بر خلاف
آن دلالت میکند و نامن است که لال از مایه من البدن است مثل باز
و اول زیرا که هر کدام از اینها را که از اینجا صیغ غالب است دلالت بر
شدت و ضعف بر کیفیت از کیفیات میکند زیرا که شدت را با جود
در بول و بر از دلالت بر حرارت میکند و عدم حرمت و صفت و وجود
دلالت بر برودت میکند و سابع دلایل ماخوذه از اعراض نفسانیت

و از اعراض نفسانی هر چه باشد و زیاده است دلالت بر حرارت
 میکند و هر چه با نقصان و فقر فکری است دلالت بر سردی آن میکند
 مثل تهور که باشد است و عین که فرو رفته و در کمال سستی است
 و نشأت این کیفیات دلالت بر **معتدل** میکند و سرعت زوال آنها
 دلالت بر طوبیت میکند و عارض است دلالت از خواب و اجتناب است
 و او را نیز در استوالات با احوال بدن مدخل است زیرا که بدن را **آب**
 و عرق در خواب علومات غلبه بلغم است بر بدن و این دلالت بر برودت
 در طوبیت مزاج میکند و بدین الوان مثل خنده و سرخ هر یک دلالت
 غلبه خلطی میکند که آن صفرا و بلغم است و این دلالت بر حرارت مزاج
 میکند و در جانب سرخی دلالت بر طوبیت نیز میکند و در جانب
 دلالت بر پیوست نیز میکند و این استدلالات مذکور علومات امری
 اهلیه بود اما علومات امری جبریه که خارج از اعتدال است و جاری
 بر مجرای حکمت و طبیعت نیست اینستغال بدن و منازای شدن او
 از آنچه موجب حرارت است و عطش و تب و هوس و ضعف بغض و سرعت آنها
 و انتفاع و تشنگی یافتن از مبردات و متفر شدن از حرارت و از
 کل و مشرب حاره و تر بلغم یافتن است خصوصاً در فصل تابستان که
 اینها دلالت بر حرارت مزاج میکند و برودت لمس هیچ اطراف
 مثل روی و دست و پای و منازای شدن از مبردات و انتفاع یافتن
 معنیات و قلت رنگ در بول مثل زردی و سرخ و سفید شدن آن

بر پوست
 نکات

بیان علومات
 از صفات

نفسانی

بغض بطوریکه اینها دلالت بر برودت مزاج میکند و ترهیل که
 سستی اعضاست و کاهلی و بسیاری لعاب دهن و مخاط که آن آب
 بینی است و اطلاق طبیعت و بدی هضم و از رطوبات متعاضی
 شدن و از یاجسات نفع یافتن و بسیاری خواب رفتن اینها هم
 دلیل بر طوبیت مزاج است و تشنگی که بر هم نشستن اجزا و گرمی و پخت
 است و تحول و تحولات بدن که مراد از آخری است و از تحقیقات
 متفر شدن و از مرطوبات نفع یافتن دلیل بر پیوست مزاج است
 و اما علومات مزاج معتدل و آن در حد وسط از مذکور است **مقاله**
در بیان کیفیات است و استدلالات بر دو وجه است استدلالاتی بحسب اوجیه که
 بیایست از محل سکون و ظروف اخلاط و ارواح است مثل عروق و
 شریانها و استدلالاتی بحسب قوه و مراد از استدلالاتی بحسب اوجیه است
 که اگر چه در اخلاط کیفیت زدیه و نقص حاصل شده است اما در
 و مقدار و حجم زیاده شده است اگر چه کیفیت معتدل استلزم زیاده و کیفیت
 نیز است زیرا که کیفیت قائم بمقدار می باشد و بمقدار زیاده و کیفیت
 از زیاده در کیفیت میشود و کیفیت مستلزم اعتدالی مکان است بر روی
 که صاحب این استدلالات خط امت بود اسطند پیری که مندر با و صدام
 و خشکافتن بعضی عروق است و انصباب ماده بر می نین که موجب
 مرض قیاس که ضعیف است که از امراض مهمل است و همچنین
 صرع است و سکه و غیره فلک از امراضی که سبب او انصباب مواد است

بر پوست
 نکات

نقد پیری

و بوقت حدوث علاج بر وجه کلی مبادرت بقصد است و انچه خون
 موجب مرض متانی استلای محب قوت است و آن عبارت است
 از روایت کیفیت خلط و زیاده شدن در آن است که از ویاده و مقدار
 و کثرت خلط شده و باشد بلکه موجب است که کیفیت موده بقرینت
 غلبه کرده مانع از مطلق دفع و منضم شود و صاحبش بر خط است از
 تعفن مندر با مراضی که معنی است و علامت است استلای الجمل نقل اعضا
 و کسب از حرکات و سرخی لون و انتفاخ او و آج در آن غروق و تدر
 جلد و استلای نبض و سرخی رنگ بول و غلظ آن و قلت شهوت طعام
 و کلال البصر و رویت و خوا بهای پریشان ز پر که اگر در خواب بیند
 که چیزی کران برداشته است و او را قبل ساخته یا از بهر رفیق می تواند
 نجات یابد ستواری را د میرو و دلیل استلای محب او عود علامت
 استلای محب قوت علامت استلای مطلق است محب نقل و کسب
 و قلت شهوت مکران که استلای محب قوت سلاح باشد زیرا که موا
 از او درین صورت عروقش ممسک از کیفیت است و عروق شده
 از انتفاخ و جلد شده و اندامیت و نبض نیز شده و استلای
 و در بول غلظ و صیغ نیست و بشرد و اعضا ملون بلون که دالت بر کیفیت
 حرارت کند نیز نیست و همچنان و کمر و اعضاء اگر بعد از حرکت موجود است
 اینها دلیل استلای محب قوت است و سادج درین صورت مکران نیست
 اما استلای دمی آنچه دال است بر و نقل بدن است و سر و نقلی تفاوت

بر وجه

دقیق

علامت

و خواب و کدورت خواص و بلا نیست و افکار و اعیای از تنگات
 حلاوت و این که معهود و نبوده باشد و حمزه بشرد خصوصاً در زبان
 بسیاری جود و پست و مایل و بشرد در اعضا و سیلان دم از مواضع
 که سهل الاستعداد باشد مثل حصول رعاف یا نذک سببی و تحریکی و
 جریان دم از مقعد و بیخ دندانها که از الشیء نامند این مذکور است
 است و مزاج و تدبیر مقدم و بلده و سن و عادت و بعد عود بقصد و عود
 انشای حمود و بدن سیلان و جریان خون بخواب اینها نیز دال است
 بر بسیاری خون و اما علامات بلغم بیاض قاروره و زیاده و سفیدی
 لون بر حال صحت و طبیعت و ترهیل و سستی عضو و استخفاف است
 و این ملون و در وقت و کثرت آب و دمن و لزجیت آن و قلت غلظ
 مکرانکه بلغم ماله باشد که بلغم ماله در طبیعت و مزاج حکم صفرا دارد و در
 ترش و بسیاری خواب و کسل و استرخا و سستی اعصاب و بلاوت
 خواص و این نبض بجانب بطو و سن و تدبیر مقدم از ماکول و نیز
 که موله بلغم باشد یا مستحیل یا ن شود و یا بلغم مناسب حدوث بلغم
 دلیل و علامت است و اما علامات صفرا از دی بشرد و چشم و کلال
 و این چشمه زردی و خشکی آن و جفاف منخرین و لذت یافتن
 از نمیم بار و شدت عطش و سرعت نبض و ضعف شهوت غذا و جود
 عریان قوی صفراوی و اسهال نیز لذت سوزاننده کانه که بر سوزن
 خفته و حدوث قشر بر روی کمر و بان فشرده و قراناست نیز بان اهل

بهر

سوزش و غشایان و این عبارت است از یا قتل سرمای اندک و نه بزرگ
 سالب و سایر اسباب استیلا و تولد صفرا و لیل علامت است
 و اما علامات سودای محلی که مراد بان خشکی و زاری بدن است که
 بشره و جلد و سوراخ و غلظت ثنون که عند الخروج بقصد معلوم و محسوس
 است و زیاده ای فکر و ثنون فاسده و کز بدن و اندک فم معده زردی
 غلبه سودا و از مجرای کما بین طحال و فم معده است بهشت بر مقدار
 سودا بر فم معده میریزد و چون طعم او حاصل است اندک فم معده میکند
 حدوت شهوت غذا نیز همین اندک است اما بر وجه طبیعی معنویت
 و اینچنین شغف را بهشت شهوت کاذب بر و غالب است و بول اویالی
 بگوشت حر باشد و سودا و اوجیا نا احر نیز حدوت بهشت سودا بر
 جلد و مولد است و مستحیات سودا از اعضاء و اشهر و دلیل علامت است
مقاله در بیان علامات سده و علامات سده و دلیل علامت است
 حدوت و حصول سده بواسطه انسداد و غلظت در مجاری است و تلباق
 مدد منفتح از معوا و دوا و غیر آن و سبب حدوت او امتناع است و نقصان
 در تحلیل و ورود بدن بهشت از متخلل و علامت او نقل عضو است که
 سده حاصل شده است بخلاف نقل حدوت در جبین سده و سایر
 بقا و تمیز سده از ورم بان است که در سده و جع نیست بخلاف ورم
 که از وجع و دیگر خالی نیست و فرقی دیگر کمی و عدم می نیز هست زیرا که در
 سده نقل و عدم می است و اما در ورم گاه بوقت سده و جع می

که ورم غشایان عضو ریش باشد اگر ورم غشایان است در آن نقل
 و هر انگشت با که سده در عروق باشد لون او اصفر است بسبب
 نفوذ ورم در بشره **مقاله در بیان احوال ماده**
 و آن نفسم بر و قوام و غیره و قوام و ماده و قوام مذکور شد که اخلاط
 اربعه است و ماده غیره و قوام مایه و ریح است مثال مرض جاد
 از ریح متفق است و مثال حادث از مایه استقامتی زنی است و سبب
 متدرب می باید که حاضر بر محال غلظت و مستحضر فرق باشد میان اسباب
 موجب امراض تا در علاج عند المعالجه بهایب باشد زیرا که میان قوام
 و غیره و قوام عند حدوت الاغراض و الاوجاع فرقی باید که متذکر
 باشد و بدانکه اگر وجعی در بدن حادث شود و نمکین در مکان خود
 باشد این دلیل غلظتی از اخلاط است و اگر ماده متحرک و متقلل از مکان
 بکافی میشود ریح است که ماده غیره و قوام است و فرقی دیگر که غلظت
 شدت وجع است زیرا که اگر وجع خفیف و متحرک است ماده از ریح
 و اگر سده و نمکین در مکان خود است آن ماده از اخلاط اربعه است
 و قوام است **مقاله در بیان اورام** و این اورام
 دو قسم است یا ورم در ظاهر اعضا است و این محسوس است و یا در
 اعضا است و این محتاج بمقابل صادق و حدس میباید است و
 لایق آن کیفیات بدنی است چه علامت است که اگر ورم جار باشد
 و دلیل او هم لازم است و اگر موضع و محل ورم عدم الحس است یعنی

فارق

تفاوت اعضا

نیت و غایتی که این است تا کند کبر است دلیل و علامت او نقل
است و اگر چنانچه محل و موضع و وجه و درم و فوج و دلیل او وجه و الم
ناقص است و سوزاک قوی و اگر در نقل عضو و ارم آفتی لا احق
است دلیل او انتقال آن عضو است و اما علامت کبر سوزاک و فوج
درم باره باطنی را بیان کن غرضی دارد اولی و ثانی و بیانی غرضی
است در امراض جزیه بقول جزیه بحسب عضو عضو بین خواسته
از الله تعالی و اینجا بسبب اجمال مذکور میگردد و مثلاً اگر صاحب صوم
الزجاج احساس غشی ثابت در محل درم از غیر و جمع کند دلیل و علامت
کساده باره باطنی است و چون در لایم بقیم قبل از حدوث درم در شخص
محسوس بوده باشد البته حکم بلیغیت داده و درم باید کرد و علی حد الفقا
در سایر اعضا و بیاید و آنست که او را در هر چکاده که در حین جمع درم
و قیج باشد در آن حین استند او جمع و جمع اعراض را از بر و در اجمال
است و هر چکاده تمام منفخ شد و منفخ و جمع و اعراض ساکن میشود و
انقباضی که این انقباض از جهت دفع ماده غریضی را حادث میشود و گاه
بسیار میگردد و آنکه از توابع صنعت است بواسطه ریاضت و تعب
که در آن درم بوده ظاهر میشود مثل مغز نبض زیرا که آنچه موجب عظم
نبض بود که آن ماده درم است مستغرق شد هر چند بعد از استغراق
ماده در نبض صغیر حاصل میشود و بیاید و آنست که گاهی ماده درم در
از عضوی بعضوی میشود و چنانکه در انتقال است بحکامی و برین انتقال

تفاوت اعضا

تفاوت اعضا

تفاوت اعضا

تفاوت اعضا

تفاوت اعضا انتقال ماده از عضو به عضو شریف بعضی شریف و بعضی کبر
قانون جزیه اختیار مذکور شد و اگر انتقال بر عکس این باشد
مطلوب است زیرا که عضو رکیب و شریف موقوف علیه حیوة است مثل دل
و دماغ و کبد چه با تمام هر یک از این اعضا شخصی همان لحظی میروند و این
چست است که در باب جزیه و صیت حکما و حذقی اطباء سابقه بر اعراض
در جزیه است تا آفتی متوجه اعضا نمیشود **فقال** و بیان تفرق
در میان دانست که تفرق اتصال عبارت از انقباض فرد است نزداری
درین فن و در او با انقباض فرد دانست که عضو و حدانی را ششینی طاری شود
که بر صفت و حدانی نماند یعنی که البصیر از اصابع بواسطه ضرب یا سقط
و یا ناگهانی و بشود باطل و این فن اصبع بر صفت و حدانی نمانده است
فصل مکتوب از و باطل شده است و علی هذا القیاس در جمیع اعضایی
بر صفت و حدانی است و تفرق اتصال چنانچه اعضا ظاهری را طاری
میشود اعضا باطنی را نیز طاری نمیکرد و چون اعضا باطنی محسوس
نیست پس اگر در آن تفرق اتصال طاری شود علامتی باید که بیان
ال توان کرد و این مقام مقتضی بحکم این بحث نیست زیرا که تفرق
اتصال در بابت عملی بر وجه جزیه بحسب عضو عضو در محل خود مذکور
شد و الله تعالی و علی الاجمال علامت تفرق اتصال در اعضا باطنی
و جمیع تاقب ناقص کمال است خصوصاً که جمیع عضو و معدوم باشد و باید
است که حصول تفرق اتصال در باطن دفعه شریف و ارم با سبیل

تفاوت اعضا

هم بر شود و گاه اگر تفرق بقرب متناهی باشد اجزای آن نیز هست
مقاله در بیان اوله مقصود و بعضی عبارت از شریک شدن
 حرکت انقباضی و انقباضی است که از جوهری قلب رسیده است
 و محل ادراک و باز یافت آن از موضع متعدد است زیرا که شریک
 متحرک را در دور و سر و میل و بر محال کثیره است که در آن محال باز
 آن می توان کرد اما آنچه معروف و عادت است در میان اطباء و متعین
 است محل انقباضی مساعد بار سه است از جانب الیهی و حرکت با
 اکثر خلقت و افزونیش او در ششینه ان هوای ملایم است بغلب
 مسکن بر حیوانی است و اخراج فضلات که روح از آن متفرق است
 و حرکت انقباضی افلاک و حصول نسیم ملایم میکند بغلب و حرکت انقباضی
 مغیره اخراج فضلات و غذائی است که اگر اخراج نیابد مملک است
عده احسن الخالقین و اخبار که از معرفت او ناگزیر است متعین
 است اول معرفت زمان حرکت است و این مرتبه است اول
 و نبض سریع است که تمامی حرکت او در زمانی متعین باشد و سبب آن
 حاجت بزرگ است و ثانی نبض ملایم است و آن مقابل سریع است
 که تمامی حرکت او در زمان طویل است و سبب او سه چیز است اول
 حاجت بزرگ و ثانی ضعف قوت از اجزای سرعت و ثالث شدت
 قوت پس در این متعین نبض است اما محتاج با حد است سرعت نیست
 و قسم ثالث نبض معتدل است قیاس با نبض معتدل ناسل است

اشک

مزاج و در یافتن اعتدال متعین است متعین است زیرا که حیوان متعین
 ششکمی که اعتدال ناسل است باشد عند الشخص بل که مزاج متعین است معلوم
 لیب باشد و این متعین است و با معتدل قیاس با اعتدالی انقباضی
 و این اعتبار اولی است و سبب اعتدال جریان اسباب از ماسک و لایق
 و غیره و بجای طبیعی است و ماسک است اول قوت حیوانی است
 ثانی است و ثالث حاجت و از ماسک مزاج و کوری و انانی است
 مثل سکن است و سزاوار نیست که اعتبارش در جمیع اسباب نبض
 مرغی است مگر در معتدل میان قوی و ضعیف و ثانی از اقسام ششکمی
 جنبش غمز از زمان سکون است و این نیز سه قسم است اول متواتر که
 از ماسک یک نیز می نامند و آن متعین است که ظاهر سکون او در زمان
 متعین است و معرفت زمان سکون پیش از باب این ضاعت متعین است
 زیرا که اگر طیب تند ب در وضع احوال میکند لایزال متحرک است
 و لکن اندک زمان سکون زمانی است که میان حرکت انقباضی و انقباضی
 است و حرکت انقباضی ظاهر است و اما حرکت انقباضی خفایی دارد
 و معرفت زمان سکون موقوف بر معرفت حرکت انقباضی زیرا که
 در حرکت انقباضی و انقباضی است زمانی متعین شود که آن عبارت از سکون
 است و چون شخص جهت حرکت انقباضی کند زمان سکون بر موقوف می ماند
 پس جهت باید دانست که زمان سکون مابین انتهایی انقباض و ابتدای انقباض
 است و باید که در زمان سکون مابین آخر انقباض و اول است نیز است

خفیف

متشکل

است و اگر زمان سکون که میان آخر انقباض و اول اوست اقصی از بعضی معتدل
 است و اگر نیز معتدل از می نامند و می از دو سبب نبض متواتر و چیز است
 اول شده احتیاج ثانی ضعف قوت که وافی با حداثت سرعت و عظیم
 نبض و ثانی از جنس نبض زمان سکون نبض متفاوت است که در
 مقابل متواتر است و او را امتزاج می نامند و نیز متخلف میگویند
 اسباب او نیز سه است اول قوت کامل بالغ در عظیم که احتیاج نبض را
 سرعت و ثانی قوت و ثانی قوت حاجت بزور و اسباب و ثانی
 ضعف مغرط و ثالث از اقسام سه بعضی معتدل است بین البطی و سریع
 که معنی در سبب او سابقا ذکر شد و ثالث از اجناس سه نبض معتدل
 انقباض است و بسا بط و مغرط است و این بسا بط معتدل و معتدل
 و بط و معتدل از اقسام معتدل است و اول آن بطی است و او
 نبضی است که اجزاء او در طول نزد طلب اگر از معتدل است و سبب او
 سبب نبض عظیم است اگر منع مانعی نباشد از استراحت و شهود و آن
 مانع مثل کثافت لحم و صلابت جلد است و ثانی نبض قصیر است که مقابل
 عظیم است اگر او را مانعی از ضیق و انقباض نباشد مثل تخلف لحم و بین
 جلد و ثالث معتدل است در طول و قهر و رابع عریض است و نبض
 عریض آنست که او را که اجزای او در عرض اکثر از معتدل باشد
 و سبب او دو چیز است اول اعتدال عروق نبض است و سبب این
 اعتدال بر وجهی که در ملاقات حد که ناشی از عدم اعتدال است

نشان

در نبض

و خط سر نبض است و او متوالی در نبض بود
 و سبب او هم اعتدال و عدم سكون است
 آن است

و ثانی سبب صلابت آلت که آن عرق نابض است و سبب معتدل
 در عرض آلت و سبب شایع است و شایع آلت که اجزای او در
 واضح اصبع در ارتفاع اکثر از معتدل باشد و سبب او سه حاجت بود
 و مطاوعت آلت است و ثانی منقبض که آن مقابل شایع است و
 او قوت حاجت بزور است و کاهن سبب عصیان آلت اعانت
 حاجت میکند و ثانی معتدل در شهود است و انقباض و در کلمات نبض
 سه است اول عظیم و او نبضی است زاید بحسب طول و عرض و ارتفاع و
 او سه حاجت بزور است با و قوت و مطاوعت آلت که او را
 عرق نبض است و ثانی ضعیف و او مقابل عظیم است و سبب او نیز مقابل
 عظیم است که قوت حاجت بزور است یا ضعف قوت و عصیان آلت
 و ثالث معتدل است در عظیم و ضعیف و رابع غلیظ است که آن زاید بحسب
 عرض و شهود است و سبب او جمع اسباب عرض شهود است
 و غایب نبض دقیق است که او مقابل غلیظ است و سبب او اجتناب
 ضیق و انقباض است و سبب معتدل است بین الغلیظ و الدقیق
 و رابع از اقسام سه نبض حسن ماخوذ از کدام آلت است که آن عرق
 نبض است و آن سه نوع است اول لین آلت است و او نبض غلیظ
 است و اصبع غلام است بسهولت و سبب او اسباب مرطبه است
 و مرطبه یا طبیعی است مثل غذا و نمک و یا مرطبه مرضی است مثل
 و یا مرطبه است یا طبیعی و نه مرضی مثل استقام و استعمال آب و اعضا

نبض داشته اند و قسم نبض مختلف است و تناسب از اقسام شش
 نبض معروف وزن است و دانستن تسخاوی وزن درین مقام
 موقوف بر مقدار است و آن مقدار نیست که حکما گفته اند که در نبض
 انسان طبیعت موسیقاری است زیرا که همچنانکه تفاوت موسیقی تمام
 بنا بر تفاوت است بر حسب حدت و نقل و با دوازده اقسام مقدر می شود
 را که متخلل می شود و تفاوت او و همچنین است حال نبض که عروق متحرک و
 حرکت انبساطی و انقباضی است که نسبت از مد سرعت و نقل و حرکت
 بسبب بقایه است و نسبت احوال او در قوت و ضعف و در مقدار
 همچون نسبت تا البقیه است و همچنین که از مد افعال و مقادیر نعم کاهشی متفق
 و لذتی باشد و کاهشی غیر متفق و غیر لذتی همچنین است اختلافات در
 که کاهشی متفق و کاهشی غیر متفق می باشد و نیز نسبت احوال نبض در قوت
 و ضعف و مقدار کاهشی متفق می باشد و کاهشی غیر متفق و جالبینوس درین
 مقام تحقیق دارد و میگوید که مقدار مخصوص از مناسبات وزن است
 که بر یکی ازین نسبت بر چه موسیقاریه باشد و ایراد این تحقیق بحال تمام
 موجب نظر می است در کلام و بالجملة بیاید و دانست که همچنانکه جنس تمام
 از اقسام شش است و اختلاف بود که آن قیاس حرکت با حرکت بود
 و سکون یا سکون و وزن در نبض قیاس حرکت است با سکون و قیاس
 سکون است با حرکت بر وجهی که مذکور است و نبض موذن و دو قسم است
 اول و جید الوزن و آن نبضی است که سبب او از اسباب جاد بر جوی

تفصیل

اول

طبیعی است از ماسکه و مغیره و غیر ذلک مجعلا و قسم ثانی ردی الوزن است
 که مقابل جید الوزن است و اسباب او نیز مقابل اسباب جید الوزن است
 یعنی بر مجرای طبیعی از مذکور است نیست و این سه قسم است اول متغیر الوزن
 است و آن نبضی است که وزن او وزن سن بی صاحبش باشد و چنانکه
 صبی را وزن سن شباب و ثانی میانین الوزن است مثل آنکه صبی
 وزن نبض شش باشد و ثالث خارج الوزن است و آن نبضی است که
 مثلاً وزن و پنج مثلی سنی از انسان قوت چنانکه وزن در نقل و نبض
 ردی الوزن یا نقصان در احوال سکون است و آن زیادتی حاجت است
 بر وجه و یا نقصان در احوال حرکت و آن زیادتی ضعف است و عدم حاجت
 و نیز نبض میکر از اقسام ثلثه دیگر و در آن سبب نبض باشد و است
 ضعیف است و یا شدت زیرا که اگر سبب ضعیف باشد مجا در الوزن است
 اگر قوی و شدت باشد باین الوزن است و اگر اشتداد اکثر باشد خارج
 وزن است **مقاله در بیان احوال و احوال** و احوال او
 قسم است قسم اول بولی است و احوال او پنج است اول مغیره که ردی
 است و این و یک با اعتبار شده و ضعف نشش مرتبه دارد و مرتبه اول
 یعنی کاهشی که در رنگ مشابیه است کاهش است و سبب او مقصور در قسم
 کبیری است و مرتبه ثانی از جی است یعنی بر یک تریج و سبب او یکجایی
 حال قسم است و ثالث متغیره است که آن رنگ زردیت مایل به سفید
 و سبب او زیادتی حرارت است و رابع اصفر نارنجی است و حرارت او

وزن نبض از ماسکه و مغیره و غیر ذلک مجعلا و قسم ثانی ردی الوزن است

حرارت از جی است و خامس ناری است یعنی آتشی و سبب او
 شدت حرارت است و سادس زعفرانی است که از اجزای خاص می باشد
 و آن حضرت فرمودی مشبع است بمثل شیره زعفران نازده و ثانی
 ان اصول لون حرمت است و او بر چهار مرتبه است اول سبب
 و آن رنگ بشقرة مایل است و بجزه و سبب او غلبه خون رفیق
 و ثانی و ثالث و با ملاقات صانع در طریق زیرا که ملاقات صانع
 قوی موثر است در حصول صیغ در جمیع الوان و ثانی و رزی است و سبب
 او زیاده خون است و ثالث و حرمانی است و سبب او غلبه خون
 غلیظ است و رابع اقم است و سبب او غلبه خون است که غلیظ
 و اغلب از سابق است و ثالث از اصول خمس خضرة است و این
 پنج مرتبه دارد در مرتبه اول فستقی است و این صغری است مخالف با
 سودای اندک و سبب او بزرگ است و ثانی اسما بخونی است یعنی
 اسمان و این رنگ سودای مخالف بسفیدی است و ناظر مکان می
 که گو بارنگ اسمان است و حال آنکه اسمان را رنگ نیست بواسطه
 آنکه بسیط است و هر چه بسیط باشد از رنگ معر او بر است و علی هذا
 القیاس در جمیع بسایط هر چه در حال تشبیه بآنچه در نظر ناظر آمده
 کرده است و سبب او بزرگی شدید است و یا شرب او بر سبب
 از مراتب خمس رنگ نیلنجی است و این رنگ از روی سودا شدت
 از لون اسما بخونی و کمتر از روی بیاض و رابع کراتی است یعنی رنگ

سبب او احتراق شدید است و خامس اوزنکاری است و سبب
 او احتراق شده از احتراق کراتی است و اصل رابع از اقسام لون
 سودا است و او بر چهار مرتبه است اول سودی که بزرگی میزند و سبب
 سودای حضرت او است ثانی سودی که بزرگی میزند و سبب او سودای
 و رزی است و ثالث سودی که بزرگی میزند و سبب او سودای
 است رابع سودی مایل بیاض است و سبب او سودای بلغمی است
 و این افاده دو معنی میکند یکی آنکه حصول او از احتراق بلغم باشد
 دوم آنکه سودای مخالف بلغم باشد و سبب بول سودی که از پنج
 جز است اول شده احتراق ثانی شده بزرگی و ثالث فنی حرارت
 و رزی رابع اندفاع ماده سودا و بیاض بول بیاض است و بیاض را برود
 یعنی الطارق میکند یکی بر رفیق صافی شفاف که حاجب ماوراء خود
 نباشد در البصار و ثانی بر لون مفرق بصر مثل عاج و لبن و کاغذ
 امثال اینها و این ابیض بمعنی بول را سبب بر دخالت است و عدم
 نفوذ زیرا که دلالت بر عدم وقوع هم کبی میکند و الا با بستی که در
 قاروره فضلات ظاهر بودی و منقطع شده بودی و ابیض بمعنی ثانی
 را سبب اندفاع ماده ابیض است که فضلات بلغمی حرف است و از آن
 بول لون مرکب است مثل بولی شبیه بغا که گوشت نازده مشا بخونی
 در آب حل شده باشد و سبب او ضعف جگر است یا کرد و یا بسیار



خون در بدن و یا شبیه به آنست که بر روی و پشت محل طبع باشد یعنی شش
 سلیقه که جغند راست یعنی شوریای جغند که آب جغند در درون جغند
 است و سبب او ذوبان یعنی که اخلاص منصفی است از اعضا و باطن
 سبب استقران مواد و تنه است و یا شبیه به رنگ از غوان است و این
 اختری است که مشوب و مخموج بسود است زیرا که این رنگ خارج
 از غر و سیاهی حاصل میشود و سبب او احتراق قوتین صفر و سود است
 قسم ثانی از اقسام دلایل بول قوام است و این سه قسم است اول
 رقیق و سبب او هفت چیز است اول عدم نفیج ثانی سد و ثالث
 ضعف کرده و مجاری بول که حدث نمیکند الا رقیق و دفع نمیکند
 را و رابع بسیار خوردن آب و خامس مزاجی در غایت بر دقت که
 قوامی دارد از فضول بخند میشود و آنچه رقیق است آنرا ارسال
 میکنند و سادس انقباض تا به از سالک مایه است و سابع اند
 قاع رطوبات و قیفه است قسم دوم از اقسام قوام غلیظ است
 و سبب او کثرت اخلاط و عدم نفیج است و قسم ثالث معتدل میان
 رقیق و غلیظ است و سبب او نفیج فاضل است قسم ثالث از
 اقسام دلایل بول صفوا که دور است و این سه نوع است
 اول که در است و سبب او ارضیه مخالف ریج است یا مایه ثانی می
 است و سبب او مقابل سبب که دور است است و ثالث معتدل
 میان که در و صفائی و سبب او متوسط است میان هر دو قسم و این از

افان دلایل

اقسام دلایل بول را یک است و این شش است اول بول عذیم را یک که کثرت
 شد و احساس را یک نمیکند و سبب او دو چیز است اول بر دمنج که مانع
 عقوت و عدم حصول را یک بدین سبب و ثانی فنای حرارت غریزی
 است زیرا که است موثر در رطوبات بدنی و بنا بر او را یک حاصل
 می شود و این بوی بد است و سبب او دو چیز است اول قرحه باطنی و ثانی عفو
 و ثالث از اقسام را یک بوی ترش است و سبب او نیز دو چیز است اول
 تاثیر حرارت غریزی در اخلاط بار و ثانی محب جوهر و ثانی محب آرت غریزی
 و رابع از اقسام را یک محلاوت مایل است و سبب او غلبه خون است و سابع
 از اقسام را یک بوی میاید است و سبب او بسیار صفر است و سابع
 بوی میاید که ناشی از حموضت میشود و سبب او کثرت سود است
 و قسم پنجم از اقسام دلایل بول نیز بدین معنی است بول است و او نیز بلون است
 زیرا که احوال میکند همین که بالوان سابقه بر ذات بول است و احوال که در زیر
 که کثرت بول در ذات دلالت بر بر قان اسهول در حاضر میکند و سبب او
 اختلاط سود است با صفر و همچنین که بول غلب لون دلالت میکند که
 و صفر در جزای بول محدودت جناب فوق بول نیز دلالت میکند زیرا که
 کبر اخلاط است و دلالت بر لزوم جت میکند و عدم نفیج و بقولت و کثرت
 که نیز دلالت بر احوال میکند و کثرت او دلالت بر وفور و بسیار دارد
 نمیکند و طولی فنای او بر سر بول دلالت بر لزوم جت نمیکند و قسم ششم
 از اقسام دلایل بول رسوب است و رسوب عبارت از جوهر است غلیظ

و اگر سیاه است دلالت بر
اسهول حاضر میکند

در طبعیت مخلوط با

فوق و تحت ۳

الاقبسی او

ایضی

در قاروره از رقیق میسر باشد اگر چنانچه این جوهر غلیظ مشغول با سفلی
 قاروره است و او را در اصطلاح این فن رسوب را سب می نامند و اگر
 این جزو غلیظ متعلق بوسط اجزا است که نسبت با و علی السو ب است
 او را معلق می نامند و اگر جزو غلیظ بر فوق اجزا باشد می شود و او را غام
 می نامند تشبیه باللغیم و سئل لال از رسوب بر هفت وجه است اول از
 جوهر است باین طریق که دانسته شود که طبع است یا غیر طبعی بعضی
 است که متصل و متساوی و متناسب با اجزا باشد و این بول و قاروره و انکا
 و از میان الوان که مخالف بعضی موصوف با صفات مذکوره باشد میسر
 و آن احمر است و بعد از آن اصفر و بعد از آن سبز و بنفش و بعد از آن
 خام است و مدی مخالف خام است بدو صفت یکی آنکه مدی نهمی بود
 بدست و در خام بوی بد نیست و فرقی دیگر میان خام و مدی آنست که خام
 بملاقات مایعات منبسط نمیشود و اجزای آن از هم جدا نمیکرد و ولیکن مدی
 بملاقات مایعات از هم گسیخته و منبسط میشود و در رسوب خام طاف
 و تنقیق نیست و در رسوب طبعی شفاف و مختلف و لطیف است و هر چگاه که
 منخل قاروره کنند منبسط میشود و سریع برعت منزل نمیشود و اگر منخل
 اصل منزل نمیشود و در رسوب در اعراض مادی میشود و آنچه مادی نیست
 اگر مقرر و خالی از رسوب است و آنچه نماند نیست که در عقب بول یا بفعل
 قاروره است و سب رسوب طبعی و غیر طبعی است و اما رسوب
 غیر طبعی منقسم به یازده قسم است اول حر و سرد و سبب بیشتر است و دیگر

رسوب بود و از آنکه سبب
 رسوب بعد از ملک در قاروره
 رسوب بود و از آنکه سبب

الرسوب در اول

و آن بر اقسام است و از جمله آن صفاتی است که محب اجزا است
 و محب لون سبید و سرخ می باشد و این در االت بر اجزا و دو نقطه
 اعضاء و امده میکند و این نوع بدترین اعضاء رسوب است و بعضی
 البعد است از اجزا و دیگر از قسوری آنست که اقل از او باشد و سخن
 قاطع در قاطع منقطع باشد و اگر محب لون احمر باشد از آنکه سنی می
 نامند و شک نیز میگویند زیرا که از روی تشبیه بکرسنه می نامند و کرسنه
 چینی است از جوهر که از ماسه است و خورده تر از نخود و او را اهل
 سرقه و در کان بر جاق می نامند و او علف کاو است و کاو را خوب
 می سازد و او رنگ سرخ میشود و بعد از رسیدن بخاک آتیا و این رسوب
 و االت بر اجزای دیگر میکند یا کرده یا دالت بر اجزای
 متون میکند و اگر محب رنگ سرخ نیست اما سفید است او را نجابی
 می نامند و محبت مشابهت بسوس و این رسوب دالت بر جرب
 میکند یا ذوبان یعنی که اضعف و قسم ثانی از اقسام رسوب تشبیه
 به رسوب سرخ است و او را سولفی نیز می نامند و او نیز دالت بر اجزای
 متون یا ذوبان اعضا یا جرب مشابه میکند و ثالث از اقسام احمر است
 و آنچه که در ستره کور شد در رابع رسوب است و او اگر دالت بر ذوبان
 چنانکه در آرد و کاهی دالت بر انداختن ماده و سبی میکند و خامی
 است و او دالت بر درخشی میکند و سادس مخاطی است که او را
 بآب چینی کرده اند در قوام و لون نیز و او دالت بر خلط خام که القوام

الرسوب در اول
 رسوبات که در قاروره

میکنند در غلظت و رقت یا دلالت میکنند بر سبب یاری این خلط
 در بدن یا دلالت برین میکنند که منافع از غرضوی مخصوصی
 و سایر از اقسام و سبب شوی است یعنی خلط در صورت رطوبت باشد
 متعقد بمشابهت منقطع منقطع میشود که فاعل او درین عقد حرارت است
 و ثامن از اقسام در سبب است مشابهت محلول در آب و این است
 دلالت بر نفخ معده میکند و سومی مضموم و کافی حصول این نوع بر این
 خوردن این است نیز می باشد مثل غیر ذلک و این است از اقسام در سبب
 و علی است و این دلالت بر یک و سنگ مثلاً میکند و آنچه از این جمله
 سرخ است دلالت بر سنگ در یک کرده میکند و آنچه سفید است
 بر سنگ در یک مثلاً میکند و هاشم از اقسام در سبب رمادی است
 و این دلالت بر باد و بلغم و ده میکند که در طول کثرت بر دور تغییر در بدن
 و تقطیع اجزا حاصل شده است یا از هم از اقسام در سبب غلیظی
 است و اگر چنانچه تحسب اجزای است یا اختلاط است و استخراج دلالت
 بر جراحت در مجرای بول میکند و اگر متمیز است در اکثر از مثلاً
 و قویب است دلالت باین از کثرت باعتبار قوت است یا باعتبار
 کثرت یا باعتبار مقدار در صغر و کبر در جزو منقطع است چنانکه خردی
 برادر کیفیت او یا باعتبار کون است و آن اعتبار مذکور شد و یا باعتبار
 را که است و آن نیز سبق ذکر یافت و استدلالت بر باد از وضع اجزا
 ادوی باشد زیرا که طاعت و استخوان در سبب محو و نیک است و

معه جگر میزن و اگر از آن در
 ملا و در ترات و دلالت

در سبب مذموم بدست و بریشانی اجزا در سبب در قاروره دال
 است بر ریج و ضعف مضموم از امکان سبب که مراتب یگانه مضموم
 است از غلام و معلق در سبب که فوق و وسط و تحت است
 سابقاً مذکور شد و سبب در آنکه غلام است قوت نفخ و تضییع
 و سبب در آنکه معلق است قوت سبب مذکورین است و سبب در آنکه
 را سبب است نفخ است و او را در سبب طبیعی اول است بر نفخ
 در سبب غیر طبیعی مذموم است و دال است بر شرارت باد و در
 بر سبب بر نفخ آن است که هرگاه بول در قاروره کثرتی مکنی سبب
 بداند و این علامت نیکوست بر نفخ و اگر در سبب و تضییع
 این علامت نیک نیست و دلالت بر خلل نفخ میکند و هم آن در
 از بیست اجزا آنچه بول در قاروره نیز می باشد زیرا که مختلط فضول
 یا بول شده است دال باشد بد آنکه سبب در کبد است و در وقت
 او و اگر اجزا بول از فضول متمیز است دال است برین که از قویب
 و جوالی است و توسط اختلاط فضول در سبب دال بر تواسل
 در سبب است در نیک و بدی و قسم سابق از استدلالت احوال بول که
 و قوت بول است و این سه قسم است اول قوت مقدور بول است
 و این دال بر ضعف قوت است و یا تجلیل سبب بار و یا صرف باد و یا
 و کبر و این منتهی با سهال است که خواهد شد و یا منتهی است با سستی
 است و ثانی کثرت مقدور است و این دلالت بر زبانی یا استقر

مضموم
 و اشتغال

توسط

مفتول و درینه میگردد و بالنت معتدل المقد در است بین القلیل و الکثیر
و سبب او جزایان حساب بر مجرای طبیعی است و در این بین
که بول در اعراض بارده گاهی انحراف است چراست از اهم محاسن
و سبب او چهار چیز است اول شده و جمع و الم زیرا که وجع جزایان
و خون را بعضی مایون میفرستد اصل اعضا المعضو الاوف و تحلیل
صغیر را چنانچه در قوتیج بارده می شود و ثانی سده که از غلبه بلغم دفع
باشد در مجرای کفشیان بر ریه و اعصاب زیرا که سده مانع از انقباض
صغیر است و اما پس مضطرب محتاج بر یافت و اعانت بول میشود
چنانکه در قوتیج ثالث ضعیف جگر یا کرده است و تصور قوت هر دو
از تیز میان مایون و خون و در بین چین لون بولیش به غلظت کثرت
نازه است زیرا که در کثرت نکث کرده و چون خون را خشکی حاصل
شود شدت او مشا بر شدت کثرت نازده نیست و در وقت
او خون کمتر از در شش میگردد و راجع کثرت است احشای بلغم است
در عروق پس بدین سبب رنگ بول متغیر است بجانیه خون غلیظ
خاص کرده است چنانکه در آخرت ربع می باشد و سبب سفیدی
رنگ در صفرا می مزاج و در است یکی آتش مبدن آب بسیار ثانی
انحراف و گردیدن مایون صفراوی از مسالك معقد و بول و میل نموده
بجانب و بلغم و اعالی بدن و اگر با او منظم اخلاط عفن باشد علامت
و نشانه حدوث سرسام است و این در حصصا و تیرهای صفراوی حاد

و اگر با منظم باشد

مقاله

مقاله

مقاله

مقاله

واقع میشود و بسیار در است و اما اگر میل با عانی نکند و مخالط بول
نیز نباشد اما در معرض حدوث سح است **مقاله در بیان**
انحراف و در این از خود از تیز است که آن عبارت از بیرون
بهر است جهت تقضای حاجت و دفع فوج را با این مناسبت بر از نا
انه و استدلالی بر دوازده وجه کثیره مختلفه است یکی از وجه که
است و دیگر قوام و دیگری لون و دیگر میسده او در انقباض و خور و دیگر
و دیگر انقباض و دیگر عند الخروج و دیگر را یک و دیگر مزاج و دیگر
و دیگر طوبت و بیوست و صوابت و این ملکیت یا در جانب کثرت
است یا در جانب قلت زیرا که بر از اگر اکثر از مطبوع باشد دلالت
بر کثرت اخلاط میکند و یا در بان اعضا اگر اقل از مطبوع است دلالت
بر قلت اخلاط میکند و یا دلالت میکند بر اجتناس از معای اعور
و تیز رنگ و این مندر بقولین است یا ضعف و افور و اما استدلال
قوام که چنانچه سیال و اقیون است دلالت بر سده میکند یا سوسلی
یا ضعف جد بول و مراد به اول المعال و عروق است که محل مرور اخلاط
و شری است و گاهی سبب نزلات با سافل یا بواسطه انقباض
است از قوت و غیرها و بر از شش گاهی دلالت بر قوت بان اعضا
میکند و این را شاهد عدل زیادتی نقش را یک است و گاهی قوت
بر از بواسطه تناول اخلاط از جهت و از جمله مایستدلی به لون بر از
و رنگ طبعی او تیزی خفیف است و استند او تیرت بر و دل است

بر غلبه صفرا و مراد بنار است آنست که بزرگ او باشد چه آنست که غلبه
 صفرا و متعجب بر دو غالب است و چون در بدن حکمت باشد و بعد
 ضعیف نباشد و در جمیع افعال خود سالم باشد فضا منفصل از کثرت
 برین وجه است و نقصان از و در لون ناری و ال بر نقصان منظم
 است و بیاض بر از دالت میکند بر صده در مجرای مراره و یا دالت
 و بعد از مراره است اگر بر از قوی باشد و در ایجه و متعجب بر دو غالب باشد
 و بیاض کام بر سبب دفع طبیعت بر غلبه بعضی را بر دیگری باشد و ازین
 متعجبین و متعجب بر دالت متعجب میشود و آنچه در لون بول معتبر است
 زیرا که در استلالی همچنانکه از بول و از قوام او و لون او و غیره رنگ
 بر احوال بدن جاریست و همچنین است دالت از بر از مراره و وجه است دالت بول
 بر احوال بدن و مزاج جاریست و اما استغفار بر از مثل زبل لغز و دالت
 بر کثرت ریح میکند و اما است دالت بول است او اگر خروج بر عت است
 و از عادت زود و دالت بر کثرت مراره که هفت است میکند
 ماسکه و اگر خروج بطبی باشد دالت بر ضعف حافظه و غیره معا میکند
 دالت از جهت موت عند الخروج غلظا و دالت بر ریح بر ریح می کند
 و هر چند قوی تر باشد بعد از آن دالت بر ریح و یا قوت و دفعه
 بر جمیع میکند و اما است دالت از ریح برین وجه است که اگر زبانی
 را که که بعد در از است یا از زوایان اعضاست باز شد عفت
 و حرارت زیرا که در رطوبات هر چه که از ایجه در ریح متعجب شود و

متعجب
 و لون بر از مراره

تیره

نقص

نقص رطوبات میشود و حرارت و اگر ثقیل را که در بر از ترش دالت
 بر عکس این میکند و اما است دالت بر کثرت بر از برین وجه است که اگر در
 بر از غلبه کثرت باشد دالت بر غلبات و جوشش میکند بسبب شدت
 حرارت یا بر کثرت مخالط ریح دالت میکند و اما است دالت از بول
 و صلابت بر از برین وجه است که بر از یا بسبب صلب دالت میکند بر
 بسیار یا بر بسیاری از ریح بول چه هر گاه که رطوبات بطریق دیگر صرف
 شود در افعال پیوست و صلابت غالب میشود و یا پیوست بود اسط
 کثرت حرارت باشد چه حرارت کثیر و شفق و تخفیف رطوبات میکند
 پس در بر از پیوست و صلابت باشد و یا دالت است برینا و ل غلبه یا با
 و یا دالت بر طول لبث خواست در امعاء این یا بول اسط منصف قوت
 است و یا بول اسط عدم وصول مکرر خروج بر از است و یا طول لبث بول
 عدم انقباض مراره و لخت است چون منبه بر از که صغراست بعد از انقباض
 کیوس بجانب جگر معفو و باشد بر این خروج بقضای حاجت نباشد و غلبه
 آن نیست که اگر مدفوع شود در و از رطوبت کثرت باشد و اگر سبب کثرت
 در مجرای مراره باشد لون بر از سفید خواهد بود زیرا که صیغ بر از که از قوت
 بواسطه سده انقباض نیافته از جرم لون بر از سفید است و باید در
 که بر از طبیعتی است که متعجب از اجزای باشد و سخن و حجم او مثل غسل
 و مصلح الخروج است چون یا بسبب صلابت و دفع غلظت ریح که انقباض
 صفرا و برون از مقیدار طبیعت نیست و لون او مایل بصفره است و ریحی که

نقصان

شد و مقدار و عدم الراجح نیز نیست که این نیز گویا باشد از طبیع خارج
 است و قرار گرفته یعنی از مخرج و مخرج بسیار است نیست چه اگر با این
 باشد دلالت بر فحاجت و منفعت حاکم میکند و از بد نیز ندرت در آن
 نیز بد نیز منفرد از فحاجت و عدم تمامی فعل معده میشود و مقدار
 طبیع متفاوت ماکولات **مقاله در بیان حفظ حرارت خیزی**
در طوبیت خیزی بد آنکه ابدان انسان سرچ التخلل است و اگر
 مدوی از بدن یا تخلل واصل بدن نشود در معرض فساد است و عدلی که مطلق
 است باقی نماند و اگر چه مدت بقای مطلوب که حیات طبیعی می نامند
 آن نیز بر سبیل تدریج است چه از افراد انسانی قبلی را مدت جوت حد
 و مدت سال میشود از هر یکی معلوم نیست که باین سن رسد و این نیز
 مقاسه خارجی دارد و بدین ظاهر است از بدن یا تخلل که محله طوبیت
 که مرکب حرارت خیزی است که بعدی که در آن درونی نیست و این
 شود و این نیز بقدر عدم و مخرج مقاسه خارجی است که آن قتل خونی
 و امثال آن است و ملاک بر حفظ حرارت و طوبیت خیزی است از
 نقصان و نقصن چه تمامی افعال که احتیاج با و است در بقای ابدان مثل
 جذب و دفع و اساک و هضم است و غنایت طیب معروف بر افعال
 حفظ اومی باید که باشد چنانچه سابقا شریک کور شد که نسبت طوبیت
 خیزی نسبت فینکد رو و خشن است و نسبت حرارت خیزی نسبت
 که فینکد با و مشغول است چه بر گاه از و فتن نقصان شود نقصان در اشتغال

مقاسه

نیز معین شود و چون روشن غلام گردد نار غلام قانی میشود پس همچنین قانی
 طوبیت مستلزم قنای حرارت است که آن موت طبیع است و باید
 است که تحقیق سخن درین مقام اینست که طوبیت خیزی که حرارت
 خیزی با و قائم است او را دو نوع است از اوقات طاری میشود
 و مرکب ازین دو اوقات را سببی از داخل بدن است و سببی از خارج
 بدن اما سبب داخلی آفتین حرارت خیزی با فراط است که سبب
 تحلیط طوبیت میشود و حرارت خیزی متولد از غذا و غیر آن موجب
 نقصن طوبیت است و سبب خارج مثل هوایی که محلل و معفن با
 و مادام که این طوبیت باقی است و صلاحیت قبول حرارت خیزی
 دارد و در هر مقتضی فیضان حرارت خیزی است و چون طوبیت قانی
 شود یا فاسد گردد و در هر اینه استعداد قبول فیض حرارت نیز باطل شود
 جوهر نیز منقطع گردد و چه فیضان شود و یا تصالح استعداد است پس
 غنایت و غنایت سبب طیب رعایت حفظ حرارت و طوبیت خیزی
 است بقدر وسع و دوام رعایت او بر و هر که حرارت و طوبیت خیزی
 خلل پذیر باشد منت است زیرا که موت طبیع هم از او انشا از هر دو
 و این بحث در مواضع خود تحقیق یافته است و کمال حفظ حجت در تعلیل
 امور سبب است که اول بعد بل مزاج است و دیگر اختیار با اختیار
 و دیگر تغیر فضول و دیگر حفظ ترکیب و اصلاح روح و هوای مستطیل
 طوبیت و بعد بل حرکات بدن و دفعاتی و ازین جمله است تدبیر نوم

است
 حلا و در سبب

و کلام و هر یک از این امور مذکوره در معتدل المزاج خالی از سقم است
و غیرش را قیاس بحسب قوانین طبی بر مزاج معتدل است و الله اعلم
مقاله در بیان تدبیر ریاض مراد بر ریاضت حرکت ارادی است
که صاحب باو محتاج نفس عظیم متواتر باشد و موفق مستعمل او باشد
از بسیاری امراض باوی است و آنچه تابع ماده است از آفات که
باقی تدبیر باید مواب باشد و این مشروط بوقت استعمال و خلل
مادی معده است زیرا که اگر متعاقب تناول غذا واقع شود موجب
فساد غذا است و آن موجب ضعف و اگر بر خلل واقع شود موجب تحلیل
بسیار است و تصرف سب تحلیل بر مواد صحیح و این نیز ردی است
بس ریاضت در وقتی باید که خلل و ملازم معده بوجه اعتدال باشد و غذا
ماکول مرتبه کبکوس رسیده باشد و در ریاضت حرکت از ضعیف
باید و لیکن بتدریج نه دفعی که در اول و بعد از آن حرکت کند و
احتیاج بر ریاضت آنست که انسان از ماکول گزیری نیست و آنچه ماکول
میشود از اغذیه تمام بدن جزو اعتدالی نمیشود زیرا که در هر بعضی فضله
در بدن می ماند که از آن بکار و مفیدات کثیره در بدن مجتمع میشود و اگر
تحلیل نرود موجب امراض کثیره است و اگر در دفع فضلات عاجله
تدارک یابد و مسهل از چند وجه نیک نیست یکی آنکه طبیعت معاد شود
در دفع فضله موزنی بعضی مسهل کنی این دفع نتواند کرد و این موجب
امراض است و دیگر اگر از دو به مسهل اخراج خلط از بدن بقوت سبک

و بکار و بر باد مسهل است با وجود اخراج معتدل مغز از کیفیات
در بدن چیزی ماند و بر باد از این امراض ردیه متولد
مقاله در بیان تدبیر ریاض مراد بر ریاضت حرکت ارادی است
که صاحب باو محتاج نفس عظیم متواتر باشد و موفق مستعمل او باشد
از بسیاری امراض باوی است و آنچه تابع ماده است از آفات که
باقی تدبیر باید مواب باشد و این مشروط بوقت استعمال و خلل
مادی معده است زیرا که اگر متعاقب تناول غذا واقع شود موجب
فساد غذا است و آن موجب ضعف و اگر بر خلل واقع شود موجب تحلیل
بسیار است و تصرف سب تحلیل بر مواد صحیح و این نیز ردی است
بس ریاضت در وقتی باید که خلل و ملازم معده بوجه اعتدال باشد و غذا
ماکول مرتبه کبکوس رسیده باشد و در ریاضت حرکت از ضعیف
باید و لیکن بتدریج نه دفعی که در اول و بعد از آن حرکت کند و
احتیاج بر ریاضت آنست که انسان از ماکول گزیری نیست و آنچه ماکول
میشود از اغذیه تمام بدن جزو اعتدالی نمیشود زیرا که در هر بعضی فضله
در بدن می ماند که از آن بکار و مفیدات کثیره در بدن مجتمع میشود و اگر
تحلیل نرود موجب امراض کثیره است و اگر در دفع فضلات عاجله
تدارک یابد و مسهل از چند وجه نیک نیست یکی آنکه طبیعت معاد شود
در دفع فضله موزنی بعضی مسهل کنی این دفع نتواند کرد و این موجب
امراض است و دیگر اگر از دو به مسهل اخراج خلط از بدن بقوت سبک

و با بدن آفر

اعضا را ریاضتی است محض بآن عضو مثل ریاضت آلات نفس که حیث
است گاه ثقیل و گاه خفیف و گاه بجزر و گاه خفی و درین ریاضت
قسم و لهات و لسان هم هست زیرا که درین حسین همه متحرک اند و علی حد
القیاس از توان این علاج آنست که عضو ضعیف را ریاضت نماید
مثل آنکه شحفر را درین دوای است که آن عبارت از امتدادی غروق
ساقین و عظم اوست واجب بروی آنست که تحریک بای بسیار
کنند بلکه درین صورت ریاضت اعلای بدن می باید کرد تا آنکه
یا ساق را برسد پس ریاضت عضو ضعیف تا به ریاضت تابع ریاضت
عضو قوی است و وقت ریاضت نزدیک به این است از فضول
خلطی و حین فراغت از بول و براز و بعد از انتظام غذا و آن قریب
بوقت غذای ثانی است و آنچه دلائل بر بعضی غذا میکند نفی بول
است و شاید حال قوام و لون اوست زیرا که اگر بسیار رفیق
بی رنگ باشد دلائل بر فحاجت میکند و می باید دانست که ریاضت
بر امتداد معده است نه بطرف راست اما بهتر است که از آنکه خطای
مفرط واقع شود و بهترین اوقات ریاضت وقت اعتدال است
در حرارت و برودت همین که در باب غذا مسا بقاعه کور شود و در
مقدار ریاضت مراعات سه چهر می باید کرد اول آنکه لون بشره از
خضر بصفرت نماند و اما دوام که در مرتبه حرمت هنوز وقت است
و ثانی حرکت است و آن مادامی که خفیف است هنوز وقت است

و چون شدت رسد ترک باید کرد تا آنکه حال اعضاست غذا را ریاضت
متفنج است مادامی که در انتفاخ زیاده نباشد و هنوز وقت است
و اگر بجا و زیاد باشد ترک باید کرد و در تاض را عند قطع را ریاضت اقبال
بر دغنی موقوف باید کرد و عضو تاض را بآن حرب باید ساخت
و درین هنگام حصر نفس می باید کرد و هر یک ازین سه چیز که مذکور شد
از افایده هست اما اقبال بر دغنی از جهت اساله رطوبت با اعضا
و تخلل آنست و اما آنکه موقوف باشد از جهت آنکه تسهیل مسامحه
تا تحلیل بسیار واقع نشود و حصر نفس از جهت تقویت حرارت در
است **مقاله ۴۴ در بیان رنگ و قوای ما اینست کی** و از این
اوضاع در درون درج است و او صلب می باشد و لئین می باشد و صلب
استواری و شده عضو لوک است و لئین موجب رخای او و کبر از دغنی
بسیار گرفتن او که در شست باشد موجب بزرگ شدن و تحافت آن عضو
و معتدل از و موجب فرجه است و خشن و در شست از و لک آنست
که مانند کی بدست خشن و خرقه خشن کنند و امس آنکه بدست نرم خرقه
ازم کنند و آنچه خرقه خشن بدست خشن کنند افاده جذب خون میکند
از آن عضو و آنچه خرقه نرم بدست نرم کنند افاده جذب خون میکند
در آن عضو و از اینجاست که ریاضت دانسته شد ممکن است بدینکه بزرگ
حصول کشیف عضو و تخلل عضو کثیف و تقصیل لئین و بلیین صلب
و خوب و حسن خون بطریق دیگر و کاهر و لک را تقدیم میکند بر ریاضت

کوهت بزرگ

و تخلل

و لک و گاهی د لک مستعد می باشد و پس در وقتی است که شخصی را در اختیار
ریاضت است و گاهی اختیار و لک بعد از ریاضت میکنند و این را و لک
است و او میگویند و وجه تسمیه ظاهر است چه در اول مقصود حصول استعداد
از برای ریاضت است و در ثانی تکرار آنست تا بقایای آنچه از اول
از مواد در کرب باید موجب اقباض شود که آن عبارت از یافتن کوفت
به واسطه نقل اعتدال با خلطی از اخلاط بدن و تکرار از و در عرف عام مانند
می کنند و لک است و در بعضی و سکون می باید بر وجه اعتدال و بیشتر
ماندگی آنست که در آن استعمال او مانع محله نیز باشد در مواقعی که او
تخلیل مواد بارده باشد مثل روغن یا سمن و زینق و مثل لک من الاوقات
مقاله در بیان دخول حمام و منافع و ضرر آن
باید دانست که انسان کامل الصحت صبح البیاض را احتیاج به تخلیل حمام نیست اگر
حمام در آید می باید که مقصودش استفاده از حرارت لطیفه تخلیل باشد و در
معدن استعمال آبهای عذیم نماید و بکرم خانه در نیاید و از جهت گفته اند
که صبح المزاج را منوع است و لک در آن در حمام و استعمال آب قند یا
می باید که موجب حرور بشود و نه چندانکه موجب حرارت قوی گردد و
را دخول حمام جایز نیست مگر بعد از استراحت از ریاضت و واجب است
دخول و خروج به درجه است و می باید که استجمام بعد از منضم غذا باشد و
از خدای مظهر که آنکه تخلیل قوی خواهد و صفر او می مزاج باید که قبل از دخول
حمام نان منقوع در آب فوکه مثل نار مرش و شیرین اختیار کند و خود را در لک

و بعد از خروج از حمام نیز

از نشانی اشیاء عارقه و بارده نگاه دارند تا بهر در اعضا ریه نگیرد و اگر
باشد موجب زو بان اعضا نیز نشود و محموم را و صاحب تفرق اتصال
را حمام مجوز نیست و هر یک از اینها را سبب است اما صاحب حر را اگر
حمای عفتی باشد از دنیا دور عفونت پیدا میشود و صاحب تفرق اتصال
را جهت آنکه مقصود در معالجه تفرق اتصال فرا هم آمدن و مندرج
عضو متفرق است و حمام موجب ارتقا و سبب عدم اتصال و اندام او
و صاحب درم را از جهت یکی از خای عضو و ارم و درختن مواد دیگر
و باید که عفونت عضو و ارم و حمام مسخن و مبر و مرطب و مینس و نافع و
خار هم است اما هر کدام باعتباری زیر که هر کدام که مکش طویل واقع
شود و اول مسخن است و بواسطه طول مکش تخلیل بسیار میشود بعد از آنکه
میرود باشد و چون رطوبات به تخلیل رود بهیوست حاصل شود و چون استعمال
آب بسیار کنند و مکش بسیار واقع نشود مرطب باشد و نفع و ضرر او
علی هذا القیاس نیست ابداً لی که در انتفاع و تفرق مختلف است
و حمام همچنانکه منافع دارد و مضار نیز دارد و از منافع او آورده اند
بسیار کسی را که بخواهی است مناسب باشد و دیگر تفرج و جلا و تخلیل و
و انتضاج و جذب غذا بظاهر بدن و جرس اسهال و از الایام مضار
او تضعیف قلب است اگر با فراط باشد یا مکش طویل واقع شود و
حرکت غشی و حرکت مواد ساکن و میسا ساختن مواد و رطوبات
جهت عفونت و مال بجانب اعضا ضعیفه و این سبب حدوث اهرام

در اعضا ظاهره و باطنه است **مقاله ۳۷ در بیان استعمال آب سرد**
 و استعمال آب سرد مجوز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان
 و بوقت نماز پیشین و هر باید که بدن خالی باشد از غذا و آن عبارت
 از فساد غذا است و اسهال یا قریب از آن باشد و قبل از و زمان اینده که
 نیز واقع نشده باشد و استغراق دیگر مثل فصد و حجامت و رگ زدن
 مگر بدن قوی که درین چنین می تواند زیرا که درین صورت جسم در
 عزیزی که موجب قوت و نشاط و تراوت بشود است میشود و اگر
 استعمال آب سرد با وجود کورات ممنوع و اختیار کند موجب افت کثرت
 است **مقاله ۳۸ در بیان تدبیر ماکول** بر حافظه حجت اقتضای
 گوشت کوسفند یکساله و نان کندی خالی از شوایب ردیاست و از بوی
 اقتضای بر انگور رسیده شیرین و آب زردخرما و زردی که معده و است
 آن اما انگور سبب آنکه از خون با سواست که موجب صحت بدن است
 حاصل میشود اما آنچه سبب آنکه او میوه است که در غذا نیست بسیار
 و بدن را با وجود حصول کسوس یک قوت نیز میدهد و مردی را که در
 طبیعت ایشان قبض باشد بغایت ملایم است چه از آن قبض میکند
 و اما ماکول از اعتدیه و واسی را حافظه حجت باید که مرکب و طعم شود
 و غذای دواغی آنست که در مزاج دو اگر باشد خنده بار و خوراک
 مثل غذای که در و کافور باشد یا زنجبیل زیرا که هر دو مت آن مزاج از
 اعتدال خارج میشود و مورت امراض مزمنه است الا همین عرض کرد

صالح در اختیار آن دانند و آن نیز قدری صالح بل حفظ علاج خواهد بود
 بهیچانکه در جنبی و زنجبیل در غذای مغلوب و در نقش و غذا را بی شهوت
 نیاید خوردن زیرا که بدن را از آن گوشتی حاصل میشود و دفع شهوت
 شده باید که در بوقت حصول شهوت غذا با فعل باید خوردن
 زیرا که اگر تاخیر واقع شود موجب یأس طبیعت است از مطلوب
 او و این موجب مرض و اذخالی طعام بر طعام اول که هنوز مضم نیافته
 باشد روی است و اطال زمان خوردن نیز روی است اما این در روز
 نزدیکتر از اذخالی است زیرا که در اذخالی موجب فساد غذا اول است
 اطال اختلاف مضموم است و کمتر الوان و انواع اعتدیه موجب تحریک
 طبیعت است و ترک خوردن غذا پیش از حصول شبع باید کرد و اگر
 همان لحظه باز نگردد مقدار اول تواند خوردن و بعد از آن
 در نیز در حجت موجب نهال و نجافت بدن است بلکه در حجت
 حکم بر بیماری در مرض دارد **مقاله ۳۹ در بیان علامات صحت**
 و وجع را با وجود ظهورش تعریف چنین کرده اند که احساس است بدن
 در حین حیات که منافی است و اسباب او مخفی است در دوشین
 و در مزاج طبیعت است دفعه و آن سوء مزاج با مختلف است و سوء مزاج
 مختلف آن است که اعضا را در جوار هر کوه مزاجی است ممکن و بعد از آن
 او از مزاج غریب مضاعف است میشود مزاج ممکن را وقت حیات
 بهیچانکه احساس بود و آن منافی مضاعف میکند با متفق است و متفق

و در این کتاب که در بیان
 طبیعت است و در بیان
 مزاج است و در بیان
 علامات صحت است

که مزاج روی گاهی ممکن در جوهر عضو میشود بخوبی که مثل مزاج اعلی
 میگردد و از تغییر در وجع عضو را حادث نمیشود و نیز باید دانست
 که سوء مزاج مختلف بالذات است موطن نیست مگر سوء مزاج حار و بار و اما
 باین مطلب هر دو موطن نیستند بالذات لیکن باین موطن است بالعرض
 بواسطه تفرق اتصال زیرا که پوست سبب تفرق اتصال است که موجب
 وجع و آلم است و آنکه پوست موجب تفرق اتصال چون آب است
 در خارج اتصال دارد و آن مثل گلی است که آفتاب بر او تابانند و در اندک
 زمانی اشتقاق در او پیدا میشود و این بواسطه تخفیف و تفریق طبیعت
 و طریقت پوست که در جسم رطب موجب تفرق شده است و این
 بالعرض موجب وجع و آلم باشد و در غلبه جالینوس اینست که سبب
 ذاتی وجع تفرق اتصال است و پس این سبب نزد اطباء خطا
 و تحقیق این سخن در کتاب معتبره شیخ ابوعلی سینا است **نقص**
در بیان کیفیت وجع و آلم و بعضی از امراض را که در آن
بظاهر وجع نیست از وجع پنهان اند زیرا که تعریف بر آنها محذور
فاسما و از اسم بر آن وضع کرده اند مثلاً حکاک که عبارت از خارش
عضو است و سبب او ماده لدغ صغری است یا خون تیز
ماده بوزنی یا سوادی لدغ یا مرکب است از اینها و دیگر خشونت
عضو است و سبب او خلط خشن و دیگر خارش که در غار می آید و خلط
و از اعراض او تعدید غشاست عرضاً و سبب او خلط است یا ریح

و دیگر حصول وحدت ضاعظ و فشردن در اعضا است و سبب
 او ماده ذوقی است که از جملہ اخلاط اربعه باشد و یا ماده
 ذوقی که در مثل باقیه و ریح باشد و دیگر حصول وحدت تعدد عضو
 است و بر او تعدد و تعدد عضو است و کشیده شدن اعضا است
 و جانب طولی که البته مستلزم نقصان در عرض است و این مزاج
 را طاری میشود و ماده او ریح است یا خلط و دیگر فتح است که
 از ماده حادث میشود که متخلل میان عضله و غشاست و این موجب
 تفرق اتصال غشاست از عضله و موجب جذب است بدو طرف
 او و دیگر کشیده شدن آن ماده است که متخلل میان عظم و غشای او
 و دیگر که مسمی بر نخ است و آن تعدد در عضله است بی تعدد و تراو
 خود از آن نامیده اند که کم از ریحی او از ریح است پس تشبیه با سیم محلی باشد
 سبب او ماده آن کم است و دیگر ثاقب عضو است و آن چنان
 که در سیم پاره می کند بقوه ذی که در عضو وارد و سبب او ماده خلط
 است و عضو غلیظ مثل جرم معاققون و دیگر مشکلی است که کاذب
 و آن از میخی زیر که سیم حواله و زامت و سبب او نیز ماده
 غلیظ است لیکن ماده این محش است بواسطه خلط ذاتی یا بواسطه
 خلط محاش و دیگر خندری است و آن بی حس شدن عضو است و این
 او برده است یا تشنه او و اگر بعد از حدوث او صاحبش احساس
 کند من حیث آنکه آفت وجع باشد زیرا که تعریف وجع همین واقع است

متخلل
 متخلل است
 متخلل است

حوال
 حوال

در داخل و باور دیگر باشد از او داخل در باب دیگر باشد از اعضا و دیگر ضربان در عضو است
 فی و دیگر ضربان و عضو است و سبب او ورم ناز است در عضو حساس که مجاور عرق ضارب با
 سبب و در تمام حاد است و در بعضی
 و این ضربان در حال حیات در عروق خون در ب موجود است اما موم
 و هرگاه ضربان در حین خروج مزاج عضو از اعتدال واقع شود موم
 پس در ضربان در عضو وجع و الم نباشد و دیگر شکل در عضو است و
 او یا ماده موم است که از داخل باشد و یا ماده غیر موم در عضو حساس
 که آن متعلق به عضو حساس است یا ملحق است در عضو حساس مثل
 اغشیه محیط یکبده و کلیه و شش از این سابقا در بحث منافع غشائیه
 مذکور شد و دیگر عارضه که از اعضا می نامند و آن متفاوتی شدن
 است بسبب حرکات و انقباضات و در مباحث حیوانیه آمده
 انشاء الله تعالی و دیگر در اعضا است یعنی گردن و سبب اولی
 است که او را کیفیت حاد است و بیاید و انت که در ج تحمل قوت
 و مانع انقباض است از افعال صادره او و معین تحمل خود است و
 محل است آخر آن نیز یکدیگر موجب بریت روح است و سکون
 هر وجه یا بواسطه اشتغال خاص او است از مشغول تفریح و التذلل
 و اگر و یا بواسطه تحریک در حین مثل خنجر کردن و غیون با کمال
 یا نهاد و یا بواسطه زوال موجب وجع است و اسباب لذت متعالی
 اسباب وجع است و این اسباب و یا از جمله یا غیر المزاج الطبیعی
 و قوه تا موجب احتیاس شود و یا از جمله یا بهر حال انقباض الطبیعی و

و بعد از آن
 الحکم برین مبنی است که در
 کسوف و انقباض

و در این باب
 و در این باب

یا بهر سبب هر دو معادل حرکت که موم است مثل تعدد یا کوفتن و غلظ
 که موم است بکثرت بواسطه تفرق انقباض بکثرت سبب این تفرق
 انقباض شد و یا بکثرت خلط سودا مزاج است و یا بکثرت و کثرت
 در بعضی نیز از این جمله است **مقاله** در بیان اسباب نخه و اعتوا
 و این در جمله اسباب خارجی است که سبب بادی آن باشد مثل استعمال
 چیزی که شدیدا از طریق است از متاولات و بسیاری دخول حمام
 و استعمال آب دهان و رفع موانع تحلیل که از جمله آن کرام و قرار است
 که در بعضی از تغییر میکند و در کتب و تکرار این اسباب موجب
 اجتماع مواد و کثیر است در بدن و این موجب نقصان تفرق طبیعت
 است در این مواد و یا سبب از داخل بدن است مثل ضعف تفرق
 و این است قوت ماسکه باضیق مجاری و یا و آردیت برجم
 بیشتر در این مواد مزاج است و یا سبب ترکیب و یا و در بروج
 علل قوت میشود و این مواد مزاج است و یا نقصان از جوهر مزاج
 است با سقراطی است که مختص بقوت است یعنی قوت جسمانی
 و این قوت فعلی است **مقاله** در بیان دلایل اولی
 و در بعضی از این دلایل است که دلالت کند بر احوال بدن انسان
 که قوی صحیح است و از اقوای مایه بدل به افعال است و معلوم
 که انقباض است سبب انقباض میباید و صادره او که قوت
 است که یکی قوت طبیعی باشد و دیگری قوت حیوانی و دیگر قوت

که در بعضی از این دلایل است
 و در بعضی از این دلایل است

نصف اول و ستم لای باقی بر فعلی بر آنت قوتی میکند که بعد و مصدر آن
 فعل است و آنت آن فعل یعنی آنکه استدلال باحوال افعال است
 و بعضی بر دماغ میکنند و بعضی بر قلب و بعضی بر کبد که اگر بعضی
 کبد را طاری شود و بعضی در بر از شبیه بغیر از کبد می شود و از کبد
 بعضی دلالت بر نفس مرض میکند مثل اختلاف نبض در سرعت بر می
 و بعضی دلالت بر محل مرض مثل نبض مشاری که بر ورم غش و حجاب
 دلالت میکند و بعضی دلالت بر سبب ورم میکند مثل علل غلات
 بعضی از اعراض مستلزم مرضی است مثل حمای حاره و وجع ناخوش
 و ضیق نفس و نبض مشاری بر سر سام خالص بعضی از اعراض تابع
 است مرض در کاهای و کاه بر تابع نیست مثل صداع و از اعراض بعضی
 دلالت بر چیزی میکند که مولد دم است مثل سابق امتلا و متعال
 و اصل عفونت زیرا که مراد بسبب سابق آنت که میان او و مرض
 باشد و بسبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد و همچنین
 امتلا که بسبب سابق آنت مرضی مخفی را زیرا که امتلا واسطه شده مرضی
 زیرا که امتلا بسبب عفونت میشود و بوجود عفونت حمای غشی
 مرتبه احتیاج بواسطه نیست و از اسباب بعضی مختلف است و آن
 اینست که بسی موجب مرض شود و بعد از بطلان سبب مرض باقی
 باشد مثل هوای حار که موجب صداع شود و بعد از زوال حرارت
 هوا صداع باقی ماند و بعضی غیر مختلف است یعنی بعد از مفارقت

متفق است

انفنت

چنان مرض خلقت

چنان مرض خلقت

بسیار از این است

مرض باقی نماند چه بزوال سبب زوال سبب شده است چه مراد
 مقصود و الباقی خلقت است پس باید دانست که اگر بالذات است
 الباقی خلقت میکند و اگر سبب بالذات است زوال سبب موجب
 زوال سبب است که مرض باشد و نیز باید دانست که مؤثری است
 مؤثر است بقوت فاعله و قوت منفعله و مدتی که در آن کفایت
 شود **مقارنت** در بیان امراض مفروضه و مرکبه و امراض مفروضه
 است یکی سواد و این نشان داده قسم است یعنی آنکه سابقا
 شده و دیگر امراض ترکیب است و امراض ترکیب امری است
 که واقع در خلقت است یعنی در بیانات و صورت و این چهار است
 یکی مرض خلقت و یکی مرض موضوع و یکی مرض عدد و یکی مرض مقدار
 و در مرض خلقت چهار است یکی شکل و مرض شکل آنست که شکل
 بواسطه لکون کافه مقرر در افعال صادره او باشد مثل آنکه شکل کبوی
 که مستند بر لکون آنست اگر بحسب خلقت بشکل مربع واقع شود مقرر
 همان صادره از او و یا سر و سیم بحسب خلقت بزرگ واقع شده و در
 او آن که خلقت کبخی آنست نباشد می گویند پس این فعل از و مستند
 شده و ثانی از امراض خلقت مرض مجاری است و آن باین نوع است
 که مجاری از مجاری خلقت مشتمل است یا ضیق یا مفید و هر یک از این
 عذر و فعل آن عضو میشود مثلا اگر نفق عینی واسع باشد موجب انقباض
 شود و در رویت فتنان باشد و اگر مجاری نفس ضیق واقع شود مانع از

و حصول هوای طایم بقلب باشد و اگر است او در مجرای بوی با مراد
واقع باشد افعال مقصوده از ایشان ناقص شود یا باطل گردد و این
موجب مرض باشد و ثانی موجب هلاک و نجات از امراض
مرض او عینه است و فرق است میان و عا و مجری زیرا که مجری
با سطوح اطباء عضو می مجبونی را گویند که در روشنی متحرک باشد مثل
عروق و شریان مجوف که افاده وصول هوای قلب کند و مجرای
مراره که افاده انقباض صفرا و معده کند و عا عضو می مجبونی است
مثل او این و نظیر آن عامه از آنکه در و ساکن باشد مثل لجام و غیره
باشد مثل معده و امعاء و مرض او عینه یا است که بحسب خلقت صغیر
واقع شده است یا کبیر یا متملی است یا خالی و آنکه صغیر است مثل
آفت در معده زیرا که اگر صغیر باشد بجا و درت حد و است درم افاده فعل او
شدید است چه بسبب درم او را افزون و ضعیف حاصل میشود
کبر مثل الساع کبیر الاثین است و امثال او و بطور
و حد و است سکه و خا و مثل خلو و بجا و این قلب از خون که در
شدید است و این از امراض خلقت مرض سطوح اعضا
و آن تجش سطوح عضو است که در آن عضو خلایق است مثال
فتیله ریاست زیرا که در و است که سبب سلامت نفس است
و عدم تادی از خشنونت و مثال ثانی معده است زیرا که در و است
مطلوب است تا افاده گشت غذا میکند و در ضم مطلوب از و حاصل شود

بیمه

لوب و یا غلظت
لوب در آن عضو خلاف

چه اگر طاس باشد موجب نزل غذا شود و بتدریج نزل الامعاء می
که مرض در عا غیر است پس این را که گویان امراض خلقت اند و این
باقی است از اقسام امراض ترکیب غیر خلقت است و قسم
از اقسام امراض ترکیب غیر خلقت است و مراد بوضع اینجا
موضع عضو است و مشارکت اما مرض موضع چهار قسم است یکی
اینکه عضو از مفصلین و زوال او غیر انجالی و حرکت عضو در موضع
تبره جوی می باید و سکون او در موضعش چنانکه شاید و اما
این است که عضو قریب باشد به مرعوضی را یا بعید باشد از عضو
و کبریه و جبر که می باید و قسم ثالث از امراض ترکیب مرض عد است
و مراد بعد و است که مرض در عدد عضو واقع شود مثل آنکه از جنس
و از جنس و شود و این دو قسم است زاید طبع و زاید غیر طبعی
اما زاید طبعی مثل اصبع زاید و زاید غیر طبعی مثل که چنانکه در بدن پیدا
شود و مثل حیاه مثلاً و یا در عدد و عضو نقصانی شود و این نیز دو
قسم است طبعی و غیر طبعی مثل قطع یا تا کل اصبعی از اصابع که بحسب
خلقت باشد و قسم رابع مرض مقدار است **مرض مقدار** و مراد
آنست که مقدار عضو زیاده شود و یا و بی که مفر با فعال باشد مثل
الفیل یا نقصانی شود که مفر با فعل عضو باشد مثل حمور حد و زاید
و غیر ذلک و ثالث از اجناس مرض تفرق اتصال است که مفر
بفعل است یا بالاتیات چنانکه مذکور است و مراد است یا بواسطه

پان مرض

مرض

دفعان طبعی مثل نقصان اصبعی از اجناس
طبیعی و نقصان غیر طبعی

حمور حد و زاید
نقصان از اجناس ترکیب

مراج است **مرض تفرق اقسام** چنانکه مذکور جماعتی است از ارباب
 اما اراض مرکب اراضی را گویند که حصول آنها با اجتماع اراض دیگر است
 مثل اورام و بنیور که مرکب اند از مواد و تفرق اقسام
 مقدار **مقاله در بیان تقسیم اورام** **مطلب** اول اینست که
 اخلاط اربعه که ماده و قوام است در پنج و یا شش که ماده و قوام نیست
 و آنست که آنچه متولد میشود از خلط حار بالذات یا دموی است یا صفراوی
 یا مرکب از هر دو و همچنین متولد از خلط بارد یا طبع یلغی است یا سوداوی
 و یا مرکب از هر دو و نیز باید دانست که خلط بارد یا طبع کاهی موجب تخلف
 بالعوض میشود و در دموی محض یا غلیظی نمی نامند و مرکب سرد و زایل
 مرکب میکنند یعنی غلیظی و حر و با حر و غلیظی و در رسم تقدم خلط غلبت
 مغلوب میکنند یعنی اگر دموی غلبت باشد در دم و سکنش آنست که تقدم
 ذکر یافت و اگر صفراوی غلبت است آنچه موزن مذکور شد و اگر در دم
 مذکور عبارت از ریم است واقع شود از اخرج می نامند و اگر ترشح
 لیم و خوشه و مثل غش و زبر بغل و غیره و آن که این مذکور است مصاب
 اعضاء در سینه اند اختیار راجع نماید که در یک ماده متوجه بقابل الطبع
 بجانب ابط که شیب بغل است دفع میکند و ماده که متوجه بجانب
 است بجانب اترینه دفع میکند و ماده که متوجه بجانب دفع است
 دفع میکند پس اینها مصاب اعضاء در سینه باشند و درین ماده و خراجی که
 سبکی سرایت بقابل است باشد از اطاعون می نامند و نعوذ بالله من شره

چنانکه در دموی
 و صفراوی

راوی
 روایت

و درین سه مایه بلغم که موجب ورم باشد دو قسم است یکی ورم خود
 و در اطفال می نامند بعبارت یونانی و دیگری سلب لیم که از بنیور ماده بلغمی
 است و فرق میان این دو بابتست که او در جای خالط جوهر عضو است
 و سلب متمیز است و غلافی و کبسه دارد و ورم سوداوی سه قسم است
 یکی صلابت که اورا بعبارت یونانی سوئوس می نامند و دیگری سرطان
 و دیگری انواع غده است که ماده بواسطه استحکام سواد انعقدی یافته است
 و غده و آنست که بعضا که او متمیز است از عضو و متشکل در محل خود و لیکن
 از جای خود میخیزد و بخلاف غده که از جای خود میخیزد و از جمل
 غده است خنثی زیرا که در غش و ابط و در سر نیز حادث میشود و فرق
 صلابت و سرطان آنست که صلابت را وجع نیست و سرطان شدیدی
 الوجع است و فرق میان صلابت و سرطان و اینهاست غده است که
 غده متمیز است از محل و متشکل بظاهر عضو است و صلابت و سرطان متشکل
 و متخالط جوهر عضو اند و دیگر ورم مایعی که از ماده غیر ذی قوام است مثل
 استسقای ذقی و قنبد که آن غظم بیضی است و پیش مایه است
 و ورم رچی دو قسم است یکی تهیج است و دیگری نفی و فرق میان این
 دو بابتست که رچی تهیج متخالط جوهر عضو نیست و مقاوم حس و وضع
 البص نیست و تهیج نیز نیست بخلاف نفی که بوضع پدید متفرق نمیشود
 تهیج است و از جمل اورام بنور است و اقسام او اقسام اورام
 زیرا که بنور اورام صفرا را گویند و حال این یکی از سه چیز است یا صلابت

چنانکه در
 بلغمی
 و درینا

چنانکه در
 سوداوی

مربوط
تکلیف

رطوبه و انقباض است پس فصل موافق مرئی باشد و مرئی مرئی زنگ
امر فصلی که حد است آن بود اسطر رطوبات و باطنهاست فصل ناسی
موجب تکلیف آن بود است و از آن مرئی میکند و امر مرئی که
آن در تابستان است فصل زمستان موجب تکلیف آن بود است
و علی هذا القیاس و معتبرین فصلی است که در او در واجب خود باشد
آنست که جاری بر مقتضای خود باشد یعنی فصل زمستان مقتضی
پس می باید که در او و علی هذا القیاس **فصل در بیان پاک و هموائی**
مستحق بود آنست که از مزاج لطیف و درخت پاک باشد که مانع از
کشف آسمان نشود و مکرر حالتی که کف و تمام عارض هوا باشد و هوای
نقی صافی آنست که مزاج لطیف او بخار آجام و بلایج نه باشد و آجام جمیع
است و آن عبارت از منبت فی است و بلایج جمیع بلایج است و مراد
بآن بعضی اشجار است چه هوایی که ملک درین موافق میکند و است
و مراد اینجا جسم مرکب از اجزای لطیف و هوایی است و مراد فانی
مرکب از اجزای ارضی و نار است و دیگر هوایی که ملائک از اجزای
بر روی آن آب ایستاده باشند است نیز مرئی است و مراد
هوای سبب القف است و دیگر هوایی ملائک و ملائک مباحث که ممکن
بقدر مراد است نیز چنین است خصوصاً که تب و جریین و درخت جوز
و این که باقی صفت مجاورت آن غصه هواست و هوای موافق غالبه
مرتفعه اصح است **مقاله در بیان پاک و هموائی** و مقتضیات

زمینی

فصول در بعد باید دانست که هوای حاکم خلل رطوبات است
و مرئی اعضا و اگر حرارت باعث ال باشد موجب حرمت و جود
او میشود و سبب آنکه جزیب خون بظاهر بشود میکند و اگر حرارت
بافراط باشد موجب صفة و جزیب میشود و سبب تکلیف آنکه جزیب کرده
است و سبب یاری عرق زیر که از افعال حرارت توسیع مسام است
و از این بقیه رطوبات جامده و چون حرارت و افزوده در ابر عرق
کشته هر آینه موجب تکلیف بول باشد زیرا که رطوبات بدنی عرق
بطریق مسام خارج میشود و کثرت و حرارت هوا موجب ضعف باطن
است و زیاده عطش چه ظاهر است که سبب او تکلیف رطوبات است
و حصول اشتیاق طبیعت پیاد و رطب و عطش همین معنی دارد که
الطبیع من البارد الرطب و اما هوای بار و موجب استواری بدن
و انقباض و مقوی قوت ماخر است و موجب کثرت بول و از
است و سبب اشتیاق رطوبات است و نیز مقلد فعل یعنی بار
است و سبب انقباض عضل معده است و مساعد معای مستقیم و نیز
بیت فصل را موجب جلب مایه میول میشود و هوای رطب طبع بدن
جمله در رطب بدن است و هوای با پس غده است و هوای که در خون
نفسی است و مراد بکده درت هوا آنست که آذخه و انقباض کشفه حلاله
باشد و فصل ریح یعنی بهار در و نوران و طیفان اخلاط بدن است
و این نوران موجب حد است و در این است زیرا که هوای ریح موجب

مواد پنج است که شش حدوث جمود او کرده و مختلف است اراض
بسبب اختلاف مواد و فضل زمستان ^{اصطلاح} موثر است اراض بلندی است
و علی هذا القیاس زیرا که در هر فصل بسیار اراض است که مناسب
آن فصل است چنانکه پیشتر گذشت و در فصل در اراض اراض
خریف است که تیر ماه می نامند و در فصل اربعه ربيع است که بهار
می خوانند و استحال هوا یا بحسب کیفیت هر باشد باین طریق که گرم میشود
یا سرد یا استحال در جوهر هوا میشود و باین طریق که متعفن میگردد و یا باقی
میشود و این تغییر را در هوا با اصطلاح اطباء و با می نامند و این تعفن که
هوا عارض میشود شبیه تعفن آب است و مثل این تعفن در هوا
تعفن اخلاط و مضطرب قلب است و معقد و وزیر که اکثر بطلب
است از روی وصول از سایر اعضا بالطنی هم بود و متعفن از راه
نفس بالفعل با واصل میشود **مقاله ۲۴ در بیان اختلاف اراض**
تفاوت بلدانی بیان میدارند که حال هوا مختلف میشود با اعتبار بلدان
بواسطه امور سماوی و امور ارضی اما آنچه ارضی است شش است
یکی بعد بلدان است از خط استوا و یا قرب او است خط استوا
و این را ارض بلندی نامند و هر بلدی که مقارب مدار را است
است در شمال و یا مقارب مدار را است جدی است در جنوب
بلد استخوانی از این بلدان که بعید است از خط استوا و یا
که هر بقعه که موضوع بر خط استوا است اعدل بقاع است بحسب

بندب اصغر زیرا که اعدل از مزاج سکان خط استوا است نزدیک
و پیش بعضی سکان اقلیم رابع و این مذنب امام فخر الدین را
و جمیع از محققین است و دلائل برین دارند و میگویند اعدل است
بهو است و نامی از امور سه ارفع است بلد است یا انخفاض است
و بلد مرتفع آنرا است و ثالث جبال واقع بر حوالی و اطراف بلد است
و درین نیز بحسب قرب و بعد جبال هوا مختلف میگردد و زیرا که جبال
موثر است در هوای بلد بحسب آنکه جبال یا شمالی است یا جنوبی یا
شرقی یا غربی و بر هر تقدیر چون قرب باشد موثر است در هوای
بلد بر وجود کسب از آتیه وجود اما جبال شمالی موجب انعکاس شعاع
افتاب بر بلد میشود و این موجب حرارت و سخونت بلد است و
جس بر جنوبی بر بلد میکند که مطلوب نیست و منع ریح شمالی میکند
که بهوب آن مطلوب نیست و موجب صحت و جیل شرقی جس ریح غربی
میکند بر بلد که بهوبش مطلوب نیست و منع ریح شرقی میکند که
بهوبش مطلوب نیست و جیل جنوبی منع ریح جنوبی از بلد میکند که
بهوب آن مطلوب نیست و جس ریح شمالی بر بلد میکند که مطلوب
و جیل غربی منع ریح غربی از بلد میکند که بهوبش مطلوب نیست
و جس ریح شرقی میکند که آن مطلوب نیست و بر هر تقدیر جیل جنوبی
از شمالی و شرقی است پس معلوم شد وجود تا غیر جیل در هوای
بلد وجود و در ذات هر یک از جبال نسبت بلد در رابع از

مسئله چهارم است و بحر را نیز تاثیر است در هوای بلد و بلد بحر است
که بغیر بحر واقع شده و باشد عامتر که بر ساحل بحر باشد یا جزیره
باشد که بحر محیط بآن بلد باشد و هوای بحر موجب ترطیب بلد است
و اگر بحر بر پشت مال بلد باشد اعانت بر برودت هوای بلد میکند
و اگر بحر بر جنوب بلد باشد موجب غلظت هوای بلد است و اگر
ببر رطوبت و سخونت او و اگر بحر بر بلد محیط است نسبت به هوای
او در رطوبت و وجودت برابر است ببلد و خاص از امور مستخرج
است و او نیز مؤثر است در هوای بلد یکی شمال است که اطراف او
بر باد می کنند که از جانب شمالی می وزد و این نسیم موجب شدت
و استواری بدن است و مقوی اوست و مانع سبکدلت مواد
ظاهر است و مسدود مسام و مقوی هضم است و عاقد بطن و در ریه
و این ریح افضل ریح است باعتبار اکثریت منافع که در حضرت او از
جستند به مسام و مشهور است و از عیاب تر است و زکام و اوج
اعصاب و اعضا عصبانی مثل مثانه و رحم و جنوب که مراد از ریح
جنوب است مریخی قواست و مفتوح مسام و مشهور از خلط و سفتی
و این ریح مفید فروغ نیز است زیرا که مرطوب است و موزن است
عفی است چه سخونت از تاثیر حرارت غریبی در شش رطب حاصل
میشود و چون اسباب می باشد تعفن قریب الی حصول است و دیگر
چنانکه مراد بآن ریح جهات و آن نسیمی است که از جانب شرقی می وزد

مسئله پنجم

و او نیز

و او قریب باشد الی است و بهترین آنست که بهوب آن در اول
نهار باشد بوقت بهار و تابستان و دیگر دبور که عبارت از نسیم
غرب است نزدیک به صباست در وجودت و بهترین آنست که بهوب
آخر نهار باشد و صبا بهتر از دبور است و الله اعلم **مقاله ششم**
در بیان حرکت و سکون و بیاید دانست که حرکت موجب سخونت
مادام که معتدل باشد و مبالغه بخلاف افراط نرسد و هرگاه که مجاوز بخلاف
باشد موجب تحلیل است با قراط و این موجب تبدیل است زیرا که
تحلیل در رطوبت غریزی واقع میشود و این مستلزم تحلیل در حرارت
غریزی است زیرا که نقصان در محل مستلزم نقصان در حال است
و سکون با قراط موجب استیلا می برد است زیرا که موجب انقباض
حرارت غریزی معقود شده که آن حرکت و نیز رطوبت است زیرا که
حرارت غریزی که محل رطوبت است محقق شده و حرکت شده و ریه را
تشنه کنیز است و حرکت کنیزه را که شده و نیست تحلیلش اکثر است
و گاهی اسباب معینه حرکت را معارن حرکت میشود مثل آنکه
در پیشش حرکت میکند و گاه معارن حرکت اسباب مضاف
میشود مثل فشار که در آب حرکت میکند در مثال اول تاثیر موافق
است و در ثانیه تاثیر مخالفت **مقاله هفتم در بیان نوم و مقفل**
که عبارت از خواب و بیداری است و خواب اسباب است میگوید
و بیداری اسباب است که حرکت و از نوم نوم طبع تقویت قوای

بک

طبیعی است با احتیاط حرارت غریزی و اما نوم زیاد بر قدر طبیعی
 مرض قوای نفسانی است بر طلب مساک روح و در میان
 اعیانست و اگر نوم واجد ماده مستعد است بر مضم را مفید مضم است
 و نشانه موجود در بدن میکند و اما را و بنظر آورید و اگر نوم بر غلبه
 معده واقع شود موجب تیرید است بسبب و نور تجلیل به مقرر است
 این که کل شئی جاوید حاضرس منده زیرا که تجلیل از آثار حرارت که
 نهایت انجامه و در آن شئی تجلیل در واقع شده است و برود
 که مندر حرارت حاصل شده و بیداری مفید است و مذکور است
 و اگر با فراط انجامه و ضعف و مانع است بسیار باشد که بیداری با
 موجب احتراق اخلاط صالیه میشود و خواب با فراط مورت امراض
 رطوبتی بلفراست و غالب از آثار نوم سخنین باطنی و تبرید ظاهری
 است و بسبب غرق و یعنی فرو رفتن حرارت بد داخل **مقاله**
در بیان عوارض نفسانی و بعضی از عوارض نفسانی حرکت
 روح است بجانب عقل مثل غم و فرح و بعضی محک است بخارج مثل غلبه
 و فرح و بعضی محک است بخارج یعنی که خارج و داخل باشد مثل غلبه
 با خون و عارض بسیار است که حرکت یک روح بخارج بخارج بعنف
 میکند و حرکت یک برین وجه و شدت آن موجب خلق قلب است
 از روح یا موجب احتیاق است در دل و هر دو موجب هلاک
 مثل فرغ غالب و یا فرح و سرور مغرور و بیاد است که بسیاری از

نقصان

نقصان سبب امور طبیعی میشود مثل گند شدن دندان بمشور خوردن
 ریشی و این نوع بسیار از ناس را واقع است **مقاله**
در بیان ماکول و مشروب و هر چیزی که ماکول و مشروب میشود
 او را تاثیر بر صحت در بدن انسان و این تاثیر بر وجه ثلثه است زیرا که
 خالی از این نیست که مؤثر بحسب کیفیت است و پس مثل تبرید و سخنین
 و بر طلب و تجذیف فقط یا مؤثر بحسب ماده است مثل تغذیه و یا مؤثر
 بحسب صورت نوع است و بس اول دو است و ثانی غذا است و ثالث
 ذوالخاصیه است مثال اول زنجبیل و کافور و مثال ثانی گوشت و نان و مثال
 ثالث چون ذوالخاصیه نافع و مضار می باشد مثل قافور و پسته و مانند
 اگر مرکب از آنها باشد و اگر مرکب از ماده کیفیت و ماده باشد و یا
 غذائی است و اگر مرکب از ماده کیفیت و صورت باشد غذائی
 ذوالخاصیه است و در ترکیب اگر جانب کیفیت غالب است در آن
 تقدیم و اگر غذا میکند و دوای غذائی می نامند اگر جانب ماده غالب
 غالب است غذائی و دوائی میخوانند و علی هذا القیاس و اگر مرکب از
 سه باشد غذائی و دوائی ذوالخاصیه می نامند و در اسم تقدیم جانب
 غالب می کنند بر مغلوب و آنچه تاثیر بجمعه جوهر خود میکند آنست که
 فعل او بصورت نوعی او است مثل قوت جاوید سقویا یا صغیرا
 و آنچه مرکب آن مستعد قبول این خاصیه شده است مزاج است

مقدار معتدل المزاج است و اول کم بدن معتدل المزاج است از مقدار معتدل
 متاثر نشود معتدل است و ثانی که متاثر نشود و اثر مختف باشد که معتدل
 نمی شود و درجه اولی است و ثالث که متاثر نشود و اثر مختف باشد و
 نشود و مگر دیگر در درجه ثانی است و رابع که متاثر میشود و معتفر نیز میشود
 بی مکرار و لیکن با هلاک رساند درجه ثالث است و خامس که متاثر
 نشود و معتفر کرد و بی مکرار و با هلاک رساند درجه رابع است و این

زیرا که در حکمت معتدل و معتفر است که بعد از حصول مزاج مرکب شده
 قبول فیضان صورت و نفس میشود از مبداء و خاصیات مرتب بر آن
 می شود چنانچه حال ذوالخاصیات مذکوره است و هیچ مزاج و کیفیت
 از کیفیات اولی نیست که آن قوت فعلی است یا قوت انفعالی است
 و قوت کاهر طایم مزاج انسان است و کاهر منافعی مزاج است مثال
 طایم قوت حاصل در زیاق مثل فاذر مثال منافعی قوت حاصل در
 چنانکه بیشتر یک بان اشارت رفت و مرتب ادویه در قوای که محسوس
 کیفیات اربعه است چهار است اول عکالات خون در مرکب طبیعی و غیر
 که بی مکرار و اختیار کردن بیشتر از حاصل نشود و ثانی با قوی است
 اما بر وجهی که اختیار او بجنبه افرا زنده مکرر آنکه بکار با هلاک
 یا بیشتر افتد و ثالث آنست که فعل او بالذات موجب فساد است
 با هلاک یعنی انجامه و رابع آنست که تناول و اختیار او بالغ بر هلاک
 و این خاصیت ادویه سمی است و مقیاس الیه در تناول مقدار معتدل بدن
 معتدل المزاج است و اول کم بدن معتدل المزاج است از مقدار معتدل
 متاثر نشود معتدل است و ثانی که متاثر نشود و اثر مختف باشد که معتدل
 نمی شود و درجه اولی است و ثالث که متاثر نشود و اثر مختف باشد و
 نشود و مگر دیگر در درجه ثانی است و رابع که متاثر میشود و معتفر نیز میشود
 بی مکرار و لیکن با هلاک رساند درجه ثالث است و خامس که متاثر
 نشود و معتفر کرد و بی مکرار و با هلاک رساند درجه رابع است و این

مقدار معتدل

مقالات در بیان فعل و انفعالات

را دواهی سمی می نامند مثل افیون **مقالات در بیان فعل و انفعالات**
 بیاید دانست که هر چه وارد میشود بر بدن انسان از اشیاء و اغذیه
 میان او و بدن تا تاثیر و تاثیرات است که آن عبارت از فعل و انفعالات
 است زیرا که از ورود خالی ازین نیست که وارد و معتفر از بدن میشود
 یا بدن معتفر از بدن میشود و معتفر در بدن نیز میکند یا از بدن معتفر
 و تاثیر در بدن نمیکند و مراد باین تغییر آخر در معنی میجو اینست که آن تاثیر
 صورت نمیدهد است و اگر همین تاثیر از غذا صادر شود و از ذوالخاصیات
 مثل ادویه و افاده سخن و قسم اول که تاثیر وارد از بدن با خالی
 ازین نیست که تشبه بدن دارد و یا یعنی جزو معتفری میشود و یا بی تاثیر
 غذا مطلق است و اگر تشبه میدان ندارد و اول مطلق است و قسم ثانی که تشبه
 در بدن دارد و از بدن نیز متاثر میشود و این قسم خالی ازین نیست که
 آخر فعل او فساد بدن است یا بی اول ازین دوا سمی است و ثانی
 ازین تشبه میدان دارد و دوا غذا بی است و اگر تشبه میدان ندارد
 دوا بی مطلق است و قسم ثالث از اقسام کم از بدن متاثر و معتفر
 شود و تاثیر در بدن دارد و مفید و مملک است سم مطلق است
 و سم با حار است که حرارت او اعانت در تحلییل روح میکند مثل سمیت
 افیون یا بار است که برودت او اعانت در لطفا حرارت عزیز می کند مثل
 سمیت محرق **فصل** بیاید دانست که هر چه غذا و دهنه بدن
 سخن بدن است زیرا که آن غذا خون میشود و چون خون چهار است سخن

دوا در بدن و تاثیرات
 از غذا و دوا بی تاثیر است
 و در حاضره و دوا

دوا در بدن

دوا در بدن

کبیت و ص

است یکی این تفاوت که خون غذا را حار است از خون غذا باره
و تاثیر در تحنن بدن از او البقا است و باره عند انیت **مقاله**
در بیان احوال غذا و غذا مغیر حال بدن است کبیت دوم
اما کبیت کیفیت چنانکه پیشتر معلوم شد و اما کبیت که از غذا
در مقدار غذا واقع شود بیشتر است و اما کبیت که عذونت بر و طاری
زیرا که حصول عذونت از تاثیر حرارت در شیمی رطب و این مانع
از حصول برودت و نقصان در غذا از مقدار معین موجب و مورت
زبول است و غذا یا لطیف است یا کثیف یا متوسط و کثیف است
و غذا ای لطیف است که از خون رقیق حاصل شود و کثیف است که از خون
غلظت متولد شود و متوسط است که از خون معتدل در غلظت و رقت
حاصل گردد و کثیر غذا از طعام است که بمرآن مستحیل بدست شود و قلیل
الغذا بر خلاف اینست مثال اول زرده تخم مرغ نیم برشته و مثال ثانی
زرده تخم مرغ بریان و مثال ثالث زرده تخم مرغ جو شده و حسن
الکیموس از غذا آنست که از خون صالح متولد شود و دردی الکیموس
مقابل او است و امثال جمیع اینها در معرفت قوای غذا به معلوم خواهد
شد **مقاله** در بیان تاثیر آبها در بدن الطهارین اند که آب غذا
تمیز شود زیرا که بسیط است و هر چه بسیط باشد قابلیت غذا ندارد و خنثی
شرب او بواسطه بر طرف غذا است از مجاری ضعیف و منافع دیگر از شرب
و ترکیب و ادراک و تسکین عطش و غیر ذلک من المنافع و افضل آبها

کوبادی

که جاری باشد بر روی زمین پاک و بعد المیخ باشد و از جانب جنوب
به جانب شمال رود و بعد از آنکه بر روی سنگ ریزه و شندید الجری باشد
زیرا که جریان او باین صفت و خصوصیت مغیره لطافت و مخلص
فیل عذونت و فساد است و اما از جانب غرب بشرق رود و کسب
مغیر باشد و لطافت او باین اوصاف مغیره بدن است و آنچه از این
اوصاف خالی باشد موجب خراست و کفایت اندک تعظیم آب غلیظ از
طروف متعدده موجب لطافت و تخلیص است از غیر مطبوخ زیرا که طبع
آب لطیف است و بعد سرعت اخراج است **پارا اوصاف آبها** و از آنها
که فطرت دارد آب باران است خصوصاً که در تابستان باشد زیرا که حرارت
صغیری فضا است و از تحلیل می رود و از مشوایب ردیم پاک می سازد و اما
باران قبول عذونت بسرعت نمیکند ببارانکه لطافت دارد و اگر
شاید مغیره عدم قبول عذونت است و همچنین اگر فوق او چیزی از
سحابات غوره و آب چاه در دیت قیاس باب چشمه زیرا که بوا
قوت و حرکت آب چشمه بر روی زمین آمده است و آب چاه بایب
سستی در شیب چاه مانده است و یکی از اسباب است و از این گفته
اند و همچنین است در روان آب که مرور بر معدن رصاص می نمایند
و گفته اند که از اشامیدن این آبها بعضی امراض حادث شود مثل
امعاء ضعیف معده و غیر ذلک من الامراض الرذیه و آب برکه و آن
جبارت از آب است که بر روی زمین آید و جریان نکند و بواسطه او

که درت و مواد فاسده و
افضل از

کثیره رود و این نیز بسبب بدی آب میشود و این آب اردو از آب
 چاه است و آبهای پنج و برف غلیظ است خصوصاً که بوقت زمستان
 باشد و همچنین در بدی آبهای آلوده که مجتمع در منابست آبی است
 که آنجا امید عبارت از این آب است چه شرب او موله بلغم
 مراده است خصوصاً که در تابستان باشد و مورث امراض خفای
 و استسقا است و غیر ذلک من الامراض و آبی که غالب بر قوت
 حدیدی است یعنی در ورش بر معدن حدید است مقوی جسم است
 و اعضا درونی است و محرک قوت شهوانی است و از آن در کتب
 عبارت از اسهال متتابع است و استطلاق البطن و یخ و برف کثیر
 که مخالف با دوشی روی نباشد خواه بذات خودش محلول شده باشد
 و خواه با قند شیر آن دیگر کنند یا شامیدن صالح است لیکن بواسطه
 شدت بر داکثف آبهاست و مکث بلغم و مضیق مجاری است
 مجرای نفس و ازین کفار نشاید که قلبی و کفرا فی خراج را در بعضی
 اکثاران مجوز باشد و اگر مطهرت او با عصاب راجع بخشود و یخ
 او موجب صلاح است و آب سرد اگر معتدل المقدار باشد و
 احیای حار المزاج است و اما بلغمین و محباب از حبه بارده را مطهر
 زیرا که موجب تنجاست بلغم و رطوبت است و مورث امراض خفای
 است اگر چه مقوی و محرک شهوت حار المزاج است و اختیار آب
 گرم بی ضرورت مفید مضم است و موجب نفیق غذاست و

این نافع مضارب
 شرب

کثرت

آن مورث استسقا است و آب نیم گرم مغنی و گرم تر از آن بوقت غشایی
 و ثقل معدن از طعم و وجع فو لنه موجب تنی و خواص از آن است و این
 آب نیم گرم بوقت سعال یا پس شکستن آنست و موجب سهولت
 خروج بلغم است و در طایفه از مرضی اختیار آب گرم نافع است و احباب
 مایه یخ و آب حار را از یکدیگر جدا کنند مزاج سرد است و آب مایه موجب
 اسهال است در اول و بعد از آن موجب بواسطه و تخفیف و مداومت و
 مواظبت او موجب ترمال و خفاقت و تشنجه بدن است و مورث
 و موله کک است در اعصاب و انتماء آن حرج است و غلظت در آب
 بواسطه اختلاط اجزاء ارضیه است و آبهای غلیظ موله حصاة و شدة
 زیرا که رقیق آن بواسطه تاثیر حرارت ملطف یافته از مجاری میشود و
 گذرد و غلیظ بتاثر حرارت متجمیع میشود و اما بمطون و احباب اسهال
 است که از شراب آب غلیظ منفع میشوند و سبب ظاهر است و از
 معالجات و ریاضات آبهای غلیظ و شور اختیار کردن جربهاست
 بعد از آن **بیان آبی که بر معادن مرور کند** و آبی که مرور بر معدن کوه
 کند آنرا میدان آن مورث اسهال است و جلوس نر و واخفان باو
 خاصیت دارد و آنکه مرورش بر معدن نرک باشد جبین صیدان است
 خواه آن سیلان از دم باشد یا اختلاط دیگر لیکن ظاهر از سیلان خون است
 و این نیز خود را بطریق جلوس باشد یا با شامید فدا باشد بد الفرائض
 بسبب جلب حیات و آب نحاسی را بعضی از اهل موجب صلاح مزاج

مقاله در بیان اسباب استفرغ و غلبه و از این مرض
 و هر یک از این دو در وقتی می باید و در وقتی نمی باید زیرا که خالی از این نیست
 که مزاج بدن صحیح است یا سقیم اگر صحیح است حفظ صحت حاصل می شود
 است و اگر سقیم است استوار و صحت را پیدا می نماید و اولی است که
 تقدیر اجتناب از در وقتی و استفرغ در وقتی باید و سبب اجتناب
 شدت ماسکه است یا ضعف ماضی است یا ضعف و افق است یا
 ضیق مجاری و سده و افق در مجاری از این قبیل است و یا غلبه مادی
 یا کثرت ماده است یا لزوم است و اولی و ثانی است اما سبب است
 عدم انقباض مبدی که صفراست بر تریزه و قیام بقضای حاجت و سبب
 فقدان می تواند که وقوع سده و مجاری مراد باشد که مانع از رسول
 است که آن صفراست و یا انقباض طبعی است که است و دیگر آنکه
 در استفرغات بمرامات می باشد و سبب استفرغ آنچه از شان
 او احسان است قوت و افق است زیرا که اگر قوت می بود و سبب
 می شد و یا ضعف یا کثرت می شود تا در برامک نیست و اولی
 است ثقل و موجب ثقل با کثرت است و یا غلبه جوهر است
 کثافت آن و یا بسبب لدغ است و موجب لدغ سده است یا کثرت
 ماده است و تقدیر او سبب ریح است و سبب ریح او است یا
 رقت او است و بر رقت سده مجاری اعانت میکند در تریزه که در حاکم
 که ماده رفیق باشد و مجرا و اسع پیش از و در مجاری میرود و کثرت او

اس

لرز و جیت

بهر

موجب تمهید است و یا ابد السبب تفرق الفضال است و اگر اعتبار
 در اسباب کنی علت در اجتناب استفرغ اقوی باشد و هر یک
 از اجتناب استفرغ که با و هر که می باید نباشد مودت امراض
 است و تحقیق این سخن موقوف بر رجوع بقوانین علاج است فاج
 البها حق یقین و لکن **مقاله در بیان موجبات استقام و در**
توقیف صاحب موزر حمد الله چنین گفته است که خیر الحام قدیم
 واسع الفضل عذبه المار معتدل الهواء و هر یک از این قبیل را فواید
 و مقدم است و سبب کثرت مجام در پینه است بخار است و دیگر آنکه
 و سبب حاصل میشود از و متغیث است و است و سبب فضل سبب کثرت
 که رفیق است هوای او سبب التعلل است و شد به الحرارة و سبب
 تب سبب آفت که آب اگر شور باشد شخص از و متغیث میشود و آب
 شور چشم و گوش در می آید و مضر است بدنی دیگر نیز بسیار است
 الهواء مله بان فایده حاجت نیست جز از سردی و نجات منافع حمام
 است و از گرم نجات نیز منافع او مرتفع الا امراض از مواد نجات
 بار و از معتدل است و حمام مثل بر سه مرتبه است از خانه مرتبه اول
 بر در در طریقت و مرتبه دوم سخن و مرتبه است و مرتبه سوم سخن
 مجفف است و مراد بنات گرم خانه است و بدویم میان و او مراد
 یا در بنوی خانه باید دانست که آثار تاثیرات است مثل تسخین و تریزه
 بواسطه هوای و تحلیل روح و حرارت غریزی و تحقیقش می بیند

بسم الله

زیرا که کل شیء چنانچه در جانش منتهی گردد از آنکه از تجزیه
 بقاییت و نهایت بخشد برید حاصل میشود و آب شدیدی از آنکه
 ضیافت جلد و بدن است چه جلد را است و مسام را که ده مسام
 بر حاصل میشود و از آب گرم در باطن چیزی که ترشید بدن کند و مانع
 از تجزیه باشد و از تاثیرات که حمام را بالعرض است تسخین است
 بواسطه مستقیم و دفع حمام که بطریق بیوست می باشد و که بطریق
 رطوبت و در آن حمام بایست که شخص داخل شود و استعمال آب
 نکند این مجفف و تسخین است زیرا که رطوبت است و این برکت حاصل
 شده از حرارت تجزیه می رود و در آن حمام رطوبت مقابل است و در آن
 که از راه ترشید کند از حمام او را محرز از تفرق و تجزیه باید بود و در آن
 دوام جلوس حمام باید کرد و استعمال آبهای معتدل در حرارت برود
 باید کرد و نو در آب نیم گرم زمانی غوطه باید داد تا بار خا و قلیس مضمون
 مسام بدن از رطوبت یکبار متاثر شود و بعد از آن دیگر یکبار نکند
 و بهیچ وجه دخول تبخیر می باید خروج نیز تبخیر می باید خصوصاً در فصل
 تیر ماه و زمستان چه هوای درین دو فصل ضرر از خروج حمام بیشتر است
 زیرا که مودت حرارت شده است و تبخیر شدن آن حرارت را بر
 ردیه مملکه است مثل قنات الجنب و سل و الفلج و استسقا و غیر ذلک
 الا اراض الناس بهتدین الفصلین و البته بیرون از حمام مسج و کباب
 خاز است بتام و تدبیر تمام بیرون می باید رفت و اگر بعد از بیرون

آمدن ترشید بدن بر و غن کل کند صواب باشد زیرا که موجب جدی شود
 که بدن از حمام کسب کرده میشود و این مطلوب است هرگاه
 از حمام ترشید بدن باشد و این فعل مناسب ابدان خفیه و پاک
 است و در خانه خاز زمان طولی نکند تا مناسب تمام بدن
 بیرون حاصل شود آن زمان بیرون آید و دخول حمام بر خلاء معتدل
 تخفیف بدن است و مناسب نیست خصوصاً که عرف شود و عرف
 فراط انجامد و بر امتلا معده گمانی نیز یک نیست مگر کسانی را که
 نجافت بدین باشد و در دو تسمین بدن بود زیرا که بر سر سبزی دخول
 حمام موجب شده است ازین جهت که اگر چه در حمام عرف و تجزیه
 میشود در هوا و اخلاط اما بیوست طاری میشود و این موجب شده
 است و دیگر چون حرارت حمام محلل رطوبت است از اخلاط و غذا و بدین
 را از بدن تجزیه کن بر نیست پس غذا را اینجا جت بدن جذب میکند
 و این سبب سخن است یعنی فرجه و لیکن سبب شده نیز نیست **باید**
موت حدوث سبب بعد از آنکه است حدوث سده که بعد از دخول حمام
 نقل آمده در جانب ایمن و قرب کبد است و تدارک آن بیشتر بی کسب
 سده است باید کرد و مثل سکنجبین بنوری و قرص فستق و امثال
 اشباه آن همین که در معالجات سده مذکور است و آنکه کسب اختیار دخول
 حمام نکند او را محرز از تداول اشیا حار و بارده بالفعل باید کرد و دخول
 حمام زیرا که در کباب اشیا مذکوره موجب و مودت اراض را به است

باین وقت حمام
 باین وقت حمام

بدن باشد

دخول حمام

ربول و اسهال و لب به سرعت نفوذ این اشیا بواسطه که در آن
 بواسطه سخت مجاری بسیار از آن را شرب میکند و تاثیرات بعد
 آن در بدن می نماید و چون جاری باشد موجب ربول شود و چون
 باشد موجب اسهال و اقلیج و غیر ذلک از امراض مناسبت
 باشد و از جهت مضار حمام چون از آن غلبه می کند موجب
 انقباض مواد و خلط با اعضا و قابل نفوذ است و از آن جهت
 اعصاب خواب و اعصاب حس باشد و خواب و حرکت و چون اعضا
 از این مضار و منافع سرعت متغیر و متغیر می شود و از این
 باره سرعت لب است که روح از غلبه ذی الحس متغیر شده و چون
 پیدا اعصاب میکند حاسا و اختلافا چنانچه در تنجیحات واقع می شود
 و بزرگزی امیت و افراط جلوس در حمام موجب تحلیل حرارت
 عزیزی است و سقوط شهوت طعام و آمیزهای حمام مختلف است
 بعضی از آن بودنی است و بعضی کبر سنی و مال و غیر ذلک و از این جهت
 احکام آن مختلف می شود و خواب بخصوصیات مذکوره و گاه بعضی است
 و بهر تقدیر هر یک را از نوعی و فایده و ضرری است اما کبر سنی مخلط
 مواد است و مزمل بر مل سستی است و نافع اگر امراضی که در جلد
 میشود و مثل حربه و کاک و قوبا و امثال آن و مانع انقباض مواد
 است و نافع عروق مدلی که معروف برشته است و آب نخاسی که بیشتر
 معدن نخاس است یا معدن نخاس سرد میکند و آب حدیدی چینی

معدن آهن می کند و دریا منج و او حدیدی است و آب شود و دریا منج نافع
 اند از امراض باره و رطبه و او جماع مفصل و استرخا و اعضا و امراض
 کرده و تنگی نفس و معوی جبر کبر است که آن بسن استخوان شکست
 و نافع و امیل است و هر یک از اینها را خصوصیتی در رفع بعضی اعضا
 و آنچه مذکور شد علی الاجمال بود زیرا که آب حدیدی را خصوصیت
 و اعضا و خلقت مثل معدن و طحال و نخاسی نافع است از امراض دمان
 و ملق مثل لیمات و نوزین و جشمی که در و استرخا و رطوبت کثیر
 باشد و کوشی و در رطوبت و وسخ بسیار است و اما آب بحر و از
 بهر جهت عرب است استاده و بسیار مثل عمان و قلزم و در اکثر
 و تلخی می باشد و در استعمال او بعضی امراض را فایده است و بعضی دیگر را
 مضرات چون آب بحر موجب مزاج حار و رطب یا حار و بیل می بود
 است پس امراض باره و رطبه را محب اعتدال مفید است **مقاله**
در بیان نقشه بوی آن عبارت از مکث کردن و گردیدن در اوقات
 و جلوس و آن و این محب ثلث و کثرت متفاوت و یا محکم این
 محب از وجهی مفید است و از وجهی مضر زیرا که اگر شخصی مثل امراض
 اقلیج یا اسهال یا اسهال باشد او را گردیدن در انقباض و غلبه بدن در یک
 گرم بسیار مفید و منجی است و اگر چنانچه مبتدا یا امراض حاده و صفرا
 یا دموی باشد او را بسیار مضر است و اجتناب از آن لازم است
 نقد بر محلل رطوبت است و مبالغه در آن منتهی به تحلیل است و باید

بجای

برود در انقلاب خود و در همه نشانه سازد و مراد باین شد که حرارت زیر کف
 اگر انقلاب نشانه به الحار باشد بنا شد چنانچه فصل بهار که در آن فصل
 کشف اعضاء در اوقات معتدله مباد که درین فایده است و در وقت
 سید النقیلین صلوات الله علیه و سلم مدافق و مطابق است که فرموده است
 بر الربیع و اجتناب بر الخریف فائده عمل باید که در این فصل
 کم نمیشود اینست **نظم** گفت پیغمبر که یازده نهار تن پوشانید از نهار
 کاخجه با یک درختان میکند باقی جهان شتاء آن میکند پس اندرین
 فواید بسیار و تنفعی از اراضی و اسقام می کشد است و آنکه بوقت
 صیف باشد چون ظاهر جلد بواسطه حرارت متکاثف شده هر آینه
 مانع از تخلیل رطوبات مفسده است **مقاله در بیان منافع غذایان**
 در ریک و تزریق بدن و بعضی اعضاء در بعضی اراضی یا بهما و احوالی
 دانست که اندکان در ریک کرم مزاج و درم استقامت و نافع از
 مرض افلیج و منتف رطوبات مفسده است از جلد و مسکن بعضی
 اوجاع و تقرین و تقاضای رطوبت مزاج و من اعیاست و نافع از
 تشنج و اجتناب بود و در مطبوع رو باه و کس نشستن افضل علاج است
 در وجع مفاصل و تقرص و آسایشیدن آب کلاب و قدری سرکه زرد
 بوقت غشی نافع است و میند است و مزاجش و متبعث قوت و حرارت
 عزیز است و مزاج کرب و این تدبیر مضر است الحجاب نوازل و نوا
 ضعیف بارده را خصوصاً صدام باره را **مقاله در بیان اسباب سخت**

شمار

در وقت و اسباب پیاده و است که از حکما و اطبا جالبین من حصر اسباب
 سختی است چنانچه هر که در وقت یکی حرکت معطر است زیرا که حرکت
 معطر موجب با افزای تخلیل است که منتهی تیرید میشود و دیگر ملاقات
 سخن است از غیر افراط و عذر با فراط موجب نیز است چنانکه مذکور
 دیگر سبب از اعتدیه و ادویه عار و دیگر حصول تکالیف که موجب احتیاج
 حرارت و لغوت است و اسباب برودت را جالبینوس در کشتن چمن
 سرد کردن است یکی حرکت معطر دیگر سکون با فراط و دیگر ملاقات
 و نیز میراست دیگر ملاقات آنچه با فراط سخن است و دیگر تناول مبر
 از ادویه و اعتدیه و دیگر تغلیل غذا با فراط و اما اسباب بویست مختصر در چهار
 است یکی ماده مجفف است مثل آتش و هوای مجفف دیگر تغلیل غذایان
 اگر توسط ضعف جاذبه باشد و دیگر آنچه موجب تخلیل است و اسباب
 نیز مختصر در چهار چیز است یکی ماده مرطب اعتدیه و اسر به دیگر ملاقات
 آنچه مرطب است از هوای آب و آنچه بدن ماند و دیگر کثیر غذا اگر چه لطیف
 مرطب نباشد و دیگر اسبابی که حافظه است **مقاله در بیان اسباب**
در ارض یک یکی از آن فساد شکل است و در شکل با واقع
 و اول خلقت است و این بسبب تصور قوت مصوره است و با واقع
 بعد از تمامی خلقت است و این مرضی و غیر مرضی نیز می باشد مثال
 مرضی جنام است و مثال غیر مرضی سرعت و بهادرت طفل حرکت
 قبل از وقت با بواسطه اخذ قایل از تولد و بر وجه طبیعی و یا فساد

در یک

در شکل بواسطه اسباب ساده است و یا بسبب انقسام حرکت
در انقسام رحم که علتی مختص باوست و آن عبارتست از بهم آمدن
رحم است که در نوسانی نفوذ بدشواری کند و یا بسبب انقسام مجرای
باین طریق که طرفین مجرای بهم می رسد بر وجهی که بندهای جنینی نفوذ
نمی کند و یا بسبب وقوع جسم است در مجرای که بسبب آن چیزی نفوذ
نمی کند که انسداد مجرای بول و مثانه از مجرای و محل که غیر طبیعی است باز
و کم که در مجرای روینده است و اسباب ششم اول برودت است یا بویست
یا شدت قوت ماسک است یا ضعف قوت دفعه و یا اوده و یا قاع
و یا فساد شکل بستن عضو از خارج و یا درم که بسبب آن منقطع و
آن عضو موقوف میشود و اسباب ششم ثانی چنانچه مذکور شد رویندن
توکل و کم در مجرای است و اسباب ششم ثالث کثرت ماده است
مجرای غلط ماده و یا از جهت و هر یک از این مذکورات موجب است
تمام است یا انسداد غیر تمام است که اعتبار اجتماع اسباب کنی و یا
و فور ماده با از جهت شدیده است و هر آینه چون قلت ماده و یا عدم
از جهت و غلظت این ماده غیر تمام باشد پس باعتبار از دو وجه
ممکنه و بسته است **مقاله در بیان اسباب اشاعه در مجاری**
یا بسبب ضعف ماسک است یا بسبب حرکت قوت دفعه است یا بسبب
استعمال ادویه معفی است داخل و خارج و یا استعمال ادویه رطوبه است
از غلظت اشاعه در مجری میشود **مقاله در بیان اسباب خشونت**

دافع

افزون

و خشونت در اعضا یا بسبب استعمال ادویه داغ و یا اشتداد بر شدت
است که بقطع خشونت میگرداند مثل حرکات و خشونت عبارت
از عدم استواء اجسام و اعضات چون بقطع الین آن منتهی شود
و اغلب بحال خود باشد خشونت حاصل گردد یا با استعمال ششی شدیده
التخلیل است مثل زید البحر یا بسبب قابض قوی القبض که بسبب
و بویست مختص است یا بسبب اجزاء ارغنی را که است مثل خیار **مقاله**
در بیان اسباب بواسطه که ضد خشونت است و مراد بواسطه است
اجزاء اجسام و اعضات و بواسطه در عضو یا بسبب استعمال سطحات
که در جهت موجب بواسطه عضو میشود یا بسبب محلل معتدل التخلیل است
مقاله در بیان اسباب قطع و مفارقت عضو و جهت و سبب بی جای
عضو از محل خود بسبب باد است که از اسباب خارج از بدن می نامند
چنانچه عضو را بعفت بکشد باین سبب از موضع بجای شود و یا از
محل بعفت بسبب فرو داینده و یا بدی است مثل عرض غلبه رطوبت
مرطبه و مقصود بر مفارقت که موجب امراض است و بی جاشدن اعضا از
مواقع خود **مقاله در بیان اسباب مجلوسات اعضا** که در **مقاله**
و سبب درین مذکورات با خلط عضو است خلط با ماده غلیظه یا از کثرت
یا تشنج یا استرخای جفاف خلط و تجرات و یا سبب وراثت است
مقاله در بیان اسباب مجاری و یا منع مباحثت عضوی است یا بواسطه
غلظت و یا بسبب انقسام از وجه است یا بسبب تشنج است یا بواسطه

است موجب تامل عضو و انبساط و انقباض در اسباب بعضی درم
از ماده است و بعضی از بیضیات عضو است و قسم اول که از ماده
است اعتبار است از مواد بسبب مذکور و قسم ثانی که از بیضیات
بسبب شده او در فرجه را قوت عضو دانسته است و ضعف عضو قابل
و آن قوت ضعف را این عضو را یا خلطی است مثل جلد و معالجت و عضلات
اعضای بر میسر مثل پس گوش و شیب بغل و خم ران چه هر یک از آنها
مقب عضو است از اعضا در شیب زیرا که پس گوش مصب دماغ
و شیب بغل مصب دل است و خم ران مصب جگر و در شیب
آنست که هر یک از ماده موذی متوجه هر کدام از این اعضا است که
مذکور شد طبیعت باذن خالق و فعل الله و استخوانها من العظام ان
ماده موذی را بان مصب مفرغ که مخصوص بان عضو است میفرستد
و در بعضی موارد آنست که مبدأ و اصل است یعنی موقوف علی حیات
است جد با شفا هر یک از این اعضا که کور حیات مطلوب است زیرا که
کسی را که دل یا دماغ یا جگر نباشد آنست حیات نخواهد بود و باید دانست
که از قوه این کلیه ضاعت هلاکت یکی آنست که هر یک از اعضا که
بشدت باشد هر آینه آن عضو از آفات و آلام زود منقرض میشود
و این لغت او را بلید الیت پس تدبیر اسباب درین مقام تنبیه
عضو است بعد از غذائی که مغلف خون باشد مثل هر یک از اعضا
قوی مخافت نباشد تناول خشم که کاهوست نافع است و از جمل

عضو

بسم الله

بسم الله و قوه نزد این باب این ضاعت از بیضی اوضاع فرج و لقا
مایوس از اجاب است و این تدبیر معدی قوای طبیعی و حیوانیه
و شفا و تدبیر باغیت از معالجات انتقال از بلدی به بلدی دیگر
هوای هوای دیگر عامه که هوای بلد واحد باشد یا نباشد و یا انتقال
از هوای یکی به بلدی دیگر باشد همچنانچه مبادر است انتقال از هوای
به هوای دیگر معاین است انتقال از بلدی به بلدی دیگر انتقال از بلدی
به بلدی است و از جمله و صایای خدای العباد خد کردن از معالجات
است در حصول قوه مثل زمستان در بلدان شمالی شد بدو
و تابستان در بلدان جنوبی شد بدو و فایده این قیود آنست
که معالجات در تابستان بضرورت علاج بدوای بدو بارده کند مجذوبی
و همچنین که در زمستان در بلدان عماره اعطارد و به مسهل کند مجذوبی
چون که فطرت مذکورین احتیاج بدو افند بمقتضا الضرورت هیچ
الخطوات می باید البته اقدام نماید چه حضور در او قانی که مراد حفظ
صحت باشد مشروط است و بیاید دانست که در باب ضاعت طبیعت
در معالجات مزاج و امثال خطی مقصدی معالجه نباشد بلکه تدبیر
از سوء مزاج بعد از مراعات حسن تدبیر الکفا بعد از تبدل مزاج
شده رجوع نماید و میباید که از جمل و صایای مراعات این قانون
است که هرگاه بر معالجه مشکل شود که مرض عارض است یا بار در معالجه
جوای شده بدو الکلیفیه و حرارت یا در برودت نکند و باید که در علاج

از بلدی

در معالجه است

بسبب اثر عرضی متغیر و انحراف و انحراف اعظم **مقاله** بیان مجاری
احراق **سور المزاج** بقولین کلیه بر وجه کلی اما سور المزاج اگر
 مادی نیست در آن تعدیل و تبدیل کافیت و بلبسته و اگر مادی است
 استغراق ماده موجب اگر مادی باشد بقصد و جماعت باید کرد و اگر
 اخلاطی باشد دیگر است بمسبب مناسب آن خلط یا غلبه یا غلبه
 خلط موجب اگر میل ماده بجانب فوق باشد خصوصاً که غلبه باشد والا
 منع حفظ صحت و منع بسبب موجب باید کرد یا در آن و اگر سور مزاج
 نشاء باشد الکتهای منع بسبب باید نمود پس معالیه یا شیا حاره جهت
 تقنین سده باید کرد و محترز از تبرید قوی باید شد زیرا که در چنین موجب
 بجز ماده است و از زیاده حرارت چه بواسطه تبرید قوی حرارت متعین
 میشود بلکه اقتضای انکسار براد و بی جالبه میرود قلیل البرد مثل عرق کاسی
 که در برودت در درجه اول است باید کرد و اگر امثال او کافیه نباشد
 یا آنچه در معتدل است باید کرد و اگر طین نیز کافی نباشد پس با آنچه حرارت
 لطیفه داشته باشد و بیاید و لذت که تسخیر سور المزاج باید کرد
 که برود و استیحا بافته باشد صعب است و عسیر الزوال
 زیرا که تابع فنای حرارت غریزی است که منشا حیوة است و استیحا
 مسهل است و عسیر الزوال و صعب است از تبرید سور المزاج خارج
 زیرا که آنجا تابع فنای حرارت غریزی است که سبب و مقوی حیوة حاره
 نیست چه باریاد و باروت سوره حرارت منکسر میشود و سور المزاج

باعث ال مزاج اما آنجا که سور المزاج بار و مستحکم شده باشد و بر حرارت
 غریزی استیحا یافته باریاد و استیحا حاره کم است که بصلح آید
 و مقتضی بصلح است و بیاید و لذت که مزاج شیوخ هر چگاه که مزاج
 تبرید و ترطیب شود یعنی غلبه حرارت در پیرا حساس کرده شود درین
 در آن مقام باید از حرارت متعین و مزاج تبرید و ترطیب خواهد بود و درین
 چنین کافی نیست و او را از تبرید و ترطیب معذاری که معتدل آید بلکه
 در تبرید و ترطیب تجاوز مزاج بار و ترطیب می باید که واقع شود زیرا که
 اگر مزاج این مزاج آورده عرضی است اما میل طبیعی شده است **مقاله**
در بیان آنکه کیفیت و وقت مجرب استغراق کد است بیاید و لذت
 که استیحا که دلالت بر وجوب حکم استغراق میکند مراعات ده
 چیز است اول امتلا است از خلط و اگر خلط باشد مانع استغراق
 است ثانی قوت است که اگر ضعف باشد مانع است ثالث مزاج حاره و صعب اگر
 حار یا پس باشد مانع استغراق است و سبب ظاهر است زیرا که
 مقصود از استغراق فراغت از اخلاط رودی است و رطوبت است
 رودی است که موجب مرض است و هر چگاه که بدن حار یا پس باشد
 و او و به مسهل که اکثر حار است اگر ایراد کرده شود حرارت مزاج
 زیاده کرد و مقتضی عرض شود و چون مقصود اخراج رطوبت
 باشد و مزاج یا پس باشد بهوست در بدن غالب شود و این نوع
 وقت و قبول است لغوه باشد من شمرده و اگر مزاج بار و ترطیب قلیل

اگر چه

سجده است

فرسبی

الحرارة باشد بخلاف استغراق است رابع ششم است که مراد باین
 حال هیات بدن است و در فرجه و از غریب با قریب ممنوع است
 و تخلل البدن قوی را نیز ممنوع است زیرا که شخص قریب را بواسطه
 قریب عروق تنگ شده اگر ایراد دوائی مسهل کند و اسهال
 بقوت مجازیه از عروق است و این جزب بواسطه قریب کانی
 حاصل نمیشود و طبیعت نیز تخلیل بدن با خراج میکند و سبب تخلیل
 آنست که اگر ایراد دوائی مسهل در بدن او کرده شود بواسطه تخلیل
 دوازد و تاخیر میکند و اثر کیفیت دوا در بدن میماند و این مقصود
 سهال مرض میشود خامس من شخص است که اگر شخص مسن بلوی
 است او را استغراق بقصد و اسهال مجوز نیست و نیز از این استغراق
 بقصد و اسهال ممنوع است و علت در عدم مجوز ظاهر است الا
 عند الضرورة مثل آنکه حصه با خنثی شود که درین صورت اقدام بقصد
 می توان کرد در سیرانی و یا مسهل ضعیف نیز در بعضی امراض مجزوم
 فصل است و در بعضی فصول اربعه استغراق ممنوع است زیرا که در تمام
 بستان اخلاط ذایب است و در زمستان جامد و صالح یا فاسد
 و مزاج است پس اگر قصد کرده شود یا مسهل خورده و صالح و فاسد
 می آید و چون مقصود اخراج خون باشد غرض حاصل نمیشود و در بعضی
 هوای بلداست زیرا که در هوای بلد جنونی گرم استغراق ممنوع است
 و در بلد شمالی قوی البرد نیز ممنوع است خواه تابستان باشد خواه

زمستان

زمستان باشد اگر مراد نفس حرارت و برودت هوای باشد قید
 کافی است و احتیاج لغرض ببلد نیست و او را قسم هفتم اعتبار کرد
 بعد است ششم عادتت زیرا که کسی که معتاد با استغراق نیست او را
 مسهل دادن مخاطره است خصوصاً مسهل قوی باشد اما در قصد تخلل
 بدن است ششم ضاعت است زیرا که کسی را در ضاعت و شغل و
 تخلیل بسیار باشد او را استغراق ممنوع است مثل آنکه وقایع خدمت
 محام رجال و هم امراض لازم مثل استغراق و مرگ و مرگ و مرگ و مرگ
 معفای است و حصول سهالی با دوائی بلینی و سببی پس در ایراد
 مسهل با پنجمین کس مخاطره است و از جهت قوی این یکی باینست
 که بعد از مرعات شش ابط عشره طیب مجرب می باید که قصد بیخ
 در هر استغراق کند اول اخراج آن چیزی که مؤذی بدن است بحسب
 کیت و کیفیت دوم آنکه آن اخراج بقدری باید که تحمل باشد و اگر نه
 در بدن کشیده باشد یا باید که معالج از گرفت اسهال در خون نشود و اگر
 قوت باشد و در بعضی را تحمل آن باشد هیچ خونی نیست مگر آنکه ضعیف
 مستولی شود یا از اخلاطی آید که موجب خون باشد مثل خون و چرب
 بست و این علامت بسیاری است زود در مقام امساک باید
 اما اگر از نهانیت خونی نباشد سیوم آنست که اخراج آن خلط
 از جهت و جانب میل داده می باید که باشد زیرا که ماده که حرکت او پس
 غشیان است البته توجه او بجانب دهن است پس او را بلقی باید کرد

و ماده که حرکت او بر سبیل منصرف و چاک باشد البته از متوجه بجانب
اسفل و معامت و قیادت موجب نیست که فالتیسان یعنی باقی
والغضایا اسهال جهارم آنست که آنچه خارج از مستخرج میشود
مخرج طبیعی باید شد و عضو منقول الیه ماده باید که از مخرج
باشد از منقول عنه و مثلاً که می باید با عضو منقول عنه مثل سلیق
از جهت علت کبد و صوری باید که باشد یا آن چیز که وارد میشود
از اخلاط نیز بجم آنکه اخراج ماده و خلط بعد از انقباض می باید بطریق
جواب در مراض مزمنه و بطریق استجاب در مراض حاده که در
محتاج نماید و در طبعان باشد زیرا که درین صورت اگر که مستخرج
واقع شود و مخرج در ترک استخراجه اکثر است از مخرج استخراجه از
نفخ و بیاید و آنست که استخراجه ماده و از غیر موضعش برود و جهت
یکی بجزب از خلوف قریب و ثانی بجزب از خلوف بعید است و می باید
که عضو مجزوب عنه و مجزوب الیه مجتهد در قطرین نباشد بلکه می باید
که در یک قطر باشد مثل آنکه کسرا از خلق خون می گیرد و جهت
او جذب از خلوف قریب است و قصد عروقی که در اسفل خلوف است
جزب از خلوف بعید است و هر چگاه که ماده عاص باشد در جزب
و گاهی که مقصود است بجزب شود در پنج وقت نباید و جزب نیز
و همان کافی است که جزب کرده شد و لازم نیست که البته استخراجه
خلط مجزوب شود از محل با من طریق که اخراج خون واقع شود بلکه

این جزب هم استخراجه دارد زیرا که مقصود و تبعی ماده موم بود از مقصود
مطلوب آن بجزب حاصل شد و نفس جذب مانع از توجیه ماده است
بجانب عضو کافی است و مقرر نیست که در هر جزب استخراجه
از مخرجیت و بسیار است که مجزوب باید نهاد و جزب کرد و شرط
که در دوران شکافتن بیشتر زدن و اخراج ماده کردن است
نیست و در استخراجه که با قراط و بخاند مورت و موجب تب است
و هر کس که بدن او معتدل و معتدلی بود و باشد و او را قطع استخراجه
باشد و آن علت بر آنست تقویت باید و اگر با استخراجه معاودت کند
خدا می درباره آن زن علت باشد و یکی قانون در استخراجه نیست
که هر کس را که قوتش قوی و بسیار نباشد و در بدن او اخلاط کثیر
رودینه باشد چسبیده یا با خون شده یا از اخلاط یا اخلاط دیگر
در جزین ماده استخراجه و فتنه و احمده میسر نیست و استخراجه این
شخص قلیل قلیل بدفعات کثیره باید کرد و الا موجب خطر و هلاکت است
و بیاید و آنست که جزب اسهال مواد را فوق است و قطع او را
در اسفل و اسهال موافق است موعده بین موافق و مخالف را و هر
چگاه که مواد از تحت باشد اسهال مواد را جذب خلوف جهت
خود میکند و قطع مواد نیز از آن جهت میکند و قی مواد را از اسفل
قطع نمیکند مگر بطریق جزب و فعل قصد هم بجزب است و هم
قطع بحسب اختلاف مواضعها و مخالفه در بیان قوا و اثرات

مقصود

نکته در بیان قوام اسهل بقصد باید دانست که هر کس که
 گوشت در اکل و تناول بخورد مجبوره کرده است و اگر قوت هضم
 قوی است و غذا را به وجه احسن میگذراند و از آنجا که هضم و تغذیه
 و از ریاضت است و کافی است مثل اندک و دخول حمام و غیره
 اگر بدن منتهی شود که آن از بهر منافع اخلاط است که در بدن
 است و اگر تعب مقدار زیاد شود و قصد یا بچنین شخصی افلی
 از سفر اغاث و دیگر مثل قی و اسهال و واجب بر آنکس که طلب
 باقی میکند ایت که تغذیه طعام خود کند و از اجنه صاف سازد و
 مقداری که از آن به هوس میکند از دست بردارد و تعقل نماید
 ایت که وقتی که اراده مسهل یا فرمیکند طعام بر وجه معتدل بخورد
 مقدار دارد و روزی بدو سه دفعه اختیار کند و باید که از اطعمه مختلفه اختیار
 کند زیرا که اگر یک طعام یا یک شربت موقت نماید طبیعت معتدل
 بآن میشود و باخراج آن طبیعت منحل میکند خصوصاً که آن معتدل و در
 قلیل باشد و متداعی مسهل را باید که قبل از اختیار آن در زمین طبیعت
 و پیش از اسهال قوی در تلطیف حصول موادی که مقصود از
 اهتمام نماید و در توسیع و اسهال کوشد و مراد بتلطیف حصول
 است در ماده و مراد بفتح تعدیل قوام خلط است و این بتغذیه
 است و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج از اخلاط و این سبق ذکر یافت
 و بعد از ملاحظه و مراعات این قانون بدن از تعب در اخراج مواد

و از ترید

است جس بر جمیع اصایب التدریج تقصیر در مراعات مجوز نیست و از
 قوانین معتبره این فن ایت که اگر قصد و اسهال ضرورت باشد
 بواسطه قصد استخرج اگر چنانچه از زیاد اخلاط در بدن برینست طبیعت
 باست یعنی چون خون در بدن از سایر اخلاط بیشتر است و از
 غیر طبیعتی نیز که بر همین نسبت است اول قصد را تقدیم باید کرد و بعد از
 معقلب هر که ام از اخلاط که غالب باشد اخراج باید و بهر شخصه بان
 خلط و این قانون از جمله و صابای بقرط است و استقراغ اخلاط
 و همچنین اگر اخلاط بلغمی مخلوط خون باشد خصوصاً لزج و بارده یا
 اگر تقدیم قصد کند در خلط غلیظ و لزج و جت زیاد میشود و واجب
 درین مقام اول اسهال است و اگر چنانچه نسبت زیاد و قوی اخلاط
 بر وجه مساوات درین مقام نیز است و بعضی می باید که بعد از
 هر خلط که غالب است در بدن از اخلاط تلخ و دیگر که غیر خون است
 کرد و اگر نسبت از زیاد اخلاط بر مساوات نیست باین معنی که از
 اخلاط تلخ بیشتر از خون است از زمان تقدیم استقراغ خلط
 می باید کرد تا نسبت اخلاط مساوی باشد و بعد از آن قصد
 کرد که در خون غلیظه ظاهر شود و شمر ازین قوانین بتقریب مذکور
 و بعضی در تدریس هر کسی که قریب العهد بقصد است بوقت ضرورت
 و حاجت خوردن داروی مسهل است و اگر چنانچه کسی را قصد
 شده باشد و او تقدیم داروی مسهل کند خطاست زیرا که موجب

کتاب الایض
 و از ترید

بخش در میان صاحب التدریس
مات ابن فوالم از م

اعراض منکر است و تریب و اضطراب و بافت بر بخیر است
کیف کان تو بود بقصد باشد و ثوابه و جادوی مهمل و غیر ذلک از صفات
غایت هر وقت باعث کیت و بسیاری مواد و اختلاط نیست
کافی در است کیفیت خلط نیز موجب اخراج است که در یک کیت
تفصیل و کثیر و جید است و گاه تحضیل با وجود استفرغ و تنقیه بین ناشی از
استفرغ پیش از آنکه با عادت ندارد و یا هر چه از او میخورد پیش از حصول
اسهال نمی میکند در میان آنکه موم و نم بدل مسهل است که عادت
ندارد باقی میکند درین صورت مذکور و بسته بل و در الصبوم و نم باید که در
در حصول فائده قریب بخورد و دوا می مهمل است زیرا که در وقت
رایجی است که در آن بسیاری از مواد فاسده تجلیل میرود و خواب
اگر رایج نیست اما در زمان خواب حرارت غریزی متوجه داخل میشود
و اختلاط در خوابات موزن را تجلیل می برد و گاه استفرغ بقصد یا سهل
بر سبیل استظهار در ناسخه یعنی چون کسی را در بعضی اوقات معینه مری
خاری میشود مثل آنکه عادت نیست که هر بهار در ریه متجمعی میشود و چون
مفاصل پیش از حدوث این اعراض مواد موجب مرض را بقصد یا دوا می
مهمل اخراج میکند تا درین مرض نفیفته و مواد استظهار درین معنی
و گاه در بعضی و معالجات می شوند و دوائی که مجانس خلط استفرغ
و موافق کیفیت لبس واجب است که دوائی باو خلط کنند که مخالف
در کیفیت باشد و موافق در اسهال مثلاً سس سقونیاست که بکار می آید

می نمایند و موافق صفات از خلط زیرا که مزاج طبع صفات را با طبیعت
مزاج محو نیز همین است و مهمل صفات بس ظاهر علاج بقصد
باشد و این خلط قانون است بسطیب باید که محمود از او
ارده که بقصد مزاج صفات بیامیزد مثل هلیله و زرد و شیر خشک که در
کیف مخالف صفات زیرا که بار دواست و در اسهال موافق مزاج
الزهره مهمل صفات و بقراط گفته است که هر کس را غریب
و مهمل الالبانیه یعنی باشد اولی در تنقیه او است که یعنی و او در پیش
واقع شود و مناسب یعنی از فصول اربعه بهار و تیر ماه است و تابستان
که در وقت افتد اما در زمستان قی کردن مخاطره است خصوصاً که ضیق
اقتصاد باشد در میان آنکه مهمل بعضی مزاج موافق و بعضی را مخالف است
صاحب شوق النفس و سر فرادهم اوقات خطر است و استعمال اسهال
در اشخاص مناسب است که معتدل السجی باشد و این تدبیر نسبت
که در آن مزاج در در خطرات بعضی پوست شکم با ناز و حساسیت
و کسائی را که همیشه خلط ایشان نازل از فوق به تحت باشد یعنی
و مهمل و زلق و معار استغنیه ایشان مجبوبات محال است و بسیار
است که بعضی در بعضی معده ها فائده اسهال میکند و این سبب یکی
از چند چیز است یا معده قوی است و اجابت بقی نمیکند و یا در
در شدت جوع واقع میشود و بدن تمام از آب سبیل غزائیت حرارت
میکند و در و صلب بدن می نشیند و یا آنکه شراب مفرق لین الطبیعه

سکون مزاج
در میان
تجربین بود

صاحب جنب بود و دیگر در اسهال متتابع است و عام مبعثی را بطن
 اسفل دفع میکند و یا شارب مقوی معنای بقی نبوده و گاه مسهل
 مفید می باشد و این نیز بسبب چند چیز می باشد یا ضعف معده
 شارب مسهل و یا بی هویت حاصل در بطن و یا که رگ است و یا شارب
 طعم دوا و یا شارب دوا از امحباب نخورده و یا غدا بخورده و یا
 دوا می مسهل بر شخص که احتیاج به مسهل دارد و دارد شود و اسهال واقع
 نگردد و یا اسهال واقع شود و ماده دفع نیافته باشد درین هر دو
 موجب تحریک خلط است و در ایشان مسهلین اوجج بدن و یا
 او بر بدن و میباید دانست که از اخلاط بدن چقدر اسهال را اجابت
 بقی از باقی اخلاط و مانی کردن چون خطر و مملکت است و هر دارو
 که افاده این میکند بهم ناک و قاتل است و سودا غاصی است
 در اجابت بقی و اگر واقع شود در این نیز مخاطره است و اما بگویم متو
 الحال است در اجابت و عظیم آن و ایراد مسهل خفیف بانبست
 صاحب تب اگر ضرورت شود و صواب است از ایراد بعضی و ایراد
 او در قوی در اسهال در زبان اسهال بسیار است و نیز بیاید
 که ضعف اسهال ادویه مسهل را بقوت جاذبه است که در وقت
 و بسیار است که مسهل جنب رقیق میکند و غلیظ خلط و مانی
 مثل مسهل سودا و قول آنکس که می گوید هر دو را که جذب خلط از اخلاط
 می کند و اختصاص آن خلط دارد چون از اسهال بوجود نیاید و

خلط لگنه و در بدن بماند آن خلط پیش منتهی میشود و این قول اخلاط
 و قول آنکس نیز که گفته است که هر دو ای مسهل که دارد شود در
 ارقی را اول از جنب میکند و این نیز صحیح نیست زیرا که اجزاء اخلاط
 در طریق است که اخلاط در آن طریق منفع میشود تا آنکه در معده
 اجابت شده کند و اگر جانی بود اسهال است ادوی که در معده اجابت بعضی
 اشخاص را واقع میشود و اخلاط و اطفال معده صعودی کند البته
 طبیعت او را بقی دفع میکند همچنانکه در بعضی قویان و اگر جانی مقوی
 بود و دارد شود و در معده مکت کند جنب خلط اجابت خود میکند
 از معده و غیر آن **مقاله در بیان ادویه مسهل** بیاید
 که از جو قویان در اسهال نیست که هر کس از ده خوردن دوا مسهل
 بغرض دفع و اخراج مواد فاسده که موجب مرض است میکند می
 که دوسه نوبت پیش از در خوردن بخام رود و اگر بانی از دخول
 نبات و اما مکت بسیار در حمام نکند و آبهای معتدل موافق مزاج
 خود در نزد بستر بچ ببرد و آب و نیز بستر بدخول نماید و در بدن
 حمام را پیش از دوا قوی بسیار است اول از او در دفع مادی است
 و دیگر تبیین اعضا و میباشند اخلاط بهولت جهت دفع و اگر
 اقبل بعد از خوردن مسهل دخول حمام را بخوبی نگردد اندک بسبب حصول
 قبض که منافعی مقصود است که در زمستان که بخوبی نگردد اندک اما
 بیکر بخوبی نیست و مقصود درین بخوبی تحلیل باقی از اخلاط است

فصل در بیان دفع خلط از بدن
 مسهلین

و بدین مینر باید که زمان گشت در حمام اندکی باشد و بدین اعتدال کیم
 خانه حمام در بنیاید تا موجب عرق نشود که قبض حاصل میشود و روی
 که معش و بخوردن داروی مسهل نبود باید که اگر کتاب مسهل قوی
 ادویه قوی به در مسهل نکند و هر چگاه که معالج خواهد که بعضی اشخاص
 که ایشانرا عادت باشد و اخلاط غلیظه که در ریه در ایشان جمع
 باشد و توهم سده نیز باشد و ایشانرا احتیاج به مسهل شود و او را
 که اصلاح از مزاج ایشان کنند باینست مناسب از مزاج ابدان
 صلبه در طبیب بدن با قهقهه یا و سه مرتبه و بعد از آن در مقام اخراج
 ماده از ابدان ایشان نشوند با دوی به مسهل موافقه قویه و یا خفیفه
 بمقتضای ماده و مثل جریق و غیره و خواب کردن بعد از خوردن مسهل
است قبل از آنکه عمل کند بپایند و آنست که خواب بعد از خوردن داروی
 مسهل قوی می تواند و موجب تقویت اوست در اسهال اما هرگاه
 که دارو بعمل شروع شود و بعد از آن تا انقطاع عمل دوا نشود خواب بخور
 نیست زیرا که خواب کسر و انقباض قوت دوی ضعیف میکند و سکون
 بعد از خوردن دارو واجب است تا حرارت بدن را بکشد و در دوا
 و مشتمل بر و شده اعانت در اسهال و تبکین نماید و در حین خوردن
 دارو تا بعمل شروع کند و راجح طبیب در پیش باید نهادن و بدین
 تا مانع غلبان باشد و پیش از حصول مقصود قی مزاج نشود مثل
 کل خورسالی که بر و کلاب و سرکه پاشیده باشد و مثل می و سب

و بدین مینر باید که زمان گشت در حمام اندکی باشد و بدین اعتدال کیم
داروهای مسهل در بنیاید تا موجب عرق نشود که قبض حاصل میشود و روی
 که معش و بخوردن داروی مسهل نبود باید که اگر کتاب مسهل قوی
 ادویه قوی به در مسهل نکند و هر چگاه که معالج خواهد که بعضی اشخاص
 که ایشانرا عادت باشد و اخلاط غلیظه که در ریه در ایشان جمع
 باشد و توهم سده نیز باشد و ایشانرا احتیاج به مسهل شود و او را
 که اصلاح از مزاج ایشان کنند باینست مناسب از مزاج ابدان
 صلبه در طبیب بدن با قهقهه یا و سه مرتبه و بعد از آن در مقام اخراج
 ماده از ابدان ایشان نشوند با دوی به مسهل موافقه قویه و یا خفیفه
 بمقتضای ماده و مثل جریق و غیره و خواب کردن بعد از خوردن مسهل
است قبل از آنکه عمل کند بپایند و آنست که خواب بعد از خوردن داروی
 مسهل قوی می تواند و موجب تقویت اوست در اسهال اما هرگاه
 که دارو بعمل شروع شود و بعد از آن تا انقطاع عمل دوا نشود خواب بخور
 نیست زیرا که خواب کسر و انقباض قوت دوی ضعیف میکند و سکون
 بعد از خوردن دارو واجب است تا حرارت بدن را بکشد و در دوا
 و مشتمل بر و شده اعانت در اسهال و تبکین نماید و در حین خوردن
 دارو تا بعمل شروع کند و راجح طبیب در پیش باید نهادن و بدین
 تا مانع غلبان باشد و پیش از حصول مقصود قی مزاج نشود مثل
 کل خورسالی که بر و کلاب و سرکه پاشیده باشد و مثل می و سب

امدن

داروی مسهل اگر در
 قه عتد

داروی مسهل اگر در
 قه عتد

باید که در مطبوخ ابقیون بشاشه خورده و مکرر تحت خلط بلغم بخورد
 و مطبوخ قنطاریون رقیق خورده و مکرر تحت اخراج صفرا بخورد و در مطبوخ
 ببلبله خورده و جبرها را پیش از خشک شدن باید که بخورد و بسیار است
 که جمع میان دو مسهل در یک روز مجاطره است اما اندک بکتاب و مطبوخ
 اگر در اجابت تاخیر شود مجوز است و تا فغان جو یا قدری آب کرم
 بعد از تمامی تخلیج موجب غسل و لغای معده است از راهی که بخورد و دارد
 و باره المزاج را مناسب است بعد از تمامی عمل که قدری تخم کبک
 باب نیم گرم خورده و آنکه کند و یا آنکه کند تخم تراشیده باب کرم و قند
 هر یک که ببلغم است اندکی در و پیش باشد و حار المزاج را البته تخم
 شسته با قدری قند آنچه صواب دید معالج باشد باب سرد خورده و اگر
 سرفه و فیق النفس نهشته باشد و اگر سختی بعد از مسهل جرات
 یاب شود و اما الشیخ و اولی بهترین معالجات غدا اینی است که
 با شربت لیمو از شربتها آنچه با شربتها تا چهار پنج روز نباید دادن
 زیرا که موجب سحر است و مرکب مسهل را باید که روز دوم حکم رود
 و اگر خنچه او را نکش خوش مراد و البته میکند که در بدن او بقیه
 از خلط مانده است و اگر خنچه نکش و بودن در حمام خوش نمی آید
 و مرعوب نیست دلیل است بدانکه بدن او از خلط تنفیه یافته است
 و البته چنین گفته اند که خوردن آب کرم در جبر که بعد از اسهال و قند
 جگر را عارض شود البته از آنکه بکند بهترین قصود برای اختیار مسهل

در مسهل
 خوردن منافع

در مسهل

بسیار و بهتر است باید دانست که افضل اوقات
 از برای اختیار مسهل چهار و تیر ماه است اما در زمستان و تابستان
 تا ضرورت قوی نشود در بین امر و لیری نباید کرد زیرا که در زمستان
 اخلاط برشته است و اگر ایراد مسهل کنند موجب صعوبت دفع است
 و حصول تعب و حدوث امراض فکرها **در مسهل** و اما در تابستان
 در خلط این اخلاط در است و صالح و فاسد بهم مخلوط است و در وقت
 خلط صالح نمودن و اخراج فاسد کردن بغایت شعب است پس
 تا جگر هر چگاه که ایراد مسهل واقع شود صالح یا فاسد اخراج نمی باید
 و این خطاست پس اگر ضرورت و اضطرار باعث بر ایراد مسهل شود
 در زمستان در ایام حاره و معتدله او باید اختیار کرد و همچنین در تابستان
 اگر احتیاج افتد در ایام بارده او بوقت سحر باید اختیار کرد و اما در
 دو فصل از او ویزه قویه مسهل و از جنوب قویه اجتناب باید نمود
 و این مراعات در بین دو فصل به نسبت جمیع اشخاص و ابدان است
 و کیفیت قوی و ضعیف مرعوب باید داشت غایتش آنکه به نسبت
 تخفیف و ضعف بطریق اولی و مراعات این قانون پیشتر باید کرد
 و از جمله قوانین مرعوبه این ضاعت است که طبیعت را در امر
 خلط جزییه عادت بمسهل نباید فرمود تا طبیعت در معارضه
 با امراض قلیله بی معاونت دوائی عاجز نباشد **در امراض**
قلیه بدن را بمسهل عادت نباید کرد و دیگر ایراد او این است

در مسهل

نیاید کرد و بواسطه آنکه در اکثر ادویه مسهل قوت جاذبه سمیه است
که بآن قوت اخراج مواد میگردد و چون بر ادویه ای مسهل بود
مترادف و متعاقب شود هر آینه از قوت و کیفیت سر او بدن متاثر
میشود و این بتدریج احداث کیفیات و امراض روی میکند و اکثر
جبین است که در معده بایستی که قوت غلبه نیست موجب ضعف
میشود و ازین جهت حکما گفته اند که اگر دارو کالبا بیاورن نفی و نیکی
دارو حکم صابون دارد که جامه را پاک میسازد اما گفته می سازد و دارد
مسهل که جود بدن را از خلط پاک می سازد اما موجب بعضی امراض
اگر بشکارد واقع شود و علامت نفاد آن بعد از خوردن در روی مسهل
غلبه خواب و عطش است بعد از اسهال تام بشرطی که سبب حرارت
و هوس سابق بر داروی مسهل نبوده باشد و یا سبب حده حرارت
ادویه مسهل نبوده باشد بلکه همین رقیق رطوبات و اخلاط ازین
سبب است که خواب و تشنگی عطش باشد این دلیل قطع عمل دارو
مقاله در بیان کثرت اسهال اگر اسهال با فراط انجامیده
هر دو باز و یا از پیش ران و خوردن فلو بنیافته باق فاروق و عرق
کردن در حمام اگر ضعف غالب نباشد و یا بتدریج بخار آب گرم اثر بشود
و مالبه ان اعضا باشد با قاعده و نهاده ان مجرایان این دو کشته
جذب کردن که در ان شرط نکنند که شرط نیست و همین جذب فقط
مقصود است یعنی نیش نزنند و مراد بشرط اول که واقع شده

اثر و فطرات بر معده نهادن و اگر ضعیف و با یکی از سوئیقات باشد
مخلوط کند اولی باشد و اختیار مسکن در هوای معتدل کند
در باره بقوت که مکث مسام است و نه در جاکر موجب قلع و انظار
است و خوردن قوالبض از اسهال و فو که اگر ترش نباشد و خوردن
تلفان بهی و یا سبب یا سنجید و از مجرب است در خوردن تسکین
تم تر از این که مطبوخ در دوع است مقدار دو مثقال و اختیار غذا
بار و قوالبض که بدون سرد ساخته باشند و فی کردن خوردن آب
گرم موجب اجتناس موافق است زیرا که فی موجب جذب
بر خلاف است و اگر هیچ یکی از این تدبیرات تسکین نیاید مرکب
مخدرات باید شد اما درین تدبیر ملاحظه است زیرا که اگر اهل این
اند که در مخدر خوردن جهت معالجات توقف باید کرد خصوصاً که
شخص ضعیف و نحیف باشد و یکی از موانع منع انجام است زیرا که
را که اسهال با فراط انجامیده باشد و در اعلی مرتبه ضعیف باشد
بقوت تجلیل رفته از مخدرات اصدا نباید داد الا خفیف ترین
مخدرات و آن نیز مقداری اقل من القبل و بی مصلحت آن از این
نیاید شد **مقاله در بیان کثرت اسهال** بعد از خوردن دارو و دارو شود
و اسهال نشده باشد و اعراض منکر مثل هول و تلوامه و اضطراب
حال شده باشد اولی آنست که اگر کیفیت و اعراض رویه هنوز در
شخص بوجود نیامده باشد مشغول بچرخیک ماده نشود و اگر انجامیده

کیفیت رو به حادثه گردد و اختیار باطلی پیش نیاید کرد و آن اندک
 اندک باید وضو و درین مقام امنیت و با آب نیم گرم که با او اندکی
 نظرون حل کرده باشند باید اشامیدن که موجب قی است و اگر
 چنانچه اجابت باقی باین دو تدبیر حاصل نشود حقت باید اختیار کرد
 و شایقات و محمولات باید برداشت و مصطکی در آب گرم قدری
 باید اشامید و بسیار است که خوردن قوالض درین جای خوب
 عمل است و اگر باین تدبیرات تشفی حاصل نشود مقصد باید کرد و خوردن
 اگر دوا می پسند بعد از دو روز عمل نکند قصد باید کرد و بغرض آنکه کیفیت
 ادویه مسهل سیمیه مشرب با عصاره ریح است و اگر بدن قابل قصد باشد
 البته در قصد تاخیر نباید کرد که خوف تشویش است **مقارن در میان**
آنکه بعضی از مسهلات را اختیار نمودن کرده اند و در دفعه اول و دوم
قی میباید بسیار است و بعضی را اختیار نمودن
 کرد و باید دانست که هر مسهل را اختیار نمودن کرد زیرا که بعضی از ادویه
 مسهل بسیار قالد و قوی الخضر است مثل خلیف اسود و تربیع الصف
 و غار یعقوب اسود و ما ذر یون که هر یک از اینها را سیمیه قوی است
 و چون بوقت حاجت طبیب ازین چیزها بواسطه استیصال بعضی
 مواد قوی بر اشخاص ایراد کند اگر چنانچه بعد از خوردن احوال کفای
 رود و اعراض منکر نماید پس باید بدفعه آن مشغول شد و دفعه آخر
 بقی است و بعد از آن حیل در فرو آوردن آن با مسهل و بعد از آن

شایق و بهر چه خوب که حدت ادویه نه کور شود و بتدریج و تدریج
 و یا با شامیدن آب سرد و یا شستن در آب سرد و نیز باید دانست
 که از ادویه بعضی از آن جمله است که مناسب مزاج اشخاص بعضی
 از جمله آن است و مناسب مزاج اشخاص بعضی دیگر نیست مثل
 تمونیا که در بلاد سرد و سیر غلش ضعیف است به نسبت اشخاص
 بلاد و تا مقدر است که اختیار نکند که مبتدی عمل نمیکند و این قول ابراهیم
 در معالجات خود آورده است و این سخن موافق اصل مسهل این فن
 نیست زیرا که ادویه مسهل بوقت جاز به خود کیفیت کان عمل نمیکند
 در بلاد عرب غلش قوی باشد و در بلاد و عجم و ترک ضعیف بود و در سخنان
 الطبایم است و معقول غز نماید و از جمله چیزها که معروف آن طبیب
 لازم است امنیت که کاهی نسبت بعضی ابدان اختیار نمودن ادویه
 باید کرد نه جرم و جسم آن و آنکه در بعضی مرضی و امراض گفته اند که از دوا و
 غذا کیفیت و قوت آن دهند همین معنی دارد و این معادله با بعضی
 میکند که معده او از طعام تقبل نشود و یا ضعیف معده دارد که جرم
 غذا را نمی تواند گذرانیدن درین حین تلخیص در غذا و با الله
 میکنند و همچنین در ادویه چون خواهند که بدن مرعش از کیفیت دوا
 متاثر شود و مندر شود و جرم دوا در بدن نماند بعضی ادویه و آب تلخ کرده
 و بآن آب از قندهارینی مقوم و یا جواب ساخته مثل کلاب و عرق کلاب
 زبان و شکم به اینچنین میدهند چنانکه در مرض خفقان و در غشی و بهر

که بطول انجامیده باشد و تحلیل بسیار واقع شده و در معالی اعضا
 رطوبه باید که طبیب صایب آن را از او ببرد و طریقی که موافق این دوا
 باشد بیاورد و بعضی گفته اند که دوا می رسد کاهی افاده اسهال
 یکت مثل تربد و گاه بعضی میکند مثل ملید و این را فاعل بالعرض
 و گاه بجز در طبع تلین میکند مثل شربت و کاهی باز از آن میکند
 آنکه ولعاب اسهال و این خاصیت است مرین ادویه مذکوره را در آن
 سهولت قوی سمیت است و اسهال آن بر سهیل فاعل است بس
 آن باد و یک در آن قاذر ببری باشد اولی است و گفته اند که در میان
 دوا می مزلق و عاقل و لین برومی که هر سه تنکافی القوة باشند
 بلکه همان مقداری باید که عاقل با لین مزج و مخلوط باشد **مخلوط**
در بیان منافع فی معرفت آن و مردمی که کثرت برایشان مجتهد
 که رنگب فی شوند و تعداد آن که اگر فراط واقع شود بسیار دالت که
 که ایش از آنی که در مجتهد است و اگر رنگب شوند مخاطره است این عجت
 اند که کور میگرد کسی که سینه او تنگ مخلوق شده و گردن او بار
 یا نفس بد شواری میزند و شخصی که میاشته باشد از برای نفث الدم
 و کسی که ضعیف المعده باشد و کسی که بسیار فرجه باشد و کسی که فی کبد
 برود شواری باشد و کسی که عادت نموده باشد بقی کردن این جماعه
 مذکوره را فی کردن مجتهد و هر چگاه که یکی از این طایفه را فی غرضی
 افته تجربی بعضی ضعیف باید کرد و از برای مقیبات قوی برایشان

مخلوط

نیست و اگر چنانچه اجابت فی آب ساقی بعضی حقیقت حاصل شود بعد
 میبوی آن کرد و هر چگاه فی شخصی عسر الاجاب باشد و فی کردن ضرر
 شود و حیله در آن اول مهیا ساختن شخص و عادت فرمودن او
 و از اغذیه لیند سرچیه الهضم با و دادن و در غذا دسویه اختیار کردن
 و مصل بشیر بنه نمودن و ترک رکیاضات مشافه کردن و نزد یک بوقت
 فی کردن اختیار غذا بی جنبه لذتیه باید کرد باین ملاحظه که چون شخص
 عسر الاجاب است اگر طبیعت یخ کند و اجابت ننماید باری بجز از صافی
 طبیعت کرده باشد بهتر است که بغیر از غیر صافی و اما در مقصد فر کردن
 اشجی می که ایش از اجابت فی سهولت و سرعت است اغذیه
 مخلوط که هیچ فی باشد ایراد باید کرد و هر کس که اراده فی میکند پیش از شروع
 در فر باید که هر چه جسم خود را بر فاده بر بندد و شکم بقی طایفه بربندد
 تا بوقت زور گرفت بچشم زرد و سبب جویا نشود و همچنین تا ایش
 نیز زرد و پرده از شکم بر دور عیف از هم ندرد زیرا که این نوع بلیا
 و مخاطرات در قی بسیار است و معالیمی باید که ازین چیز ناچشم
 بنوشد و تعاقب نکند و صهرل نشمارد که موافق خط در استقر اغا
 بسیار است و در جمیع آن بند بر صایب سلوک طریق صواب
 تا داخل در زمره جلد اطلب نشود و اگر شخص فی کند مقدمات مقبی
 بر نهام ریاضات که مانعی نباشد و باید که بعد از دو ساعت از نشستن
 نهام که چنانچه است اختیار کند و اگر سرعت و سهولت اجابت ننماید

ایراد
 بر دو جسم

امراض

تدری آب گرم مزاج بر دهن گنجی باشد تا بزودی اعانت برقی نماید
و بهترین اوقات اختیاری فصل تابستان است در ایام معتدل
در حرارت و برودت و بعد از بی کردن ناشهوت تمام بعد از صبح
نشو و اختیار غذا نباید کرد و غلط حادث بعد از بی کردن
سبب تسکین باید کرد و غذا آب خمر مزاج بود و او را که شخصی که
و در طعم مرقع باقی حوصت احساس میکند آن روز غذا در آخر روز
همان مرقع اختیار کند و اما منافعی بسیار است از جمله تنقیه معده
است از رطوبت و اخلاط فاسد و تنقیه و دفع و بدن خصوصاً اسفل
بدن بطریق جزب و قوی نافع است که جدا حدوث است و اخلاط حاصل
شود و ششوت غذا کامل باشد و در بعضی قوت چنان است باید و
در احوال مشابه قوت کند و مواقع استعمال بی برکت است
قوی امراض استسقا و مریض و بجزام و برص و نفوس عرق النساء و بعضی
امراض رحم و سیاید و انت که از قوانین علاج نیست که هر چکار شخصی
راقی و مقصد هر دو ضروری باشد قوی را بدو سه روز از قصد میسر باید
کرد و مقصد را تاخیر باید نمود خصوصاً که در معده شخص خلط غلیظ باشد
و باید که تر کنند و بعد از بی روی خود را آب مجزوع یا کلاب و سرکه بنویسند
و قدری در صبح آب و اندکی قند بخورند و در محام رود و اسهال کند
روزی غذا لطیف اختیار کند و بقرط در ماهی دو بار بی کردن
است تا که از قی اول تغیری شده باشد ثانی موجب تدرک باقی

تنبض

قوی امراض

قوی

در بیان غرض

وقتی که برین وجوب باشد نافع است از بسیاری امراض بر دو مرتبه
وقتی را منفعت بسیار است در ازاله بعضی امراض اگر بر وجه مذکور
واقع شود و اما حضرت قی بسیار نیز دارد اگر چنانچه با فراط واقع
شود و نسبت بعضی اشخاص واجب الی که مذکور شد و بسیار است
که بواسطه زور بقوت یکی از احشای بدن نامی در و موجب بزرگ
میشود و پس در امر او احتیاط باید کرد و دیرری نباید نمود و در مواقعی
که قی ضروری باشد اگر با قی از قی بود باشد طریق مسهل رجوع نماید
حقنه است و اختیار آن **مقاله در منافع حقنه**
و از منافع حقنه اخراج فضلات و اخلاط و دیر است از امعاء و تسکین وجع
کرده و شل و تالان و قولنج و جع او و جزب فضول را و به موجب مرض
اعضای رسیده این با جزا حاره و دومی باشد و با جزا ضعیفه لینه او
باشد و آنچه حاره است در امراض قویه است و آنچه لینه است در ضعیف
اوقات و سایر امراضی که حقنه را در آن منفعت است اختیار آن
است و بهترین اوضاع شخصی بوقت حقنه کردن بر مینه استسقا
و بقفا افتادن و بعد از آن افتادن بجانبی که وجع در آن جانب
است و بهترین اوقات روز را برای حقنه در تابستان
تعالج است و با غرض در زمستان بوقت نیم روز و در زمستان
الوده حقنه میکند هر چش از اختیار حقنه محام نزد زیر که محام
قابلض است و آنچه مقصود از حقنه است حاصل نمیشود و اما حقنه

حقنه

جانب

در بیان غرض

در تمام و بعد از حقیقت تمام رفتن مجوز است بلکه بعد از حقیقت و مکمل
البته حکام می باید رفت **مقاله در بیان قدرت ادویه**
باید دانست که در ادویه قوت لطیف و کثیف و در حکا که معالج
استعمال و در بطریق خفا و ظاهر در موقع مقصود کند قوت لطیف
نقد و در عضو میکند و کثیف مجتنب در عضو میشود و می ماند پس
درین نافذ حاصل است مثل مزج تلقان جو با کشنیز در ظاهر و خفا
خفایز و مقرر داشت اند که اگر بر اعضا ریه خفا و در ظاهر کنند درین
از ادویه خطر مزج می باید کرد تا قوت آن عضو کند و در ظاهر
مزج ادویه قالی بطنی باید تا حفظ قوت آن عضو نماید و در اعانت
این قوانین در اوقات علاج معالجه در ادویه و اگر در بعضی اوقات
بخطور احتیاج افتد از خار و بار و با فعل مثل آب کرم و آب سر و باد
معالجه احتیاط کند اگر چنانچه در آن عضو از فضول و احوال منقبض است اول
استعمال آب کرم کند و بعد از آن استعمال آب سرد و اگر چنانچه اینچنین
استعمال نمائند خلط کند **مقاله در شأن فصد و غرض او**
باید دانست که فصد استغفر این کالی است بسبب کجایه اخلاط و در وقت
هر اخلاط است و بوقت اخراج آن از بعد بقدر حاجت طبیعت
میفرستد اما فصد در صورتی که ترند اخلاط بر وجه طبع باشد
در بدن بیشتر از جمیع اخلاط خون است و بوقت ترند اخلاط
بیشتر از اخلاط دیگر زیاده میشود و بعد از آن بطلد و بعد از آن

ن

نموده که چنانچه زیاده برین وجه و کیفیت است و معالجه این معنی از
شخصی اگر که بوقت ضرورت در اخراج نقد نم خون میکند و فصد
میفرماید و بعد از آن اخراج هر خلطی که در بدن ماسوای خون است
یکند بمسیر باقی با حقیقت اما فصد متعین است در اخراج خون و بقیه
الطایف بطریق مذکوره و فصد یکی از دو کس را واجب است اول اگر فصد
پوسته بیماری خون که در اوست میباشند باشد از برای حدوث
امراض دموی پس پیش از حدوث فصد باید کرد تا درین طبعه و وقت
واقع نشود و ثانی شخصی که مبتلا با امراض دموی در بعضی اوقات بود
باشد مثل تکرر در بهار که در آن بخصیه یا اخراج و در مایل میشود پس
بوقت آن فصد پیش از آنکه این حوادث فصد باید کرد و گاه با
فصد پیش از آنکه این حوادث فصد باید کرد و گاه با
آفتی باشد و واجب زیاده فی الم و وجع نکرد و همچنین است که شخص را
درین باشد که خالی بود از الفی را و پیش از فصد پس باین طراحت
فصد باید کرد و چون امراض دموی مخوف است و شخص در آن واقع
است و فصد را در آن اباحت است و اوقات استعمال او پیش
جائز است و در اول صبح است و میگویند که اگر شخص در مرض دموی
واقع گشت و او را تب عارض شد در او ایل ترک فصد باید کرد
و در فتن فضول نکند و در بدن جلدی نشود و خون حاله و فصد
کشته موجب فساد بدن نشود بلکه فصد بعد از فتن می باید کرد و گاه

سقطه

مرض از ابتدا و بویغ با نیتها اگر مانعی بید نشود اینست مشرب جماعتی
 از اطباء گرفته البجالی بنوس دارند و مراعات این قانون می نمایند
 و از جمله و صایای ایشان اینست که **تحرک** ماده بفسد و دیگر استغفار
 روز طیفیان حرکت و ثوران امراض کند و مراد باین قول اینست که
 آنست و نیز گفته اند که در امراض ذی بحران اخراج خون بسیار
 شش کند بلکه اول تسکین اعراض را باید کرد و اگر امراض منکرین
 نباید قلیلی از خون اخراج کنند و بیک دفعه خون که مقصود اخراج است
 بکشد و معالج باید که از برای اخراج بار دیگر از خون در بدن گذارد تا
 بوقت حاجت بقیه از خون باشد و دیگر در قلیل اخراج ملاحظه شود
 شش کی نیز موت و همچنین شخص بعد از عهد بقی اگر ناکی باشد بسبب حدوث
 نکره و در هم شکستن اعضا و کوفت یافتن در خون و این است
 که اندک خونی بکشد و اگر چنانکه در خود کثرت خون و نقل از آن مخرج
 کند اگر جز زشتان باشد مگر از غلظت و ایل فصد گاهی احتیاس کسب است
 و گاهی می تواند اخلاط کثیره در بدن هر چگاه که در قوت تضعیف باشد
در بیان کسانیکه ایشانرا قصد مجوز نیست و بسیار است که از قصد غرض
 میشود و باین ملاحظه که غرض نشد پیش از قصد فی زمانه بود
 باشد زیرا که مانع از حدوث فی وقت آن است و بسیار است که
 او را قوی مانع باشد قصد کردن او مخاطره است و مجوز نیست و عوارض
 که این از طریقت جاریست یا جلی اند و حاصل اند ایشانرا نیز قصد

نیست زیرا که موجب سقوط فرزند و غرض است و هر دو مخاطره است
 مگر آنکه ضرورت قوی باشد آن نیز بقدر موت واجب و نیز کسانی
 را که در ایشان استلای غرضی ظاهر باشد قصد مجوز نیست زیرا که
 مضر بسیار درین وقت حادث میشود و خصوصاً که اخلاط بدنی خام
 است و چنانکه موجب ضعف قوت است و خوف بملک و اما کسی که اخلاط
 سوداوی بر و غالب باشد اگر قصد کند و بعد از آن اخراج اخلاط دیگر
 که قوی باشد با سهال سهل مناسب آن خلط بعلت کند باکی نیست
 و بسیار است که هر کس را که دم صالح در و قلیل است و اخلاط را در
 در و بسیار او را قصد هیچ وجه مجوز نیست زیرا که آنچه صالح است و دیگر
 می آید مدحیه است بلکه حیث بالقوة است می رود و آنچه فایده
 است در حق می گوید و اگر معالجه بکسر صایب و تشخیص ثابت در با
 باشد که در شخص خون قلیل ردی الکیمیة است اخراج آن خون بد
 قلیل قلیل مجمعه است و تغذیه اینچنین اشخاص مذکور و بغیر از
 سبب المصنوع باید کرد و عاده خون قلیل از شخصی که خون فاسد قلیل
 بعد از تغذیه های نیکو باید کرد تا خون بد بیرون رود و خون صالح که از
 غذای صالح حاصل شده بجای آن و خلق آن باشد و قوت بدن
 تمام حاصل آید **در زشتان که بکسر باید که وسیع باشد و دیگر دم فربه را**
کثافت و باید زد و باید دانست در زمان حیف که چه حفظ است قوت
 را اما اخراج لطیف و دقیق خون میکند و جس کثیف آن و اگر واسع

ناضج

مجموعه
افزون

اگر چه در تنقید او غلط است اما موجب غشی است بواسطه ارسال خون
بسیار و مضبوط قوت است و این طریق قصد ببردیم قریب مناسب
است زیرا که فریبی محفوظ عروق ایشان کرده است و خون
باخراج اگر چنانچه ضعیف باشد بیرون نمی آید و در زمان نیز اگر
چنانچه ضرورت افتد و اسع باید رک زدن زیرا که در زمان خلط
خون افزوده و بخند است اگر ضعیف واقع شود آنچه رفیق و صالح است
اخراج می باید و اگر در تابستان بقصد ضرورت افتد البته ضعیف
باید خصوصاً که شخصی ضعیف البدن و خشک باشد و بخیفان و
ایشان از اوقات بسیار نیست و حال آنکه این از اقصای ضرورت شده
است مناسب آنست که بطرف تقاکیه که گاه و فساد رک زدن زیرا که
قوت را ضعیف نمیزد و قصد در پنهانی نیز و ابتدا آنرا به پیشانی
الطی که افتد اینجا الینوس دارند مجوز نیست اگر چه جالینوس
امراض دموی بمالعه و تعجیل است در قصد اما در این سخن قصد
دیگر است و در حیاتی که در آن شخص را تشنج باشد مجوز نیست که
احتیاج و ضرورت بقصد دارد و کسانی که ایشان از احیای عفتی
نباشد نیز نباید اخراج خون کردن و اگر معالج را رادی بر کفین
خون قرار باید قلیل اخراج باید کرد اگر جسمی شده یا التهاب و
ناک نباشد پس ضعیف را نظر بقوت این عشره در اخراج و خوب
خون باید نمود و تا مل ضایع در قرار و در غیر آن کرده اخراج خون

کند
آن

چنان که غلبه خون سردی
و در غلبه و جانی است

مسوز

مجموعه
افزون

باید کرد و اگر چنانچه بول باقیق و ناری باشد و نبض ضعیف بود خذر
از قصد باید کرد و خون بهر آن است اما اگر بول غلیظ و مرخ باشد و خنده
و بهر سوخ البته در قصد تاخیر نباید کرد و اختیار قصد در حال سکون
باید کرد و اگر در حیات ناقص ملززه و سر را خوردن باشد در این صورت
نیز از قصد خذر باید کرد و اگر شخصی را معالجه بود هم خون قصد کرد باید
نظر در خون خارج از شخص کند و چنانچه اگر چنانچه خون غلیظ و زکایه
قدیمی که واجب است اخراج کند و اگر رفیق و صافی باشد در حال
خون باید کردن و نکند و شستن که از و صرف شود و خطر عظیم است اگر
چنانچه در دمی قصد ضروری است و قصد باید کرد و اعتماد بقول الکس میگویند
که سبیل بخور که قوت نیست بعد از راجع نمی باید کرد و البته خون می باید
کرد و در این قول مذکور جالینوس است معتقد بیان اوزر را که
جالیونوس در قصد جالیونوس میگوید که الی القصد سبیل
لوی الا ربعین حسن تا جمل روز در امراض دموی اگر در غلبه قوت
باشد قصد میتوان کرد و اخراج خون بقدر حاجت غایتش نیست
پس او نیز در ابتدا اولی است و اگر در ابتدا تقیر و احوال شده یا
سختی که معالجه اختیار میکنند بعد از رعایت تو این مجوز است و در
خراسان و عراق و فارس گاهی بقول جالینوس عمل میکنند چون در
مرض صعبی و اشکالی پیدا شود و بسیار است که موافق می افتد
و موجب ضرر میگرد و بسیار است که قصد در حیات معوی طبیعت

که فتن شیب

هر وقت

باین که تقلیل ماده مرض میشود و لابد است در حیات و دیو به از قصد
 اما در ابتدا او پیش از تفسیح مفروض نباید بعد از تفسیح مجوز است
 قصد چنان موافق می افتد که در حین اخراج خون تفت شکلی باشد
 و از صفایای حذاق اهل انیمست که شخص باید در این اوج قلیل الدم
 قصد نکند و همچنین شخص مقیم در بلد شد باید در او شخص مستعد
 قوی را و بعد از حجام محصل و کسی که سن او از چهار دهه کمتر باشد
 یعنی بسین بلوغ نرسیده باشد و کسی که پیر شده باشد و کسی بسیار
 را غرض شک باشد این جماعت مذکوره را بی ضرورت قوی قصد
 کرد که در قصد کردن ایشان ملاحظه است و خون بزرگ است **بیان**
 و از جمله و ایضا **امتحان طول شخص** قصد احتیاج مستلزم از جمله و ایضا
 که در طول بطلان انجامیده باشد اما بر معانی ظاهر است که شخص مستعد
 فاسد الدم است و اصل مرض و بطول انجامیدن مرض او را نسبت
 باید که نظر در سخنة و احوال او کند و نبش زند اگر چنانچه خون بسیار روی
 الکلیفه بیرون آید قدری واجب بقدر قوت علیل بگرد و الا همان
 لحاظ اساک و جسد خون کند و دیگر باید که قصد بر استیلا طعام نیز نکند
 زیرا که اخراج هر قطره که واقع میشود بدن بتخلیل بخورده و چون غلظت
 امثالی طعام اخراج یافت و بدن چون مشتاقی ببل بر تخلیل است
 البته از غذا و اما مشغول بخور و جذب خواهد کرد **در زمان سیر**
 نباید کرد و صاحب شکر را نیز جایز نیست و این بود قصد شده

کس بکند
 جابجایی

مستعد

و بعضی مرمت رویه است و در قصد صاحب شکر توقف باید کرد تا
 شکر او از ابل شود و بعد از آن قصدی که او را ضرر نیست باید کرد
 بقصد آری که اگر در وقت دو واجب باشد باید گرفت و همچنین کسی که در
 معده او صفرا بیش از حد است و خصوصاً بر نهام که او را قصد نباید
 زد و گاه بخت بر قصد معالجه نزف الدم می باشد بمل حفظ خطر
 بخلاف تا نزف منقطع شود و درین مقام رعایت این قوانین
 باید کرد که مثل پیش ازین عضو مقصود ضیق باید و اخراج خون نکند
 و بر است و دفعات باید در یک روز معده گرفته و بلکه در دو روز
 و هر روز کمتر از روز سابق و این مراعات و اخراج خون دینی بسیار
 لازم و عظیم قوت دارد و از امثال این امراض بسیار خطر است
 و جهات باید در دو قصد بوقت زمستان که ضرورت افتد در
 زمین ادم اختیار باید کرد و در تابستان بوقت برودت هوا
 و بیگانه اختیار باید کرد و قصد اصحاب مال جو ایوا و اصحاب حیوان
 و سوا اسل شب بوقت خواب باید کرد و ضیق باید و قصد سوز
 نسبت کسی باید که او پیشه خواهد کرد و مراد به نبش باز کردن او
 است و قصد معوض انگس را باید که در باز کردن همان روز اول
 و در آن قصد انگس نکند و قصد سوزب آنراست که بعد از یک روز و دو
 روز دیگر باز کردن کند و قصد مطول انگس را باید که قوت بسیار
 دارد و در شبیه اقتصاد بیک روز و دو روز نمیکند و مراد معوض

جانب نزف عدم اخراج
 خون دفعات کند

از دفعات قصد

تجدید هر

جای طرفه اندام
 قصد

آنست که بیش از آن بعضی عرق مایل باشد و در او بطول اگر فرو
 طول عرق مقصود واقع شود و خواب مابین الشبهه و قصد مجوز
 نیست و خطاست و تشبیه عبارت از باز کردن است کسی را مجوز
 است که قوت او پیش باشد و مقدار زمان از لحاظ ایستادن و حرکت
 تشبیه در بعضی اراضی دوی آنست که بعد از دو یا سه روز واقع شود
 و از منافق تشبیه آنست که گفته اند حفظ قوتست با کمال استغراق
 در تشبیه کمال استغراق خون واقع میشود و بواسطه افعال و اعمال صغیر
 طاری نمیشود و خواب پیش از قصد و بعد از قصد که متقارب
 باشد مجوز نیست زیرا که موجب انکسار اعضاست و حصول تغلیر
 جمیع بدن و پیش از قصد محام نباید رفت و بعد از نیز زیرا که موجب
 تحلیل و برهم زدن عروق است و عسر اخراج خون میگردد و تشبیه بسیار
 خون باشد و با قوت و باید که بعد از قصد طعام بسیار بخورد و موعده را
 از طعام مختل نشاند و بیکدیگر بحدی از تحلیل بکشد و بعد از قصد
 نیز بجمام رفتن و ریاضت نشاند و اختیار کردن ممنوع و اگر ممنوع و اگر
 از دست است شخصی را که گشت او و خون چرون نباید بدست فویم
 کرد باید که از دست و بیکدیگر بکشد و انکس را که بر بدن او اخطا غالت
 قصد موجب ثوران و طعنای خونست و اخطا و دیگر نیز اصلاح و
 محتاج بقصد متواتر است و خون سوداوی نیز محتاج بقصد متواتر
 است و ازین جهت است که الحجاب مایل به یخ و یار و یخید بیکدیگر است

اول عرق مایل
 و بعد از تشبیه

باید تشبیه
 تشبیه

تشبیه تشبیه تشبیه
 و بعد از تشبیه تشبیه

میفرمایند و یک دفعه بسیاری اخراج نمیکند **اوقات اختیار قصد**
 و وقت اختیار قصد جانشگاه است بعد از تمامی هضم غذا و
 از برای حفظ صحت است اما چون ضرورت باشد وقت اخراج را بجا
 وقت که ضرورت شده و در آن وقت تاخیر مجوز نیست مگر آنکه باقی
 قوی پیدا شود و باید باشد که شخص عرق بسیار میکند و شب است
 چون است از خون و اخطا و این چنین شخص نیز محتاج بقصد است
 اما درین مقام معالجه باید که بتامل مهابت احتیاط کند که سبب انقباض
 دیگر و یا مقدمه قبول نباشد که درین صورت قصد محاطه است
 و موجب بطلان **مقاله در بیان اعداد عروق مقصود**
 بیاورد آنست که عروق مقصوده از دست بعضی شریک است و بعضی
 اما او را که در دست است شریک است که از آن قصد میکنند یکی از آنجمله
 قیقال است و او عروق و در دست ساکن بر مفصل آرنج از جانب حسی
 و منفعت او استغراق و تنقیه خون است از کردن و مافوق او که
 باشد و منی از مادون رقبه تا کعبه و سر اسف و ثانی با سلیق است
 و او را که در دست بر مفصل مرفق از جانب النسی و منفعت او
 تنقیه و استغراق از تنور بدن و ثانی آنست تا اسفل بدن و ثانی
 الحکم است و او عروق است ساکن میان قیقال و با سلیق و منی
 الحکم است در منفعت و راجع جعل الذراع است و او را که
 ساکن بر پشت ساعد در منفعت مشاکل قیقال است و خالص است

مقصود

و بشیر و از جواهر و پتوری که در بینی میشود و خارش آن و بسیار است
 که قصد حمزه روی را زیاده میکند و منتهی به جمیع بشیر میشود و کاذب
 ششخص را با دست شام شده است پس حضرت او بشیر از منفعت باشد
 هشتم یکی است که بقرب نفوذ است و او نافع از سردیست که از خون
 لطیف حادث میشود و نافع از او جاع قدیم نیز هست که در سردی
 شده است نهم چهارم است که در در شیب لب بالاست و دو
 در شیب لب پایین است و او مسر بان اسم شده است باین
 و قصد او نافع از علت قلاع است یعنی رسیدگی در حسن و نافع از درد
 که گوشت بیخ و دندان است و از جواهر استغاثی که در بینی و لب
 میشود و دهم یکی که در شیب زبان است بر باین و نافع از درد و نافع
 از خنثی است و او را م لورین یا زدهم یکی است که در شیب زده
 است واقع شده و قصد او نافع از نقل و کران زبان است که بسیار
 باشد و او از دهم یکی است که او را اطباء غنقه می نامند و قصد او نافع
 از زخم است یعنی بوی بد و من سیزدهم یکی است که از عرق اللثه
 می نامند و او را قصد از جهت معالجه نم میکنند چهاردهم یکی است که
 بکدام است و قصد او نافع از استسقامت اما در قصد او خطر است
 و حجام و انام باید که آن را شست و باید و دانند که چه مقدار خون
 می باید گرفت یا زدهم یکی است که فوق طحال است و قصد نافع
 است از او را م و عسل طحال و اما شتر یعنی که قصد او مجوز است اول

زقن

شش بان متعده است و قصد او از برای جسر نواز است از دماغ
 پنجم در ابتدا از دماغ و مراد بسل در میان کمالان و جراحات نیست
 دهم دوم شش بان است که در پس است گوش قصد او نیز از برای نازل
 آب و دماغ و غشا و دقان پرده است که موجب تیرگی چشم میشود نافع
 است و از جهت غشا که مراد بان شیب کوری است نیز نافع است
 و در از از دماغ مزمن قوی نافع است و سیم شش بانیت که در حلق
 است و منفعت قصد او در اعراض حلق است اما استخوان کامل او را
 قصد کردن نتوانند و اندو ممکن نیست که بر پشت کف دست است
 و قصد او را اطباء در او جاع کبد بالی المنقه دانسته اند و این را جالینوس
 بسیار مبالغه کرده است و همچنین گفته که مراد دوی در جگر بود و من
 یکی از حکما از خواب دهم که مراد جین فرمود و چون این را با فم
 قصد کردم از آن بلیه خلاص شدم **مقارنه در بیان طریق**
لحم کردن بدانکه قصد اکمل را از فوق تا بعضی که محل اتصال است
 با عضله از جانب انسی باید کرد و قصد با سلیق را از دماغ و در میان
 خرم باید کرد و در قصد اکمل حجام را احتیاطا باید کرد زیرا که در وی خطر
 بسیار است و درخت او عصبی است ناگاه نشی بر وی نیاید و قصد او را
 باید و بسیار در قصد جمل الذراع نیست که او را متورب زنند و قصد باید
 عظیم الخط است بواسطه آنکه درخت او شش بانیت است و عصبه و عضله
 است که اگر شش تر برود واقع شود خون بپلاک است **علم است خطا در**

و علامت خطای واقع در قصد با سلیق و رسیدن نبش بر زبان است
 که خون رفیق اشتر برون مرآید پس فراموشی مبادرت بلبش او
 بر لبش خراگوش باید کرد و اندکی کند با و نیز الحاق باید کرد و خون
 سیاه و شان کر باشد بهتر است و بر غرض و مساعد آب سرد باید
 تا اعصاب و شریان و اعصاب را کشفی حاصل شود و وضیق در وقت
 پیدا آید و مانع از جریان خون شریان باشد و موضع قصد را بستم
 و او باید کوره محکم باید بست و تا چهار روز نباید کشادگی احتیاط باید
 نمود و بتانی باید کشود که در جریان خون از شریان زدگی می مشکل است و
 خواست محل قصد را با قوا بعضی بخاد و ملایم باید کرد و درین نیز مقید
 نگین عضو است و نکین خون و قصد سلیم برین وجه است که
 نبش باید زد و اگر تابستان باشد دست نمک نموده و در آب سرد
 باید گذاشت تا قدری که از خون مطلوب است در آب سهولت می شود
 آید و اگر زمستان باشد و قصد سلیم ضرورت شود در حمام باید کشود
 و دست در آب گرم باید نهاد و بهتر است که قصد سلیم نیز بر طول
 واقع شود و قصد عرق است و بوقت ضرورت از جانب چشایی
 بقرع کعب باید زد و اول آنرا سفیل ساق محکم باید بست تا اگر
 کرد و پیش از قصد عرق است و اولی آنست که غلیظ محکم زد و
 او نیز بر طول باید و در قصد صاف اولی آنست که مواب بجان عرق
 عرق باشد و عروق مقصوده سر را مساوی و واجبین اولی آنست که

و بعد از چهار روز از نبش زبان
 قصد ۱

خوب تر شد و عرق قصد شین و هر دو مانع که بر جان چشیم است تا کمال
 خطه کنند ظاهر میشود و بعد از ظهور در قصد کردن آنها نیز با احتیاط
 باید کرد و قصد رگی که در شیب زبان است و آنکه بر زبان است نیز
 بر طول می باید و اما در قصد و واجبین اولی موضع بعضی از او باید کرد
 مثل کینه و دوم الا خون می باید نهاد که او نیز بر محل شریانیت و بعد از
 سیلان خون نکین او مشکل است و بسیار آن در همین تدبیر باشد
مقاصد در منافع حجامت کردن و نهادن علق بر مواضع که از
 خون بطریق جنوب قوی مطلوب است از آن مواضع برواقف ازین
 چیز نکرده که در تنقیه حجامت حوالی و حواشی جدار اگر از قصد است
 و منفعت او در ابدان بسیار نخیف قلیل است و باید که اختیار حجامت
 در وسط ماکند و اولی آنست که زیاده از قی خون مثل زیادتی
 رطوبات و آبهاست و از آنجا تا به زیاده از نور قمر درشت اند
 اند که جمیع آنها و خلط بدنی که تابع رطوبات است در چهاردهم و پنجم
 که کمال نور قمر است زیاده میشود و در میانی بحران تحقیق این مسئله
 کرده اند و مقرر اینست که غلیظ بقوت طغیان
 زیاده است و اولی آنست و نیز باید که در ساعت دوم از نماز واقع شود
 و منافع حجامت باید کرد که بعد از حجامت کردن حذر کند از دخول حمام
 مگر آنکه سر او را خون در کمال غلظت باشد و درین حین اولی آنست که اول
 حمام رود و بعد از آن یک روز حجامت کند و بیاید دانست که حجامت

۱۰

ل
احد عشر م

در مقدمه اصل مغز است که اس و ذهن و حجامت بر نفقه خلیفه
کلی است منفعت دارد و نافع است از گران و نافع در بر دکان
است و منفعت و منفعت رطوبات بلکه جسم است و نافع در
العین و بجز است و حجامت بر کاهل بدل قصد با سلیق است و منفعت
او بر ساند و نافع از درد خلق و منکب است و حجامت بر سینه عینه
خلیقه و قایم مقام نفع است در منفعت و نافع جمیع اعضا است
اما اگر اهلای برین منتفی اند که حجامت او موجب نسیان است و حجامت
کاهل گفته اند که موجب منفعت نموده است و از حفظان جان
میشود و او را از بندگی کاهل و در محارقات او باید حجامت کرد و از
شرب تر باید باندگی و حجامت بر ساقین موجب تنبیه خون است و
طبع که مراد خون حیض و از حورات هر کدام که سفید بود است و از
و متکمل البدل است ان الحجامت ساقین موافق تر از قصد حجامت
و حجامت بر هاد نافع از اختلال و پریشانی عقل است و بعضی از
گفته اند که نافع از شرب است یعنی سفید شدن موی بزودی
و این بسیارها بعد از آنست که عادت شرب بلیغ و فساد و
و خون مصلح او و وجود او و قوی خصوصی در این چنین عمل و نافع از
جسم نیز است که اگر کسی که توهم زوال باشد که هیچ حالی مجوز است
و حجامت از بریدن نافع از اعضا سر است و حجامت بر قطن
از دماغ است که در آن میشود و از برای جرب و بنور و بسیار نافع

ست و نفوس و بواسیر و اذ الفیل و ریاخ و منقذ و رحم و حکاک و اگر در
عضو میشود نافع است و حجامت بر ران از پیش که مراد جان است
است نافع است از ورم خصیتین و خراجانی که در فخذین می باشد
و ساقین و پس آن که مراد بان جانب و حسی است حجامت او نافع
از ورم و خراجانی است که در رشت گاه میشود و حجامت بر ساق
از نافع است از خراجان ورم ترانو که عادت از اختلال عاده و خراجا
ردید است و ریشهای که در ساقین میشود و حجامت بر هر کعب
نافع است از جنت اجناس خون حیض و عرف الت و نفوس و حجامت
و جهت که با شرط باشد یعنی بخود و خوب اکثفا کند و خراج خون نیز نماید
در و جند فایده است اول استقران از نفوس عضو مجوم و دیگر بقای
رود و خیر استقران از و دیگر یک نوع من استقران اعضا و ریه
و قوی که مراد بخوب و خراج خون است و حجامت کردن واجب است
که ترش المیق تر از شد تا جرب خون از غور واقع شود و در بیان
الانحی خون و اما در جنوب بی شرط و بی خراج خون درین مقام مراد
انحیوب مادم است از جهت و جانب حرکت ماده و کاه مراد از
اها و انچه را ورم غایب است از تحت جلد بی سطح ظاهر جلد و کاه مراد
ماده ورم عادت از این عضو بعضی اخس که در جوار است و کاه
درین جنوب مراد تخنن عضو است و جنوب بخواب او و تحلیل ریاخ
و کاه مراد جنوب و عضو است بحال طبیعی او که زایل شده است بخواب

و خوب

در قید که از اقسام فتق است و مراد از قید زود آمدن روده و غیره
 در مجرای یکس خصیه است و نزد نزول او یکس از مجاری که در شکم
 به او است و گاه مراد معالج در جنب است که این وجه است در موضع
 ورود روده و غشای شخصی که حجامت کرده ساعتی بعد از حجامت می
 و اولی در معالجات همان که در این حجامت می باید کرد آنست که حجامت
 این در روده ساکنی باشد و از و صای حیوانات اطباء است که بعد از
 شصت سالگی می باعث قوی حجامت نکنند البت **بعد از شصت**
سالگی با قوی حجامت منجیست و اگر سفرای مزاج حجامت کنند
 غذا را و بعد از حجامت خوردن حب الرمان است و عرق کاسنی
 و یا خوردن کامبوست با سرکه و حجامت کردن بر اعلای بدن موجب امان
 از انقباض هوا است بجانب اسفل اما تنه بدن علق بکشد جزای
 غور بدن است و مراد بعلق نه کور شد که ذلک است و استعمال
 او نافع است از امراض جلد مثل سعف که مراد بان شیرینی چوب است
 که بر ظاهر سطح عضو می شود و بر روده و پشته و کودکان را از
 دیگر پشته می شود و نهنگان علف بر عضو که بر آن سعف واقع شود
 نفع بلنج دارد **مقاومت در پان حذب و حبس و اما در معده**
 می باید دانست که حبس استقران مثل اسهال در عاف و غیر ذلک با آن
 ماده است بجانب مخالفه بی از کباب استقران و دیگر مثل نهنگان
 می بر من حذب بخلاف ماده سایل که آنکه شرط کنند یعنی پشته عرق

بیان
 حلقه

که او در آن مجذب شده است شکافه چنانچه اگر عورتی را زنی
 الهم از رحم شود و بچرخ بر سینه او باید نهاد و جزب کرده از او خون
 بیرون کشد از محل مجذب باید کرد و گاه باشد که احتیاج با مال ماده و استقران
 در روده باشد مثل فصد با سلیق از جهت زرف نه کور بر چگاه که بر ریه
 ماده نه کور ظاهر باشد پس درین صورت بجزب فقط اکتفا نباید
 کرد مثل آنکه شخصی را بواسطه اجتماع اخلاط فاسده کثیره در معده قوی فاد
 شده و آنکس نمی باید بس مضمی باید داد که آن خلط فاسد موجب می
 فام هر دو آید و معده از خلط فاسد پاک شود بعد از آن تقویت معده
 و کم آن با دوا و تقویت و اسهال نافه از معده و مرکب باید کرد و یا حبس استقران
 با دوا و بجزب باید کرد تا موجب جمود و تغلیظ خلط سایل شود و یا
 حبس باید به قاعده باید کرد که موجب خم و بهم آمدن مجاری باشد و گاه
 آن که حبس با دوا و بجزب که در ایشان شیرین است غایت شد مثل لعاب
 بر روی که از ایشان اجزای آن کرده باشد نه زرد که قلی او و به لعاب معینه
 عروق است و این موجب سه مجاری است تا باین فعل مانع از
 استقران باشد چنانچه در اسمالات این علاج مرعیه است و گاه احتیاج
 با دوا سایل با دوا باشد تا موجب خشک بر سه بر فوق حرام شود
 و حبس اندکال قرحه سایل باشد و این تدبیر حرام است که استقران
 ایشان تخریج و قرحه و صد بد و فاده است و عدم نشأت و حقیقت بر ریه
 حبس استقران با حبس عضو است چنانچه که مافوق از حج را می بندند و بسبب

خطای فضا و در رگ زدن عرق با سلیق و رسیدن نشی بر شریان که
 تحت با سلیق است اگر محل نیست تر بین و ظاهر باشد بنماون
 خرگوش و بر ساختن محل نشی از پشم او و خانه عتکوت و جند
 ناکشودن او و تزق اگر چنانچه سبب انفتاح و کثرت ده شدن و ها
 عرق است تدبیر بقالبفات کردن و اگر چنانچه سبب حرق در است
 و در بدن او هم بقا بقض و هم بگری است مخلوط با یکدیگر مثل کل
 و صغیر عری اما درین صورت بجا مشکل است و اگر چنانچه از خورده
 قلم باشد این است تفرع و نه پیران بخیزی باید کرد که نیست آن
 گوشت خورده شده باشد مخلوط بخیزی که محل تا کل را جود
مقاله در بیان اسباب سده بیاید دانست که سبب
 یا غلیظ خلط با لزج و جسته کی او با کثرت است و در تکرار
 اختلاط کشیده اگر چنانچه با او سببی دیگر در سده مقارن نیست فضا
 و اسهال کافی است و در تکرار اختلاط غلیظ احتیاج بمخللات عالی
 است و در اختلاط لزج احتیاج بمقطعات ادویه است خصوصاً که
 خلط لزج و قوی باشد و باید که معالج در تحلیل غلیظ از دست بگذرد
 یکدیگر انداخته و کند اول تحلیل ضعیف که موجب زیادهای تحلیل موده با
 و زیادهای حجم موده از غیر بلوغ تحلیل نام که موجب زیادهای سده میشود
 زیرا که چون تحلیل تمام نباشد سده هنوز باقی باشد و متعاقب
 اسباب سده وارد میشود و پس موجب زیادهای سده باشد

وثنی تحلیل بقوت که بین سبب لطیف اشکال و دقیق موده سده
 تحلیل تمام نرفته و کثیف و غلیظ آن نتج شده است و اغلب
 آنست که در عروق حادث میشود و موجب تراژین آنست که در بدن
 واقع شود و موجب از همه آنست که در اعضا عصبیه حادث شود
مقاله در بیان معالجات اورام و از قوانین قواعد معالجه
 اورام آنست که هر چگاه درم در عضوی که مجاور اعضا عصبیه باشد
 صواب آنست که در ابتدا علاج او بر ادعای و جاذبات بحالت
 توجه موده کنند و بدین ریح خلط محملات بر ادعای باید کرد و تا انتها
 درم این فاعله را مرعی باید داشت و در انتها مقتصر بر محملات
 باید شد و در اختلاط ورم نیز مقتصر بر تحلیل باید کرد و این قواعد را
 اگر بعد از استفراغ بدن از خلط فاسد موجب ورم مرعی دارند ام
 و اولی است و در ادویه در اورام حاره البته باید که از ادویه بارده
 حر فضا باشد و در اورام بارده البته باید که راجع بار و حر فضا باشد
 بلکه مخلوط بود با دویه حاره که در اینان قیضی باشد تا قوت غشوی
 و ارم را نگاه دارد و آن ادویه مثل از خواست که خلال نامونست
 و انظار الطیب و محملات در اورام بارده و موده واجب است که
 و مخفف بیشتر باشد از آنچه در اورام حاره استعمال باید و قاعده
 و قانون دیگر آنست که هر چگاه درم حادث بواسطه اسباب
 ناری باشد مثل ضرب و سقط و دوران اثر استلا از اختلاط باشد

مقام اول اند بر بار خا و تحلیل باید کرد و الا آنکه امتداد خلطی نباشد
 بشل اول علاج باید کرد و اگر جنبه عضو و ارم مغز و غضب
 رطبه باشد درین صورت ترک راع باید کرد و اگر اینچنین ورم
 و اصل راع استعمال نباید کرد که محل خط است زیرا که ماده
 مشوبه بعضو ریس میشود و موجب هلاک است و هر چنانکه در ورم
 در مقام جمع مده و قبح باشد خصوصاً در مواضع رخوه که مثل
 و ارمیه است درین صورت گاه ورم منقبضات و نفیس خود
 میشود و احتیاج بشق و بکشدند و بلکه گاهی احتیاج با نفیج نیز نیست
 و گاه ورم جهان است که در اعضا صلبه واقع است و درین صورت
 احتیاج با نفیج و ببط و شق نیز میشود و تمام الفجای با ورمی باشد
 که در آنها با وجو و حرارت نکوتر و تندید باشد که موجب جهر حرارت
 در محل ورم کرد و دیگر آنکه حرارت غریزی ضعیف باشد و عضوی
 بقا داشته باشد و درین حین استعمال مفید است باید کرد و اگر بط
 و شق کنند نشین را بقی باید زد و بعد از آن استعمال او باید کرد که
 در آن تحلیل و تحقیق است و اما معالجه با ورم صلبه که از رتبه است
 تجاوز کرده باشد چنین باید کرد که گاه بتلین او با ورمیک حرارت
 و سخونت و تخفیف قلیل در آن باشد باید نمود و گاه با ورم محلول
 در آن استعمال باید کرد بنا بر خوف تحج و معالجه بحسب تدبیر در ورم
 نفیج چنین باید که عنایت و اهتمام معروف بقیط ماده نفیج باشد و تخفین

بسط
 رطبه
 حوت
 حوت
 حوت

لطیف که موجب تحلیل نفیج شود و بر کس مسام با ورمه مفتوح و در
 او رام با ورمه مثل غله به بر سر باید از غیر نیز ترکیب و اگر چه ورمه بزرگ
 باشد که مقتضی ترکیب بود اما نباید کرد زیرا که ورمه در علاج محتاج
 به تحقیق و تحقیق است و ترکیب نافع است ازین و اما نه بر او رام
 بالطنی تنقیه ماده است از خلط موجب ورم او را بقصد و بعد از آن
 با سهال و خدر فرمودن صاحب ورم از دخول حمام و خوردن شراب
 و تقطیل اعتدیه کرد و گوشت باشد که نزد ضعف و سقوط قوت
 از آنجا که درین این جزو ماده ورم زیاده میشود و ترک حرکات فتنه
 تحلیل درین علت ضروری است و درین ورم نیز است احتیاج به
 که راع باشد باید کرد اما آن راع از ماکول و غیر آن هر چه باشد بحسب
 نمی باید که قلیل باشد که محل تقبیل شود خصوصاً که ورم در مده باشد
 و بوقت تحلیل ماده البته دوائی محلول باید که خالی از ادویه قابضه باشد
 نباشد تا قوت آن عضو و ارم را نگاه دارد و در وقت تحلیل و این
 قواعد و قوانین واجب المراجعات است و او افق مرین طینا است
 درین ورم باطن مثل غلبه الغلب است خصوصاً که در دقوی باشد
 در غلبه الغلب دفع و تلین و تخفیر همه است و خیارش نیز بر مقلد
 و تغذیه الحجاب او رام باطن نباید کرد مگر بغذای لطیف و آن نیز
 در حال ضعف و هر کس که مبتلا ب ورم است باطن باشد و قوت او
 ساقط شده باشد و ریب الهلاک است اگر جنبه ورم باطنی منقبض

و در این

باشد تر کرده بر روی مری که بر محل قرص نهاده اند باید نهاد **مقاله**
در بیان خواص اعضا میاید دانست که هر یک از اعضای این اعضا که
 ریشه نباشد و بقرب اعضا ریشه نیز نباشد و به اصطلاح سواد
 ساق یا سواد المزاج ماده فاسد شده و در اجزای او حرمت و ضلوع و فساد
 ندارد و هر آن بقطع فساد است و دور کردن آن اما معالجه درین
 باید که ملاحظه ضعف و قوت علیل کند و اگر چنانچه این قطع بغير جديده
 و آلات بر نه حاصل شود بهتر باشد مثل ادویه که اسقاط آن عضو بود
 حدت میکند مثل نهان و لحدین و امثال آن زیرا که بسیار است
 عند الانقطاع آلت جدید بخردی از اجزای صافی عضو که بقدرت
 است میرسد و آنرا بر میدارد مثل عروق نابضه و امثال آن و این موجب
 بزرگ است اما چون فساد بر وجهی باشد که باستخوان سرایت کرده یا
 در عروق دیگر کافی نباشد قطع آن جزو فساد بآلت قاطعه ضرورت
 اما جراحتی کامل باید که این کار نتواند کرد و درین باب که بعد از قطع فساد علیل
 مقطوع را باید بر عروق واقع کند تا از نزف خون درمان باشد و این
 نیز بر وقتی بخور است که علت در شکم و بقرب اعضا ریشه نباشد
 چنانچه که کور شده و باید که جراحت بوقت قطع کردن فساد علیل در محل
 فرستد زیرا که مابین عروق فساد اجزای صافی نیز می باشد و آن بدین
 طریق تمیز شود که هر جای که سر میل آنجا ایستاد و نمیکند و دور میگردد
 آن عضو صالح است باید که قطع فساد از شیب آن کند و در هر جا که میل

موجب

باز

بهمان می رود و در مابین التماس و پیوستگی نیست باید دانست که
 بعضی از اعضای صافی منتهی شد **مقاله در بیان تفرق در اعضا**
 بیاید دانست که تفرق در اعضای عظیم چون واقع شود علاج او تبوی
 آن استخوانهاست و در ادویه تبوی راست ساختن استخوانهای بعد از
 و برهم نشاندن و حکم بستن آن بر وجهی داریم چنانکه شکسته بنه میکند
 بستن لازم و در ادویه سکون باید بود تا بی جای نشود و بر ادویه
 بر علیل باید کرد که موجب حصول و تولد خلط غرضی نشود تا دهن و درین
 انگار ریشه دو و او را مثل کفیر و دیگران باشد اما تفرق التماس که در اعضا
 البتة واقع میشود در علاج او مراعات سه چیز باید کرد که اصل است اول قطع
 سبب او و ثانی که سبب تفرق مواد بدین باشد و جسم ماده سبب انزوع
 تفرق التماس شوق یا ادویه و اغذیه موافق و ثالث منع عقوبت حادث
 در محل تفریق بهر چه ممکن باشد و اما در علاج بقیه قروح غرض تخفیف
 پس هر چه از قروح و سبب و صدید و عفونت دارد استعمال ادویه جاره و اکا
 در رو باید کرد مثل فلفله و زجاج و زرنجه و نوره و دوائی مرکب از زنجار
 و صوم و روغن کبک که از این مجموع مرهمی باشد باید نهاد **در بیان نوع غایب**
 و اگر چنانچه در قرص لدغ و سوختن باشد نکین آن بموم و روغن کلایه
 که در وی باید داشت که هر قدر که صغیر یا کبر باشد که سبب او از جوهر عضو
 چیزی نرفته باشد و از وسط او چیزی خورد نشده باشد در علاج
 چنانچه بدین هر دو ب و در فین با یکدیگر و شک بستن بکرباس کافی است

انجا صیده البه آنرا قطع

در بیان مرهم

و این مثل زخم نیست که از کار و شمشیر حادث میشود و باید که در وقت
 بستن احتیاط کنه که چیزی در میان جراحت از آنجا نرود و عضو است که مثل
 روغن و بخار و نگاه و غیر آن زیرا که ماندن این چیزها در میان جراحت مانع
 التیام است و بهم آید و حسب سبب بدن عضو مجروح و اما تفرق اتصال و تفرق
 که هم طرفین و لیسهای او ممکن نباشد و با قوه چنان باشد که عضو از صدمه
 که خوانا است باشد و از جوهر عضو چیزی رفته باشد و آن چیز که رفته اگر از
 جلد جلد عضو است و احتیاج به بخیری دارد که موجب ختم عضو و ختم کسب
 شود و موضع تفرق بعضی از آن را در ویه مفید این معنی است البته
 آن تو بعضی است و آنچه بالعرض است مثل زخم و قطع عظام که زخم
 زیرا که اینها اعون اند در تحقیق و التیام اند و حصول مقصود و احداث
 ختم کسب و اگر آنچه چنانچه از محل تفرق رفته است اجزا را بجا میماند
 لطیف می باید که معروف باشد با نبات و رو یا سیدن آنچه از گوشت
 رفته است و آنچه بخیری که موجب رو یا سیدن گوشت است از او و بیاید
 که متعدی و متجاوز نباشد در تحقیق از درجه اولی و درین تدریس ابطا
 و این ستر ابطی اعتبار مزاج الهی است و مزاج قوه حادث در عضو باین
 معنی که عضو با غرض و قوه است یا بحر است یا عصبی و مزاج قوه باین معنی
 که از کدام نوع قوه و تفرق است اگر چنانچه عضو شد با رطوبت
 و قوه داشت و بسبب یاری رطوبت نیست درین مقام تحقیقی اندک
 کافی است و اگر چنانچه عضو با ایس المزاج باشد و قوه کثیر از رطوبت و قوه

و در ویه باید که در درجه چنانچه باشد یا ثالثه و واجبست که در معنی لیس
 بهما تعدیل کنند در علاج و شرط دیگر اعتبار مزاج جمیع بدن است و اگر چنانچه
 بدن شد به ایس و متوجه واقع شده باشد و عضو را بد باشد در رطوبت و یا
 بعکس این باشد درین دو صورت نیز تحقیق معتدل کافی است و اگر چنانچه
 هم بدن و هم عضو را ایل رطوبت باشد درین صورت واجب بر علاج
 این است تا آنکه هر دو را بد و در پوست اند درین صورت در تحقیق از
 حال معتدل نقصان باید کرد و از حد ستر ابط اعتبار محققات است زیرا که
 محققات منتهی بهم اگر چه از ایشان تحقیق شده و مطلوب نیست اما
 از ایشان مثل فایده تحقیق که آن جدا باشد مطلوب است و با اوج
 حرارت و لطافت جلوی قوه از او مطلوب باشد و لازم نیست که هر
 چیز که تحقیق است از او و به چاره مقصود از و همین جفا و لیس
 از علاج قوه مزاج را بچند چیز احتیاج است تحقیق و جلوه و عمل
 و ختم که مراد از ختم کسب سر ریش است و اینها هم در اگر از او چاره
 تحقیق موجود است و هر یک باعتباری در وقتش متعین میشود و نظر
 معالج مقصود بر یک ماده و خاصیت نیست و باید دانست که در وی
 که تحقیق بلا لایع است باین معنی که جراحت را معنی سوزاند و داخل
 از وی منتهی است و موجب رو یا سیدن گوشت در آن عضو و نیز باید
 دانست که هر قوه که در موضع غیر لحم باشد اندمال او بعسر است و باید
 دانست که در قوه مزاج باطنی واجب است که معالج با محققات از او

شایسته است که در این

باین قوه
مربوط

منفذ خلط کند مثل غسل و ملاحظه او و به مقتضای بعضی کس که این
 مدرکات در علاج آلات بود اگر مرد معالج اندام قوی هم فروج و
 بول باشد باید که با مدرکات از او و به قایلند که در آنها از وجعی باشد
 مثل کل مخنوم و میاید و انت که در ختم و اندام فروج موافق است و
 جلد موافق روا و بدی مزاج خون است متوجه بکتاب مخصوص
 است و بیماری خونی که سایل است و موجب ترطب قرحه است
 و فساد با سخنانی که تحت قرحه واقع است در فتن خون و درم و
 فروج قرحه کف با سخنان اینجا میاید باشد علاج او مشکک است که اول
 با صلاح آن سخنان را ترشیدن فساد واقع بر روی استخوان با
 از برای همین تدابیر و گرفتن کوششای فاسد که بر روی او است و پاک
 ساختن قرحه از وسیع و باقی علاج چنانکه مذکور شد و قرحه و علاج
 شدن کاه احتیاج بکافی غذا دارد از جهت بقویت دکانه احتیاج به
 ماده قرحه و قطع افوا بن هر دو مقتضی نیز دارد و میان این دو مقتضی
 مخالفت و منافات است و لطیف مایب التذکره باید که هر چه
 ضوابط دائمه اختیار کرد و رعایت آنچه موافق حال است از آن
 و هر چگاه کنی اختیار غذا بیش تر حد بد و قبح در قرحه پیش میاید
 بیاید که این سبب بفتح بالغ است و این چنین قرحه را حیوان است
 که در ابتدا آب کرم باور سازند اما هر چگاه که منفذ شود و وجع ساز
 کرد و رسیدن آب کرم خفت است و مجوز در علاج هر قرحه که

غذا و از رو بکته تعلیل

می باید که معالجه مقابل باشد در رنگ آن قرحه و درین جراحت آن
 با روی مناسب علاج بر وجهی کند که اندام و التیام و اختتام باشد
البای رفتن و میاید و انت که فتن که بجای شدن
 است بی جدای از جای خود و آن تفرق انصالی است غایر و آن
 تحت جلد است اما از جلد بعید است می باید که ادویه موضعی او
 از تمام و طول و در هم اقیوی باشد از آنچه در ظاهر جلد و سطح عضو واقع
 میشود و هر چگاه که فتن غایر یکد مسالغ باشد البته شرط باید که در محل
 تفرق مشکوف شود تا دوائی که بر او نهند اثرش زود باورسد اما
 در سایر تفرق انصالی مثل فتن که کوفته شدن شده است
 علاج او فتنه است اما در شدنی که تفرق انصالی در ظاهر جلد است
 علاج بنهاندن مجففات باید کرد از مراهیم و اگر چنانچه تفرق انصالی
 قلیل است مثل فتنه ن سر سوزنی یا نوک خارجی اصلاح آن خواهد
 باید کرد و احتیاج بآن نیست که در امثال این تفرقات است
 علویات قوی کرده شود مگر آنکه از نیست زدن حیوانات سمی باشد
 مثل غنچه و عرق که متلف و مملک است با تفرق او داخلی باشد
 چه درین صورت احتمال امراض مملکه که مثل حدوث تشنج است
 و علاج این قسم علاج سم آن حیوان است و آن بر وجهی که در
 واقع است اما در علاج دلی که در مندر شدن عضو است و مقتضی
 المسمد به بیسی از اسباب خارج مثل آنکه در وقت از بالای

اندون با بادوست بر چیزی رسد درین نوع بستن ملائم بعضی
 کافیت و با او اندک از او رویه که درین امر مفید است مثل نش
 و در غرض با بونه و امثال آن و هر چکار که اجتماع شش و فم شود
 تفوق هم در غم باشد و هم در عظم با غرض و اینست از بعد از شش
 باید نمود غاما در علاج سقط و فربه فصد و جنب از خلوت باید کرد
 و پرمیز از گوشت و تلطیف در غذا نمودن و استعمال او در کمال
 اینها از اطلب و اخذ و مراهم بطریق جزئی و مخصوص مرض بخور
 مذکور است باید کردن **مقاله در بیان منافع و افعالها**
 بیاید دانست که داغ منها و در بعضی امراض و قروح خبیثه عقیقه از
 جمیع معالجات بسندیده است اما باید که او بعد از یاس از معالجات
 دیگر و در آخر امراض مذکوره باشد و از اینجا است که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله فرموده که آخر الد و اول الکی و فایده داغ در معالجات که فرموده اند
 انشرفا و است و تعویث عضو مایوت است که در وسوسه المزاج
 بار و حادث شده و دیگر تشکیل مواد فاسد که متعین بعضی مایوت
 شد و فایده جمیع مسکین خون از معالجات میگردان میکند و هرگاه که معال
 بعضی مسکین خون از سیلان عضوی را داغ میکند باید که داغ را
 کند تا محال آفت بتاثر شود و موجب خشک ریش بر محل داغ باشد و اگر
 چنانچه معالجات برای اسقاط گوشت زاید از جراحت میکنند می باید که
 مطلق باشد بر حد صحیح جراحت از فاسد و آن حد صحیح محل و وجع و الم

است زیرا که آن فاسد شده است اگر الم و وجع مزمن باشد زیرا که
 از حرارت غریزی و وجع فانی شد و چون فاسد و صحیح معالجات
 در آن شود می باید که آنست داغ را خواه آهن باشد و خواه فیند چکن
 فاسد نمند و مقداری که طیب منجرب و جراح صایب الله بر من
 و معالجات بسیار و کاه چنان است که لم و عظم بر دو فاسد میشود
 پس با وجود داغ منها و درین بر لم استخوان را که در شیب او است
 انجامیده نیز داغ باید کرد تا فساد گوشت و استخوان هر دو بطل
 شود و این تدبیر در غرض میکند و مراد بغرب جراحت بناسود
 انجامیده کج چشم است از جانب انشی اما این تدبیر مذکور کرد
 فساد گوشت و استخوان هر دو باشد و در قروح و جراحات نیز
 است زیرا که مغز سر از حرارت آتش نهد و متاثر میشود و این جهت
 احتیاط عقل و هواک است و دیگر داغ منها و در غضب و او تار و
 طاعت نیز منظره است و درین تدبیر جراحت عالم بقوا بین اعمال
 می باید **مقاله در بیان امراض مجتمعه** بیاید دانست که
 قوانین علاج اجابت که هر چکار که امراض مجتمع میشوند در بدن واحد و
 درین مقام آنست که ابتدا در علاج با مری کرده شود که در و یکی است
 شایست است که یکی آنکه صحت یا فتن و خلاصی از و موقوف بر آن
 از مری باشد و صحت او بی صحت ثانی نباشد مثل درم و قروح طاهر
 یا پس درین مقام واجب علاج بدن است اولاً ناسود المزاج را بطل

بعد از آن استعمال بعمل آید و در هر مرتبه
 قرص باشد پس درین صورت علاج بر عکس باید کرد و تا آن
 که اجتماع باین طریق باشد که مرضی سبب دیگری باشد مثل
 سده و تب زیرا که سده سبب تب است پس درین صورت
 اقدام بعمل آید و از آن سبب باید کرد و سده را باید کشود و اگر
 در اخلاص و علاج سده معالج محتاج خواهد شد با دو چیز معالجه
 است با تب اما چون سده سبب تب شده است و چون
 زایل شود تب نیز زایل خواهد شد پس از اختیار بعضی ادویه
 منقحه باکی نیست اما باید که قوی الحارة نباشد و مثل سبب
 قرص است و سبب این قرص تب و قحط حادث شده است
 اما در علاج قرص باید کرد با دو چیز مختلف و وجود عرض حادث از قرص
 تب را باید کشد و چون قرص بعد از آن تب نیز بطول خواهد
 آمد اما معالجه در علاج سبب باید که جانبین قرص را عرضی دارد و با وجود
 مجففات باید است رطبه نیز باید که ثالث آنست که از دو مرض
 مجتمع واجب الایتمام بشان او باشد مثل اجتماع تب محرقة و بقص
 باید کرد و ملتفت باید شد و اما هر چگاه که مرض و عرض
 شود در علاج توجه بر مرض باید کرد مگر آنکه عرض بر مرض غالب
 پس درین صورت علاج عرض باید کرد و ملتفت بر مرض نباید
 مثل قلیح و جمع حادث از و زیرا که اگر جمع شد بد شود و اثر او

قرص تب
 تب و قرص

بیطین سرایت کند بالفعل ممکن است پس درین صورت استعمال خواهد شد
 برای تسکین و جمع ضرورت اگر چه موجب غلطی مادی و مرضی و استیقام
 سده است و علاج او محفوظ است
 تمام شد باب اول در قسم علمی از کتاب مسمی تحت عنوان بر مقالات است
 تمام شد

باب دوم در قسم علمی

و این باب نیز مشتمل بر مقالات است

مقاله اول در صداع

به آنکه صداع و جعنی و آلمی است در اعضاء سر و مراد با عصبی است
 اربع است و یا فوخ و قاعده و عظم قشر و جدران اربع عبارت
 و یا فوخ و قاعده و عظم قشر و جدران اربع عبارت از چهار دیوار است
 و مقصود ازین تعیین و تقیید اخراج رمد است که آن آلم و وجع
 است و در رمد سر از سود مزاج ساده است یا مادی و مادی که خلط
 موجب مرض است منقسم میشود بنوع قوام و غیر ذی قوام و ذوق قوام
 منقسم در چهار قسم است خون و صفرا و بلغم و سودا و غیر ذی قوام
 ریخته که باوست و مایه که آب است و سبب صداع یا مادی و ذوق قوام
 است که حار است مثل خون و صفرا یا بار دست مثل بلغم و سودا

بیک
 و مادی

و سبب صداع و موی را علامت پیری و عروق سر است و گشاید در آن
 آن این امثال را در انواع می باشد امثال پیری خب اوجیه که ظرف نشسته
 که آن رگهای مجوف مودع است از برای سکون و حفظ خون در رگها
 بموضع مقصود من عنده الله و یا بحسب قوت است و علامت امثال
 اوجیه خبیثه است و نقل و سستی بدن و گرمی و گشاید در آن
 عروق و نقل و تمدد جشم و ظهور رگها و بسیاری تمطی که آن گشاید
 از برای دفع نقل از خود و اختیار و تشاوب که در بدن باز کردن است
 بدفع نقل اما تمطی عام است جمیع بدن را و تشاوب مخصوص بدفع
 نقل طاری است معده را و علامت او خوب و عظم بعضی دستی
 و کلان فکر و حواس و شیرینی دهان و حدوث حالتی شبیه با عیال که
 مراد بیان مانده است و کوفت یا فتن است و گاهی جکیدن خون از پیری
 و لیه باید که بی غلط قاروره و استقریت آن خصوصاً که فصل ربيع باشد
 و بدن لطیف و مزاج حار و سن شباب و تند بر مقدم از شرب و ماکول
 شاد عدل است برزاید عدالت بر ذرات و موی و علامت امثال
 قوت مضطرب نفس است و سقوط شهوت غذا و نقل از حرکات برعت
 و تائیر و قلت سرفی اعضا و عدم نفیج قاروره بعد از تحقیق صداع
 دمی بیان علاج مقصد علاج قصد کردن از قیال است و از خارج
 خون بسیار که قوت بود باشد و خون غلیظ و سبز یا سیاه باشد
 یا سبز و غلیظ و زمان و سن موافق بود درین تدبیر و درین

کیفیت خون بجز حار و دلیک طبیعت لطیف فوکه باید که در مودع
 و تشاوب الشیر باید و اگر تب باشد و اگر تب نباشد و سرفه نیز نباشد
 جواب بارد باید و در مثل غرضندی در دم و ترنجبین مساقی کرده و یا شرب
 فستق و در دم و یا تمکین طبیعت تب فوکه باید که در مثل فستق و الوبی
 و ترهندی و پستان و نفثه و ترنجبین و خیار شیر و شکر سفید یا
 از هر یک مقداری که طبیب صلاح داند یا نفثه و نیدوز از هر یک پنج گرم
 و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید یا فستق و در دم و ترنجبین و در دم مجموع را
 فستق در دو پیاله کلان آب جوشانید تا نیمه ماند و صافی ساخته نیم گرم
 باید خورد و غذای مزه از ماش مقشر و شیر و مغز بادام و اگر سرفه نباشد غذا
 از تب الوبی گوشتی یا شیر و مغز بادام و گشاید مزه و ترهندی و شکر
 شیر و مغز بادام و یا نفثه مرل و در دم و ترنجبین و در دم مجموع را در یک
 نیم پیاله آب جوشانید تا نیمه ماند و صافی ساخته نیم گرم باید باشد
 و یا انار شیرین و ترش یا شکر افشوده مقداری نیم رطل که یک پیاله مینویسد
 باید و در دم و ترهندی و در دم و ترنجبین باید خورد و بیان خلط و غلیظ
 نافع از صداع حار و موی باشد و روغن کل یک جز و و کلاب سرکه از هر
 یک ربع یک رطل و شکر کل و تنک کرده و نیک برهم زده و برین بنهند
 باید بپوشند و ازین فخله اندکی بوقت وجع بر سر باید مالیدن یا نه
 که آن گشاید آن لود کرده بر سر باید نهادن و بوقت هر یک از کلاب
 و سرکه بر سر مالیدن نافع است و نیز اسبغول در قدری سرکه زده تا

صداغ
درین
ماده

باید زرد

عاب بازدهد و بر سر بالیدن نافع است و کل خطر در سر کردن کرایه
ظاهر شود بر سر بالیدن بوقت وجع نافع است و چنانکه در وقت
و با بقیه بار و غش نباشد و بار و غش بیدار و غش چنانکه نافع است
و اما صدای که کرده او صغراست بسبب او صغور و بخار است صغرا و بی
مدام و غش شدن غرق سر از ماده صغرا و بی بخار است آن و غش
این سبب زردی پوست و بشره و التهاب و سوزش سر و بسیار
تشنگی و کم و من و سر و غش و سقوط شهوت غذا و ناراحتی بول
اینکه او سفیدی در وقت آن حین از دیاد و وجع بسبب صغور و صغرا
و این صدای که این علامات محل خوف است و مندر بر سر سام اما خوف
وجع و زوال او سر از علامات حسه است و دال بر لطافت در وقت
ماده و سر و تحلیلی آن و اگر با این علامات مقارنت زمان باشد
یا شرمه باشد و شهاب سن و صغرا و سر و مزاج و غیره و خفاقت
و تدریج سابق از اغذیه و اثر به باشد در دالات بر صغرا و سر
درین حین که **بیان علاج** و علاج صدای صغرا و سر و غش
صدای صغرا است غش و سر و اثر به باشد و سر و مزاج و غش
و غش است سبب پشتری باید و ترک فصد زیرا که چون ماده صغرا
صغرا باشد اگر فصد کند وجع پشتر میشود زیرا که خون بر طوط
مصلح صغراست و درین ماده تلخین طبیعت بطبع و خلیه کابلی و غش
بلید یا آب که مثل آلودگی بخاری و عذاب و مکرر خندی و سر و غش
مستعد

صداغ

بست عدد و غش کاسنی سر دم و پنج سوس تراشید و نیم کوفته سر دم
و آلودگی سرین بست عدد و غش جازی که او را نان کالی انگی نامند سر دم
جمع این دو و در سر و طری که یک و نیم کاسه بشود و با شل است باید
چون شایسته نصف ماند و از کرباس گذرانده و صافی ساخته و در وقت
در وقت نیم بست در دم و غلوس خیار شنبه در دم حل کرد و دیگر بار گذرانده
و صافی ساخته نیم گرم بر نهاده و خیار باید کرد و صفت حبیب که مسهل و جاز و صغرا
باشد از صدای بی اذیت و افزار اجزاء آن بخت خشک دو در دم و غش
مستعدی در وقت سبب نیم دانگ در دو جبهه و زرد سینه مجوف تراشیده و در
با دم حرب کرده یک در دم و در سوس نیم گرم و پوست عید زرد یک در دم و غش
را کوفته و نیمه آب سبب باید ساخت هر یک بمقداری که با ساقی توان
در بدن و این شربت واحد است بعد از غذا و شربت شش روز غذا
طایم این جلاب را بوقت صحرای خیار باید کرد و تا نیم روز توقف باید
مقدور تا عمل در و آخر شود و بعد از آن از قندهار شقال از سبغول
یک شقال از چهار قاشق آب سرد شربت کرده باید آشامیدن و غش
در سر و سر باید و در جلاب اگر از دار و نیم روز خلاص باید غذا نیاید
و صحرای خیار را که در کیشین خلاص میشود بوقت صحرای خیار باید کرد
و آب در آخر غذا بعد از نوبت مسهل و غش و زرد و سبب با آب کوفته
آلودگی و در سوس است اگر شش از غش از غش شود آن غذا نیم
آلودگی و امی شود و در آن حین چون طبیعت مشتاق بدل و خلیل

ف

عقد محلول به در وقت جذب کرده با علق چون در وقت می بردن
 منبر یا سمال عزم میشود و چنانچه طیب از علاج او عاجز است و اگر کس
 صداع اختیار حب نتواند کردن تدبیر نیست که سبب نیاید و اگر بر وجهی
 که وصف کرده شد مدبر باشد و قدری الوی بخاری شیرین پاک کرده از کوزه
 و بخار در یک باله انداخت و آب قدری که اکثریت مضموم بالای آن است
 و با شش آنست که شسته تا آلوده شود و فرود آورده بدست باید انداخت
 و از کرباس گذرانیده و دیگر بار در یک باله انداخته آنست که بگوشت نایم
 نمائند و بعد قدری قند که با اختیار دو حبه آب آلوده و یکی قند و سکنجب
 در آن انداخته تا شش آنست بقوام باید آوردن و صاحب صداع بخانه درم این
 شربت بعد از هر سیز و خور و جلاد پنج شش روز بر چهار اختیار نمائند و این
 شربت اصحاب یرقان و حمیات حاره و کسائی را که احتیاج به سهل نمودن
 نیز بسیار نافع است و چون جویب و مطبوخات کثیر از او بود که در این
 بشاقت و کرات طعم است معده الجنان را شفا حاصل قبول نمیکند و معده
 بقی میشود استعمال این شربت در مواد صفراوی و اخراج آن مناسب
 و طرا که درین مقام نافع باشد و تسکین صداع حار کنند و سبب از اجزای این
 افیون است و پوست خشک شش یکدم کوفته و خسته و باب بر کس
 گاه هوست یا بر کس ششها را کوفته ریخته و جع طرا باید کرد و خوردن
 از صداع حار بسیار نافع است و صداع حار از سوزان علاج باید کرد که باشد
 دو قسم است یکی بلغر دم سود و دیگری بلغر و سبب سرد در فتنه طعم

باید

بخار در وقت
 بیهوشی صداع

از

در وقت و چنگ در زمان بروج و با سردی فتنه است و باید
 بر سر کردن سرد و هواهای سرد است و متاثر شدن سرد از آن و باید آن
 سرد به بارد و با طبع یا با الفضل و علامات این اسباب گرانی سرد است
 وجع است و میل وجع بجانب موخر سرد عدم سرخی در چشم و روی و سردی
 ظاهر جلد و بطور متعین و سفیدی قار و وضع که در آن در طوبت دهن
 از آن و میلان لعاب از دهن بوقت خواب و که در وقت حواس و با فتنه
 و آرام و قرار از ماندن و کمالات سخنة و این صداع در مشایخ و در بزرگان باره
 و در رستان و اهل تنعم و راحت و فرقه را و ابدان بلغر و سنون و کسائی را که
 تدبیر سابق ایشان از ماکول و مشروب بارد و طلب بوده باشد حادث میشود
 و این صداع اگر درین شود و بزودی زایل نگردد و مخوف است زیرا که مال اوج
 یا سکه یا قلیق بالقوه یا غر است و در اصحاب وجع شقیقه اگر بخیر نزل آید
 از جبهه و در طب و بعضی مبتلا باین صداع و اجیت که در معالجه این احوال
 و سهل شمار و این صداع در ابتدا سهل العلاج است **بمان علاج** و علاج
 شفته و باغ است از بلغر غلیظه و شقیقه بدین محبوب مسهل و ایا جات و ملطف
 غذا و تحقیق بدین صاحب این صداع و در علاج در اول امر سزاوار است که چند
 بر چهار صلیح جلاد از پنج سومین سه درم جو شایند و دهانی ساخته در ده درم کفند
 آینه بخور و غذا نخورد و شکسته یا شیر یا مغز بادام یا مغز تخم معصر و بعد از ظهور
 از فتنه در قار و طب جبر باین صفت که مذکور میکرد باید داد و اجزا او جبر سقوطی
 یک مشتال حب التیل نیم درم زرد تر است شده بار و عن جرب کرده یکدم غار

(Faint handwritten Persian script)

مؤلفین

سرایه که در
در حیات و شایسته
در حیات و شایسته

و عدم سوزش و عطش و وقت تبخیر و لطافت و کماهی در صداع شود
 قاروره سفیدی باشد و رفیق و این علامت روی است و نیک
 نیست اینجا که در صداع صغری و تب صغری و وقت قاروره
 از علامات روی است زیرا که خوف مرگ است و مرگ از جمله امراض
 ممکن است و باین علامت اگر کمالت سن منقذ گردد که آن سن باشد
 شست است در حالات بر سودا و است خصوصاً که زمان غلبه
 و مزاج با پس و چون خشک و خفیف پس علاج درین مقام اسهال سودا
 به طریقه سیاه و افیتون و غار یقون و اسطوخودوس و بقیاج و یارچ
 و صوب بعد از حصول نقایع بتدریج و بعد از مزاج و سر را بر و فتهای مناس
 مزاج و مرض چرب کردن مثل روغن زکس و روغن بادام شیرین و جلات
 از قندهار و درم با درختی و درم پنج سوس تراشیده سه درم و غذای
 از تخم شکر و شیرین مزاج بادام یا مغز تخم معطر سازد و هر چکانه فقیه
 قاروره ظاهر شود تنقیه و پاکیزگی را چ باید کرد یا حبش بسیار یا حبش
 صبر یا تنقیع صبر یا بلبلنج افیتون و یا باین حب که نوشته میشود و این
 خلط سودا است و منقی و باغ از خلط فاسد سوداوی و درین غایب خطرنا
 نیست اجزاء افیتون و درم غار یقون یک درم برید سفید مجوف تراشیده
 و بر روغن بادام چرب کرده یک درم آن خلط خود و سوس یک درم بقیاج یک درم
 مجموع او و بر کوفته و بخته و باب با و باین خمیر کرده جها باید ساخت
 هر یک مقداری که باسانی لقان فرود و این یک شربت بعد از غذا

بماده که در صداع
 از قندهار و درم
 از تخم شکر و شیرین
 از قندهار و درم
 از تخم شکر و شیرین

بماده که در صداع
 از قندهار و درم
 از تخم شکر و شیرین
 از قندهار و درم
 از تخم شکر و شیرین

مقدار

است علت روز و غذا مناسب و این حب را در سحری اختیار باید کرد
 و وقت بیستین خبر باید کرد تا غل و او را آخر شود و بعد از آن
 شیرینی بارده و مثال قندهار و دو قاشق کباب و دو قاشق آب و یک قاشق
 ریحان شسته اختیار باید کرد و بوقش از حکما گفته است که صداع حاد
 از او سوداوی صغیف می باشد و جالینوس گفته است که من در صداع
 حاد از او سوداوی مزمن استعمال مثل خردل که قوی می نامند بطریق
 گاه و بگاه میکنم و روغن خردل بر سر می مالم و این از موده موجب نجات
 از این صداع است و نیز جالینوس گفته است علیک فی علاج صداع سوداوی
 با استعمال الجویب المسکوت مرة بعد اخرى یعنی در علاج صداع سوداوی
 استعمال جویب مسکوت بکرار می باید کرد زیرا که سودا از خلط غلیظ و غیر
 است و به سولت زایل نمیشود و در پر پیچ و جواب از ملاحظه حصول
 تنقیع مادی و او به قوی باید کرد و در روز اول جواب و غذا مناسب اختیار
 باید نمود و درین خوردن و این ماده هر که بخواند بسیار دارد و با خواب بسیار
 میرود و مضرات و باعث آل می باید و از غذا به بارده و ماضی اجتناب باید
 کرد مثل روغن و یا سکنج که آبش با سرکه است و امثال این از غذا و کما
 صداع بسبب ماده روغنی می باشد که تجش سر شده است و آن بسبب نقایع
 و زجاجی بخارات غلیظ است که در بطون و افیتون ممکن شده و علا
 امه سبب حرکت بسیار و عدم ثقل است زیرا که از جسد روغن و بخارات
 و اورا سخت لازم است و انتقال از محلی به محلی این نیز بواسطه سختی و

کما و جالینوس

ف

دعاغ

سنگ در معده
و در اجزاء دیگر
که در معده و اجزاء دیگر

بیان صدای که از معده
خارج می شود

و سواک

بیان صدای

در معده
که صدای

و ایارج قیصر او ایارج اگرگاهش را درین صداع نفع بسیار است
و در اجزاء دیگر ترکیب این دو وقت حاجت رجوع بکتاب قریب
قلاسی باید نمود که اکثر ترکیب مستعد در امراض انجا مشهور می
شده است یا سبب در صداع رخسار خلط مرارست در معده و علل
این سبب غیثان و تقلب نفس است که مراد آن بر هم زدگی مشایخ
و دیگر تلخ دهن و عطش شدیده و قلقل و کرب که مراد آن حول و سواک
است و اندوه و سوختن فم معده و آروغ بد بوی و سکون او نیز در
و همچنان غلبه آبی نزدیک سنگی و علاج درین صداع قی است بآب گرم و تخم
و اطعام غلیظ نانی در سرکه زرد که با در آب انار نیم ترش یا در آب بخوره
یا در دود ترش و اگر با صفرا اندک بلغغ مزه و چ باشد ترک دود اولی است
و اقتضای نمودن با سبق زیرا که دود غلیظ می کند و موجب مزه
است و تلخین طبیعت بطبیعت زهره که باید کرد یا بکوبیت الوی بخاری
مندی یا شیرین معده با دهم و کوشش زیرا که در کشتن اندک جمود فنی است
تقویت معده میکند و در شیرین با دهم تلخین مطلوب حاصل است **بیان**
آتش برینگز که زرد می باشد یا زرد از ماسش مقشر و شیرین با دهم و صفرا
ناخ و نیز تقویت دماغ بمشروبات و تلخینهای که مقوی دماغ است باید
نمود مثل غیر و ضدل و تلخین باب سب و مبی و ضدل و کشنیز باید
ساخت و آب تره و بادرنک و ضدل اگر مراد زردی ترطیب باشد
و بیاید آنست که مراد زرد آتش برینز چهار است و در امراض قد

صداع

اختیار آتش برینزی است که در آن گوشت نباشد ولیکن شج ابو علی
تذکر کرده و مروره نام آتش برینز ساخته مطلقا خواه در آن گوشت باشد
در دهن کل و سرکه و گلاب بار و دهن نیلوفر و سرکه بوییدن و سقوط کردن
خفت و نیلوفر در پنی از جمله تره پنهان است و یا سبب در صداع رخسار
ناخ مسود و ولایت در فم معده و علامت این سبب سوختن معده است
و ترش دهن و بسیاری اشتهای طعام و آروغ ترش بد بوی و یافتن
الین اعراض بعد از قی مسود و وی و علاج درین مقام تقویه فم معده است
بآب گرم و قندی و جوز العی مخموم با این آب و با کنگره و زرد با این
خوشه است و او را زراب العی می نامند در لغت عرب و جلاب از
بادر بخوبی مقدار یک درم و قنده درم اول یا در بخوبی برادر یک و نیم سال
باید جوشانید و باقی آتش آهسته تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده و صافی
ساخته بعد قند را در و انداخته نیم گرم باید آتش مید و غذا مروره از خود
آب حرف با شیرین معده نیم معطر اختیار باید کرد و جهت تلخین طبیعت
ماده حب افیمون یا طبیعت افیمون و تقویت سر و دماغ بمشروبات حاره
و طبع باید کرد مثل زکس و با سمین و غیره و استعمال اطریقیات مقوی دماغ
نیز درین مقام نافع است و سقوط از آب مرز بخوبی کش کردن و مشک و
نیز درین مقام نافع است و اما صدای که از مسود و ایارج خالی از ماده است
و دود می باشد حار یا بار و اگر حار است یا آن سباب خارجی حار
شده مثل نشستن در آفتاب یا پیش آتش و علامت آن مقدار و قناری

بیان صدای که از معده
خارج می شود

بیان علاج

در معده
که صدای

بیان صدای
که از معده

سبب است تا تقدم آن و غلبه شد بد و نقل و اگر این سر و قلس است
 درین وقت که بنی و زبان و سکون این هواض با شیب یا بار دانه است
 و علاج درین مقام شربت سکنجبین یا آب سرد انداختن است و یا بار
 سرد ساخته باید خوردن و یا شیره تخم خرفه مقدار پنجاه مثقال با قند بخورد
 ده درم و یا ترندی مقداره درم با قند مفید مقداری که شیرینی حاصل
 شود و یا شربت آلو و شربت سبب ترش و یا شربت خوره با قند
 و غذای زوده از ناشی معطر و ترندی یا حب ارمان و تبرید سرد
 بجزهای جویندنی و نظایات بار و الطبع و التیدین روغن گل و اندک
 سرکه بر سر و مقام و مسکن کردن در مکی که مناسب معالجات مذکوره
 درین صناعه است یعنی مسکنی که بار دانه است بحسب هوا یا بیان **صدق**
که از اسباب و احوال این صناعه سبب اسباب داخل است
 مثل حادث شدن از خوردن قند و زنجبیل و ناکخوده و علایم این اسباب
 تقدم سبب متاخر و غلبه شد بد و انکار دانه و سوسا و سوسا و بنجوانی
علاج و علاج درین مقام ترید دماغ است بر روغنهای و نظایات بار دانه
 مثل روغن بنفشه و کدو و نیام و زنده کردن ترانسه کدوی تر و کل آلو
 کدو بر سر و عرق بید با اندک سرکه و صندل و گلاب بر سر و التیدین و علاج
 درین مقام از اسبابی بار دانه مثل ترندی و آب انار برین معصوم
 یا شیره آن و سکنجبین ساده و آب هند وانه و تلخین طبیعت است
 و نیز شربت و صناعه حادث بسبب غم ازین قبیل است و بهترین علاج درین

ده مثقال و آب بار دانه مقدار سکنجبین

صدق

مقام خواب کردنت و تحویل و طیب دماغ و مزاج بخوردن کاهو که طبع
 و سبب سکنجبین است و نیز بار دانه و غذای زوده از ناشی معطر و کدوی
 تر و کدو شربت مرغ جوید یا ماء الشعیر اگر حرارت در جمیع بدن احساس کند و اما
 صناعه که حادث از سوسا و مزاج بار دانه بی ماده یا از اسباب غلبه بدن
 یا با شربت مثل حادث از علایق بر دانه و کدو در هوا می سرد و سوسا
 و لوان و آب سرد در آمدن و علایم این اسباب تقدم سبب بار دانه
 حواس و نقل سرد میل و جمع بجانب مفر سرد و سکون و جمع یکدات حاره
 مثل بادبان و سوسا و ازین گرم کرده نهادن و علاج درین نوع صناعه
 خواب از بادبان و درم و پنج سوسا ترانسه درم و کلفند شکری با قند
 ده درم و غذای زوده از بخود آب یا مغز تخم معصر و خوردن کاهو شربت
 حاره و کدات حاره و دخول حمام و سر را بر محادات گرم با حاشای حاره
 و آتشین بیان **صدق** **حادث از اسباب و احوال** و یا از اسباب
 داخل است مثل حادث از خوردن آلو و نیام و مفر دماغ مثل افیون و کافور
 و خوردن آب سرد و مثل آن و علایم این نیز تقدم اسباب مذکوره است
 و معارفت آن در دودت ملوس و منع شدن به پوست بدن سرخ و گرم
علاج و علاج این صناعه تشجین بکرم ساختن سر است به نظایات بار دانه
 و روغنهای حار و جگانهیدن و ششویات حاره و خوردن کلفند و بخود آب مرغ
 خاکلی و اطراف نقل بزرگ و ترایق اربعه پیش از طعام و بعد از طعام مجوز است
 و اگر این صناعه بقوت و مزمن شود موجب کوری است و کار این صناعه

بیان صناعه حادث از سوسا

بیان صناعه

در بعضی اشخاص کفایتی میشود که فتح عین میسر غریب و گمانه پیچ نباشد
 یا برآمد میکند یا از آن میکشد و در اکثر کبوری می انجامد و نزول آب در
 چشم و این صداع را بعضی می نامند و از تاریکی منع می شود و از روشنائی
 متعذر و این صداع اگر در کسی عارض میشود که در غش صغیر باشد و بخواهد
 راز و قبول میکند و طبیعت از دفع آن محذور عاجز است و علاج در حق
 صداع تقوی بر دفع است بشوینات و او و پنجه شوی معقوی را که در حق
 آب و حب واجب مثل غیر و عود و بعد از آن تنقیه و باغ و جمیع بدن از اخلاط
 فاسده و رطوبات زداید با بارجات و جنوبات نافعه مثل حب میباید
 و بکین طبیعت کفایت عار و جوالات از شبات ملینه و جلاب از بنفشه
 و پنجه سوس تراشد و نیم کوفته از هر یک سه درم و قند سفید ده درم اول
 و در از در یک و نیم سال آب باید چوب نشیند تا نماند و از کرم یا س که را بپزد
 صافی ساخته و قند خالص کرده نیم کرم باید شامید و غذا و مزوره از کرم و
 مغش و شیر بادام و از معالجات اوست جوش آمیدن سداب تازه در
 روغن زیت و اگر ذیت موجود نباشد در روغن کچند چندانی که رنگ سبزی
 سداب در روغن ظاهر شود و از این روغن بر سر باید بپاشد و این قول
 درین صداع را فصل شمرده اند یعنی گفت و کوی بی فایده است زیرا که
 شفا یافتن ازین صداع دور است اما بهر تقدیر در معالجه او سعی باید کرد
 تا زیاده نشود و سبب نزول آب در چشم نکرد و **دست حب نافه**
صداع در وقت اما حبی که نافع ازین صداع باشد هر سقوطی یک مثقال

بسته

مرد

بسته

بسته

بسته

عبد

بسته

عبد و در یک مثقال مصلی نیم درم مجموع را کوفته و پیچیده و آب کرب غبر
 کرده حب باید ساخت و بوقت افشخ خلط باید فرو برد و این یک شربت
 است و حب قویا نیز ازین صداع بسیار نافع است و اجزاء و حب
 آن برین وجه است عصاره انیسون یک درم هر سقوطی یک درم سقویا
 نیم انگ شش مثقال و در آنک مجموع را کوفته و پیچیده و آب کرب غبر کرده
 حب باید ساخت و این نیز یک شربت است **مقاله**
در بیان شقیقه و این اسمیت مرد در شقیقه را و او دردی و الم است در یکی از
 دو شش سر و آنکه عام نیست تمام سر را بپس آنست که ماده این مرض در
 قاع است و هر جانب که الضعف است قبول آفت میکند و درین
 مناقشه جاری است زیرا که قاع ماده مستلزم حدوث آفت در احد
 معین نیست غایت مافی الباب مقتضی حدوث آفت در شش یا شقیقه
 باشد چرا جائز نباشد که بر تقدیر قاع ماده منتشره بهیچ اعضا و اجزاء
 شود و صداع عام باشد این مقدار توان گفت که ماده قلیله بعد از
 حدوث تجا و از سر است از آن محل محلی دیگر نمیکشد و این نیز در حق
 باشد که ماده در قوام باشد اما اگر ماده غیر ذی قوام باشد که مثل مایه و روغن
 محلی گشت است و سبب این صداع که شقیقه است سبب صداع مذکور است
 غایتش آنست که غشای طب باید که معروف بجانی باشد که در وقت
 و ماده این حکم را یا حار رموی است یا صفر اوی و یا یار و بلغمی است
 و علامت شقیقه رموی مثل علامت صداع رموی است و علاج او

بسته

درین صورت قصد قتل است و استهال و تلبیس طبیعت باب توکل
 و مطبوخ خیار شیر و همچنین علامت شقیقه صفراوی علامت صفرا
 صفرا و ب **شقیقه صفراوی** و علاج او علاج صفرا صفراوی است
 بمطبوخ بلبله زرد و تقیه جمیع بدن از خلط صفراوی و نظائر است
 کردن چنانچه پیش برده طبع کرده باشند و چون درین عرض خون از
 قطع سل باید کرد که آن عبارت از بریدن رگی است قریب صفا و فلف
 کردن آن و نیک بستن که خون شریان جریان نکند و اگر بعد از جریان
 نیکین شاید خوف هلاک است پس بوقت جریان خون **ادویه را** از آن
 لازمه که در او آن ادویه باشد سر جراحت است مثل افیون و عصاره
 و تخم کاهو و کثیر اودم الا خون بوزن برابر مجموع را کوفته و نیک مخلوط
 کرده و بآب گرم خمر ساخته بر روی کاهن باغ مالیده و بر جراحت که خون
 از وجاریت باید نهاد و چند روز او را از محل خود نباید برداشت تا تمام
 خشک شود و اطلبه درین باب معالجه و انتظام مبالغه بلین دارند زیرا که
 در جریان خون شریان و عدم سکونت آن خطر عظیم است **شقیقه بلینی**
 و اما شقیقه بلین و سوداوی را علامت و علاج هر دو قریب به علامت و علاج
 صفرا و بلین و سوداوی است و از شقیقه بلین جلاب از تخم بادیان و دود
 و از کل انگبین قندی که بر بادیان کل قند است ده درم و زرد از تخم بادیان
 و شیر که تخم معصف باید داد و تقیه و باغ و جمیع بدن یک اصطبله خفیه
تفت جاب مطبوخ و اجزاء حب اصطبله خفیه و انیس سلبه و مفت

در
 این
 باب

درم غار یقون ده درم صبر سقوطی هشت درم سنبل و حب بلین و شمشاخ
 از هر که در او آن کل کن و کیا بی است که او را خلیل مامونی می نامند از هر
 یک دو درم زعفران نیم درم افیون و شحم حنظل از هر یک پنج درم مصطکی
 یک درم مجموع ادویه را کوفته و باغ و باغ برک بادیان خمر کرده جسمها باید
 سانس و مقدار خوردن این ترکیب بوقت حاجت و بعد از چند روز خوردن
 جواب و غذای موافق بگویند **شقیقه سوداوی** اما علاج شقیقه
 سوداوی بخوردن جلاب است از بادیان و تخم بادیان و دود و از پنج سوس
 و استسبه نیم کوفته سه درم قند سفید ده درم بر وجهی که رسم و عادت است
 طبع کرده و صاف ساخته و قند بآن میخورد باید خورد و غذا نخورد آب درون
 بادیان و تقیه بدن بعد از تقیه ماده کثیف خون با مطبوخ افیون باید کرد
 و نظائر و باغ بلینی که معوی و باغ باشد و حار و رطب بود باید کرد
 و نظائر از خنایش حار و رطب جو شنبه نیم گرم بر سر باید ریخت و خود را
 از گرمای بسیار گرم و از سر بسیار مسخ محفوظ و پوست سیده باید داشت
 در دو سه روز و در الم شک مقدار یکمخال بر نهما را اختیار باید کرد که بسیار
 نافع و قوی که ماده شقیقه بلین و سودا باشد **اجزاء و ادویه المسک** اجزاء و ترکیب
 و در المسک بر این وجه است چند سبه مسکه یک درم و نیم تا بخورده که در او بآن
 اجزاء است و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم افیون و دود و مسکه
 از هر یک یک درم مجموع ادویه را کوفته و پنجه و بوزن ادویه صاف خمر کرده و در آن
 طلا گشته برداشته و شب جو باید نهاد و مقدار خوردن را از این معجون بگوید

تراشیده و نیم کوفته دو درم باده درم قند سفید اول دو درم با قند و کباب
 کرم ناب دو باشد با قش است طبع با کرم کرم تا نیمه کباب و از کرم
 گذرانیده صافی ساخته بعد از آن قند اضافه کرده نیم کرم باید باشد
 چنانچه عادت در رسم است و قند از زهره از غنچه شکسته و با قش
 مغز بادام بعد از ظهور بفتح در قاروره تنقیه بدن و دماغ از فساد
 موز بر سودا و پدید آمدن بطن حب الیمون یا بطن حب الیمون
 و تقوی به سر و دماغ بمشروبات حاره عطوره و عطوسات و غرغره
 قطع اخلاط لزج از دماغ و حواسی آن شود همچنین کرم در معالجه دوار بطن مذکور
 و کاهی **دوار حاد** و **دوار مزمن** و در از عقب امتداد حادث میشود و معالجه
 بقی است و تنقیه معده از غذا فاسد و سرد و دوار مزمن و دوار مزمن
 را آنست که متعاده اطر بقل صغیر شود و الزام اکثر جنبه کین ببادیان روی
 و مصطکی از هر یک و اگر خلط کوبه مخور و کاهی دوار حادث از کرم
 و خلط میشود و آن یا صفر است یا خون است **بیان دوار صفراوی**
 و علامت دوار صفراوی قش یعنی اندوه و التهاب است که مزاج
 سوزش است و تلخ دهن و زردی رنگ و سرعت زوال دوار و بسیار
 عطش و تخیل اشیا زرد و سقوط استهای طعام و تاربت بول و بخت
 راحت بجزهای باز و از اسهال و اقدیه و او و به سرعت بخت حرارت
 ملمس سرد و علاج درین مقام قی است و اخراج ماده صفرا از سینه و بدن
 بطن حب الیمون یا بطن حب الیمون که او را تقویت نموده کرده باشند و علاج

و مثلاً ۱۱۱

منی دو درم و از پنج سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم و غذا فرود از
 من قش را بشو و مغز بادام و تقوی به سر بمشروبات بارده مقوی و دماغ را
 شش قش و کل نیلوفر و کل قش و سب و نظولات مخلوط و عطوسات
 و معطولات بارده و چکانیدن کلاب و اندک سرکه در پی و بوبیدن
 بر کلاس از مقویات سر دماغ است **دوار رموی** و اما علامت
 دوار رموی سرخی رنگ بشه و اعضا و شربتی دهن و گران سر و گرمی آن
 و بیرون آمدن عروق سرد و املا امتزای عروق از خون و سیلان دفع از
 بوقت دوار علاج درین مقام تقصیر قبالت است و بجماعت سابقین و انبیا
 جواب نمندی ده درم بآب انار بن افشرد و با شحم آن یا قند با سکنجبین
 یا کلاب از هر یک ده درم و تقطیفه خون و حل قبلین طبیعت باب نو که با بطن
 مذکور و اگر حدوث دوار بشدت معده باشد علامات آن غشاش و تهوع
 و ارضخ سرد و ام و سوسا سحر اگر دبان بر کد زانیدن معده است مرغز او را
 بخور و اختیاف حال دوار در شدت و سکون و علاج تنقیه معده است از
 اخلاط فاسده بقی و تدابیری که موجب قوت هاضمه باشد و اصلاح حال
 معده و تقوی او بحبوب و معاجین نافه مقوی مثل معجون خیار شیر
 و جو ارشاش مثل کوارش سفر جلی و کوارش مصطکی و کوارش عود که
 بهر و مقوی معده اند و دیگر کوارشات مقوی معده که موجب جودت
 بهنیم باشد مثل کوارش مصطکی و کوارش عود و غیره است امید که علاج
 کند که از قند ساخته باشند ده درم باده دو درم بادیان اگر چنانچه تقویت

از کرم کاشنی دو درم و از پنج سوسن
 نیم کوفته دو درم و مسکه فیه
 سرده از ماش قش را
 و تقوی به سر بمشروبات بارده
 بخور و اختیاف حال دوار در شدت و سکون و علاج تنقیه معده است از

دوار حاد
 معده

بار در معده کرده باشد **طعمه کوفته** **معدده کند و حل**
 طبیعت بخفت. حار و تاجذب مواد و بجانب اسفل کشد و این صفت نافع
 کند کور میگرداند اجزا و ترکیب آن سنای یکی صفت درم فلفل بون
 دقیق که در دکان تخم جاروب خانک است سه درم تخم زعفران و تخم جلده
 و کل خطمی و سوس کندم و جو کشک کرده و بنفشه خشک و کل سرخ از هر یکی
 یک کف متوسط جمع اودید را در سه رطل آب باید جوشانید تا یک رطل
 بماند و از کرباس گذرانید محافی ساخته نمک طعام یکدرم و در دهن گنجد
 درم و آب گاه ده درم و بوردی که درم مجموع را با مطبوخ یک خط
 کرده در محفنه کرات این عمل است نیم گرم سه و فلفل ریزه به دفع در کوفه
 عمل باید کرد اگر تابستان باشد صبح یا بیکاه و اگر زمستان باشد نیم روز در
 گرم و پشتر از عمل اختیار شود برای مزوره باید کردن یا شیرینی که معده
 باشد باید فوراً عمل بر فلولی معده واقع نشود **بین مقیض** و یا بنفشه
 معده باین مقیض که مذکور میگردد باید کردن تراب با ورق باید کوفت
 از کوفته اندکی غسل و اندکی نمک طعام آمیخته باید آشامید و زمانی که
 اگر بخورد پس در آن آب بنفشه و الا دست انداخته فی باید کرد و نیز تخم زرد
 و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم و تخم شبت و گیاه اوده درم سه رطل آب
 این مجموع را باید جوشانید تا بر طلی باز آید و صافی ساخته و اندک نمک
 طعام و اندک غسل آمیخته و نمک خلط کرده باید آشامید و فی باید کرد
 چگاه بدین تدابیر معده پاک شد متعاقب درم کافور باید نگه داشت

ن

نه و مانع روح میشود از نفوذ و بر وجه طبیعی در عروق و مغز و تریه و تریه
 مانع میکند و علامت این اسباب ببادت حواس است و گاهی سرد
 شود فکر و بسیاری فزع و سکون و تخیل است یا اسباب **بیان علاج**
 و علاج در این مقام آشامیدن حباب حار است از باد کجیو به درم
 فلفل سیاه درم و غذا اندوده از تخم و یا شیر و مغز بادام و اگر شخصی ضعیف
 باشد گوشت مرغ در آن طبخ کنند و تقیه بدن و مانع از خلط فاسد بعد از
 طعمه بنفشه در قرار دهد و بطریق حق تعالی و تب الی **حب عفت** **حب انبری**
حب این حب که مذکور میگردد درین مرض بسیار نافع است **حب**
 یکدرم و نیم درم شسته و بر دهن بادام جرب کرده یکدرم و نیم بنفشه
 و دو درم بادام روی یکدرم اسطوخودوس و بنفشه و افیمون از هر یک یک
 نیم تخم و دو درم را کوفته و چغندر و باب بادام خمر کرده چهارم سانه هر یک
 بمقداری که بهمولت توان فرو بردن و بوقت سحر بعد از خواب و قبل از
 شام باید خوردن و نیم روز صبر کردن تا عمل فرواخر شود و بعد از آن شام
 از فلفل و کلاب و تخم ریحان شسته بطریق که رسم است باید اختیار کرد
 و مزوره بر هر روز از روز اختیار باید کرد چنانکه قانون طبیعتی باین طریق
 است و این شربت مذکور سه مرتبه واحد است و اگر باین تدابیر
 و نفع حاصل نشود دست بدامن جفته باید زد که امید نجات است اما شربت
 قوی باید و بهتر است و این علاج و فلفل که سبب سردی را خلط و امثال
 آن در عروق سرد و جمیع بدن باشد اما هر چگاه سبب سردی را خلط و امثال

است
 بیان جفته

بوده باشد که در سر واقع باشد و از آن درم و الم در جیب و ماغ باشد
 که منع از نفوذ روح و سلوک او کرده باشد علاج درین صورت بقیه
 ماده است از ماغ اگر چه بعضی باشد و حفظ سر و ماغ از غبار و آفت
 تا موجب عطل نشود چه عطل درین مرض مفراست و نهادن سر بر روی
 که از درخت کهن در دهن نبشت باد ام و اندکی کثیر را نیز در آن نم کرده باشد
 باید کرد و گاهی سدر بوقت صبح حار و بار و حادث میشود که بر بسیار
 است و این از جهت شدت وجع است در جیب و ماغ و علاج درین مقام
 علاج صدام حار و بار و ده کور است **مقاله در بیان سرسام**
 و سرسام در می است در ماغ یا در جیب و این درم و الم و مفرا
 همچنانچه قول اصحاب اطباءست و اگر از دم باشد علامت آن خنده است
 و صدام و خشونت زبان و گفتن ندان و سرخی بسیار در چشم و در و
 نبض و سرخ قاعه و غلظت آن و خون بینی اندک و گرامت نمودن
 از روشنائی و تب نیز مطبقه و گاهی سرد علاج قصد است باز قیال
 و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و اگر چنانچه سخت ضعیف باشد
 و متحمل قصد نبود در اخراج خون بطریق دیگر باید کرد از مواضع دیگر
 مثل مالیدن بینی تا خون بیرون آید و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه
 کرد و نفی زرد الوی خشک و شربت آلو و آشامیدن جلاب هر صبح
 غناب و الوی بخاری از هر یک **بیت** عدد دیاقر مندی و قند سفید
 و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا آب جو کشک کرده جوشانیده

سرسام
 و موی

و نیلوفر و یا غناب و سبستان و خشخاش و این شربت در صورتی است که فر
 نباشد اما اگر سر قد باث جلاب از نبض و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک
 سه درم و سبستان **بیت** عدد در قدری آب که مناسب باشد بجوشانند
 تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده بر نهار بپاشند و غذا درین مقام کشک
 جو جوشانیده و تلین طبیعت در روز ششم اگر نفیج در قاعه و ظاهر باشد
 و اگر نفیج در روز ششم ظاهر نباشد تا روز هفتم تاخیر نماید کرد و بقیه
 اسهال و تلین طبیعت باین اجزاء است سنای کمی و عفت درم نبض
 یا سرخ درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی نیم کوفتک سه درم آلو و غناب
 سبستان از هر یک **بیت** عدد مجموع ادویه را در یکین و نیم آب بوزن شش
 است مطبوخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده شیر خست ده درم
 و ترنجبین ده درم و خیارشور ده درم درین مطبوخ انداخته بدست باید
 تا عمل شود و از بروین موی گذرانیده صاف ساخته سه باید آشامیدن
 و هر کردن تا عمل دار و آخر نشود و غذا درین مقام آب جو کشک که در مطبوخ
 در آخر روز باید داد و اگر باین سرسام ندان کنند و اختلاط عقل باشد
 البته در تدبیر آن بخلق از برای تقویت و ماغ اهتمام باید نمود و از اشیا
 بارده اختیار باید کرد مثل صندل سفید و سرخ و کلاب و آب جنار و اندکی
 سرکه و شیر خوراست و در دهن کل و مالیدن اطراف باب کرم و نبض و
 و کل خشم و اندکی نمک طعام و مراد باین تدبیر باشد است که در میان اطباء
 متعارف و مشهور است و نهادن تراشه کدوی بر سر از معالجات و طبایات

بیان طبعین

است و بیدار شدن را بچین بارده مطبوعه نیز ازین جمله است مثل منقش
 و تیلوف و کل حب و فراس از بزرگ بید ساختن و کلاب برود پاشیده
 بران خواب کردن نافع است و آتش میدن آب هند و اند مقداره بچین
 مشغال مغفید است و اگر قدری قند با و بیا میرند بهتر باشد و خوردن آب
 خیار نیز همین فایده میدهد و اخراج آب خیار مثل آب هند و اند است
 بطریق کوفتن و انشودن و شربت خشخاش نیز نافع است درین
 اگر بچینانی بسیار باشد اما این معالجه را اگر موقوف اند بجهت
 بنابر مقرر اطباء که دماغ و اعصاب مختلطه است و نیز نفق بلع و از بزرگ
 اعصاب استغول با جلاب موافق مرض و اگر سب و درم دماغ صفراوی
 باشد و این مسخر خالص بقر اینطیس است و علامات او زردی هر دو چشم
 و ب بیماری حرارت تب و زردی روی و زردی زبان و قلت ایت
 و ب بیماری هذیان گفتن و خواب بودن و غفلت سر و دماغ و خشکی چشم
 و منخرین و شدت عطش و عصب سر و بد خلق نمودن و سرعت نبض و زردی
 قاروره و ناراحتی آن که در دماغ و شدت و مضر است در بول اما علاج درین
 مقام صرف غنایت طیب است بجانب تبرید مزاج و سرد و تر طیب این
 ببالیدن و غرق کردن در سردی و در و من کل و اندک سرکه و غرق کردن سر در
 بنفشه نیز از علل اجابت حسنه است و در و من کده و نیز درین مقام نافع
 است بطریق مذکوره و باید که تقوی دماغ و عروق باید نمود تا زردی
 قبول آفت نکند و اسمال طبیعت بآب فو که و مطبوعه آن که سابقا مذکور

بیماری صفراوی

بیماری صفراوی

و آب زرد و الوی خشک منقوع و آب انار برین که با شکر آن عطر کرده اخراج نموده
 باشد مغفید است و اخراج کردن جلاب هر صباح بر نهنگار از غره هندی درم
 نیم کاسنی سه درم و غناب و الوی بخاری از هر یک بیست عدد و قند سفید
 و درم و نیم بچین پانزده درم و انقصار از هر غذا که باشد بر آب کشک چوبشیده
 کردن که در و اندکی خشخاش و بنفشه و غناب و سبستان نیز جو شایده یا
 و شربت بنفشه و بنفشه مزلی نیز درین مرض بسیار نافع است و استعمال
 تخمینای بارده رطبه که سرسام دموئی مذکور شد نیز نافع است و نهنگار
 تراشه که وی تر بر سر و تراشه خیار و خس که مراد بان کاهوست و برگ کاه
 عنب الثعلب تازه نیز نافع است و خواب کردن بر فراش برگ بید تازه که
 بروی ضدل و کلاب پاشیده باشند ایضا نافع است و در موضع مسکن
 عسل باید که صورتش نباشد زیرا که اطباء درین مرض امتحان کرده اند **بیماری**
صفراوی که در سر سام صفراوی نافع است و این حقیقه که مذکور میگردد درین
 مرض نافع است خصوصاً که صفراوی باشد زیرا که اسهال بر فو میکند و اگر
 احداث نمیکند بکل اطفا حرارت می نماید و در حیات حاره نیز موافق
 است اجزا و طریق ترکیب آن سیوس و بنفشه خشک و تخم خضر و جو
 مقشر نیم کوفته از هر یک یک کف دست غناب و سبستان از هر یک
 بیست عدد و تیلوف چهار درم که دو مشغال و چهار دانگ میشود و سنای کمی بچ
 درم مجموع این ادویه را در جدر رطاب با آتش آهسته باید جوشانید تا یک
 رطل و نیم بماند و از آن که با سب صاف کرده و درم شکر در آن حل کرده و درم

روغن بنفشه بآن آمیخته و نیم گرم ساخته در خانه گرم بوقت زمستان و در خانه
گرم بوقت زمستان و در خانه معتدل بوقت تابستان حقیقه باید کرد و چنانچه
رسم است و حقیقه دیگر از برای همین مرض که اطفا حرارت غریزی
میکنند و موجب تشنگی عطش نیز میشود و از شیر و گشک و گوجه و
دو قبه و لعاب تخم اسبغول یک و قبه و روغن بادام شیرین یک و قبه
و روغن که دیک و قبه بجمع و انیک برهم باید زد تا مخلوط شود و در حقیقت
باید ریخت و بر وجه مذکور عمل باید و این حقیقت سوزاک و تب را برطرف
میکند و اسهال در سرسام صفراوی اعتبارش را می است زیرا که بوی
و نقاعه ماده درین مرض نجاب و باغ است و بعضی اوقات گفته اند که هر
عمر از شفت سال بخاورد و کرده باشد و او را سرسام حار و موی یا صفراوی
عارض شود نجابت و خواص از آن مشکل **چنان که اسهال غلب مرض**
است این بیماری را می گویند و بعضی گفته اند که سرسام درین اقسام
دوین گفته اند سرسام کانی را عارض میشود که من خمر باشد و جلالت بسیار
و گوشت را عاوم و ملازم باشد و در آفتاب بسیار ترزد و کند و پیش از آن
بسیار نشیند و اگر در حیات حار و علیل از روشنائی نفرت کند و در
دانشه باشد علامت حدود سرسام است اما اگر سبب سرسام خلط
سوداوی گفتن چندان است و خوف و کربان و بیخوابی و زوال عقل
بطریق در درج و خشک شدن و لهجات و حقیقت باز ماندن چشم و بهوش
شدن و ریختن ماده نیز میسر شده است در نجابت و بطون و سوزان و باغ

چنان سرسام
بسیار سردی
بسیار سردی

و علامت او علامت سرسام صفراوی است بگو ایست است از و از علامت
او تشنگی لب و درین و بیتی و زبان است در اول حدود مرض و علاج
او علاج سرسام صفراوی است اگر تجا و زاز سه روز کند و مرض ماضی کرد
چون الاطباء ازین جدا است غایتش الکه حدود ماضی در جزا خارج است از
سرش روی و بیتی و قریب چشم و این نیز بدترین سرسام است از روی
بمرض و علاج هر دو قسم اخراج کردن خون است بطریق فصد از قیطان
قوت مزاج و بیاض طبیعت بطریق فواکه و باقی علاج سرسام دعوی
مقاله در میان سبب و سبب جبارت از خواب کردن بسیار
است غیر طبیعی که صاحب بن تشنه نمیشود و چشمهای مبهوت پوشیده است
بنوعی که باستانی غرق نمیشود و اگر انگشت بزور در آورده شود چشم تشنه
میکند و باز بر هم می نهد و سبب این مرض یا سوء المزاج یا رساوه است
یعنی ای ماده که عارض مایع شده باشد بسبب مبالغه در خوردن ادویه
و افند و و اشربه مبرده مخدیره یا بسبب بسیاری برداشت که بخاورد
ملاحظه سرشته است و علامت آن تقدم اسباب مذکوره است و در
المسرح و کبودی رنگ بشه و علامت بنفش و بطون و و باض قاروره
و عروق خالی شبیه با عارض حرج و علاج درین مقام رفع تباهر بسیار
مخدره که واقع شده باشد و تبدیل مزاج و باغ بر و غنای حار و کثیف
که مطلق باشد مثل روغن زیتون و روغن یا سمن و شبت و با بونه و خور
جلااب از باغ و در و درم و از کلفه عسل و درم و غذای زره از بخود و شتر

چنان سبب

چنان علاج سبب

نیم معطر قدری که مناسب باشد **لب** **لادو خام رطب** و **لب**
 این مرض لادو خام رطب است و علامتش گریز در معده و سیلان آب
 از منخرین است و بسیاری آب و خون و اختلاط و چوبون ابرو و خون
 و کبودی و کبودی گشتند و خواهند که منته شود و منته شدن بر و بسیار
 باشد و این نوع نبات را که در معالجه احوال شود و سبب کینه یا جرح
 و یا مودی بغلی شود یا بلغم شود و علاج درین مقام آتش میدن و **لب**
 از باد رنجوب و کاکوزبان و بادیان و روی از هر یک دو درم و در کافور
 ده درم اول ادویه را در دو پار آب با آتش ملایم باید جوشانیدن تا نیمه
 گشته باشد و از کرباس گذرانیده و کافور که کور را در و حل کرده و نیم گرم است
 بر نهاده باید آتش میدن و غده مزوره از خون و با اندکی خلقل و در جینی و ناخن
 با مغز کیم معطر و بعد از آن تغذیه بدن بعد از ظهور بفتح قاروره **حقت**
که بر این مرض و بعد از آن تغذیه بدن بعد از ظهور بفتح قاروره **حقت**
 خشک و شست و با بونه و سنای یکی از هر یک هفت درم حلیه چنه درم چنه
 سوس تراشیده و نیم کوفته سه درم نیم با دیان و نیم گرم کرفس از هر یک دو
 درم اشق و عقل از رقی از هر یک دو درم سبزه و کلمی مجموع این ادویه را
 در شش رطل آب با آتش ملایم باید طبع کرد و تا در رطل جامه و صافی است
 و از بوره و نمک طعام هر یک نیم درم آینه و آب گاه در روشن زیت اگر
 یافت شود و غسل از هر یک ده درم در تابستان بوقت صبح یا بیکبار
 و در زمستان بوقت شب نیم گرم حفته باید کرد چنانچه رسم است

باین علاج

شربت باد رنجوب یا دوار الک شربن اصحاب نبات را قوی نافع است و تقویه
 و باغی و حب الراج لوعاذا یا باید کردن و چکانیدن در غنمای حاره در و فاع و بود
 بویدهای خوش و کلهای خوش بوی که این بخار است باشد مثل رنجوب و باجهین
 و تمام و صند و کرسنه بودن علیل و خوردن اطراف و است و بندیل مزاج و اما اگر
 رطبه و ترافی بخار است حاره باشد بهیچ **لب** **لب** **لب** حیات حاره و حقیقه حاد
 میشود علاج درین صورت علاج آن جهات که حادث شده و تقویت
 و باغی و شش و است خوشبوی و اگر سبب بخارات متضاده از معده است
 علامت سابعه آن کینه است و امکوی غذای و دوی و طین که مراد با این
 هر دو آور کردن کوشش است و بافتن خفت از جوع و خلل معده علاج درین
 مقام تقویه معده است و حرف غایت و اتمام **لب** **لب** **لب** باصلح حال معده
 باید که باشد از تقویت و نقد بل مزاج بقی و سهال و حقیقه و صوب مبدل
 و اگر سبب خرب یا معط باشد که بر حد غبن واقع شده و موجب کسرم کماله
 روح نفسانی است و اندک است و بدین سبب معذرات حرکت
 بنظر هر درین مقام علاج اول معالجه کسر است و استحکال معویات مانع و در
 مثل منفات و ماش و کل سرخ و صندل و قو قو و امثال این نهادن بر موضع ماکو
 و **لب** **لب** **لب** **لب** و با سبب ورم جگر باشد علامت آن علامت
 ذات الجنب است و درین مقام علامت ذات الجنب پیش باید گرفت علاج
 که منجن بدن و باغی باشد و معوی که درین مرض نافع بلوغ باشد بدین هفت است
 زنجبیل و فلفل و اکبر و سیاه و زنده و قسط از هر یک پنج درم برک سداب خشک

باین پنج رطب و باد رنجوب

و رنجوب و باد رنجوب

منف معین که درین

و حالت که در او بان انگور است از هر یک ده درم چند بید سر که جابت
از خضیه یک آبی است دو درم و نیم مجموع او وید را کوفته و چخته و با اندک
عسل صافی که کفایت باشد مخلوط ساخته بوقت جابت هر روز مقدار
یکمقال بر نهاد اختیار باید کرده درین مرض اگر فقط نیز کافیه بلغم و اوردنی
از و که کفایت باشد با قدری عسل صافی مخلوط کرده بوقت حاجت اختیار
باید نمود و در تجلیل با عسل و جبهه السودا که مراد بان سیاه دانه است با عسل
ایضا درین عسل نافع است و خوردن مویز شیرین و چهار مغز و سودای
جمل که مراد مغز جوز هندی است نافع است و قلیله ما و بلغمی که در آن ابلان
یعنی او وید حاره کرده باشد نافع است و از اخذ که مناسب است با این
مرض است بخوبی است بار و عن زیت و از ابلان نیز برده و در وقت
چهار مغز **درین مرض اصابه مفرات فکک است** و از هر چای که درین
مرض بسیار مفراست و هوای مودی میشود و خوردن شرابیت زیر که خوب
منه و مرض نافع بلغم است با عسل با اقا وید یعنی او وید حاره لطیفه خوشتر
منش و از چینی و مصطکی و غیر ذلک **بیان ساختن و العمل** و ظرفی را سخن آن
برین وجه است که عسل یک رطل و آب شش رطل با هم مخلوط کرده بوقت
جلاب با شش ملائم تلخ باید کرد بعد از کف کردن و بوقت رفتن که بماند
و در حله از تجلیل و فلفل و سبیل و در هر چیز و در نقل و خوشنجان و مصطکی هر یک یک
کوفته و چخته و در خرطی سفید کرده در آن و یک باید انداخت و در سبیل
داوده فرو باید آورد و در ظرف سنگین حفظ باید کرد یا در شیشه و بوقت

حاجت اندک اندک باید آتش امید **مقاله در بیان سهر** و این مرض
عبارت از افراط و کثرت چغری آبی است و سبب آن اکثری پیوسته غالب
است بر دماغ و غلبه پیوست می تواند اندک غم و اندوه شدید باشد و یا بسیار
استغرق در طو بات باشد و یا سبب گردیدن در ایام حاره در آفتاب باشد
و از چغری بی ضروری بواسطه نگاه داشت و با سبب بسیار از روز و یا بواسطه
اختیار ریاضت باشد چنانکه اگر باب سلوک راه آخرت را می باشد و یا
سفر که بعد از اختیار را بپوشد و مشکبک میکند یعنی که اگر باب تجارات و خدام
کثرت را ضروری است **بیان علل جمعی چغری آبی** و جالبه نوس که است
که روی را دیدیم که چغری آبی کشیده بود و در داخل عقل حادث شده
و عسل و عسل آن غصه در سر است و جو اس و خشکی زبان و مغزین
او در طب مزاج دماغ است و در سبیل شیر عوارث بر سر صاحب هر
کردن سر بر دهن نبشت و در دهن که در و در یخچان آبی که در آن خشخاش
و امثال آن جوشیده باشد بر سر و از جمله اخلاجات نافعه دخول حکما
معده در طب است و بوییدن مشمومات که رایحه لطیفه دارند از او وید
و فو که در طب باشد و سوغات معونه که مراد بان چکانیدن اینهاست
از طریق بینی مثل روغن خشخاش و آب کامبو و اگر خشخاش شش طب است
اما طب نوم را مجرب شده است و اما در تنقیه علاج مواظف و در طب
و از چغری حاشی که خواب می آورد و باید بخت با عسل است و او از آب و چغری
عسل نباید باین معنی که او از آب در لای جاری که محفوظ است

واحد است ملازم نیز موجب حصول خواب است و از این سبب که گویان
در کوهواره یا موات بخواب میروند و از غلبه این سبب خواب میکنند
تعب بلند و پیاپی در وقت است و خوردن کامو موجب شده است
و در زیر سر نهادن شب موجب خواب و تنقل بخواب و در کام و در
جای خواب است پس بهتر از جلد از بهر خواب صاحب سهر باید کرد
و بعد از خواب حمام شب که آب و سوا بش معده را باید که اگر خواب
این علامت را نیست و از این جهت در وقت و سوا در خوابون میکند
و در این صورت هر صباح بر بنهار خواب و در دم شربت بنفشه
در دم شربت بنفشه یا در دم شربت خشخاش یا در دم قاشق آبی نیم
گرم باید که امید و غذا خوردن از ناشنفتن و که وی را که شربت
باشد و اسفناخ و کشمش نیز درختان آب نیم گرم بر سر او خورند
که خواب آرد و در وقت بیدار آفتون و خول حمام بعد از گذشتن
از معده و اجتناب از خوردن اشیا عاصیه و خربزه و کاه و سبب
وجع و تب و امتلا و سوا و هم در تمام با جمیع و یا با نفعی
و علامت و جو آن اسباب است و علاج درین مقام علاج است
و تنقیه بدن از ماده موجب و معر نمودن با اصلاح حاضر **نفاذ**
در بیان سبب و سبب او اجتماع اسباب سبب است و سبب
سبب است و اختلاط غلیظ است با صفت و علامات او خواب طولی
گاهی و بیداری با فراط و رقتی دیگر یا قلع و اندوه و سبب در جانب

از آن که وقتی سواد را به بار و مستولی بر مغان میشود و حادث نوم طولی میکند
و گاهی سواد المزاج عار بر مغان است و می باید و حادث غلبه بیداری میکند
و از علامات او امتناع از روی و همش به و سرخی آنست در بعضی اوقات
و بعضی آنست در بعضی اوقات و علاج درین مقام تنقیه بدن و دفع
است از غلبه غالب موجب بخواب و تنقیه و تبدیل مزاج موجب واجب این
و بسته به سبب سبب است **صفت جب که تنقیه دماغ و بدن کنند**
اما سبب که نافع است درین صورت مرض بدین صفت است ترید و کشید
بر وزن بادام چرب که در یکدم سقونی یعنی نموده نیم دانگ شکر که در خود
باشد و بوزن و بادام و نیم گرم شربت خشخاش یا در دم شربت بنفشه
در دم پوست سیلید زرد یکدم نیم گرم شربت خشخاش یا در دم شربت بنفشه
بادام نمیکرد و چهار باید ساخت هر یکی بمقداری که باستانی توان بود
بعد از بریز و خواب معینه مرض و دفع ماده بوقت سحر باید خورد و تا نیم
روز بر باید کرد تا عمل او را آخر شود و بعد از آن شربت ملازم مزاج باید کشید
کرد و تنقیه که درین مرض نافع است برین وجه است سنای کمی چوب درم
کنم در یک که در یک کف پر سیاوشان پنج درم بنفشه خشک درم
خواب و سبب آن از هر یک ده عدد نیلوفر درم نیم حله درم بابونه و
اللیل الملک از هر یک بنفشه درم مجموع اودیرادر سرطل آب یا شربت ملازم
طبع باید کرد تا نیمه ماند و اگر با سقونی ساخته ده درم خلوص خیار شیرین
و در حق کشید و غسل از هر یک پانزده درم و نمک طعام و بوره از غنی از هر یک

بیان علاج

آنست که

آنست که وقتی سواد المزاج

صفت چغندر تنقیه دماغ

درم آینه نیک خط با یکدوم نیم گرم در خانه معتدل الهوا در حرارت بوقت
در تابستان صبح یا بکاه و در زمستان میان روز عمل باید کرد و نوع این
مرض را شخص می نامند و سبب او ملاء سودا و غلیظ است که در مجرای
و متعاضد به ملاء میگرد و قاتی بخار و در کنگم میشود و آنرا اخذ نیز می نامند
و علامت آن شخص سردی در معده است و فساد و حرکات او و علاج در این
تغذیه بدن است که قوت حارة اگر مرض ضعیف نباشد و قوت این
و استهلاک باشد و اگر قوت نه داشته باشد نه پیرا و غلبه غلظت است
باید که مثل ورق سلق که مراد باین برگ جعفر است و آب پیوس کنند
و کل خطر برین وجه که پیوس یک کف و برگ جعفر در یک سته در یک کاس
آب باید جوشانید تا بش ملایم آن بماند و از کره اس که را سیده بپزد
یکدوم هم شعله یکد انگ و نیم در روغن کنجد درم شکر سرخ پانزده درم
بآن آینه بدست یاغ مالید و نیم گرم در خانه معتدل الهوا در تابستان
بوقت صبح یا بکاه و در زمستان بوقت نماز شب بین در خانه گرم غلظت
کرد و اگر حال مرض معتدلی فصد باشد برین وجه که آثار و علامات خونی
و غلیظ آن در مرض ظاهر باشد فصد از قیال باید کرد و اگر حال مرض معتدلی
فصد نیست باین معر که آثار و علامات خونی از ظاهر نیست در معالجه
الکف با سریر و جلابات موافقه باید نمود و مثل این جلاب از بادریج
سدرم و بادریان روم و درم کلخته عسلی و درم و فصد آب نخوت و آب
نیم معتدله و بوقت ظهور لثیم اسهال مرضین کب ایتون یا غلیظ

بزم اندام

باز نکل

نیم

ادویه

ادویه که در این نیز بوقت استفا است و عدم حرارت مزاج و اگر از این مرض
موجوب باشد درین صورت باید هر موضع روغن است بر سر مرضین مثل روغن کنجد
در روغن بادام شیرین در روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و استعمال غلظت
منفیه مثل ابود جوشیده و شبت و بنفشه و غلیظی اش و نیم کاه بود در قدری آب
جوشیده بر سر مرضین باید ریخت و با خرقه باین آبها تر ساخته بر سر مرضین باید
نهاد و نفقه بر مرضین نفقه سریع الا نهضام باید مثل حوسکه مراد بآن آنکه است
بر روغن بادام شیرین یا روغن کنجد رقیق نموده باید داد و دو حوض سر مرضین را
بضادات محلول از روغن و غیر آن چرب باید کرد و با مالیدن و کاه بر سب این
مرض ترک و در هم نشستن بخار بغم غلیظی باشد و علامت آن بهبوط و
ماندن مرضین چشم بر هم نازدن و باز ماندن چشمها و اوست و علاج او علاج
سبب است از حیوانات مسهل و نفقه و مالیدن روغن زیتون است برین
سر و بین روغن اگر اندکی از چندید سر حال کنند بهتر باشد یا فربون
در بیان مرض و سبب او سده غیر تار است که حالت میشود در مجاری
مکرر در اعضا را پس منع روح لغاتی میکند از سلوک در اعصاب و از بین
است نه در حالت میشود و زود منقطع میگردد زیرا که او مثل ریج است که
پیش شیمی اید دفعه و در لحظه ساکن میشود و موجب تبخیر و در هم کشیدن
اعضاست بحاجت میداد این کیفیت عام است جمیع بدن را زیرا که سده
واقع در مبادی اعصاب است که در ملاء باشد و کاهی صاحب مرض را در حین خود
کرفتن از زمین کف مراد باین سبب مختلط ریج است با رطوبت و علما

صرع بدی اخلاق و حواس است پیش از وقوع و عقل سر و مقدم در سر
 زردی روی و شدت غضب بانگ سب و بعضی از صرع را ماده و در بعضی
 دماغ و در بعضی حرکت اعضا دیگر باشد اما آنکه خاص بر باشد و ماده
 بغیر باشد علامات او که درت حواس است و حیرت و جهالت و بیاض رنگ و
 بسیار تب و در تب و آب بینی و ظاهر شدن کف از او من بوقت صرع و غیبه
 در یک قادر و غلظت آن و بطور متضاد است آن و بریدن ابرو و حرکت
 غیر مستوی در زبان و علل آن تنگی بدن و دماغ است که باید در وجوب
 مطبوع ترید و حقیقت قوی و استامیدن جلای از با و یان و یار یان و در و یار یان
 از هر یک سه درم و در کلفت قندی ده درم اول او در یک کاس آب با شکر
 و آب باید چوب شانه تا چند بماند بعد از آن اگر کاس که در آنید و صاف ساخته و کلفتند
 مذکور را در آن حل کرده نیم گرم بر شمار باید تا میزدند و قد منوره از مغز نیم معطر
 باید ساخت و اندکی در آن بپزدان و باید انداخت و تنقیه بدن و دماغ بعد از آن
 نصف در قاروره بپزدان که برین صفت است باید کرد و ابوج فیض الکیفان
نافع حب النیل نیم مثقال صمغ شکر یک مثقال شکر خنظل نیم درم کف
 نیم درم بادیان در هر یک درم مقل و انکی کثیر او انکی مصطکی دو درم آنکه مجموع او در
 کوفته و بپخته و آب بادیان خیر کرده چوبها باید ساخت و چنانکه رسم است
 بعد از برین اختیار باید کرد و یا کبک قو قای و یا کبک صطیخ و یا کبک بعد از چوب
 و قد اطلویم و ظهور نصف در قاروره بپزدان مذکور و تنقیه بدن و دماغ چنانکه رسم
 است و بماند و غایت طب محروق و بلطیف ماده موجب صرع باید کرد

این صرع است
 ماده و در بعضی
 دماغ و در بعضی

این صرع است

و حفظ بدن هر دو از مواضع باره و سب و بلطیف و از حرارت قوی نیز خند باید
 فرمود و باید اعتدال مرغی باید داشت **بیان اشیا که صاحب صرع را مضر**
 و اجتناب از نظر در آب شده یا گرمی باید بود و از مشا و حرکات که در مشا
 حرکت چرخ نمیدانند و چرخ عورت و نظر از مواضع مرتفع بجانب مشغل و از اخبار
 دستی شده نیز خند باید کرد و همچنین طبل از جهل و از جماع و از غذا و از مشغول
 که در سیر و پندار و افعال اینها باشد اجتناب لازم باید داشت و از بر تشنگی
 خصوصاً با خنق آن و از نظر و اشتیاق برادر کردن مثل شعله آتش و از راه چرخ
 بان سبمانی که عورت آنرا بر مشا و درخت بسته و خود را از آن آویخته
 در میان حرکات میدهد و از اهل سمقند و بویک فرامند و از برای لب و دفع
 طلال نیز میکنند و صاحب صرع می باید که از بن فعل محرم باشد و مقرر و معین اطبا
 و متفق علیها این است که صاحب صرع را خورون کردن بسیار مضر است و از
 و صایا و آب ان احتما و اجتناب از خوردن است زیرا که هیچ ماده صرع است و از جمله
 اشتیاق که باقی میماند است با قوامت و اطعمه غلیظه مثل هر سب و عدس است
 کا و دیگر که هرگز است زیرا که از بن چیزها ماده سودا متولد میشود و خوردن
 با و نجان از دفع چهار مغز نیز از جمله مضر است و از ادویه میوه و عصاره نیز
 خند و اولی است مثل خردل و غلغل و لیکن بوقت نوبت صرع شستن دماغ
 مضر و با دود یا عصاره باید کرد تا بزهوی موجب افاده و بهوش آمدن او شود
 و از اغذیه اقتصاد بخورد که در گوشت مرغ و بپخته باشد باید کرد
 و بپزدان و از هر یک که گوشت این جانوران مرغ و الاغ و لطیف است و در

صرع

ایشان الطیف است از گوشت ایشان و سایر مرغان و در علاج این مملو است
 است و باید که درین روزها قدری در جگر باشد و چنانکه در وقت نوبت
 که در او اندک چند بیدار شود و در وقت نوبت که در او صاحب جگر بسیار
 مفید است و اگر حلیت در باطن العمل حل کرده در وقت معروضه ریزند بوقت
 نوبت یا شب بسیار در آب زنجبیل حل کرده در بینی او چکانند و خوب است
 و بهوش آورد است **بیان از بقیه** و تبید با مزاج معروضه بوقت
 از بجه بدین محض است چنانچه تا در دمی روز را و نذ طویل و جب الفار در هر یکی
 ازین اجزاء برابر گرفته و بپخته و با سه وزن او به غسل معصی خلط کرده و نیک
 بر هم زده در ظرف چربی یا سنگین باید داشت و اگر در دمی در شب چوب باشد بهتر
 است و استعمال او بطریق خوردن بعد از چهل روز بوقت حاجت یکمقال
 و بعد از آن خوردن بزبان مشرد بطوس یا معجون شینا لیوس موجب خلاص
 و نجات ازین مرض است **بیان ساختن معجون سیالیوس** و صفت
 معجون شینا لیوس برین وجه است سیالیوس و دانه قرصا و اسطوخودوس
 از هر یک ده درم غار میون پنج درم و قرصا و حلیت و زرا و نذ مزاج از هر یک
 دو درم مجموع او به را نیک گرفته و بپخته بسکینجین فصل نموده مقدار خوردن
 ازین معجون بوقت حاجت بر تمام یکمقال است و اما اگر ماده و آب
 صحر سودا باشد غلظت او فرج و در حش و بهیت مساکت و صفت
 بودن است و غرض حقان و تقدم غلظت و افکار فاسده است
 و حوضه کوفه حاد از دهن بوقت نوبت و علاج درین مقام تنقیه دماغ و بند

بیان معجون سیالیوس

از خلط سودا است بکب افیون با لبطیف او و تقویت سر و دماغ و بهیت
 حاد و عطره مثل زکس و مرزنجوش و بابونه و استعمال عطوسات مثل مشک
 و خالیکه درین مرض قوی نافع و منور است و بوییدن سیاه دانه نیز درین
 صفت بلایع دارد و استعمال قطرات حاد و ملطفه مثل بابونه و بهیت الکلیل
 الکلی و مرزنجوش چوبشیده بر سر نیم گرم ریختن و آشامیدن به شربت بابونه
 یا تر یا قمری و مشرد بطوس نافع است **ببیند فاد و نیا در دماغ نافع**
 و در مین فاد و نیا گفته در دمی و دماغ صاحب صحر موجب نجابت و در با
 و نیا و صلیب است و او را درین مرض و درض ام البیان خاصیت عجیب
 است و اظهار از هم اینست که بعد از آنست نفع و آشامیدن شربت این صحر
 بتدریج زایل میشود **بیان غرغره که نافع است** و غرغره کردن با یارح فخر
 و سرکه خضخضر موجب تقطیل این ماده است از دماغ و اگر درین غرغره قدری
 و نیا نیز یا نیا و سیالیوس است و با خردل و غسل نیز غرغره باید کرد و نیا و نیا
 و او بهیت موجب عطسه میشود و عطسه موجب رفع سودا است از دماغ و اما
 تا در مرض خون نباشد غلظت او و غلظت غلبه و صوب است در شربت فاد و نیا
 و کاهی ازین خون آمدن و از مباحض رخوه که با نیک تحریک خون میرود مثل
 و نیا و نیا و نیا که هر دو کوشش بیان دانه امناس است و علاج درین مقام
 استقریخ خون بقدر رقت و طاعت و حاجت و لطیف در تدبیر و محالیه کم
 خوردن غذا خصوصاً گوشت تا ماده مرض حاصل نشود و تقویت کردن
 دماغ بروغن گل و روغن کنجد و بوییدن سرکه کلاب با هم آمیخته و آشامیدن

این سخن در بیان
ماده است

این سخن در بیان
ماده است

رب فو که اگر بزرگت معده باشد علماست او غفلت و متوجه است
از نوبت و پریدن معده و در عت او که در نوبت در معده خصوصاً بوقت سکون
و پریدن آب بسیاری آب دهن و سیلان لعاب و اطلاق طبیعت و در
بول و خفت نوبت حرج بعد از نوبت است نوبت در امتداد طعمه و
و علاج درین مقام می است بطریق نوبت و لکن در دو محل که مراد بآن حرج
است و مراد بآب و تراب الفی و این خار است که او را ستر می خورد و او را
طویل بسیار خار دارد و از میان نرسیده بعد از در و بر وضع می بند و این
است و در کتب بزرگ الفی مذکور میشود و این صفت است و اصل شیراز علف
و برگ او را لکن می نامند و برگ او را بنجته یا بنجته یا بنجته یا بنجته
و می خورد و این فانی را لکن می نامند و اندک نمک نیز درین معنی
آیند و تبیین طبیعت بکوب مسدود معاینه و معاینه مطلقه مایه که در مثل
معجون خیار شیرین و معجون شهر لیان و مسر یا صلاح معده و صحر یا به معده و بنج
معده بکوب رسنه معجون مسخنه یا به که در مثل کوارش و کوارش و کوارش
و غیره معجون مایه الحیات که او را در عرف طوام فلا سف نیز می نامند و نیز تبیین
طبیعت باید کرد بطریق که در زیر و کفند باشد و بار و بنج و بار و بنج و بار و بنج
و اگر شب متوالی هر شب که خفایا ابراج غیر با قدری عمل خبر کرده حساب
این علت بخورد و بسیار نافع است و غذا درین مقام بخورد آب یا مغز تخم
معصره و اندک دارچین و اندک کشمش و شک زرد که کشمش نافع از تضاع و نفع
بخار است و قبله که در او و به لطیفه جاره باشد موافق است و تفصل

بدر

پایسته و کشمش نیز نیکو است **بیا آنکه ماده حرج بزرگت عضو دیگر است**
و با بزرگت عضو دیگر باشد مثل قدیم و سابقین و درم که این اعضا نیز
سبب در حد و حرج میشود و حضرت این بدین سبب است که ماده
بار و بار و این اعضا تقویت شده متضاد بدماغ میشوند و حد و حد این
ماده و وقتی است که مسالک آن عضو مسدود میشود و در روح حیوانی که با بنج
نفسه نمیکند و ماده بنج میشود و در آن عضو فاسد میگردد و این موجب
و حصول کسب در ماده است و این کیفیت هر چگاه که از طریق اعصاب است
بدماغ که موجب کشش مجاری روح نفسانی میشود و به شدت نوری که در اندک
از متفرقه شده متنج میشود و علایمات اینست که البته درین نوبت صاحب
احساس بار تقاع ششی موزنی ازین اعضا مذکور میکند یا احساس کجی
مثل کرم یا مورچه میکند که گویا ازین عضو بجانب سر و داغ میرود و خیاره و
شناوب متعاقب اینها حاصل میشود و ماده حرج میگرد و در اعصاب بجانب
که به اعصاب است کشیده میشود و فانی که در جبهه غرض مطلوب حاصل می
شود که آن الفانی و انقطاع ماده حرج است اما که طبیعت معاکل نوع بدین
ماده موزی در عرض است و علاج درین مقام نفوذ عضو مایه و است و علاج
او و سبب بدین از فضول ردیه فاسده محبت ابراج و یا حجب فو قایا و ابراج
جانیوس و حجب ابراج و عا و یا و تلطف معالج با قذبه جاره ملطف و یا به ستر و یا
کرم حجب و با الفعل و خنث عضو مایه و نوع مجرای بروی یعنی کید و یا
بی است که چنانچه انش زده در آن میزنند و بر عضو میزنند زیرا که مقصود از فعل

این سخن در بیان
ماده است

حرارت است از برای عضو مذکور اما باید که شرط نکند غیر نشسته در خانه
زیرا که مقصود طبیب جذب دم حاصل است باین محلی تا ماده سستی شود
صرع پیشود کم گردد و عضو حاصل یا به بسبب اخراج دم نباید که در جراحات
ساخت و بسیار نیز عضو را نباید بالیدن **بیان علاج صرع لوی و اما حد**
صرع که از ماده صغیر است چنانچه زعم اکثر اطباءست بسیار کم است و اگر از
حادث شود سریع الزوال است و علامات صرع صغری در روزی رودی
دشمنه است و چشمها و منور شدن آن و شدت اختلاط عقل و اضطراب
و آنکه اطفال را حادث میشود و ام القیاسان فراموشند ازین قبیل است زیرا که
ایک از احداث میشود و مکرر وجود تب و حرارت مزاج و این را دلیل بر وجود
صرع ساخته اند و درین محلی می آید زیرا که تب می تواند بود که بلغر باشد
و حدوث این علت از بلغم باشد و حرارت مزاج نیز می تواند که مفرغ
از بلغم شود و بر اگر حدوث حرارت مزاج متعذر در صغیر و خون نباشد
و علاج بدین مقام است فرغ صغیر است بطبیخ و هلیله و عظیم و نو اگر در
لبا شیرین حقیقت قرص لبا شیرین صغری در دم تخم حاض و نشسته
بر کبک در دم بر کبک صغری صفت درم ساف و زرک بی و اند از هر یک صفت
درم هر را بر باین کرده یا طباشیر صفت درم و کل در منی در دم مجموع را کوفته و
بخش کلاب قرصها سازند و قوتش تا شش ماه باقی است و در سستی از
یک شغال است و تب بل مزاج بر بهمای باره که معوی و بلغم باشد مثل
سبب و بی و مالید از اطراف مثل آب کرم و سپهر **بیان علاج صرع**

که این **بیان علاج صرع** می شود و گاهی حدوث صرع در بزرگ
مار و عقرب است از عصب را چون طریق نفوذ و متعین و عصب است
نیش زدن این حیوانات سمی ازیت و سمیت بدماغ زود متعاضد میشود
ازین مرض میکند و علامت تقدم سبب است **بیان علاج صرع** و علاج درین
مقام آشناییدن جلاب است از کافور ده درم و بادیان دو درم و اولیو
لاوینیک یک لایب آب یا شش طلیم باید جو شایند تا نیمه ماند و اگر کرباس که زنده
یک درم تر لایق از بعد در محل کرده بر بنهار باید آشنایید و غذا نخورد آب با مغز
نیم معطر و گاهی سبب صرع تو که که جماعت در بطن آن خورد و کلان
جواب است و آب الف که جماعت بزبان فارسی میگویند که دو اند و این سبب بخارا
رود است بدماغ و علامات او شده و جع است اینجا تا در بطن بوقت
جمع در روزی در می و بسیار لایق در دهان و زود که سینه شدن **بیان علاج**
و علاج درین مقام قتل کرم است و اخراج آن با دویه قنار و مخرب و آشناییدن
شیر نیم رطل با درم شکر سفید که قند است و غذا نخورد آب با درم با مغز تخم
معطر سه روز متوالی این علاج باید کرد و در روز چهارم شمع از منی و بزرگ
کابل معطر در منی که با قندای ششای است و زرد و خورش و قسط از هر یک
یک درم و آب الین نیم درم مجموع این ادویه را کوفته و بخش درین شیر
نمک در شده باید پاشیدن و بهر باید آشناییدن و تا آخر روز صبر باید کرد
تا عمل در و آخر شود و کرمها ساقط گردند و اگر در اسهال تاخیر افتد
قدری آب کرم و اندکی سرکه در روغن بنفشه باید آشنایید و غذا آب با قسط
بهر روز

بیان علاج صرع

انفست و صلبت طار
آن

و سیر بسیار و بعد از آن مقدار یک درم کشنیر خشک یا بیهیت درم شود
آمیخته باید خورد و فرزند از زهره کاو آمیخته و بپوره از منی از زهر یک یک درم
و ششم منقل دم درم مجموع را کوفته و بچخته و باز زهره کاو آمیخته فرزند باید
ساخت چنانکه رسم است و باید برداشت و یاده درم آبکا و دیت
درم دوشاب با هم باید آمیخته و نیک بر هم زده بر نهادر باید استامید **باید**
صرح کوشاکت طحال **باید** و این ماسویه و غیره از اطباق گفته
که الصرع و اسل لایکا و ان بیه و القول فی علاجها فضل و بعضی از اطباق
گفته اند که زنی را دیدیم صرع داشت و صرع او با شکرک رحم بود و حامل بود
و چون بچند بجهت صرع از دود و رش و کاه صرع بواسطه علل طحال و درم او داشت
میشود و کاه سبب من راکت مراق حادیت میشود و علامات آواست
و علامات آفت مراق آروق ترسل است و فی کردن طعام غیر منظم
درین مقام حرف غما بیت طیب است با صلاح حال این اعضا و جالیو
گفته است که اگر در علاج صرع و امثال آخره احوال صرع و باقی می بخشد
و اگر صرع پیش از بلوغ طاری شود در اکثر اوقات نزدیک ببلوغ افتد
میشود و بقرط گفته است که هر کس از بیهیت و بیهیت طاری
شود از دود و رش و کاه صرع و امثال آخره با او خود بد بود و خلاف این قول مرتب
این صواب و راست باشد افتاده است و برین تدبیر شاهد دارد که چنانچه
سن او از بیهیت و بیهیت سال بیشتر بود و صرع از دود و رش و کاه
و معجون و دود و رش و کاه صرع بسیار نافع است **صفت مزاجی**

و همچنین مزاجی ثمانیه و مزاجی اربعه نافع است و اجزاء و ترکیب مزاجی
ثمانیه برین وجه است و در زود و ند طویل و در او ند جینی و پوست بیهیت
و حب الفار و جنفا و قسط و عروق که مراد بان زرد جو به است و بیهیت
بزرگ برابر کوفته و بچخته و با سه وزن غسل مصفریم گرم چکر کرده و در ظرف
چینی یا شیشه باید نگاه داشت و مقدار خوردن ازین مزاجی بیهیت
حاجت بعد از جهل روزیاد و یاده یک مثقال است **امتحان معرق** و بعضی
اطباق گفته اند که اگر عاقر تر جا کوفته و بچخته اندکی از راه بینی بدان معرق
بداند او عطر زند امید بخاست و از اخلاص او مشکلی است و بعضی گفته اند
که فی که از زمان صرع می آید در حین نوبت کاذبه که تنفیه دماغ او میکند
معجون **نافع این مرض** و معجون که نافع است اصحاب صرع بلند و مسود او می باشد
انیت و از چیز و نوز از دانه پاک کرده و عسل بظم از هر یک سبب
و چند درم که شازنده مثقال باشد و زهره کاو مراد بان خلل مالونی
است از هر یک و دوزده درم و اظفار الطیب سنبل رود و سلیمه و
اکلیل الکک و سعد و حب الفار از هر یک سه درم و قشب الذریه
درم زعفران یک درم مجموع او در کوفته و بچخته با سه وزن او در عسل
صافی نیم گرم خیره باید کرد و در ظرف سنگین یا چینی یا شیشه نگاه باید داشت
و مقدار حاجت مقدار خوردن از او یک درم است **مقاله**
در مزاج سیان بدانکه مرض سیان را که مراد بان مزاجی است
اطباء جنین تعریف کرده اند که فساد ذکر است یا فساد فکر یا تخلیل و بعضی

در بحثی است اما در کتاب
بسیار این مقام

دیگر در تعریف او چنین گفته اند که نقصان ذکر است یا بطلان او
نقصان فکر است یا بطلان او و این مقام که بیغیر نیست و یا بطلان
آنچه درین مقام آورده اند اینست که نقصان ذکر است باین معنی که
قوت حافظه نقصانی واقع شد که هر چه در وجه کمال مقام در یاد نمایند
باین معنی که بعضی را یاد دارد و بعضی را یاد ندارد و از آنچه در ماضی و حال بر یاد
میکند و در ماضی را یاد دارد و وقتی حال را متذکر نیست و این نقصان
و فساد ذکر است و این طریق است که محل این قوت خللی و نقصانی
است و یا آنکه هر چه از ماضی و حال یاد ندارد و این بطلان ذکر است اما نقصان
فکر است که مقدمات از برای ادای مقصود خود که بیغیر نیست نمی تواند
و بطلان فکر آنکه اصل او قادر بر ترتیب دو مقدمه که ادای مقصود و گفتن نیست
مقدمه بر ترتیب معروف بملاوای محل حافظه و معانی آن باید که باشد
آفت نسبیان بیشتر از اشتباه و جنگ در هم زدن و اختلاط بلغم غلیظ
است با غیر بلغم و ترکیب آن و مایه را بجا آورد از حد اعتدال و این مانع
است از قبول بلغم طبع قبه و این را متقبل بشم و کرده اند که که در اختیاری
زیرا که درین حدین هیچ یک از مقصودش را شکل را قبول نمیکند و در وقت
نمیشود و پس اعتدال محل قوت حافظه در رطوبت و پیوسته فرو ریزد
پس معالج متدرب را تدبیر این باید کرد **علاج اول** و علامت آن
مرض بلغم و ترشی دایره منخرین است که رانی سرد و بسیاری خواب که در وقت
خواب در بختن قطرات اشک از چشم و علاج درین مقام تقوی و مایه

علاج اول و واجب قوت قایم و یا بایا باریج لو غازی و یا غریزه بآه العسل گردد
فونج و خردل قدری مناسب جوته شده باشد مثل آنکه در یک کاس مایه
العسل سه مثقال خردل که مراد بآن تخم پیچ است و دو مثقال فونج پیچ
چند آنکه ازین ادویه طعم در ظاهر شود و عطوسات مثل کنه شمشیر و سیاه فانه
دل و بعد از آن تبدیل و تعدیل مزاج و مایه بنطولات و دروغهای که کرم
باشد مثل روغن زیتون و روغن زنجبیل و روغن قسط و روغن خوشه و مثل ذلک و بوییدن
چند بیدستر و فونج و جوته و یا جوته و درین بخل بر آورده مقداری باعث اعتدال
خوردن معجون ماده الحیه که او را معجون فلا سفه نیز می نامند اصحاب این مرض
بسیار نافع است اگر از مایه رطوبت و بلغم باشد و سرکه غنصل قاقی آنست
مناسب است و سکنجبین غنصلی درین مرض قوی نافع شمرده اند اگر چه اکثر
انجام دکان نیست که سرکه از جمله اجزاء شایست درین مرض پس معلوم
که خاصیت نفع از جانب غنصل است و دیگر که غنصل مغز سرکه و در وقت
علاج دوم و طلب درین مرض هر صباح آشامیدن نافع است درین
ترتیب بادیان یکدم بادرنجبویه دو درم اصل سوسن تراشیده نیم کوفته
در دم کافه عسل ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب باید جوته و شکر
لازم تا نیمه کمر بماند و اگر کمر باس گذرانیده بعد از آن غسل مذکور را باید
و نیم گرم باید آبجوته و نیم گرم باید آشامید و غذا درین وقت نخورد آب
نیم معطر و در آخرین و غنصل مقداری که طعم ادویه ظاهر شود باید انداخت
و بعد از ظهور نفع در قاعه و در اسهال طبیعت باید که در حجب ایاریج و

و غیر از اینست **نقالت** در بیان **مالین لیا** و مالین لیا
را اطلاق بر تعریف کرده اند که هو غیر الظنون عن محوری الطبعی و بعضی
دیگر را بر همین تعریف کرده اند که هو استوایش الظنون و الفکر الی الغیاب
الزمن الی الغیاب و بعضی تغییر ظنون است از جانب صلاح و طبع بجانب
فیر طبعی خوف کردن از چیزی که در حال صلاح و طبع عاده انسان از آن خوف
نباشد مثل آنکه عادت انسان از کشتن مقابر خوف نیست و از زدن
نمیکند و محصول این مرض این حالت حادث میشود که می ترسد و علی
هذا القیاس سایر تغییرات او بسبب این علت یا خلط سوداوست
که مختص بدماغ است یا سبب استوای جمیع بدن است از اخلاط سودا و
یا آنکه ماده در راق است که مراد بان بوی شکم است و این قسم را
سوداوی مراتقی می نامند و علامت آنکه بسبب مختص بدماغ باشد استوای
جمیع بدن از سودا است و درین مناقص جاری است زیرا که نسبت
که مختص بسبب بدماغ استوای جمیع بدن باشد زیرا که جایز است که
بدن مساوی بدماغ نمیشد از خلط سوداوی و خلط سوداوی و بدماغ
نیاست بر همین علامت اختصاص سبب بدماغ باشد غایب مافی الباطن
آنست که کثرت سودا در بدن علامت و اماوت آنست که این خلط عام
باشد جمیع بدن را و ظن غالب باشد و این موجب حکم قطع نیست **شان**
علامت و دیگر از علامات او خفاقت بدن است و سودا و زبان قریح
و کبودی میل کبودی بشیره و تقدم تدریس سابق از غذا و غیر آن که موجب

عاده را نیز درین مرض منفعت تمام است و آن تبفصل مذکور شد و
در عاده ذکر این اقسام وقت و تطویل کلام است و گفتار در
نیز درین مرض منفعت عظیم است در تبفصل و مانع و زیاده ای حفظ و حین
آنکه اگر مرضی با غسل از آلودگیان مسکینه و حافظه القویست بلین می نماید
و بعضی از حکما گفته اند که شایسته که با محبت بقیه بدن است دلالت بر حرج و
مسکینه و نیز گفته اند که صاحب نسیان باید که از آب سرد و خورده نسیان
خدا کند و از بقول یارده و طبعه نیز و جهت مداومت اطرغرات نیز بسیار
نافع است در بجای آب که غسل اختیار کند و از او دیگر مخصوص این مرض است
و قوی که سبب مرض بلغم و رطوبات بدماغ باشد و زخم و کجای آنست که بدلت
آنچه بتدریج میزد این مرض است سعد و در تجرید و فلفل و در فلفل است و خود را
بر بخار آبهای که در آن او یا مخلوط نموده باشند و شستن مفید است
با بونه و زنجبیل و امثال اینها و چیزهای که از آن اجتناب می باید کرد و
غم و حزن است و این مرض و مباحه علی و درین می باید و بقیه بسیار نافه
است و موجب زکات و فلفل و زنجبیل و کافور است درین مرض و حافظه القوی
مسکینه و بلغم و رطوباتی که موجب مرض است از آن مسکینه فلفل و کافور و زنجبیل
و زعفران و زنجبیل و درم و سنبل الطیب و جود درم جوز بویاس درم زعفران
و درم خود و درم و مشک و انکی و جود او و بر کوفته و جود و بیه زدن تمام
او و به غسل صاف نموده و در ظرف سنگین با چینی باید نگاه داشت و مقدار
خوردن از این معجون بوقت حاجت بر مقدار یک مثقال است و از او و چیز

در حین

حدوث این ماده است بطریق تولد یا استمال و بسیاری که وقت
 بنقض و بطریق آن و اختلاف آن و صفات و قاروره و تقدم و تاخر غذا و قاروره
 و نفع و در بطن و احشاء بسیاری موی در بدن و هر یک از صفاتی قاروره
 و بسیاری موی که دلیل بر ماده سود است بدین سبب که ماده سود و آب
 از دیگر اخلاط اخلاط است و از وجوهی منقطع نیست و در موجب
 و سودا بول شود و اما کثرت موی بنا برین است که ماده موی غلط است
 و وقایع است و در هر فرد انسان که این خلقت باشد علامت است او
 این خلط است و علامات دیگر فرج و حرمت باشد که سبب است و حد
 و تنها بودن و بسیاری غم و اندوه و بسیاری سکوت و بسیاری فکر
 و اندیش و بسیاری فکر بجانب ارض و اگر است که در بعضی از خلط
 ارباب مذکور و عقل نامش که گمان را می شود که در عواقب امور فکر و تأمل بسیار
 میکند و علاج درین مقام اول قصد کردن است از صاف کردن و اخراج کردن
 خون بقدر موت و طاقت می باید و عرف کردن بر بدن و نفع باشد
 در بدن که در نفع و علاج به موجب سبب سودا و سبب اخراج و نفع
 چنانکه نوبت در هر نوبت بعد از استعمال عوارض منفعی چند روز و باید
 که معالجات را در هر روز و در هر یک که ماده سودا از نفع عامی است و در نفع
 می باید و عوارض هر صباح از سبب که در دم و از نفع چنان که در دم باید و
 غذا و آب با شیر و مغز بادام شیرین و اسفناج که در وقتش باشد و
 بعد از ظهور نفع در قاروره و تنه بدن به موجب مذکور و بطریق مذکور

بیطریق

بیطریق حلیله زرد و سیاه باید کرد و حقیقت این نیز درین علاج نافع است
 و حقیقت حاره که در علاج انسان و سبب مذکور شد بر حسب واجب است
 قوت و وقت باید کرد و مداومت بر چکانیدن شیر انسان در بینی صاحب
 بالخیول و تمام سردان خرق کردن از نفع و شیاست و حقیقت یعنی بر بزرگ
 اصحاب بالخیول از ماه و گوشت قاق و گوشت آهو و ارنج و خور و در
 و باطل و با در نجان و بزرگ کنند و ترب و خردل و از جیب شنب حاره و حافله و
 اجتناب باید فرمود و بعد از اخراج سودا و اصحاب بالخیول را تناول افندی از نفع
 و با بوی رقیق که از نفع بچکنه باشد و در عین بادام بر سر آن باشد و گوشت
 بره و بزغال فریب و مرغ خرم و مداومت تمام نافع است و با بوی آنچه از افندی نفع
 نفعی بدین باشد نافع است و اگر سبب حدوث بالخیول احراق نفع با
 علامات آن رطوبت بیشتر است و سیلان لعاب از دهن و نقل جمیع بدن
 و بلاوت و کسل از جواب و سوال و سکوت و قلت اضطراب و حرکت و قلت
 حرارت بدن و علاج درین صورت قصد است از صاف کردن با سبب و انشامیدن
 عوارض از مایه و نیکو و نیکو و اصل صوم و شش و نیم کوفته از هر یک سبب در دم
 و از کافه فندی و در دم اول ادویه را با قدری آب که مناسب باشد باید جو
 تا نیمه بماند و اگر کافه کافه و صافی ساخته و کافه مذکور را با آن نیمه نیم گرم
 خور و غذا نفع و آب با شیر و مغز بادام با مغز تخم معصف و بعد از ظهور نفع در قاروره
 تنه بدن و آب با شیر و مغز بادام شیرین و اسفناج که در وقتش باشد و
 بعد از ظهور نفع در قاروره و تنه بدن به موجب مذکور و بطریق مذکور

باید که در این نفع
 حقیقت نفع
 ۱۲۱۱

باید که در این نفع
 حقیقت نفع
 ۱۲۱۱

باید کرد تا آنکه آب بماند و اگر کرم باشد که در اندام دردمند و در آن
 و از معجون نجاح نیز هفت شغال یا پنج شغال بقدر قوت مرض و حال بدن
 و درین مطبوخ حل کرده وقت سحر نیم گرم باید آشامید حتی در یک کافه ازین
 مرض باشد و امهالش بر فتن شود و موجب تعب نباشد اجزای آن
 اینست افیتون پست درم به پنج دانه درم غار بقون چ درم اسطوخودوس
 هفت درم ایارج بقدر اوده درم و مقدار خوردن ازین سه درم است که در کل
 میشود و در دوا المسک شیرین نیز نافع است و معرقی که باین اجزاست نیز
 نافع است باید بخوبی و پوست آنرا و قرفل و معسکی و قرفه و جوز بویا
 و قافله و نارنگ و بهمن مسخ و درونج و زرنبا و زعفران و تخم بادیان
 و تخم زیتون که از هر یک دو درم و شک خالص یکده انگلیس اوده را گرفته
 و چغندر و بعد از آن پوست جمل بلیله کالی و سی عدد دانه مسخ از دانه بادیان
 هلیجات و دانه ادرسه رطل آب با شش است باید چوشانید تا ماب
 رطل بماند و بعد از آن مایه ساقه یک رطل عمل مصفر باین مطبوخ آمیزه کنید
 باید زد و دیگر بار مطبوخ آنرا که در مایه ساقه عمل آید و او را بکوفته و چغندر
 باونیک غلط باید کرد و در ظرف سنگین با چغندر باید برداشت و مقدار خوردن ازین
 معجون بوقت حاجت یک شغال است بر نهما **بیان المیخولیا که سب**
آن احتراق مصفر باشد و اگر سب معدوث المیخولیا احتراقی مصفر باشد
 علامات آن هذیان گفتن است و بیخوابی و جستن از خواب و بسیاری
 اضطراب و قیاح و غصب و غرب و تخم مردم و در اندام جامه بر تن خود و زردی

معجون
 معجون
 معجون

برون آورده

روی و تمام اعضا و نظر کردن مثل سیاح و در غلظت و تند بر سابق اگر ماکول و نوز
 سابق حار یا پس بوده باشد در ولایت بر صفا اقلوی است **بیان المیخولیا** و علاج
 درین مقام تقیه دماغ و بدن از خلط صفراست بحب نفث یا بطبوخ سبیل
 زرد یا بطبوخ افیتون یا بقون نجاح و عرق کردن سر بر دهن نفث با دانه بادیان
 که دانه بادیان که دانه بادیان که دانه بادیان که دانه بادیان که دانه بادیان
 از پنجه ای و پنجه سبیل پنجه است و از چوب و تعب نیز بر نیز باید کرد و
 عطش حار از آب نباید کردن زیرا که عطش سبب زیادتی مرض است و علی هذا
 القیاس از تنگنای و غصب نیز بر نیز واجبست و اگر صاحب المیخولیا را کسبش
 احتراق صفراست احتیاج بر سر شدنش شود و او را شدن سه بانی که در و
 بید و با خط و غصب چوشیده باشد اولی است و عنایت طبیب باید کرد
 علاج مصروف بنبرید و در طبیب دماغ صاحب مرض باشد و با وجود این از
 دل غافل نشود و با شیبائی که درین مرض موافق است و همچنین بقدر معده ای
 این مرض باید کرد که بر اعانت حال معده و نگاه داشت و از جهل ضرر و زیان
 مقدار حرارت و برودت است شغال تند بپز آن باید نمود **بیان المیخولیا که سب**
سب احتراق مصفر باشد و اگر حدوث المیخولیا سب احتراق مصفر باشد
 طبعی است علاج آن از عصاره علاج انواع دیگر از اخلاط است و از اصلاح البعد
 زیرا که سودا می که در احتراق اخلاط دیگر که ماسوای اوست در کیفیت است
 بکمال است خصوصاً سودای طبعی که در حدوث خود یا پس بوده باشد احتراق
 باید بر نیز با پس افغان سودا خواهد بود پس در علاج احتراق باشد و چون پوست

بغایت غالب است از قبول الطبع عامی خواهد بود و حاجت به سبوت نخواهد بود
 پس علت و ادوات این شتم از جهت اقسام مایه جو لیبا بدین سبب است و علل
 این نوع بسیاری فکر و غم و تحولات فاسده روید است و کرب و تنگ
 خلوت و تنهایی **بیان علاج** و علاج درین مقام تقیه و دفع و دفع و دفع است
 از اخلاط فاسده سوداوی کتب افیمون و مطبوخ و ادویه ای که چالیس و شش
 لوغافیه و معجون تخم قره بعد از خری و آسائیدن جلاب به هیچ از باقی
 و کافور و زبانه و نیلوفر و بنفشه خشک از هر یک سه درم و از کلکته قندی
 درم و عده آن دو آب با شیر و مغز بادام شیرین و با شیر و تخم معطر و لندک
 ماش معطر و بعد از ظهور بفتح در قاروره یکس و اسهال و طبیعت افیمون
 و با مطبوخ بیلد سیاه بر وجه مذکور باید کرد و **در اینجا** **نافع است** و آسائیدن
 مایه الجین با افیمون و یکس طبیعت **طریقه ساختن مایه الجین** یعنی آب بنفشه
 با و درین مرض بسیار نافع و مایه الجین که درین علت نافع باشد بدین طریق
 است که شیر یک گالنه را با عده رنگ آن در یک کوزه بهر است یک ریختن و در
 نو و شش متقال است و در دیگر با کیزه شیر را باید جوشانید با شکر
 و بوقت جوشیدن آن شیر یک دقیقه سکته ساده درش باید انداخت و بقیه
 بخوریک باید کرد تا شیر بریده شود همین که بریده شد و در آب او را بریزند
 شدن گرفت و یک را فرو د باید آوردن و مجموع آن در کرباس سفید باید
 ریخت و بر بالای فلجی باید آویخت تا زرد آب که مایه الجین عبارت از
 با سبکی در ظرف فرو آید و بنهاده افیمون که چاه و این را کرباس که شکر

ستود که او از جزیای قانع است و قدری افیمون درین مایه الجین ریخته
 باید آسائیدن و وقت مذکور سکته جین بهر که قن مایه الجین معطر متقال و نیم
 و همچنین سبوتی خردس نیز با سبفاج و این را به جالبینوس در تغیر و دفع حاجت
 این مایه جو لیبا نفع بلین و خاصیت عجیب دارد **حققت نافع** و همچنین اخفان
 و نیم و نیم مثل تخم زعفران و با و ز و خط و سبوس گندم و کنگر و جو و بنفشه خشک
 و نیلوفر و زبانه و آسائیدن آنها از هر کدام قدری مناسب دلی که طبع میکند
 و هیچ که رسم و عادت است در تابستان بوقت صبح یک گاه و در زمستان در میان
 روز عمل باید کرد و چنین گفت اندک بعد از عمل و حاجت خلط صاحب این علت را
 امید غلام و نجات است و ازین قوای آنست که عمل را معالیه فاضله گفته اند
 جمله معالی آنست که در مدافعت مایه جو لیبا مفید است استعمال آوازهای خوش
 و همچنین بکسانی که بسط برایشان بحال باشد و مطالعه کتب و مسائل و مسائل
 و تفکر و تخیل دران و هر چه که موجب سرور و نشاط باشد مثل موانست و حیاه
 و آنچه که اینهاست مفید است و اگر صاحب مایه جو لیبا عذاب باشد تا حاصل اختیار
 و از بعضی اهلایه مفید است مانند غرق کردن سر و زنباری ربطه مثل روغن بنفشه
 با و در روغن که در روغن بادام شیرین و در بنفشه آب نیم گرم بر سر و این
 برای ترطیب منافع است و جلب خواب **نظر نافع** و از جمله لطوالت
 مفیده است بنفشه خشک و بوقت شش شش و نیم که بود نیم خط و کنگر و جو
 هر یک یک کف جمع و راد سه یا چهار کاسه آب باید جوشانید با شکر و نیم
 و نیم گرم بر سر و نظول باید کرد و شیر عذرات از سینه گرم گرم بر سر صاحب مایه جو لیبا

معالجات

مکتبہ اسلامیہ
فہرست کتب

مریض می شود و موجب این مرض می گردد و علل آنست که انتفاخ بطن است و قوا
 و این آنست که در معده احساس نجار است بجنب و معده و شکم سینه و اح
 بطن رسیدن و فغانی که شکم که سقف دهان است و پیشگاه آن و بسیاری
 آب دهان و آردق ترش بدبو و بدگذراندن طعام را و همیشه نفس در
 معده و جوع با فراطه که در شکم بخوردن کین نمی باید بلب مکرر شود و
 ریختن آن بر فم معده **بیان علاج** و علاج درین مقام اسهال سودرست
 برفق از عراق و بخیضات لینه و جفت های لینه و هر صبح بواس از یا برنج و کافور
 زمان از هر یک یک گرم و کافور فندی ده درم و غذای تر و دایج و مراد برنج و دایج
 و اندک اعلم آنست که در آن گوشت پخته باشد و این آش درین برنج
 با گوشت مرغ می باید و بعد از ظهور رنج در اسهال طبیعت همچون خیار شیرین
 سفای یکی هر یک پنج درم و قند سفید ده درم و قلیوس خیار شیرین که در آب با در
 مطبوخ حل کرده باشد و یا در آب کافور زمان ده درم و یا در بخیض و کافور زمان
 که خوب در قدری آب که مناسب باشد با آنش ملائم باید چوشانید تا بپزداید
 و از کرباس گذرانید و چنانکه رسم است و همچون خیار شیرین که کور درین حل
 کرده باید چوشانید و بر برفق آب شربت جوشیده بنیم کرده و باید شربت قلاب
 و بنفشه و بر برفق و بنفشه و در دور و درین بنفشه و در دور و درین بنفشه
 بنیم گرم بر برفق باید و این وقتی است که در مزاج حرارت پشتری
 اما که حرارت در مزاج باشد مستقر و بسمل زنده و بر یک نوبت بنیم کرده **ع**
 و از جهت جلب خواب چنانچه مذکور شد شیر عودات بر سر باید ریخته

بسم الله الرحمن الرحيم

زیر آنکه طرب خفا است و آب نیم گرم بر سر بخن و حکام معتدل اما معتدل
الیه و در آمدن و استعمال آب پیش تر از جلوس کردن نیز مفید و در طرب
دماغ است و از آنکه خواب و خوردن خواب از نیل و نو و کاسنی و حب النعلب
که در دکان الی و سفاس و باقی اسم در اکثر با و در الهه مشهور است از بزرگ
صدمه درم و در بخن ده درم و قند سفید ده درم و روغن که رسم و عادت جوشانند
و بر شمار باید آتش میدن و چون در اکثر مواضع این کتاب در باب جوشانند
جلوبات بیان شافی وافی کرده شده است بنابراین احتیاج به تکرار بسیار نیست
در امثال این مطبوعات و جلوبات و غذاهای الشیر مائش مقشره یا شیر مغز
بادام و کدوی تر و قش باشد در آن آتش باید انداخت **سیان طرب**
و نومی دیگر از اینجولیا است که از انطرب گویند و حال شخصی که مبتلا باین
است در حرکت و پیروی تشبیه بجانوری کرده اند که از آبجیارت پو بانی
می نامند و از انقطرب گویند است صغیر برنج الکوک که بر روی آب می حرکت
و حرکات مختلفه و سبب این مرض سودای مخترقه است و علت او است
که حاجش از لفظ آرام و قرار نیست و درین حرکات محل توجه خود را نمی دانند
همیشه سر در پیش انداخته و در کوهها می رود و همیشه از خلق نفور است
طرب و علاج درین صورت ترطیب مزاج دماغ است و طری کردن سبب
بنفشه یا نیلوفر یا روغن کدو یا مجموع اگر پوست در دماغ و پنجه ای غالب است
و تنفیذ دماغ و بدن از خلط سودای مخترقه مطبوع انیسون یا حب او و
هر صباح از بنفشه پنج درم و غشاب ده عدد و قند سفید ده درم اول ادویه منقحه را

در قداب گرم آب با شطیح باید کرد تا نیمه بماند و از اگر باس گذرانده و صفائی
ساخته و قند در آن آمیخت نیم گرم باید آتش مید و غذاهای مقشره و شیر مغز
بادام و اسفناخ و کدوی تر و زراش باید انداخت و عادت بر دهنی حکام
باید کرد و از اینهای ملائم بر سر باید ریخت که موجب ترطیب دماغ و آمدن خواب
و این تدبیر درین مرض از ضرر ریاست و کاهن جنون و دوسواس که متفرع از
نیلولیا میشود و از جلد او و معدود است از حیات حاره حادث میشود مثل
حب و سبب این تضادهای حاره سوداوی بدماغ و علاج درین مقام ترطیب
مزاج دماغ است بدوشیدن شیر بر سر و اگر شیر غوار است باشد بهتر **بیان**
نوارض که سبب اینجولیا میشود خصوصاً در خزان و تر است که وی تر و تر است
باد رنگ و امثال اینها بر سر حاجب این مرض نهادن قوی نافع است
سکنه درم در شیر خرد مقداری بنجاده درم باید داد و خوردن کاهن
جلب خواب و غذاهای الشیر یا مرغ جوجه یا گوشت بزغال و کاهن این مرض
خوردن ادویه حاره و مبالغه در آن مثل فلفل و زنجبیل و سیب انذیر حاره
نیز حاجت میشود مثل آتش بسیار سبزه و آتشهای که در آنها ادویه حاره
باشد زیرا که اینها را در احتراق اخلاط میکند و موجب تضادهای حاره
نجات بدماغ میشود **نوعی آزان** و سبب اسباب خارج از بدن نیز
حادث مثل جلوس بسیار در غشاب و پیش آتش و گردیدن در افتاب
زیر که این اسباب امداد اسباب داخلی میکنند در حدوث مرض و از
حکما بعضی گفته اند که کاهن حدوث بالیجولیا سبب کاهن عمیق در مایل مشکوک و حل

اند و با حقن منجمد نیز تافع است از افکار رده و نافع است از این مرض
 و غذا های نیکو اختیار باید کردن مثل تخم آب یا گوشت مرغ یا گوشت بوقلمون
 مهر او بایدن سه و ذوق کردن بر و غنای مرطبه و تقوی و اعتدال و دل و دماغ و تقوی
 یا قوی و استساره مقویه مثل شربت ترنج و شربت سیب و باید که لب در معالجه
 مایه خونی اعمال گفته و دست از علاج آن کوتاه نکند چه بسیاران این در خطر
 یافته اند غایت امر آنست که ماده سودا و کثرتی در قیاس با بد پس باید که انقباض
 نشان منجمد و معرف غنایت باستعمال ادویه مسهل مناسب نماید و ادویه
 منجمد بهین قیاس اختیار کند و الله اعلم **مقاله در بیان سکته**
 و این مرض را طبیبان نیز تعریف کرده اند که سکته تعطل کل الاعضاء یعنی تعطل
 بعضی از اعضا سکته تعطل شدن اعضا است از حرکت و سبب این مرض
 سه تا چهار است اول بطون دماغ را که عارض شده است میان معده و قریب
 روح حیوانی از قلب دماغ و میان روح نفسانی از دماغ و جمیع اعضا و حدوث
 دفعه نیست و دماغی می ماند از حرکات که نفس از هر یک حال خفا و در اگر از این
 سه از خلط غلیظ بلغم جسدیده است و گاه هر سبب سکته غلبه خون بریده
 است و امتداد دماغ و جمیع شرا این از دست کثافت قلبی و عروق است
 که از بلغم غلیظ از جبهه باشد تعطل سبب است از وقوع این علت و دوا
 غنی که مراد باین هر دو در دماغ سر و آواز گوشت بر طریق نف و شربت
 و کسل از حرکات و غفلت ببرد و بدین جمیع بدن و بسیاری خواب و برهم
 ساویدن دندان خواب و امتداد عروق و بر دماغ و بسیاری آب و

سکته
 بلغمی

و تب منجمد و حصول ترشید و کثرت دماغ و از این علت می کنند و ظاهر
بیان استخوان حال سکته و لغز ط کشته است که سکته
 از کائنات قوی نیست که ستر او ان کائنات ضعیفه لم تسهل بر انحاء یعنی اگر سکته قوی
 است از دماغ نمی غلبت و اگر ضعیف است از دماغ مسلط است یعنی صفت دیگر
 بر عیال منجمد می شود که سکته زنده است یا مرده بلکه جسم او را باید که زنده کرده
 باشد البته در حد قوی زنده است زیرا که ممکن نیست که مرده و حده مرده و بقوه
 زنده و دیگر آنکه بنیه رفیق بقرب منجمد و سوزان برنی او باید نهاد اگر چه باقی
 حرکت میکند زنده است و الا حیات از منقطع شده است **معالجات**
 و طریقی است که اولاً او را بمانند روزی بر مرغ بر دهن کل باید و نفس بود و چون
 کرده باید با این فیکر آلوده ساخته حکمتی باید فرستاد اگر حیات در و دست
 با کل مرارت این در دماغ می شود و البته میل می کند و دیگر ایام در دماغ
 منقلی دماغ است از اختلاط و سبب این مرض در دماغی سکته مثل
 و کثرت من و سیاه دانه و خراف و فلفل کوفته باید و سید و از تر یاق و مر و دبطوس
 یا تر یاق که بر کمر تر یاق فاروق است یک مثقال در دماغ غسل جل کرده
 که در دماغ ریخت و اگر از اینها موجود نباشد بایدان در دماغ ریخته و مصلحتی در
 جو مشیده اینها حل کرده و قدری کلکند و علی با و آمیزند و کلوسین باید ریخت و
 حالب سکته را باید تراستیدن و بنده ستر بران طلا باید کردن و فلفل و انزال
 او نیز اگر آن بیامیزند صواب بود و از غلظت طافه بر سر سکته باشد و باید
 آن طافه را با آهک کرم کرده بنهد تا که قرص بر سرش سرایت کند چنانکه بویست

لزمه

مرکباتی که نفع او بین است درین مرض خوردن تر یا قی مشروط به
 و تر یا قی فاروق و کوارش بلادرنگ نفع است اما باید که در خود
 آن مبالغه ننماید تا تب حادث نشود و مقدار مطبوخ یا عصاره در
 است و بعد از آنکه این تدبیر واقع شود **بیان در غنمای غلغله** و غلغله
 فلاح و بهبودی ظاهر گردد و مدت و مواظبت بر روغنهای چاره مناسب
 است بر اعضا مغلوبه مثل روغن نارون در روغن قسط در روغن
 در روغن سوسن در روغن انزیمون و روغن جنید ستر و روغن سیاه
 و آنکه مخصوص این مرض و رعایت است و روغن سداب و روغن
 خنظل و مالیدن فقط سفید بعضو مغلوب بسیار نافع است و **بیان**
 خردل که مراد بآن قیاح است و از اشیا نافه جاویدین ادویهها
 مثل فلفل و در جبین و مصطکی و بر سر طرا کردن و در بار و روغن طاسان
 موجود شود بسیار نافع است و آنچه بقایای خلط موجب فلاح را از آن میکند
 ادویه ایست که آن عطسه کند مثل مشک و خنظل و جنید ستر و کنگر
 و امثال این ادویه را کوفته و پنجه و اندکی بر سر نهاده و در دماغ باید ریخت
 و چکانیدن جنید ستر مخلول در روغن زیت بر روغن زنجبیل
 و بوییدن ریاحین چاره مثل زکس و یا سبب و امثال اینها آنچه در کیفیت
 باشد نیز مفید است و خوردن سکنجبین منضی باز و فای با بس نافع است
 این مرض است و خوردن ایارج فیقر اگر بر معده بسیار منفعت بلیع بین
 و در **صفت الاصول** در اوست مآد الاصول که باین اجزاء است نیز منفعت

بلع نیز مانند اجزاء این است پوست سیج با و یا پوست سیج که فلفل
 از شر خضال با موی می نمایند از هر یک هفت درم نیم کرفس و باد بیان روی با
 از هر یک سه درم ناخته و زراوند و سیاه دانه از هر یک دو درم سیج و ادویه
 در هفت رطل آب با شش طایم باید جوشانید تا سه رطل بماند آشگاه بزرگ را
 گذرانیده و صافی ساخته نگاه باید داشت و هر روز مقدار آشامیدن آنرا
 دو و نیم است که باز زده منقل میشود و وزن رطل سابقه کور شده و باین
 مآد الاصول مثل فانیه باید آمیخت از هر کدام که موجود باشد ده درم و نیز
 اینست که هر غنمه متعاهد خوردن مشروط به طوس باشد که غلغله نافع است
 و تر یا قی فاروق یا شربت بادرنجبویه نیز از جمله نفع است اما باید که موجود
 طایم و مدارم باید بود و مقدار شربت بادرنجبویه ده درم است **بیان**
فلاح را مضطرب است باید که صاحب فلاح از خوردن بادرنجبویه و تر و کدوی
 و آنچه بدینها مانند اجتناب نماید و هر کس که خواهد که از فلاح و لغوه و رعایت در آن
 باشد در شکم سپردن خواب نگیرد و بطین خالی بخواب رود و حمام گرم رود و مثل
 و مسکرت و منجرات از تکاب نکند که مودی بهلولان میشود و هر چگاه که با فلاح
 حرارت مزاج باشد سرد سکنجبین حرارت مزاج باید کرد و الا بعد از آن
 علاج اصل باید نمود و شربت قند سفید و سکنجبین سبزه و غذای زرد از زیر باج باید
 و در وقت نرسیدن از فلاح است بلکه مقدار فلاح است و علاج او علاج خفقت
 تر از فلاح است چنانکه سوسن القینه مقدمه است و معالجه او واجب است
 است **مقالات** و **بیان** و **نسخه** و **نسخه** و **نسخه**

خارج نمیشود و بواسطه غلبه وقت و اندک میجو آمدن که اورا بجانب ظاهر جلد
 اخراج کند و درین حال بینما انداخته واقع میشود و بدین سبب حرکت حرکتی
 در ظاهر جلد حادث میگردد و علاج درین صورت تنقیه بدن است از غلبه بلغم
 و بحسب سبب و یا رجالت مذکوره در علاج اولیج و تنقیج و غیر ذلک از سبب
 و باغی و لطیف در تدبیر تامه و رفیق نزد و غلبه غلبه و علاج از سبب
 یا تر یا قی از بعد و یا با مطبوع با و یا بیا و غذا نخورد آب یا در جبین و کما و است
 بر موضع اختلاج نهادن و مضادات محلی که در معالجه این غلبه و لغوه مذکور است
 برین و مایه در موضع اختلاج بر روغنهای گرم بالفعل و بالقوه مثل روغن سیس
 و روغن زیتون و روغن قسط و مثل اینها آنچه حاضر باشد **مقاله ۱۷**
در بیان سبب زکام و سبب اختلاج سبب شدن رطوبات و فضول رطوبات
 بجانب منخرین و سبب این بخواب و اختلاج سبب سوزش از اجزاء حار است که عارض
 و مانع شده است از اسباب خارجی مثل تاثیر حرارت آفتاب و یا مایه در
 گرم بر سبب خوردن اشیداده مثل سر و یا زود خوردن و امثال این
 موجب حرارت بلغم و رفیق فضولات باشد و موجب انقباض منخرین
 آن خاریدگی و سوزش و جوشیم است و علاج درین مقام قصد کردن
 قیال است و اخراج خون بعد بقوت و طافت و جرب و آب و مغز و کرم
 ماده و تبرید و باغ و خوردن بلاب و صیاج از غلبه در عدد و وقت سفید در
 اولی و در بر اجزاء رسم است در آب مناسب و در بلغم باید که در تابستان
 و قند مذکور را بعد از صاف ساختن بآب آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و قند

از دماغ

مقتضی باشد و مغز با دماغ زکام با سرفه باشد و اگر با زکام معالجه
 باشد یعنی سرفه در سردترین مقام جلاب باید داد و هر صبح بدین نوع از
 شک با سرفه متعاقب سببستان بیت عدد و غلبه یا زده عدد و وقت
 و در نیم گرم و درم و یا نیمه و نیمه درم و اگر چنانچه در زکام مزکوم زکام
 باشد شربت ششخا شربت نافع است و غذا آنچه مذکور است و در غذا شربت ششخا
 زیاد و باید که در حصول خواب ادا نماید و در اوقات بخوابی خوردن تخم
 کاه و در آتش غیر آن قوی نافع است و اگر چنانچه سبب زکام بر کف
 مسام و جلد ریخته زیرا که این موجب اختفای بخارات میشود و عدم خروج
 مسام برین صورت است که منتقل شود بر او منخرین و علالت این سبب
 و بعد از برداشتن و علاج درین مقام تسخین است و گرم نگاه داشتن آن
 و سبب و در قهقارم کرده و اگر در روغن بنفشه یا فستق باشد هر آینه محتاج کما
 قوی و سوزش خواهد بود و نیمه قوی و نظولات و منومات مجفقه و درین
 و خول تمام نافع است و اگر در طبیعت قبض باشد جلد در اختلال طبیعت باید بود
 بنظر این ادویه سبب سبب سبب و نیمه و نیمه و سبب سبب و سبب
 نیمه کوفته و در سبب و سبب سبب و درم و نیمه و نیمه و سبب و سبب
 هر یک درم و در چنانچه رسم است ادویه را در آب مناسب و باطبخ کرده
 صافی ساخته و قند و در نیمه صافی را اضافه کرده نیم گرم باید آشامید و غذا
 مقتضی باید کرد و خوردن اجزای آب جوشیده و بعضی از حلا بش حاره مثل زکام
 و سبب و باید که در کلل الک و مقدار اینها عند الطیب امری تخمین است و احتیاج
 در طبعی از مواضع تخمین مقدار نیست و ازین جهت است که در بعضی احتیاج

سبب

و یا سبب سبب

برودت

و یا سبب

و بعد از آن که در اندوه
کمزور شده سرخورد

از فلان چیز یک گفت و از فلان دو گفت نوشته اند و هیچ عقیده بجهل مقال
و درم نشد مانند دو بسته یکدست طیب ساخته اند و اگر در حکام را در نزد
رطوبت مسدود شود و موجب عسر نفس و اذیت باشد بخیر بفرج
انفراج شده است و همچنین است بخیر بکاغذ سوخته **مقاله**
در بیان عرشه و عرشه علقی است که عارض آلت میشود و مثل دست که آلت
بطش است و مثل پا که آلت مرئی است و مصغف قوت حاکم که عضورائی یا
ور عرشه عبارت از حرکت غیر ارادی است مختلط با حرکت ارادی و بسبب
اوسو از اجبار است مادی و غیر مادی که عارض عصب شده و از عرقی
کرده و سخت ساخته است و اگر حدوث از مشایخ و پیران راست و کسان
که در من خزانند و با قراط طبع کتب میشوند و کسان که سردی با قراط میخورند و اگر
حدوث عرشه بسبب آلام نفس باشد مثل غم و خوف و فرج و غضب و فجائات
و بسبب دفور لذت و فرج بسیار نیز می باشد و علاج درین مواقع خوردن
جواب عارض است از باد بایان سردی و باد بایان ردی هر یک دو درم نیم گرم
و از کافور مسالین و درم بروحی که عادت و رسم است طبع کرده و صافی بکنند
و کافور مذکور را بایان عرق نیم گرم باید شامید و غذا بخورند آب باشد و مغز نیم
معصفر و اندکی فادر جبر قزقران و قنصل و بعد از طهور و رنج در قاروره تنقیه
نخب ایابرج یا حب جبر باید کرد و او ان روغنهای گرم بعد از تنقیه در بر
بسیار نافع است مثل روغن بسته و روغن قندق و روغن چهار مغز و روغن
بیدار و روغن طبعان و این انفع علاج است و مالیده نه روغنهای جاری با فضل

و باد بایان

و باد بایان در اصول اعصاب مثل کتب بقل و خم ران و سرون و کتب مثل روغن
قسط و روغن زنبق و صیغ اعضا را بهر یک ازین روغنها که حاضر باشد
فرق کردن در وقت شب نشستن و بکام گرم در آمدن و ازین روغنها در حمام
مالیدن نیز بسیار نافع است و خوردن گوشت نیز نفع بگوشت است
مقدار معتدل نافع است و خوردن نارجیل که آن مغز جوز مندی است نیز
بسیار نافع است و خوردن مغز کاه خروکوش نیز بسیار مفید است و این
بایان صیغه است **بیان عرشه کولی** **مقاله** و از انواع عرشه آنچه
سودا و لیس با روغن بادیه است بواسطه معادله بهوای بار و است که با قراط
و خوردن اسباب بار و ده و علاج درین مقام تنقیه اعضا است بمالیده نه روغن
گرم مذکور و خوردن جواب از حلیث با ماء العسل و مالیدن عضو صاف و در
جند بید سر و آنگه بیست خوردن شراب است و مداومت و موافقت آن علاج
ترک است و ایراد منسوب و تقویت دماغ بر روغن مور و روغن سید
و غیر در روغن کل و خوردن رب میوه های قابض معقوی دماغ مثل رب میوه
و رب امر و دو سب و غیر ذلک و غذا آتش عدس که در و کرب باشد
اما عرشه که بسبب او غضب یا خوف یا غم یا فرج باشد علاج آن از اول
است هر چه که بتوان بخواب رفتن و مقبول راست است و اگر بکوشش
لذت فرج است سرخ الزوال می باشد زیرا که بسبب سرخ الزوال است
و اگر حدوث عرشه بسبب بغاف اعصاب می باشد و این جفاف است
استغراق کثیر است و این قسم بهترین اقسام عرشه است و بغایت کم

که مقطر افلاک و نبات شود و بهر حال دست از علاج کوتاه نباید کرد و در استعمال
 در طبابت تقید در احوال جایز نباید داشت مثل شربت بنفشه و شربت سیب
 شیرین و غذای مناسبی که وی تر و شیرین مغز بادام شیرین و با آنکه از صفت
 در روغن بادام و قند و مالیدن صاحب رخت اعضای موقوفه اش را بر روغنهای گرم
 مثل روغن بابونه و آنچه بآن مانند روغن بابونه درین مقام نافع است **ساختن روغن بابونه**
 و طریق ساختن او این نوع است که گویان
 شرح گیاه کل بابونه رسیده را در چهار رطل آب آتش ملایم باید جوشانید
 تا بیکم از آن آید و اگر با مس که را نبیند بگویند روغن کنجد صافی باین مطبوخ
 با آتش آهسته باید جوشانید تا آب برود و روغن بماند و بعد از آن در یک
 یا ظرف پاکیزه باید برداشت و بوقت حاجت ازین روغن نیم گرم کرده یا
 ماقده نقش باید مالید **نوع دیگر مختص بابونه** و روغن بابونه و فواید و طریقت
 ساختن روغن بابونه آنست که یک رطل روغن کنجد پاکیزه و صافی در شیشه باید
 کرد و دو قیقه که بپانزده منقال است کل بابونه تازه رسیده در رو باید انداخت
 و در شش محکم کرد و چهل روز در افتاب باید نهاد و بوقت حاجت استعمال
 باید کرد و بیاید آنست که جو آنان را بسیار کم است که علت رخت جادو
 شود مگر آنکه مد من آنرا باشند که درین صورت اگر چنین است که باین
 مبتلا میشوند و نیز کسی که در خوردن بسیار مبتلا نمیشود خصوصاً که در شب
 بخورند و کسی که با وجود این هیچ ریاضت و تعب نمیکنند درین طبیعت
 و علت می افتند و گاه هر حدوث رخت بسبب گزیدن و میش زدن حیوانات

دوم است و علاج درین مقام خوردن تر یا ق است در شربت بادام شیرین
 و غذای تر و نه خواب و از الاسب موجب مرض که از تره آن حیوان است
 او دیگر که از الال آن کنند و بهر آن در موقع این مرض از مساج ناس اندازند که
 باقی بقی باین مرض گرفتار میشوند **فصل در بیان صفت بصر**
 در بصر منصف بصر سوالم الخراج باره ماهه رطب است که برید و در طبیب دماغ میکند
 و تغییر روح ظاهر و حاصل میشود و نقصان در البصار و علامات آن دفع در نقص
 در او باین خلط است و عدم حرمت و وجع و همیشه احساس که درت در دم
 میکند و از ویاد این احوال در عقب خواب است و خوردن غذا و در حال تحفه فساد
 در استخوان است و علاج درین مقام خوردن حلوای از بادیان و پنج سون
 را شیده از هر یک دو درم و پنج درم را در قدری آب مناسب دوا طبع باید کرد تا
 صاف بماند و اگر با مس که را نبیند و صافی ساخته و درم قند سفید آن
 بخورد نیم گرم باید آتش کشید و غذا بخورد آب یا شیرین مغز بادام شیرین
 و خضار بر همین باید نمود و بعد از ظهور رنج در قاروره تنقید و مایع
 از ریح فیه را با حب بنفشه معوی تریب باید کرد و اندک نموده که از نیم درم
 متجاوز نباشد و اگر اندکی سدس منقال است که چهار نخود باشد و منقال
 و انگ است بوزن و هر دو انگ چهار نخود است و هر یک از یک قیراط است که پنج
 و انگ میشود و غرغره کردن بجا العسل و بادیان و ایاری فیه هر یک مقدار
 مناسب اول بادیان در آب العسل آمیخته و دیگر ایاری را در یک برهم زده
 نیم گرم غرغره باید کرد و کل درین باب روشنائی کرد یا با سلقون خشک و بخی

بیماری

بآب کل کرده و شستن روی بقی که در قدری بر آب است مایه در آن مایه
 بناید کرد و اگر سبب رمد از ماده بلغم باشد علامات آن انتفاخ طبع است
 بغیر خود و در رخی و بسیاری خشم و خجیدن شک و بر هم رسیدن شک
 هر دو چشم بواسطه رطوبت بسیار مخصوصا در خواب و حدوث فعل در
 علاج درین صورت تقویه دماغ است از خلط بلغم بحسب مسهل و ایاد
 و غار مقبول و در تب و شحم غفل و حقیقت لینه نیز مناسب است و اگر در چشم
 باشد نفخ و تورم کاسنی یا بعضا رطوبت العلب اختیار باید کرد و بفر
 گفته است که رمد که دفا و بفر است غیر الانفکاک است و بزدی از روی
 میرفت اما سبب است و رمد که یابس و صغری است با شمع و الانفکاک است
 در رخی حدوث و تورم و اگر سبب رمد از ماده سودا باشد علامات آن
 قلت رطوبت است و القاق یعنی جسدین بلکه مایه چشم بر یکدیگر
 کم است که این رخی صدام باشد و البته درین رمد اگر خفاست که صدام
 و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بترتیب و چون بخوابد
 نیز بواسطه رطوبت خلطی باشد بجهت جلب نوم شربت خشخاش
 نیز گاهی باید داد و تخم زرد بواسطه است کین وجع مطلوب است و علاج
 درین مقام از نفخ و بیستادن و نیلوف و قند از هر یک مقدار مناسبت
 آب مناسب دو اطلخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم
 آتش مله و غده لاش مقش و شیر و مغز بادام شیرین و اسفغان و بایا
 الشیر است و در فوکل جام و آب زن از القع است و بجا بیدار نماید

سبب

در این

و بویید نهایی و طبع مزاج دماغ و درین رمد نافع است و ترک استغاثات
 قوی و موهلات رمد خوردن خربزه بسیار و خرمایا و آتش باد بجان و چار خربزه
 است و اینها را با لبنی حبه موجب رمد داشته اند و بعضی از اطلخ چنین
 گفته اند که ترک ترطیب غذا گاهی موجب رمد است زیرا که در ترک ترطیب
 اند و مسام است و توجه ماده بجان دماغ و چشم **مقاله ۲۱**
در بیان طریقه و طریقه را چنین تعریف کرده اند که خون تازه است که منقب
 بطبقه طبع میشود و این انقباض بواسطه الخوف و انشقاق آوردن او
 یا بسبب خربه و سقط که عارضی او شده است یا بسبب خنجه عظیمه بچشم
 سوزن و قاری مبالغه دره الصوات میکند چه بواسطه این زود خرق
 شوق در آورده حادث میشود و یا حرکت عظیمه مثل انگه جبری که آن را بری
 و در دمانال اینها و علاج قصد و حجامت است او را و استغاثات از لبن
 طبعیت ثانی و علاج درین مقام از غناب است حد و بنفش چ دوم و
 سفید درم و بزرگترین ده درم چنانچه رسم است طبع کرده و صافی ساخته و
 مذکور در آن انداخته نیم گرم اختیار باید کرد و غده لاش مقش و شیر و مغز بادام
 و لبن طبعیت آب فدا که یا بمطبوخ فدا که و بجا بیدار در چشم خون شیب بر کینه
 قاضیه یا بچوب زرد و باز شیب بر کینه بط مغز و اگر تشویش قوی نباشد
 و اگر قوی باشد ضاد با کل ارمنی و کل سرخ و فوکل و کلیل الملک و دم الاخون
 که در بآن خون سیاه شان است و پنج سوس و زعفران و زرد و نیم گرم
 در رخی کل یک خلط کرده باشند و گاهی حدوث طریقه نادر و بسبب

بیاورد که سبب آن چه باشد درین صورت چنانکه نیدن شیر در خنجر و نیک
کنند که گفته آن آینه نافع است و کفایت آن پس نیم در دروغن کل
شیر در شکر کان آلوده کرده نیم گرم باید نهاد و فهاد بورق و کب برگ و کب
نمازه و اگر حدوت طرفه از حدی است حمیه یعنی پر نیز از گوشت و شیرینی باید
کرد **جلاب** و جلاب هر صبح از غناب ده عدد و از منقعه سه ریاضت شک نیم گرم
و قند سفید ده درم مجموع اود و در آنجا که رسم است طرح کرده و قند مذکور را با
آینه نیم گرم باید آتش میدن و غذا آتش منقعه و شیر مغز بادام و بعد از آن
نفع در قارور و تنقیه و باغ حب نفع مقوی بخورده و محمود و هر یک که از دانه
و انگ زیاده نباشد و یا بطنی خفوا که یا بطنی زرد و آنچه بدین ماند
استعمال شفاف با درین علت قوی نافع است که در سنگ باب
مالیده میل کنند و ترکیب و اجزای آن اینست هم الاخوین و اخوین
یک درم اقلیدیا معقول و نوتیا و سفیداج قلع و سه برده کند از هر یک ده درم
عزیز و دست یک درم مجموع اود و در آنجا که گفته و صواب کرده تا چون صاف شود
و آنکه از چینه باب شافنا باید ساخت هر یک بمقداری جوهر است و جوهر
حاجت در سنگ باب مالیده میل در چشم باید کشید و هر که که چشم در
کند سبب سقط یا ضرب علاج آن نقد کردن از عرق قیصال است
و آتش میدن جلاب هر صبح از غناب هشت عدد و قند ده درم چنانچه
رسم است طرح کرده و صاف ساخته و قند اضاف کرده نیم گرم است و
باید کرد و یا نیمه و نفع و در نیمین صاف مقدار صاف است و یا یک درم و یا نیم

تب فواکه یا بطنی خفوا که یا بطنی زرد و آنچه بدین ماند
سورت استعمال شفاف با درین صورت چنانکه نیدن شیر در خنجر و نیک
کنند که گفته آن آینه نافع است و کفایت آن پس نیم در دروغن کل
شیر در شکر کان آلوده کرده نیم گرم باید نهاد و فهاد بورق و کب برگ و کب
نمازه و اگر حدوت طرفه از حدی است حمیه یعنی پر نیز از گوشت و شیرینی باید
کرد **جلاب** و جلاب هر صبح از غناب ده عدد و از منقعه سه ریاضت شک نیم گرم
و قند سفید ده درم مجموع اود و در آنجا که رسم است طرح کرده و قند مذکور را با
آینه نیم گرم باید آتش میدن و غذا آتش منقعه و شیر مغز بادام و بعد از آن
نفع در قارور و تنقیه و باغ حب نفع مقوی بخورده و محمود و هر یک که از دانه
و انگ زیاده نباشد و یا بطنی خفوا که یا بطنی زرد و آنچه بدین ماند
استعمال شفاف با درین علت قوی نافع است که در سنگ باب
مالیده میل کنند و ترکیب و اجزای آن اینست هم الاخوین و اخوین
یک درم اقلیدیا معقول و نوتیا و سفیداج قلع و سه برده کند از هر یک ده درم
عزیز و دست یک درم مجموع اود و در آنجا که گفته و صواب کرده تا چون صاف شود
و آنکه از چینه باب شافنا باید ساخت هر یک بمقداری جوهر است و جوهر
حاجت در سنگ باب مالیده میل در چشم باید کشید و هر که که چشم در
کند سبب سقط یا ضرب علاج آن نقد کردن از عرق قیصال است
و آتش میدن جلاب هر صبح از غناب هشت عدد و قند ده درم چنانچه
رسم است طرح کرده و صاف ساخته و قند اضاف کرده نیم گرم است و
باید کرد و یا نیمه و نفع و در نیمین صاف مقدار صاف است و یا یک درم و یا نیم

بیاورد که سبب آن چه باشد

مقاله در بیان خلط
و آن عبارت از پرده و غشای عصبانیت که حادث در طبقه ملتحمه میشود و از
ماتی انسی است که در ده و بجانب حسی میل نموده و سواد چشم را می پوشد و این
فقط که غلیظ می باشد و گاه رقیق و گاه تمام اکیل و سواد را می پوشد
پارا و او را گاه ساکن در مکان حد است که پیدا شده است و این علت
بسیل میشود و فرق میان سیل و این علت باینست که ناخن که عبارت از سیل
است مبتدی از جانب احد است و در اکثر از جانب فوق انسی می باشد
جانب تنجا و زشت و بجانب اکیل و سواد چشم متوجع میشود و وسیل مقید
لونی جانبی نیست بلکه از جهات اطراف چشم ابتدا کرده می آید و دیگر اصل ناخن
بسیل در سطح است و اصل سیل بین نیست و این هر دو از علل موجب غما
اگر استبداد علاج آن قیام نمایند و علاج او در ابتدا نقد از عرق قیصال
و تنقیه و باغ و بعد از آن معقول از جوهر بلغمی حاصل در ملتحمه و صاحب این مرض
در نیز باید کرد و از اینست که شیر و جفوات است و جوهر سیمانیز و از آنکه غلیظ
نیز مثل کله و هر یک که گوشت کاوه هر چه که نموده بلغم غلیظ از ج باشد و جوا

هر صبح از پنج سوس ترا ششده نیم کوفته دو درم و از کلفت عسل ده درم جمع
 بروق عادت و رسم ترتیب داده نیم گرم باید آتشامید و فدا شود آب
 با شیر که مغز بادام با شیر مغز تخم معصر و گوشت میوه یک یک و تنقیه میدان
 و دماغ نجب ایارج یا ایارج جالینوس و الکحال درین مقام باد و چهار و شکر
 و نوشادر و زهره بزر و شیان وینار خون با سلیقون در و ششانی نیز نافع
 است و شیان وینار خون باین اجزاست که مذکور میکرد و اقلی می باشد
 و سفیداج قلع از هر یک ده درم کثیر او هر یکی از هر یک پنج درم خاص
 و درم بس که مراد باین مرغان سفید است و در و اید ناسنه و درم از انجبین
 از هر یک چهار درم زرد جو به یک درم زرد چرخی و نبات یا فند سفید و اقاقیا
 از هر یک نیم درم افیون صفت درم زعفران و درم شیان کینم که کثرت
 است دو درم مجموع را کوفته و تنگ ملایم کرده تا همچون خیار شود و آب
 کرده شافها باید ساخت هر یک از جو که از در بوقت حاجت آب سبک
 مالیده بمیل باید کشید و اگر خیارچه ناخته غلیظ باشد و در جزی یعنی در سینه
 باشد علاج نادر و دیگر که شط و در و یک شط برداشتن برده و فست است
 چشم بالائی که جز احسان و کمی الان را مر باشد که آنرا سفار می نامند و این
 عمل بعد از تنقیه بدن محبوب و ایارجات مذکوره سابقا می باید بود
 دیگر از قهوه غریب می باشد که کو یا قهواره است مرطبه و ملته و از قهوه
 است مرطبه و اعلیه را در این نوع و اعلی علاج نیست زیرا که از در و شل
 و خارج طبیعت است و کثط و قطع را در و تائیر و فایده نیست بلکه این

اعمال موجب کوری است و عمو درین مقام شیان عاده مذکوره بکار باید
 بدو دوام و از درم بر میزان موجبات و مولدات این مرض باید که در تنگ
 اطر و غلیظ و بتحصیل در شب اگر چه طعام لطیف باشد **شیان نافع**
 و عادت برداشتن سر بر چهار است گرم تا موجب سخونت چشم
 شود و چند روز تمام باید رفت و خود را انجبین بر چهار است گرم خانه حمام
 باید داشت معاف و متوالی و اگر چنانچه این عشا و لظظه رقیق شود و
 روز از وظاهر کرد و فیهما و الا استعمال این شیان که مذکور میشود می باید کرد
 که قوی نافع است شایع و غریبی دو از درم صمغ عربی و نحاس محرق
 هر یک شش درم قلع طار محرق که مراد بآن زرد چرخی است که سوخته باشد
 و زنگار از هر یک دو درم افیون یک درم و نیم مجموع او و دیگر کوفته و بخت و نجب
 صلا کرده و آب سداب و آب بادیان نمیز کرده شافها باید ساخت
 هر یک بعد از جوی نزدیک و در سایه خشک کرده بوقت حاجت ازین
 شیان آب بر تنگ مالیده بمیل باید کشید و هر یک ازین شیان
 می باید که در سه یا چهار مرتبه بکار رود و زیاده برین موجب است
 نشوینش دیگر است در چشم **مقاله ۲۳ در بیان شیان**
 و این علت عبادت از غشاده و پرده است که عارض چشم میشود و آب
 استلای عروق چشم از خون غلیظ و این عشا بمنش کر باس با فند از عروق
 شعریه است و سرخ و غلیظ و آب از و فند سایل است و خالی از چنگاک
 نیست و حاجت قیاد در بر ابصار شعاع افتاب نباشد **تفسیر در چشم**

و این برده گاهی جنات که حاصل بان عین میشود که در او بان در یک
 جاست و کل بنیادی است و او را بواسطه این انسان عین نام
 شد که از غایت صفاتی دارد هر چه در مقابل او می آید همچون اینست
 خود را در آن می بیند گمانه که انسانی در دست پس او را بدین است
 عین گفته اند یعنی مردم جسم و این برده در اساطیر کاهربانجا میرسد
 انجان میشود که از او تجاوز کرده تمام سیاهی کلان را می پوشد و طبع
 او با نازده متعارف است اول قصد از حقیقت می باید و متعاهد است
 می باید و طاعت و مداومت حمام می باید که در خدای معده که آن
 همه است قصد کردن عین پیشانی درین علت نافع است و اسهال
 بمطبخ حلیله زرد مذکور سابقا با اوصاف مذکوره و رنگ خجرات مطلقا
 خصوصاً شراب که درین مرض ضرر است **باید اشیا مفروغ و نیز**
 خوردن شیر بنیاد شیر و خجرات و خرمای و خربالای میوه درین مرض مفید است
 و حفظ چشم خصوصاً درین علت از دخان و بخار باید که در کثرت تکلم
 و کثرت سجود نیز مفید است و چنانچه نیز از بدترین چیز است درین
 و بوقت خواب و ارتفاع و سوده لازم است و باید که سر است بنا
 و خواب درین علت هر چه از نفع هیچ درم و خواب ده عدد و
 سفید و ترنجبین از هر یک ده درم اول آرد ویرا چنانکه رسم است
 در قدری آب مناسب طبع باید که و نایم عانده بعد از آن صافی ساخته
 قند و ترنجبین صافی را با آن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غده اما شش مقرر

بیشتر مغز با دم و بعد از نفع ماده مطبوخ با این اجزاء مذکور میگرد و **باید**
سهم سنگی پنج درم بنفشه تازه یا خشک پنج درم نیلوفر چهار درم
 پوست حلیله زرد و کابلی حلیله سیاه از هر یک هفت درم کل پنج
 درم ترید سفید تراشیده نیم کوفته دو درم مجموع آرد ویرا در سر و طحال
 ملخ باید که با شش ملائم تا یک رطل ماند بعد صاف ساخته و در واز فلک
 خیار شنبه و ترنجبین با کیزه از هر یک ده درم باید با لیمو نخل شود و از پر
 موی کز ایندن نیم دانگ محمود صلابه کرده با آن آمیخته سحری بعد از پخت
 هفت مشت روز اختیار باید کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دار
 و آخر شود بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان شسته و آب مناسب
 باید آشامید و اگر بدین علاج نشویش کم نشود اختیار جت بنفش باید کرد
 معالجه بمسهلات نافع نبود علاج برده غلیظه چار و بنفشه از کسط نیست اما این
 عمل جراح و آنا باید و الا غالب اگر کوریت بعد از عمل زیرا که التی جند
 و در انداز آهن مثل جوال و وز که آنها را سفارده می نامند و سبای نیز
 دارد مثل سوزن و کج کرده مانند قلاب و این برده را با بنهار جز دارند و
 هر یک از این آلات را درین برده محکم می باید ساخت و هم را بر گرفته
 می باید برداشت و بمقرض برده را از روی چشم می باید برداشت
 این کار هر که کرده باشد حکم نمی خاوه میکند و اگر این مرض عارض مسانی
 میشود که موطوب باشد و ماده و موی در ایشان غالب باشد و این
 را از اراض متوارث شمرده اند و بعضی بر این اند که ساری است

و اگر

[illegible]

حشم
مازنی کو فتنہ پاشیوں
نہایت

است در فتنه عینه که موجب است از مجاری خروج شعاع و نور است بکلیه
 مظهر نظر غیب قابل ان در البصار و خطوط شعاعی با سبب است از نفوذ نور
 بجانب مظهر غیب قابل ان در البصار با نظایر بر فتنه غیب
 یا برودت مزاج و مانع است یا اسباب قدرت مثل سقوط و جز بر سر و ازین
 موجب حرکت رطوبت ممکن است آنجا و راه یافتن و نیز شل شدن جلیغ
 و منفذ ساختن نفوذ ممکن شدن عصب مجوف از رطوبت یا سبب
 و گاهی سبب عصب مزمن می باشد و علل است آن اینست که در پیش چشم
 مثل است و کس و مانند موی چیزهای نماید باختلاف اشکال و این سبب
 است و گاهی سبب نقصان و ترقی بخار است از معدله بر می باشد و این را
 ولالت بر نزول غایت و فرق میان آنچه سبب نزول باشد و سبب
 مخلوق و استلزامه است زیرا که اگر بعد از استلزامه است از بخار است
 و اگر در خلل او استلزامه وجود و شش بر یک و تیره است محل خوف است و علی
 در استلزامه و مانع است سبب طرح فیض او و سبب توقایا و خوردن جواب از
 با و یان سبب در آنجا که سبب و سبب سوس تر است و سبب که در یک و در
 کلفت فندی در درم مجموع بود و با قدری آب که مناسب است با کس
 طبع باید که در تانیده مانده و صاف ساخته و کلفت در آن آمیخته نیم گرم باید آشامید
 و غذا بخورد آب یا شیر و مغز با دام یا مغز نیم معصف و بعد از آن سبب تمام از خلط
 و غلظت و یا باغ فیض دیگر را باید کرد و از اطعمه بارده رطوبت محض را باید که بود و از
 و فو که نباید خورد و جمیع درین علت غیایت مضر است و استلزامه اطعمه و خوردن

فخر

چنانچه در کتاب
 مذکور است

شرب نیز که موجب بخارات رود است و این همه از اسباب گویست و اما
 و درین مرض آنچه نافع است در ابتدا اشیا فایده حاره است و اگر حال
 موجب سستی باشد و در سردی و در سبب ان نزول آب نماند مثل شیان مرطوب
 با سبب یون و استحال این شیان که مذکور میکرد و در اجزا و ترکیب و بدین نوع
 است مراد که یعنی زهره زهره قدری در زهره درم از و کثیفان هم خلط
 یون و نون باشد در از هر یک نیم درم و از سبب یک نیم گرم و نیم گرم مثل هب از کوفته
 باشد با این مراد نیک باید مالیده در حاون تا اصل شود و در افتاب نیک
 خشک باید ساخت و بعد از آن آب با و یان خبر کرده شافیه هر یک بعد از چوب
 باید ساختن بوقت حاجت با کباب بر سنگ باید مالیده و در چشم بچکانید
 و اگر نه از این مراد نیز میل کنند آب بار نافع است و نیز نافع است ازین
 علت مراد کک و مراد کک یا ببط هر یک از اینها که باشد و بر این آب
 شش و شش که دره و شش را در کل گرفته و خشک ساخته و در خاکستر گرم باید
 نهاد و بخوبی با یک آسته آسته سحر یک باید کرد تا همه یکدیگر خلط شود
 و باید که شست و شود و او نیم میل از در چشم باید کشید و از هر جا که
 مانع از نزول است در چشم است که هر سال دوسه بار تنقید و مانع محبت
 ابراج باید کرد از آنجا که موجب سلاستی ازین علت است خوردن آب
 با و یان و آب سداب بطبیعی که بکوبیده و با درج و خوردن حلیت هر یک
 ازین مذکورات را در عدم حصول این علت و خلط تمام است و آنکه از نزول
 است حکام یافته است و چشم را تا بینا ساخته و در اعلا جری قدح نیست

در ابتدا از نزول فخر

بسیار است

در نفوذ و طبع و میران و

و این نیز بعضی ثنولات را قابلیت قدح است **در بیان قوت آب چشم**
 و است که کامل درین شرط است چه بسیار در محل قدح خاطر است زیرا که
 بر این چشم را از جانب چشمی که قطع میکند و میلی مجوف میسازد و در
 آن از این باغیر آن و نیز در طریقه که آب در آن ساکن شده میفرستد ثنات
 بیافتن میل به جوف میل آید و اگر چنان است که آن طبعه را نمی بایند و صورت
 چشم که باقی بود آن نیز می ماند پس اگر از آن بین تدریجی باشد و بلکه فاعلی
 است آب سفید رقیق میماند است و درین آب علیل از آن که منوش شود و درین
 و این علامت صفای آب شکران است از آن طبعه و قابلیت آن دارد که جوف
 میل در آید و اما آنکه علیها باشد آنرا قابلیت قدح نیست زیرا که بواسطه
 و تکرار محل خود حرکت نمیکند **در بیان قوت آب چشم** و کلی که موجب جود آب باشد و منع
 نزول آب است باین اجزا است که کور میگرد و قوتیای که فانی قدرتی بایست
 و نیک گفته و آب باطلان و آب مرز بخوش نیک صلا ای کرده خشک باید است
 و این عمل را سه بار باید کرد و خشک ساخت و بعد از آن از زنجیر و فلفل
 فلفل و سایر اینها که در چشم تو تیا جمع را نیک گفته و باین تو تیا
 جمع کرده و دیگر بار آب بادیان بسیار صلا ای کرده و خشک ساخت و اگر
 درین ترکیب چه یک نیز باشد بهتر است و گاه که ازین عمل میل باشد
نقشه ۱۶ در صفات چشم و این عبارت از نادیدن در روز است
 و سبب غفلت روح با صراحت است و وقت او و ضعف او و بنابر که روشنائی
 و آفتاب بر و غالب می آید و در آثارش در البصار نمی ماند و حال صاحب او مثل حال

در بعضی نماند از آن
 که در روز دیگر از چشم
 نماند

خفاش است مقرر **در بیان قوت آب چشم** و آفتاب بر آید ستار اعدم است زیرا که بود
 بر این نور که است نسبت آفتاب و هر گاه که آفتاب ظاهر شود نورانی
 است آفتاب کان لم یکن است پس روح با صراحت انسان هر چه که ضعیف
 قلیل شود ضعیف در روز روشنی آفتاب او را متلاشی می نمود میسازد و در
 قوت روح با صراحت می شود و موجب البصار است و علاج درین مقام تقویت
 مزاج و طاعت و تربیت او با غلبه بر طبعه و تغلبه اخوی با غلبه بر طبعه و غلبه
 با غلبه بر طبعه و غلبه بر طبعه و غلبه بر طبعه و غلبه بر طبعه و غلبه بر طبعه
 و از خواص خوردن گاه و تقویت چشم ضعیف است و ضعیف ساخته نیم
 قوی است و باین مقام از غلبه است عدد و قد سفید چنانکه در
 طبع کرده و قند اخفاذ ساخته نیم گرم باید خورد و غذا اما اگر با غلبه بر طبعه
 و با غلبه بر طبعه و تقویت مزاج و با غلبه بر طبعه و با غلبه بر طبعه و با غلبه بر طبعه
در بیان قوت آب چشم و این عبارت از
 نادیدن از شب است و سبب این علت بخارات غلیظه است
 که در فوج و متعاده میشود و در فوج و موجب تکلف روح با صراحت میشود و غلبه
 و بواسطه تلطیف شمس او را و رقیق او سبب البصار در روز میشود و البصار
 در روز نشان اکثر اوقات متحرک است و حرکت موجب تلطیف مواد غلیظه
 پس موجب البصار در روز باشد و علاج او درین مقام خوردن طایب است
 نیم کاسنی و بادیان و پنچ سوسن شنبه نیم کوفته از هر یک سه درم و کلفت علی
 در درم غذا و آب باغیر نیم معصر و گوشت مرغ یا یک و طبعه و باغیر

بعد از ظهور نفخ شکب قهقاریا و ابراج فیض او بطیون خانی که در ایشان سردی
از تری باشد و از غار نفیون و ابراج فیض از هر یک نیم درم و بعد از آن
اکتال کمال جاده ملطفه منقبه مثل روشناسی و شیاف اخضر و با سبب
و بعد از آن کندن موی زیاده را و در آن کردن موضع موی را بسوزانند
و بعد از آن موضع موی را بخون منقعه یا بشیر الجیر یا زهره خارش است
ببر ستر هر دو را بر کوفته و صلا یا بلین کرده و بخون کیو تر پیچ حل ساخته
باید کرد که اگر کویک از موی باشد بدین مویها دیگر با وجب پاشیده
نه بر مودم خراج است و شمشیر و هاست با عمل ایشان است و در این
حد از جبال کمالین بود که در کجاست مضمونی شریف الطیف است
و این سبب ملطوب میشود **علاج ناس** و از علاج ناس درین مقام
که از ناس که در دست از خضرات از ناسم و ناسم و ناسم و ناسم و ناسم
برابر بر سر که خمر کرده بعد از کندن موی بر آن موضع باید طاهر کرد و اگر موی
بسیار باشد احتیاج به شمشیر است **علاج ناس** و از ناسم و ناسم و ناسم و ناسم
از یک چشم که محل موی شهاب است بقراض می برند تا زمانی که موی
میرود باطل شود و درین عمل مینه چشم و حواسی او کرده و بعد از آن
اویت تمام فضا را میگرد و بعد از آن باین ادر و یا اکتال ناس که در حدف
و حدف و حدف از هر یک برابر کوفته و با آنکه ناسم و ناسم و ناسم و ناسم
کرده در چشم باید کشید تا به شریان تشبیه است که صاحبش را خشنود
بعد از شمشیر بر دو جفن با یکدیگر کشی پس بدین ناسم و ناسم و ناسم و ناسم

جوده بر با نیت این علت باید کرد **علاج ناس** و از ناسم و ناسم و ناسم و ناسم
و سبب درین علت رطوبت حاده است که در اصول مرکبان حاصل میشود و غذا
او مملو از رطوبت حاده میگردد و این رطوبت از مثل قسط صفر است
است و علت است او حرمت و صلا است در اجفان است و بخون موی
کافی سبب رخی تر از مرکبان موی بقیه اعضا بواسطه مقاسات معارف
او بعضی حاده می باشد همچنانکه ناقصان با حادث میشود و علاج درین مقام
منقبه سرد و داغ است از رطوبات و حرارت زیاده می و بعد از آن
خورقین رطوبات و خورقین روغنهای شیرین مرطب دماغ مثل روغن
بادام در وزن کدو و نیلوفر و غذامش مقشر و خنود مقشر یا شیره مغز بادام
و اگر چنانچه در وقت این علت سبب مقاسات اعراض و کثرت استغنی با
سوک استغنی با باید کرد و اکتال کجی از مینی زیرا که در علاج این علت بسیار
منقبه است و نیز استعمال این دو که نوشته میشود اجزا و ترکیب این
نوع است چنانچه بعد از خرموش و دوفان کند رسوخه از همه ادویه
برابر یکدیگر و اگر هر یک ده درم باشد سهیل مندی و حب بلبلان از هر یک
شش درم و شک لاجورد نیم درم و منجم ادر و بر کوفته و چینه و
دیگر را در صلا و مینا لغه باید کرد و با میل در محل مرکبان و بپاک هر روز
باید کشید و باید که صاحب این مرض در معالیه این علت اتمال ننماید
اکثر اوقات تقیه و اتمال در علاج بنا سو و منقل میگرد و بهر حال
که بخیرین را سو را فرود کرده و صدها از جانب بینی می آید و سو را فرود

در وقت

باید کرد و اگر این دو منفعت زسانه متعین و محب باید کرد و باید نوشت
که او را تقویت بر سر سینه و غار یقون کرده باشند و جواب هر یک
سوی چپ ششیده نیم کوفته سر درم و کلقت قندی در دم و غذا خوردن آب گو
بره و نان سیده و از میوه ها انجیر و انکور سقید رسیده و آنچه از میوه ها
او بهت **مقاله دهم** **مقاله نهم** **مقاله دهم** حافظ چشم
از چند چیز جدا باید کرد از چوب با فراط و از مستی و بسیار خوردن شراب و سیرک
و میوه های مثل سر و بسیار و آنچه در تاجیه با اینها مانند مثل خوردن کوبیده و کوفته
شود و با قند و با نان و گاه داشتن از سبوم در موضع کتک باشد و از بهر
بسیار و از بخار و دهان و از بلند کردن قوی و بسیار گناست کردن
و بسیار کردن و چنانچه کسیدن و نظر در آشیاء بر آنکه کردن و خوردن
باریک مفرط و از جود حفظ چشم سر را بر وزن مناسب چرب کردن است
مثل روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین و امثال این و کافور
شرکرم بر سر بخان باید و کشته شدن روغن های چشم و کل الجواهر و سیرک
نافع است و از این ادویه که کور میگرد باید ساخت و در چشم کشته شود
هندی و کرمانی از هر یک چوب درم و قلیان قلی فطی حلقه قلیان قلی و فطی
وزنه البحر و سرمد و صفیانی و مشاویج عدسی از هر یک ده درم مجموع ادویه
نیک کوفته و پخته و در صلا بر مبالغه جلیق کرده و در آب با ویان چند روز بماند
اما باد یا ز اول در قدری آب باید جوشانید یا تشریزم تا نیمه بخاند و صفیانی
ساخته ادویه بر صلا کرده و در آن آب سه روز باید نهاد و بعد از آن چشم را

نوشته شده است

نوشته شده است

نوشته شده است

حشمت
کوشش

بوقت حاجت میل در چشم باید کشید و اگر یکبار در روز آب حلیله و مطبوخ کرده
تمام ششده و تقویت قوی و افیده خواهد بود **مقاله دهم** **مقاله نهم** **مقاله دهم** **مقاله نهم**
و کل الجواهر و سیرک چشم را جدا و در تقویت بسیار نماید و حدت نظر نشد
و جدا و ازین سرمد صفیانی و شت درم و قلیان قلی و قلیان قلی و قلیان قلی
شده و در زده درم و در زده درم و در زده درم و در زده درم و در زده درم
هندی و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
یش آب سالی باید کرد و در کاسه چوبی آب کرم از درشت جدا باید ساخت
و در نشین کرده و بقیه را نیز همین سسور باید ساوید تا همه سوده شود و باید
که درشت تمام در کاسه خربشند آنگاه آب را آهسته ریخته باید نهاد تا خشک
شود و باقی ادویه را نیک کوفته و پخته و در صلا بر آن مبالغه نموده آنگاه بعد از آن
ساوید تا باقی آن پخته و بیکبار صلا باید تا همچون عسل شود و بوقت حاجت میل
در چشم باید کشید و چشم صحیح با قوت را از ادویه حفظ در مینه یکبار ازین
کل که کشته گفایت است اما چشم ضعیف بل قوت را در روز و در یکبار ازین
کل می باید کشید **مقاله نهم** **مقاله دهم** **مقاله نهم** **مقاله دهم** **مقاله نهم** **مقاله دهم**
امراض او و در وقت و بوج در کوشش بسیار از اجزای است و ملاحظه خالی
ازین نیست که خون است و علامت او غلبه خون است و سرخی روی و درشت
در سر و صاع و نقل و کجیدن اشک از چشم و تحلیل اشیا سرخ و علاج درین
مقام فصد از عرق قیقالت و استخراج خون محب قوت و طاقت واجب
و کجیدن در کوشش آب یک بقله الحقیق و شیر و خرماکان و در روغن گل

نوشته شده است

و از شست باید کرد و اگر وجع شد بد باشد و بی طاقت کرد و در ملکی جز این بود
 که در آنجا باید چکانید و این تدبیر تا زورت قوی نباشد نباید اختیار کرد
 زیرا که سیاق اندک کورت که تخم را اعضا و ریه و زکی الحسنى الا مکان نباید کرد
 و حضرت آن مشروح و تبیین شده و هر صبح جواب آب انارین است که با
 تخم آن معصور باشد مقدار باز در مقدار با ترنجبین صافی و قند سفید اندک
 مقدار در درم و غذا تا شیرین است و حرارت مزاج باشد و اگر تب و حرارت
 مزاج نباشد غذا تا شش نقشه باید باز در مغز باد و دم و آب و وجع مایه
 بلغمی است **بیان وجع که داده آن بلغمی است** و علامت او وجع است
 و عدم سرفه و سوزن در حلق و کوشش ساکن شدن وجع بکلمات مستحذوم
 نه هر از ماکون مشروب بار در طب و کرانی سردی و ترنجبین و سیاری است
 و من و علاج درین مقام خوردن جواب است از باد و ترنجبین و از هر یک
 درم با کفنه قندی ده درم و آب قدری که مناسب باشد طبع کرده و نصف
 و اگر با کوشش نمانده و کفنه مذکور در آن آمیخته باید آشامید و غذا بخورید
 نیم معصور و کوشش مخفی با طبع و **تغذیه است** و تنقیه و مایه بعد از ظهور نشانه
 حب الیچ یا حب قو قایا و فرغ کردن با بار و فرغ ایام العسل یا با کوشش
 و چکانیدن روغنهای گرم با قوت مثل روغن ترب و روغن قسط و روغن نارین
 و روغن بنفشه و چکانیدن عصاره ترنجبین نیم گرم در کوشش این را از مزاج
 و شسته اند و روغن بادام تلخ با آب ترب و اگر وجع معان رطوبت از کوشش
 علاج آن چکانیدن زهر و کفنه است یا روغن بادام در کوشش و اگر سبب وجع

نشر فیه

و ترنجبین از هر یک

پانچ معصوم

و از خوردن آب سرد

سکون

باید چکانید

پانچ معصوم

67

بکرت / ۱۹۱۵

بیان علاج رعاف و اگر قبض باشد از غریزه بی الکو باید داد و چون آب آشامیدنی
 است یا ماشینی یا هر دو آب سرد بر سر صاحب رعاف باید ریخت که اگر کینه
 بسیار محکم است و در پی صاحب این علت آب سرد آب کشته و زرد کوفته
 و چنان باشد بسیار سرد باشد باید چکانید و اطراف صاحب رعاف را بپاشید
 که موجب جدت ماده است بموضع الم خلاصه یعنی باشد و در اطراف
 و پای است و محل بستن آن باز است و در آن است مزایای جهان
 است که محل بستن بدو آید و حدت جسد نیز درین مرض بسیار نافع و مجرب
 است و خانه خشک است با سیاه که نوشته میشود و آتش که کردن و از قیاس
 قدری جدا باشد و در سوراخ بینی باید نوشت و در شام که کوزن را سوزاند و
 کوفته و پیچیده باشد آن آلوده کرده در سوراخ بینی نهند بسیار نافع است و کافور
 بآب کشیده و اندکی سرکه بر پشت آن حل کردن نیز بسیار مفید است و سرکه
 تازه و حذر از غریزه و آب آن در هر چکانیدن نیز بسیار مجرب است و اگر
 باینها ماسک نشود که چنانچه خون از سوراخ جانب راست می آید که وی
 جی است را در جانب راست در میان پشت مایل بجانب چپ باید نهاد و
 کرد و اگر چنانچه از سوراخ جانب چپ می آید که در مایل بجانب چپ باید نهاد
 و جذب کرد و اگر از هر دو سوراخ می آید که در میان راست است معده
 باید نهاد و جذب باید کرد و اما درین چند جا نباید برین زرد که در همین
 بجانب مخالف است و پس **ادویه نافع در رعاف** و از ادویه که درین
 علت نافع باشد مازوی خام است زیرا که در و تحلیف بیشتر است و آب

و این چنین است
 که بپاشی آب سرد و صلی که در
 کل از پی نوشته بود که بپاشی
 سوزانده و سخی غده در پی باید دید
 و بعد از آن در درج و حلقه که
 تر باشد که کافور و چنانچه

یا مایل که در یک بیور است و آن را کافور آبی به شش می نهند و کلان و کثیف
 و در پی آب که می نهند بر کوفته و چنانچه باید در پی زمین و یا همین ادویه
 را بر کوفته که در سینه است بپاشی که در پی کوفته در سوراخ بینی
 و باید بر دو پاکه غده سخت و دوج سوخته که از اگر سه می نهند بر پی
 باید نهاد و بپاشی که در خون سیاوشان و غرض از آن نیک کوفته و چنانچه
 بسوراخ بینی دمیده و دمیدن که با و بپاشی سوخته در پی همین غایت
 در دو دو یک یک سرخ و کمر و کلان و مازو که از آب کوفته و چنانچه
 باید دید و در هر یک یک بر هم زدن که لعاب جدا و بر سر مالیدن بسیار
 منفعت دارد و در کین رفتن خون میکند و خوردن آبی که بغایت سرد است
 و در آب سرد نشستن و غوطه خوردن بسیار نافع است **رعاف که لب**
لب خون باشد و رعافی که سبب آن بسیاری خون باشد در دهان
 و درین و علامت آن بسیاری خون است و علاج آن قصد است از قیاس
 و نهادن مجرب بکافور مایل بجانب چپ که از آن جانب خون می رود و چند بار چنانچه
 نهاد و جذب کرد و دیگر خون بیرون نیاید که در چنانکه که کور شد که درین
 مقام مقصود جذب بلا اخراج است و می باید که جذب قوی باشد و دیگر در دفع
 از آب سرد آتشیدن نیز بسیار نافع است و هر چکاند که رعاف باین
 شکون نباید آنچه مطلق خون باشد از غده و کثیف و درین تغییر و احتمال نباید
 که از غده مثل آتش عدس که قافق آن از آب شامی باشد یا غوره و جمیع
 جزوهای کدر و قبض و از آتشیه مثل شربت انار برین و شربت زرد که در سوراخ

و این ترکیبی خود در پی بن رنه
 و بپاشی که در پی کوفته و چنانچه
 کافور و ادویه

و یکم نه مایل که در پی کوفته و چنانچه
 و بعد از آن در درج و حلقه که
 تر باشد که کافور و چنانچه

بهی باری و امثال این و سرکه و کل از منی و اگر عدس تا اگر کرده بر ماله
 نیز ناف است و پر نرم هم بر که آلوده در سوراخ بینی یا در تنه و بوی
 اخیون از مخدرات نیز ممکن است اما خوردن اخیون درین مقام مفید
 است و اگر باین تدابیر نیز تسکین نیابد سر صاحب رعا ف را باید تراشید
 کج معنی که اخنه باید گرفت که بلفظ برابر پشت کار باشد و باید که
 تا خشک شود و اگر در کج قدری سر که با آب مخلوط باشد بهتر است اما
 که سبب آن که چون مارافعی یا جانی نوری نه بر در باشد آنرا اعلی نیست
 و غلامی از آن مشکل است **مقاله هفتم در بیان ابراض انسان**
 و از جمله ابراض زبان درم اوست و درم زبان یا مایه ای است و ماده خالی
 ازین نیست که رموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و اگر نادر شود
 است علامت آن سرخ زبان است و مسوختن آن وقت سیلان لعاب
 از زبان و همان علاج درین مقام مفید قیال است و اخراج خون
 قوت و واجب و تلیس طبیعت بکشد اگر چنانچه نتواند چیزی آسان
 و اگر نتواند بطبیعت نواک یا ترنجبین و شیر خشک و خیار شیرین از هر که
 در طبیعت حل کرده و صفائی ساخته بر نماز بخورد یا در آب آلوده ای حل کند
 کرده باشد و جواب از غناب ده عدد و بنفشه و در شقال و قند و عسل
 اول غناب بنفشه را در قدری آب که طایع باشد بجوشانند و نیم آورده و در
 صفائی ساخته و قند آید نیم گرم باید داد و غذا اما الشیر اختیار باید کرد و اگر سبب
 باشد علامت آن چو شش زبان و بثورات است که در زبان و سینه جزی است
 بهشت

درم زبان

درم زبان

درم زبان

مقام تورون

زبان و بسیاری وجع و
 و عطش و زردی رنگ
 و این تمام خود را
 و این تمام خود را

زبان بسیاری وجع و الم و مسوختن و فطش و زردی رنگ زبان و علاج
 درین تمام بخورن عسل است هر صباح قرصندی ده درم و آلودی بخاری
 عدد و غناب ده عدد مجموع آلوده را ترتیب داده و طبع کرده بر وجهی که رسم
 علامت اختیار باید کرد و غذا اما الشیر و قانق آب اندازین معصور با شکر
 و آب خیار و هند و انار کجای غربت باید داد **مقاله هشتم** و تلیس طبیعت
 آلوده باید کرد و سنای کلی عفت درم آلودی بخاری و غناب و پستان هر یک
 ده عدد بنفشه تر یا خشک نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم و پوست بیل
 عفت درم و قرصندی پانزده درم و بر کل سرخ چ درم و غناب و شلب
 درم و ترنجبین و شیر خشک از هر یک پانزده درم یا از خیار شیرین و عسل و تر
 ترنجبین درم **مقاله نهم** و اگر غلیل بر آسانمیدن قار و نبات حقه یا
 باید کرد و سنای کلی سرخ درم بنفشه و تخم کاسنی از هر یک سه درم و غناب و پستان
 از هر یک پست عدد و مسوس گندم و فطر و جگر ک کرده از هر یک یک کف
 بگویند و در سر طایع آب با شش طایم باید جوشانید تا دور طبل بماند و اگر با شش
 که رسید بعد فلو مس خیار شیرین و شکر معین از هر یک پانزده درم در وصل باید کرد
 و دیگر مار از پر و بین موی کند و زنده ده درم رهن گنجد و ده درم آب کاسه
 ده درم ترنجبین صفائی و غنک طعام و بوره ازنی از هر یک نیم درم بآن
 به دو دفع نیم گرم بوقت تابستان صبح یا آخر روز و در وقت زمستان در نیم
 عفت باید کرد و انار کجای غربت یا سنو یا بیل باید داد و درین
 طایع که نادر رموی یا صفراوی است **مقاله دهم** و مضمضه بر لب شانه نوت

بناطی

کتاب فی الحقیقه

مستطی

کتاب فی الحقیقه

باب اندرین باید کرد با آب صفاق یا کنگر آب چست عدد و عدد من درم
 و غلبه انقباض درم در قدری آب که مناسب است و در هر یک از اینها کرده
 و اگر که باس کنگر باشد و آب گشاده تر بآن آمیخته مضغه باید کرد و اگر که درم
 زبان مایه و بلغم باشد عطش است آن بسیاری سیلان آب دمان است
 و سفیدی رنگ زبان و قنط و قنط و قنط و قنط و علاج درین مقام خوردن
 جلاب است هر صباح از پنج سوسن که شسته و نیم کوفته درم و قندهار و درم
 اول پنج سوسن را در قدری آب مناسب باید جوشتانید تا به نیکو شود و اگر که
 کدرانید و قندهار کور بآن آمیخته نیم گرم باید استامید و قندهار درین مقام بر روز خوردن
 با شیر و مغز بادام باید داد و متغیر بدن اگر محتلی باشد کنگر باید با حبه و عسل
 و عسل و طبع کنگر در از اصول و بر روز عاده است مثل پوست چغندر باریان
 و باریان و شربت و پوست چغندر و پوست چغندر و شربت و شربت و شربت و شربت
 باری که در دانه و شربت طبع کرده باشد و لعاب تخم زعفران در آن باشد
 زبان تعب و مضغه و فواید و هر چه موجب سیلان آب و لعاب از دهن شود بآن
 مالیدن زبان نافع درم است و اگر که سبب درم مایه سوداوی باشد عسل
 آن قنط آب دمان است و خشکی زبان و سودا و آن و علاج درین مقام
 خوردن جلاب است از پنج سوسن که شسته و نیم کوفته درم و درم و لعاب
 تخم زعفران و قندهار درم اول پنج سوسن را در قدری آب مناسب باید
 ملائم طبع باید کرد تا به نیکو شود و قندهار نیم گرم باید استامید و قندهار
 کنگر و آب است با شیر و مغز بادام از قندهار و طعم که مایه سودا باشد بر شیر

مضغه

و بلغم طبیعت بعد از ظهور نفع در قاروره کنگر یا مطبوخ فیتون
 باید کرد و در هر یک از اینها شسته و نیم کوفته درم و درم و درم و درم
 آمیخته با آب جوشیده از تخم زعفران و لعاب تخم زعفران و لعاب جلاب در آن
 و اسپید یا سبب مرغ خاکلی یا اندک روغن سوسن یا روغن کنگر باید داد
 و مضغه آب یا دمان جوشیده و اندک فلووس خیار شسته باید کرد و اگر که
 سبب در درم زبان خوردن او به سبب است و درین صورت علاج آن
 علاج سم است **مقاله ۴۴ در بیان علت قنط** که از اراض
 دمان است و در او بقاع دمیدن دمان و زبان است و سطح آن و علالت جگر
 زبان و سطح دمان است با حرارت و علاج خوردن جلاب هر صباح از آب
 انارین معصوره است آن مقدار سه او یک که قیاس است و یک منقار باشد
 با قندهار سفید و زعفران نیم گرم درم آمیخته باید استامید تا موجب طبیعت
 نیز باشد و غذا مایه شسته با شیر و مغز بادام و مایه کوبی و شربت و مغز بادام
 و اندک قندهار و درم **باب فی الحقیقه** و بلغم طبیعت باب فواید و نفع
 الوی خشک که در او بآن تر کرده است و باید بمطبوخ فواید و نفع خون بقصد
 با جمادات باید نمود اگر ضعیفی در مزاج نباشد و مانعی از من و غیر ذلک نیز نمود
 و فصد و قنط که صبی طفل نباشد زیرا که پیش از بلوغ فصد مجوز نیست
 و هر صباح سه بار یا بیشتر در دهن و آب کنگر و کلاب باید شست و قدری
 روغن کل نیز درین آب باید آمیخت و در هر یک از اینها و ساق و کلندر بوزن
 برابر یک کوفته و در دهن اندک اندک باید داشت و اگر قدری طباعه

نکاه

و آرد عدس بوقت سوزاک باین آرد و بر امیزند صواب باشد **ترکیب نافع**
 و ترکیب دیگر از زرد و رست نافع مجرب است بترک کدو و کدو حلقی و کدو
 و فلفل و طیار و کلنا را جز با بر و سنگ کافور بوقت شده سوزاک باین
 آمیزند نیک کوفته و چینه و دروهمین باشد سیده نگاه باید داشت نو صندلیک
 سرخ و سماق و کلنا و رست است و تخم خرفه کاهو و صندل سفید و سرخ و
 طیار و فلفل از هر یک در درم و کافور نیم دانگ مجموع آرد و به آرد کوفته و چینه
 و بر زبان و دمان باشد سیده نگاه باید داشت و بعد از آن مضمضه بکباب
 و سرکه و اندک روغن بکشد **علاج کدو کان** و اگر قلع مرکه و کان را باشد
 برک کدو زبان سوخته یا آرد عدس باشد سیدن کافور و تخم خرفه با شایف
 مایه شارب زبان الیدان بکباب نافع است درین علت و اگر سبب است
 قلاع و طو بات بلغر مانده باشد علامت آن بیاض لون زبان است و عدم
 عطش و قلت درد و آلم و علاج درین مقام خوردن بکباب است هر صبح
 کلفت فندی ده درم و بادیان نیم کوفته سه درم اول بادیان را فندی است
 مناسب بر وجه که عادت باید جو شایند و به نیمه آورده و صاف ساخته و
 کلفت آمیزند نیم گرم باید آرد سید و غذا نخورد آب با شیر و مغز بادام و سقید
 و باغ بعد از ظهر و بقیع بکباب یا بکباب صبر یا بمطبوخ ترید و غوره کردن
 یا بهما کردن عاقر و حاد و سبب و ناخودا جو شایند باشد باید کرد و مضمضه
 کردن یا بهمانی کردن مایه زبان جینی و اندکی سرکه جو شایند باشد باید
 ترسب کرد و اگر درین آب قدر تخم ترید نیم کوفته و عاقر و حاد نیز جو شایند باشد

عدس و قلع نافع
 باشد

غوره

غوره

بهر است یا بانی که در و ورق زیتون و هر زیتونش و اکلیل الملک جو شایند
 باشد و در و عاب تخم زعفران باشد و اگر حدوت از ناز و غلظت سودا و بر باشد
 حدوت او سودا زبان است و گزین بوقت و سوزش و خشکی آن وقت
 آب دین و عاب و علاج درین مقام تنقیه و باغ است بحسب اشیان و طبع
 آن و بر زبان تخم بط و مغز ساق کاه و در و غن و غن و غن بلوایم طلا باید کرد
 و در بسته مضطرب بر که در و رماز و جو شایند باشد یا کلنا و سماق یا همه باید
 کرد و در آخر علت مضطرب بانی که در و این خشت و سبب و اکلیل الملک با بوش
 جو شایند باشد باید کرد و اگر قروح سیاه شود از دود و راجه که سید بشارت
 زنج و قلع کار کزنج است و فو چنج و کلنا و کل حلق و سماق و سبب
 کزنج بهر است اجزا را بر کوفته و چینه بر دهان و در مطر زبان باید باشد و در
 بر که و کباب باید شست و اگر آهمل که میوه سرو کوکبی درین آب جو شایند
 کند بر شایند **مقاله در بیان امراض خلق** و از جمله امراض
 معقولهات است و در معقولهات افتاد و آید او است که کم زایدی است بر خلق
 از جانب بالا و از جانب شیب و زاید و دیگر است که کم از او زین من نماند و
 معقولهات و تنگ که در او بان سفت و مان است انقباض خلط علاده است
 درین کم که او را لهیات می نامند و علامت آن حمه لهیات است و سوزش
 و آلم شد و عطش مغر و علاج درین مقام فصد و حجامت است و اسهال طبع
 باب نو که با مطبوخ آن و مضطرب بر که در و رماز و جو شایند باشد
 و غوره بکباب و سرکه درین علت نافع است و در سیدن کلنا و زیتون و سماق

کافور است

و کلنا و سماق

برابر هم بسیار نافع است و غرضه رب شاد قوت نیز نافع است
 غرضه باب انار و خوشن خالصت دارد و در **بسیاری** و در **بسیاری**
 است در محل لسانت با شیدن اجزاء و ترکیب این است صمغی و اگر سرخ و گلی
 نار و زرد و کثیره خشک و فوغل اجزاء را بر کوفته و چرخه و کاه و آب
 این علت انقباض غلط غلط بلغمیت در خشک و لسانت **بسیاری**
 و علامت آن بیاض لون است و قلت وجع و سوزش و بسیاری درین
 و خلق و سستی زبان و گران آن و علاج آن بلغمیت است بطبیعت و تریه و آب
 ایارج و ضمض و غرضه بعاقر قرحا و آب کاه و یا کاه و آب و یا دیان و شربت
 العسل غرضه باید کرد یا به بلغمیت و **بسیاری** و **بسیاری**
 که آن عبارت از رازک نافع و دهان است و به بوی آن و آب صند
 آن که هر جزارت معده است و علامتش تخفیف آن با قدم است بوقت خوردن
 غذای رطب و یا خوردن طعام بسیار و علاج درین مقام سکین و قطعه حرارت
 معده است بخوردن آب انار این با قند سفید و ترنجبین یا تر سندی و ترنجبین
 و یا خوردن آب خیار با قند یا خوردن هندوانه با قند و ترنجبین و مقصود از این
 با قند و ترنجبین و یا خوردن آب زرد الوی خشک منقوع یا سکنجبین
 درم و تلقات جوس درم با سکنجبین آب سرد یا یا شامید و غذا آتشی باید کرد
 انار ترش یا آب رواج یا آب عوزه یا آب زرد بخت باشد و در
 گوشت مرغ باشد و یا **بسیاری** این علت که سبب حرارت معده
 میاورد بخوردن طعام کند و مقصود از خالی نگذاشتن و مداومت بخوردن

جوشانده

علاج

الوی خشک کرده کند که درین علت قوی نافع است اما اگر معده را قوت بر
 کمال نباشد بکشد بکشد درین علاج از کمر در آن باید نمود زیرا که آب زرد الوی
 معده را از کار می برد و شست می سازد چه مضعت معده است **بسیاری**
بسیاری و نگاه داشتن این اجزاء که نوشته میشود در
 این هر شب در روز سعد و از خر و سنبل و عود کلنا و صندل سفید و پوست
 ترنج و قافله مجموع و ادویه را کوفته و بخت با کاه و قند با عمل جهاباید
 بر یک معده را کوفتی در هر شب بوقت خواب در درین نگاه باید داشت
بسیاری و **بسیاری** است و گاه سبب بخوردن رطوبت معده
 در دهان معده است و علامتش آنست که بخوردن غذای معده و امتلاوی آن
 برابر دیگر است و علاج درین صورت متعینه معده است بقی کردن آب
 شربت و تخم زرب و تخم و تخم خربزه و تخم ادویه را جوشانده و با
 باید آمیخته و اوجابی نمک خورده قی باید کرد در سینه یکبار یا دو بار و سه بار
 طبیعت و یکبار و یا بیشتر است اینست و هر صبح جواب از کلفت قندی
 و درم در چهار قاشق آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذا آتشی
 و خوردن یا شیر و مغز بادام و در بعضی اوقات اطریفل صغیر و ترنجبین و زرد
 مناسب است و عود و کباب نیز جادیدن درین علت نافع است و اگر از سعد
 ترنجبین و کباب بر یک یک قاشق با عمل خورده جهابا سازد و در درین نگاه و در
 این هر شب در روز سعد و از خر و سنبل و عود کلنا و صندل سفید و پوست
 ترنج و قافله مجموع و ادویه را کوفته و بخت با کاه و قند با عمل جهاباید
 بر یک معده را کوفتی در هر شب بوقت خواب در درین نگاه باید داشت

توقف

بسیاری

و از سکنجبین ده ادم

بسیاری

٢
الكتاب
بسم الله
الحق الخات
١٢

عقوص م

[illegible]

حقیر و نیرنگی و مان ص

و کجاست و در آن صفت که
و بوی را طبع که برای
محسوسند ۳

مدرسه قضاية زنجان

و محمد اکرم

قوله في قوله

Handwritten signature: *W. H. H. H.*

卷之五

گرفته و با نوشادر گرفته بر در آینه بر جلی و دانه نافع است و بر هیچ
بادیان با چنانکه رسم است باید جو شایند و صفاتی ساخته و وقت ^{بسیار} نیم
گرم اختیار باید کرد و غده کجوزاب با شیر و مغز بادام و اگر مایه و مرغ بود
باشد علاجش ترشی طعم و هن است و خشکی آن و صلاحیت به سنجی مهم
و کبودی رنگ صاحب خنثاق و علاج اول فصد با سلیق است و بنام است
دو باید که درین ماده اگر کفاج و خندب فقط نکند **است** و باید که
ساق و دهر و دو دم را بسیار و از نی و نه آبی که در و از خشت مجلس جملی جو شایند
باشد در شکر و با بونه و اکلیل الملک و فلفل و نع و تقیه بدین حقنه معاده و
آن انیت سنای یکی پنج درم پنج صومس تراشیده نیم گرفته بر دم با بونه
از هر یکی یک گف دست و نیم حله شکسته دو درم و فلفل و بون و فلفل
ترید سفید دو درم و غناب و پستان و پنجه بر یک ده عدد و موزین
کشد و دو درم و اکلیل الملک و با بونه از هر یکی یک گف دست و با و بون
گرفته و دو درم و پنجه او و بیدار سه رطل باید جو شایند تا نیمه بماند و اگر مایه و مرغ
کرده پانزده درم فلفل و صومس خیار شیر بر و جل کرده از برون موی باید که
دو درم آب کاه و دو درم و پنجه نیم درم بوره از موی هر و جل کرده
خفطن و دو انگ بان آینه نیک بر هم باید زد و نیم گرم بدو قه عسل باید
یک و دو غره درین ماده با بی که در و شست و نام جو شایند و باشد که
که در و از پنجه جو شایند و باشد باید که در و درین علت خند باید که در و از
کلام و آواز و اضطرار به پیش آن آن و اما ذکر که عبارت از درم

جابر

حق

پایان

بدست خلق موم است و این نیز از امراض عاده و معمول است و این بدترین خنثی
 است سبب او استواری بدن است از خون و آب یا خوردن شیر سرد و گوشتها
 و شیر است و ترک استغفار نمودن و متما و علالت این علت است که اند
 بیرون حلق از گوش و گوش دیگر سرخی و ملالی ظاهر میشود و سیلان اجاب الی
 از بدن و صاحبش قادر بر جادیدن و زدودن غذا نیست و اگر در فردی
 میباشد که اندر دو منخر او پیرون می آید و قادر بر تکلیف نیست و محو
 عین او را لازم است که مراد پیرون آمدن چشم است بجانب ظاهر
 و علاج او فصد فیضی است و اخراج خون محبت واجب و قوت و غرغره
 بر آب شاد قوت و آب کش نیز تر و آب برک حب الثعلب و عدس مطبوخ
 و خلوص خیارش نیز هر روز بکرات و مرآت کشید که زیاده بر بخاوند
 باشد و اگر خلاف نباشد اعاده و فصد ثانی و ثالثا باید کرد که اگر تدریجاً
 تا تیرگی است تخلیص از این مرض باین بایست و تلبیس طبیعت آب نوک
 و مطبوخ او یا شنبلیله او باید کرد که از اینها چیزی فرو نهند بر دهن
 باید کرد و بابت دار زینت باید کرد و بعد عاده چنانکه مذکور شد و اگر کار علیل نتواند
 نفس بخلد و شدة اختناق البته سعی در نهادن خمادات قوی از خارج خلق
 باید کرد و در امر این علت اجمال نباید نمود زیرا که این بدترین خنثی است
 که لحاظ لحاظ با الشعیر غرغره کند و آب آتار ترش با قدری سرکه نیز مفید است
 چنانکه سابقاً در خنثی مذکور شد و اگر چنانچه اگر ندو امید انجی را داده است
 که از او رام درین مدت بفرج می باید پس ازین عین که گمان نبض باشد غفلت

221

و لعاب جلد و لعاب چشم و روده با خیره روشن در شیر حل کرده باید بنهاده و اگر دانه
 منفرد و در مردم تخفیف یافت و بجاویدن و فرو بردن غذا آسان شود باید که
 از آب زردآلوی تر کرده بجاوید و درم باده درم ترنجبین و درم شیر خشک و درم
 کرده و صافی ساخت باید آسانید و باید که معالج درین مرض گذارد که شربت
 شود و این در علاج اصل است و غذا درین مقام مایه الشیر است باید
 بادام و حبه و انار و اردو جو مید و شیر و مغز بادام و یاروغن بادام و کاه
 در حواشی خلق شود حادث میشود و کاه حدوت او بقصد شش و کاه
 از ماده و موی یا شفره روی و علامت و حرقت و سوختن کلاه است
 بوقت جبری فرو بردن خصوصاً اخذ و اشربه که در و ملوحت و جموحت باید
 یا شیرین باشد زیرا که از رسول این طعم محال است مثلاً می شود و موجب
 و الام قوی است و علاج درین مقام قصد قیال است و خوردن لعاب و جگر
 از شربت لعاب یا شربت سکنجبین ساده و درم با سه چهارقاش آب که سرد
 نباشد و قند انداخته و روغن بادام و لعاب اسبغول و لعاب تخم میوه و بادام
 آرد و حدوت است بار و روغن بادام شیرین بار و روغن بنفشه بادام و در بنفشه کزک
 کوش و در هر چه مولد دانه خلق است خصوصاً شراب و شیر بنهاده و ترشیها
 موجب لطافت جلد خلق و خشونت سطح و من و مورت ضیق النضول
 و هر چگاه بقرصه انجامد علاج عموم روغن باید کرد و بر هم آمیخت
 در میان بلند است **در میان بلند است** و **در میان بلند است** و **در میان بلند است**
 و علامت آنست که از خلق و دهان آنچه بیرون می آید خون رقیق صافی

در میان بلند است

دانه خرد

و از دانه و کرب و غم و دانه و کرب است که متعلق بقصد و در بنفشه **در میان بلند است**
 و علاج درین صورت آنست که آنچه در خلق مانده است اگر دانه کسین بجز
 آنرا باقی که موصوفه از برای همین معنی ساخته اند باید کثیف و بکر
 حاکم کسین بجز نبات و علاج ضرب است بر خیم زدن که مراد بآن پیوند
 است یا خمر یا از جانب تفایر محاذات سینه و این ضرب خالی از خمر
 زیرا که کاهای ضرب سبب استخجام خا و استخوان میشود و در محلی که خنک شده
 است و از آنکه جوش و خل شده بود پیشتر می دراید و دیگر بیرون آوردند
 و مشکل است درین سبب اولی است و علاج دیگر آنست از اخذ
 و در آنکه در آن از لاق قوی باشد باید خورد که آنچه در مانده است از آن
 موضع بلیغ و در بیرون آید مثل انار از آن و باقی که در دانه ریحان و انار
 اینها انداخته باشند و علاج دیگر آنست که لقمه از کتان از گوشت یا غیر آن
 که توان فرو بردن بر شسته و نمک استوار ساخته بکسر رشت و رابد است کسی
 و اگر را فرو برد و همین که لقمه از خلق بجا و زکند انگس و شسته و بقوت
 است که البته آن چیز که خلق در مانده بآن لقمه متعلق شده بیرون آید
 و این را تعبیر کرده است درین بلیه **در میان بلند است** و **در میان بلند است**
 و کوه که در خلق جسدیده باشد یا شامیدن و غرغره کردن سرکه و نمک است
 با غرغره تخم خردل یا تخم تراشید که باید کرد یا سرکه که سرکه کوفته یا سرکه خنک
 غرغره باید کرد و خوردن سرکه غرغره سبب خروج زکوک و موجب کثرت است
 و باور خلق بوبره و نوشاد و تخم خردل باید دید و نیز و میدان زاج در خلق بجز
 ل باید

بیان
معدنی

بیان
کانه بخت

آزاده است و از تند ببرد سر درین مقام نیست که علیل را بگرم خانه تمام
باید در آوردن و چندان مکث باید فرمود که نزدیک به پیش رسوب
در آن حین کوفت با یک سر و ساخته بر زمین علیل باید داشت که
الیه بر کوفته می آید و این را از باب تجربه خدای اطباء کبریا است امتحان کرده
و این تدبیرش ایشان از مجربات شده است **مقاله در باب**
اعراض دندان و از جمله اعراض دندان در دو آلت است و سبب اول
الارض حار است و علامتش وجع شدیدا است که موجب قلق و کرب است
و سکون وجع با ملاقات اشیا بارده بالفعل و بالقوه و کامر حدود
در آن نیز که گوشت چغ دندان است مر باشد و حرمت و خزان آن است
درین مقام قصد از قبضه است و جماعت میان دندان و فک در یک
بیشانی و اسهال طبیعت مطبوعه نو که مطبوعه هلیله و نگاه داشتن
و کلاب در دندان و اگر وجع باشد است قدری کافور نیز باید آمیخت
مضمضه باید کرد و با آب برک کاه بود و آب کش نیز و با آب برک خرقه و اندکی
افیون مضمضه باید کرد و شربت درین مقام تمسندی ده درم و قند سفید
باز ده درم و با جلاب از غناب ده و قند و قند سفید ده درم چنانکه رسم
ترتیب داده باید اشامید و غذا نماند مضمضه با شیر و مغز بادام و کشمش
مضمضه و اگر سبب سوزان از باره بلغ باشد علامت او سکون وجع است
حین ملاقات اشیا حاره بالقوه و بالفعل و عدم حره الله و ضربات آن
و ضربات آن از ملاقات اشیا بارده و طبعیان وجع بعد از ملاقات و علاج درین

سبب تقویت بدن و علاج است بکب ایاز چوبک بر با مطبوعه و زرد و جلاب
بر علاج از سبب سببی ده درم با سنجبین قندی ده درم با قدری مناسبات
نیم گرم آمیخته چنانکه رسم است اختیار باید کرد و قند و قند سفید و قند
پایله و مغز تخم معصفه و اندک دارچینی در آن با دندان است **مضمضه** و مضمضه
که در فوج چوب شده باشد یا صمغ یا عاقر قرحا یا چوبک از هر یک که باشد
اینکه موجود شود و نیز باید دندان ایاز قیفر و دندان درین صورت نافع است
و مضمضه با آب العلی که در فوج و قند و عاقر قرحا و پوست چغ و قند الحار
باشد و در او بنفشه الحار که بر موهان است و اگر نری این گیاه در سرمای مغز
می رود و بعضی اطباء را کمان نیست که مایشان نیست و این غلط است و باید
چغ دندان عاقر قرحا و بوره و زنجبیل و قنقل و شیلج هندی بسیار نافع
در سبب کافور و سکون وجع است و با مضمضه بر که در روغن مضمضه چوب شده
باشد باید کرد که بسیار نافع و مجرب است و با زنجبیل که بر که چوب شده باشد
باید در دندان نهاد و با ازین داروها باید در دندان در دند نهاد و نوشاده
از هر یک نیم درم و عاقر قرحا یک درم نیک کوفته و بچینه بردندان که خورده
و بسیار در میکند باید نهاد و این دارو در کین وجع نظیر ندارد اما احتیاط
باید کرد که جلوز و زردی که در آفیدون و نوشاده در هر دو مخاطره است و اگر باین
تدبیرت کین نباید علاج آنها افزاینده اند و نهادن قلیو نیای درم و قناری
موجب تسکین وجع است اما اگر در دندان فایده نمانده باشد و خورده شده
بهر نسبت که باشد و کامل نماید که از یکدند و اگر دندان را خور از وجع سوداگر

و آفتی دیگر طاری شده معی در شکم و جمع باید که زبانه دندان چهره می
است و میخاج آید در وصول غذا امکان مبدن و موجب زینت است آن
و دیگر در دندان آفات عظیمه متصور است زیرا که بسیار از او آفت شده و موجب
ملاک گشته و یکی از آفات و آفتی که در معده می رسد دندان گند و از آن
و هوای سرد و از تری اجتناب کنند که اگر در آن آفت باشد است و از امراض
که همت غنیه بدو آفت می شود و بعد از وقوع از هر یکی خلاصی حاصل و آفت
دیگر آنکه بعد از گند دندان اگر احتیاط نگشت محل دندان گند و جراحتی شود
که هیچ تری علاج نیابد و با صور انجامد و از جمله آفات اینست که اگر دندان
چشم باشد و از جانب بالا و پهن آن محکم نباشد گندن چشم را آفت
عظیم است و غنوت نزول آب بس در گندیدن دندان سالم بسیار نال
باید کردن و بهر درمی دندان را نباید گندیدن **کامرب سبب است**
و کار سبب و جمع دندان برکت معده می باشد و علامت او اشتداد و
بجای جمع است بعد از خوردن اغذیه غلیظه و علاج تنقیه معده است یعنی
کردن آب شربت و تخم خرنوب و قی و کک و عذروت نمودن و از آن
و کورش مصلکی یا کورش خود و غذا ساه و لیم و اجتناب از خوردن در شب باید
نمود و اولم بر نباید خوردن و نگاه سبب در دندان کرم است که در حاد
میشود و این کرم در دندانهای خورده شده می باشد و علاج او خارج کرم
به بخوری که از سیر و تخم سبب و کک و قی و کک و عذروت باید نمود
کاسه گسور را که کرده را سرگون بر بالای آن نهاده و مان بر محاذ آفت

بند را مکرر است ۳

آن کاس باید نهاد و هر آب که در دهن جمع میشود در کاسه آبی باید انداخت که همای
ریشه سفید تر سیاه ظاهر میشود و هر دندان که می بیند اگر بواسطه کرم است
او را علاجی نیست و حدوت امراض دندان که سبب رطوبت غنیه یا بواسطه
انجام معده و اشتغال اینها باشد درین صورت سحر در علاج او و بحفظات و قوالبش
باید کرد و بر حفاظت دندان واجب است که خلویات چسبیده مثل خلویات مغزی
خسوفها که چهار مغز باشد حذر کنند و از تب سرد بالای آتش کرم و از
این نیز حذر کنند **فصل اول در بیان کرم دندان** مثل سیاه شدن
یا کبود شدن او و این احوال بسبب نفوذ هوای رذیه است در جوهر دندان
و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از اخلاط فاسده موجب این علت
و طریقه باقی که در پوست چسبیده و با دیان جوشیده باشد باید که **او را بخوبی**
و بر دندان را در او به بخوبی که دندان را سفید سازد باید عمل کرد مثل شام کوزن
سوختر و پوست تخم مرغ سوخته و از آن در جوهر و بهر و شمع و سرطان سوخته اند
و کرم سبب در دندان سبب می نیم درم مویج را کوفته و بچینه و بر آنکشت که باس
تر سبب و برین دار و الوده کرده بر دندان باید مالید و این دار و در کمال
و تقویت دندان است و حدوت معشره و جو معشره و خطر در قدری سرکه چوبانده
مضمونه باید کرد و تب غلبه با سرکه مضغه کردن همین خاصیت دارد
و کاسی دندان را حفر حادوت میشود و مراد بخف جزئی است سفید مثل کرم
برنج دندان می شود و این بسبب تقاعد بنیاد است از معده و علاج
تنقیه معده است یعنی و سبب مسهل و آفت مبدن آب زرد الوی بر کرده آب

سبب قرح

سبب قرح

باید که در این

فواکه و دوا و دقت مسواک و استعمال سنونوات مجلی که مذکور شد و نیز مذکور شد
شد که مراد از سنوناد و دوی و مسکون در علاج دندان است و حافظ دندان است
و واجب جذر کردن از اعتدال غلیظ است چنانچه در علاج دندان مذکور شد
مذکور شد و کاهی دندان را حکم عارض میشود که بر زخار دندان دندان
مسواک دندان را در دو ب بعد از احوال غلیظ است و کاهی که تیر باد
و خوردن آبهای غلیظ و از خوردن این اعتدال و این آبها غلیظ غلیظ متوالیه
میشود و در اینجا دندانهای ریز و عظام است این علت است که در دندان
کوشت چنان دندان است حکم شده است و علاج در این مقام خوردن
هر صبح پنجاه درم آب برک خرقه با ده درم سکنجبین ساده یا شیرین تخم خرقه با ده درم
و آب بنده و نه قیاس است مقال گفته ده درم باید استامید و یا از عصاره
و آلبی بخاری هر یک ده عدد و گفته سفید ده درم و غده آمانس مقش و کاهی
تر که کوشت بزغال یا مرغ جوهر و تنقیه دندان و دماغ بعد از ظهور رنج در بول
بیطبیخ فواکه یا بطبیخ حلیله و مضمضه چنانچه عارض که در سر که جوشیده یا است
و در آنجا عارض در این مقام فواکه است و یا مضمضه سرکه و کلاب باید کرد و کاهی
و دندان بر هم ساد و چون منشا و سنوناد و بسیار را عارض میشود اما پس از
را بسیار است که ضعف در عضلات هر دو فک ایشان غالب شده و بواسطه
ضعف دندان ایشان قابل انقباض مواد گشته و بدین سبب مواد از دماغ
بچینند و آنها میریزد و مثل شمع عارض میشود و چون انقباض دندان حال
بیشتر است و مغز معقود تا خود را حفظ کند این فعل صادر میشود و

او اگر چنانچه عارض می نماید رسته و ترک یک ماده غنی باید کرد و این را از این خود
می باید که گفت که این علت از ایشان پس سیدن که بطبیخ زایل میشود اما باید
و سنوناد را در سر تنه دندان و دماغ است و بسیار است که در حجاب حجاب حجاب
در حجاب کردن با دندان حجاب مثل رغن موس و زیتون و هر صبح آتش دندان حجاب
بجوب و باید این تخم کوفته هر یک دو درم و کافور ده درم اول دوی را در قدری آب
مناسب و دوا طبع کرد که به نیم باید آورد و وصف کرده گفته را در حجاب باید کرد و تخم
باید استامید و غده آمانس و آب بنده و نه قیاس است مقال گفته ده درم باید استامید و یا از عصاره
و آلبی بخاری هر یک ده عدد و گفته سفید ده درم و غده آمانس مقش و کاهی
تر که کوشت بزغال یا مرغ جوهر و تنقیه دندان و دماغ بعد از ظهور رنج در بول
بیطبیخ فواکه یا بطبیخ حلیله و مضمضه چنانچه عارض که در سر که جوشیده یا است
و در آنجا عارض در این مقام فواکه است و یا مضمضه سرکه و کلاب باید کرد و کاهی
و دندان بر هم ساد و چون منشا و سنوناد و بسیار را عارض میشود اما پس از
را بسیار است که ضعف در عضلات هر دو فک ایشان غالب شده و بواسطه
ضعف دندان ایشان قابل انقباض مواد گشته و بدین سبب مواد از دماغ
بچینند و آنها میریزد و مثل شمع عارض میشود و چون انقباض دندان حال
بیشتر است و مغز معقود تا خود را حفظ کند این فعل صادر میشود و

باید که در این

و کاهی که تیر باد
منوی حقوق
در این دندان است

طبیب هر صبح از غناب و الوی بخاری هر یک ده عدد و قند سفید ده عدد
 چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و یا از آب انار برین
 با شکر آن سه و یک که قیاس است و دو نیم شقال میشود و باره در دم
 سفید داده در دم ترنجبین صافی آید چنانکه باید خوردن و غذا آتش آلودی گوئی
 غرض مندی و یا الیوه یا نارنج یا شیر و مغز بادام و اندک قند و یکین و اسهالی
 طبیعت بمطبوخ فوکه یا بمطبوخ حلیله **نصف چهارک** و فصد کردن از جگر
 که در دود و درک از داخل لب بالا است و دورک از داخل لب شیب و زرد
 اطباء اسم او چهار رک است که درین علت نافع است و مضمضه با سرکه که
 باید کرد و یا آب سماق و سرکه هر دو باید کرد **دانش** و این دو گوشت شتر
 میشود در از آن و نظیر اندود و کلنار و مانو و میوه سر و افق انار و شکر
 بر درخت رسیده است و طهارت و کل سرخ و طراش و فوخل و سماق
 برابر گوشت و چخته در سبج دندان باید باشد و مضمضه با سرکه و آب برگ
 القاب منفعت بسیارند و صاحب این مرض را بهر روز خوردن
 و گوشت و شیرینیا یا بکر و و یکید و یا به نیم ترش که اهل خراسان میگویند
 می نامند و خوردن آن هر دو روز دال و شفته آله و سب ترش درین مرض موی
 نافع است و گاه در آله و غمزه دندان قروح حادث میشود و معنی شتر
 سابقا مذکور شد **دانش** و علاج او آنست که اگر چنانچه کج
 سبج دندان و غمزه فاسد شده و قابل اصلاح نبود آنها را باید برید و دور
 و از او و قاعده محفوظ بر آن باید باشد و تغذیه برین و موی از اخلا

این معنی در کتاب طب
 و غمزه و آب سماق بکار

شده بچوب و یا زجفات و ششمار است باید کرد و او دیر که مزید فساد است
 نه باید با شکر مثل فصد نیون و اما احتیاط باید کرد که بکلی نرود زیرا که
 غلظت نیون مرکب از اجزا و زج است و هر دو سم اند پس در امثال این
 ادویه بحسب صلاح و فساد و در طبیب تنیده از سم است تا معالجه مستعمل شود
 و از استعمال ادویه مضمضه با سرکه که در کلنار جو شسته باشد و یا مانو و
 سماق و یا همه اینها جو شسته باشد بقدر فساد و عدم آن باید کرد **دانش**
دانش سیوان خون از دهان و سیوان خون از دهان اگر سب قروح حادث
 است در دهان علاج او علاج قرحه است که مذکور شد و اگر سب اراض شد
 است نیز مذکور شد و اگر سب جریان خون تشق و ترکیدن دهان است علاج
 او خوردن طبیب است هر صبح از مضمضه و شقال و غناب ده عدد و سرخ و ادویه
 در دمی آب که کتاب باشد طبع کرده چنانچه عادت و وقت و وقت شقال
 سفید و نیم نیم گرم اختیار باید کرد و غذا آتش منشر و شیر و مغز بادام باید سا
 و القاب و اندک و القاب استغول با قدری روغن بادام شیرین و روغن
 بادام خلط کرده بر مواضع تشق باید مالید **دانش** و اگر لب واقع
 باشد پوست رقیق بپزند مرغ پا پوست رقیق که از درون بینی هر روز می آید باید
 همسپانید و طهارت و کباب و دشت است و کشتن زخمک و دشت معش و نیم خرقه
 علی سرخ جزای همه برابر گوشت و چخته باشد دندان نافع است و اگر سوزاک باشد
 تا نور و منحل سفید و عدس معش و سماق مجوع ادویه را کوفه و چخته بر عضو
 باید مالیدن و مالیدن ششم بطور مرغ خاکمی بر زبان و دندان ترکیدن بسیار نافع است

دری بر سر

کتاب حرارت در دماغ و سبب دامن و سبلان آن حرارت است
 است و علامت آن از یاد است در عین که سنگی و دین اقلیای
 و عروق آن که عروقات قلب خون ظاهر باشد بقصد است از خون
 و از خون بعد از قوت و مصلحتی در خوردن حیوان هر حیوان از
 بیانی در دم و یا شربت سبب ترش ده در دم و یا سبب ریویج
 اندر در دم با کباب و مضمضه بآب برک سبب معصور و یا بآب برک
 بی معصور و یا کاسنی که اورا شمعها شند با نیک خوردن و اما اگر
 بلغم باشد در سبلان علامت او علامت غلبه بلغم است و علاج درین
 مقام خوردن حیوان است هر صباح از کافور قندی در دم و غذا و غذا
 آب شیرین که تخم معصف و کوش فرج و تقیه معده و بلغم با آب الحار و تخم
 ترب و ترب که شربت و چغندر و نمک و امثال این که متعین
 بلغم باشد و هر صباح استعمال آن فعل صغیر باید و اگر این هم فایده
 تمام ندید باطر فیصل کبیر باید اختیار کرد و خوردن کواکبش نمود و نیز در
 مرض بسیار نافع است و کواکبش مصلکی نیز همین حکم و در زمان
 که دم کباب شد مقدار خوردن آن بکسر قبال است و خوردن نان خشک
 با عسل نیز نافع است و جادویدن در جگر و مصلکی و قافله و کندر
 بسیار نافع است و خوردن که تخم پیچ باشد بکشتن قبال تخم ترا نیز
 در مقلان با نیک عملی است باید خوردن و استعمال این چیزها را
 باید که مزاج شبکی کار نباشد و الا ایداد است این اشیا و مزاج زود

سبب بلغم

باقی ۴

افند لای بیرون مزاج و حاجت این علت مزاجی که از نو که سبب از کباب
 گشت باز بقول یارده بخت بآب مثل خیار و باد رنگ و در سبلان لعاب ازین
 که و کان مجر و دایمان با بیضا کافی است و دمایان است بهر است قوی و بی
حقا **سبب در سبلان** **سعال** که مراد این سرفه است و چون مجرای خروج
 دفع السعال خلق و دهان است پس این امراض احد و دوش و توفیق
 سعال چنین کرده اند که السعال حرکت جاذبه من الریه لرفع شئی موزنی فیه
 و ازین جهت مقرر است که معده و از امراض ریه است و آوردن او در میان
 امراض خلق و جوی ندارد که ملاحظه مذکور و سبب او خوشنوی حادث در قصبه
 ریه است و ازین شونت سبب و مصلحت دهان یا غبار است بقصه ریه و
 او وجود سبب و تقدم او است و علاج درین صورت ملک کرد این که قصبه
 ریه است بآب لعابی مثل حلاب از بنفشه و یا شربت بنفشه و یا نیک
 خلقی اش از هر یک در دم در قدری آب گرم که مناسب باشد و غذا با شربت
 و نیز مغز بودم و اسفناج و یا انار از آن و با قلی و شیر و مغز بودم و یا بارون
 بودم و قند سبب و یا انار از آن سه و در عین بودم شیرین و اندکی قند و این
 علاج سرفه سبلان است و منجر خلق دیگر نمیشود و قبل سبلان و ذات البلب و ذات
 الریه و اما اگر سبب او درم شش باشد بودم جگر باشد معالجه هر یک در
 مکرر خواهد شد و کاه حد و سعال در عقب زکام می باشد و سبب این
 در قلع غلیظ مزاج است برید و علاج او هر صباح حراش میانه حیوان است از
 جاعلوس ترا شسته و نیم کوفته درم و پستان در عدد و پرسیاوشان و زوقای

از هر یک که میسر شود

سبب سعال

[illegible][illegible]

سال
مقررہ

پیش از این

باشد با دو درم قند سفید و قلعیدن سینه بوم روغن که از موم صافی و روغن
 بنفش با دوام موم روغن نافع و با روغن نیلوفر ساخته باشند و آب
 کشیده نیز در آن باشد و با آب برگ کاسه و غذامش مقش و کدوی زردنگاه
 و داشتن پستان در زیر زبان و با دهانی بسیار نافع است **و تعریف طبع صفا**
 و تعریف که درین مقام منفعت طبع و در لعاب اسفول و لعاب و در دهانی و لعاب
 تخم و موم و بر بار روغن با دوام حل کرده و اندکی نبات تین آبیخته لحظه لحظه بایستد
بیا آنکه بخت برود باشد و کاه برب سرفه سوزان و با روغن است که شش را
 عارض شده است و علامت او قلهت عطش است و استرحت با رفتن حیوانی
 گرم و حمام و علاج درین مقام خوردن لعاب است هر صبح از شربت زردنگاه
 در سه فاشن آب گرم و یا از کلقند علی ده درم و از پر سیاوشان سه درم و دیگر
 و موز شیرین از هر یک ده عدد و پنج سوس تراشد و اینم کوفته چهار درم خیارچشم
 و ترب نموده باید آشامید و غذا نخورد آب با شیر که مغز تخم معطر و با روغن تین
 و در مقام قلعیدن سینه بروغن سوسن و نسرين و با روغن پسته و کاه و حد
 سرفه برب سوزان و با روغن است و علامت او سرفه نبض و ضلالت است
 و زیاده شدن آن جوشت ششی و حرکت و حدوث عطش و سکون آن جوشت
 و تحمل حمام و علاج او هر صبح خوردن لعاب تخم اسفول است و یا شیر خرد و
 و یا از شیر تخم خیارچشم سه و قیبه با قند ده درم و اگر با سرفه نباشد غذا
 بزغاره بهتر است و یا شیر و با دو **مقاله ۴۴ در بیان بخت و تعریف سوسن**
 و در ادویه بخت و تعریف سوسن که فکلی او از است و آب این علت که استلوی و جلد

بخت و تعریف

بخت و تعریف

در سرفه و موم و شیرین

بخت و تعریف

در است از خون اگر سوزان **نفع خون بود** علامت آن سرفه
 بر سوزان و علامت و سرفه بول و عطش و غلظت نبض و شیرینی دهان و علاج
 درین مقام مقصد است از قیال و جملات از میان دوشاده و از روغن خون
 بقدر نوبت و خوردن جلاب هر صبح برین نوع عناب و سبب تان از هر
 یک ده عدد و بنفشه سه درم و قند ده درم و موم و را که کمر را کور شده است
 و ده درم کرم اختیار باید کرد و غذا نمانش مقش و کدوی زردنگاه سبب این
 است و قیبه شش است از آنچه از روغن میریزد و علاج درین صورت خوردن
 شربت ششخاش است با شربت عناب هر کدام حاضر باشد ده درم و اگر
 سبب سوزان عارض باشد که در خنجر حادث شده است علامت آن است که
 اگر بعد از پنهانی مضطرب می باشد و علاج او خوردن شیر خرد با شیرین است
 و یا شیر قیق و با آب خیارچشم یا آب هندوانه از هر کدام که باشد و قیبه
 با قند سفید و زنجبین از هر یک ده درم و غذا نمانش مقش با شیر مغز با دوام و
 نافع و با روغن خیارچشم که مراد آن برگ معجزه و شترکان است و او قیبه مقام است
 نافع است در امثال این مواقع و معالجات چنین افاض و با طبیب گندم شک
 کرده با باجه مهر **سوزان با رو** و اگر سبب علت سوزان و با روغن بار باشد
 علامت حدوث این علت بملاقات هوای بار است و علاج او خوردن
 لعاب است هر صبح از پر سیاوشان و پنج سوس تراشد و اینم کوفته
 از هر یک سه درم و کلقند علی ده درم و غذا نخورد آب با شیر مغز تخم معطر
 و نگاه داشتن این حب که کور می شود و در زیر زبان تخم قیبه بر این کرم

بخت و تعریف

در سوزان

بادام تلخ و فلفل گرد و در قفل و تخم بادام از هر یک سدوم و زعفران نیم
 تخم و ادویه کوفته و در دهن و غسل خمر کرده جدا باید ساخت هر یک بمقدار
 نخودی و خشک کرده هر شب چهار عدد در شب زبان نگاه باید داشت
 و آب آن را در باید بر دو اگر حدوث این علت بسبب سوء المزاج باشد
 که بهشت تر لب خنجره میگردانند علاج او خوردن جواب است
 از کافور و صندل و بادام ششتری و بادام از هر یک سدوم و
 کرسم است ترتیب داده و اختیار باید نمود و غذا نخورد آب و غرغره با
 که در دهن بادام و سوسن تلخ کرده باشند باید کرد و یا سیاه و اندر سدوم
 الفلفل تلخ کرده و غرغره باید کرد و خوردن برنج پخته درین مقام هر روز
 درم نافع است و گاه بسبب حدوث بجهت سوء المزاج یا بسبب
 آنست که اگر خشکی او از حد است بنفش تر است و صفای بول و علاج درین مقام
 خوردن شربت بنفش و یا شربت نیلوفر است و یا لعاب اسفود
 ده درم بمقداری آب که مناسب باشد و غذای سوزی و یا آشکار است
 میدد در شربت قدری قند و مالیدن سبزه بوم رونق که از روغن بنفش و بادام
 بار و روغن نیلوفر ساخته باشند و یا بلیچ در علاج این علت بجزهای اعالی
 بهشت میل باید کرد اگر چنانچه در معده ضعیفی نباشد زیرا که اگر لعاب
 مضعف معده است و گاه بسبب حدوث بجهت سوء المزاج یا بسبب
 بهشت بعد از حرکت و عرف کردن و یا فتنه سردی و یا در علاج درین مقام
 قند است اگر چنانچه اگر خشکی او از حد است باشد و اگر شدت نباشد بخورد

جواب

و شربت و کبر و تخم زرد و زعفران

درم سدوم

و الفلفل

از هر کدام که بود بمقدار

جواب از لعاب ده عدد و بنفش پنج درم و قند ده درم چنانچه رسم است
 که در نیم تخم باید شامید و غذا نماند بنفشه با شیر و مغز بادام و عصاره
 تمام و گاهی حدوث بجهت بسبب صبح شده و کثرت است که موجب شود
 در درم خنجره و قند ریخته شود و علاج درین مقام خوردن جلا البست از شربت
 بنفش و درم و بهشتان و تخم خنجره و تخم خنجره از هر یک سدوم و قند
 سفید ده درم چنانچه عادت و رسم است ترتیب داده باید شامید
 و قند از آن را رقیق از آن صید کنند یا آن را با قلی بار و روغن بادام شیرین
 بادام و اندک قند سفید و مالیدن روغن بنفش بادام بر سینه و یا بوم
 در معده صفای در روغن بادام شیرین و اندک کثیر و نشاسته و لعاب خنجره
 از زرد تخم نیم برشت و گاهی حدوث بجهت بسبب خوردن آب سرد
 و برف مرط است و علامت او آنست که در دهن حدوث میشود و علاج درین
 مقام خوردن جلا البست از پنج سوسن تراشیده و نیم کوفته سدوم در قدری
 آب تلخ کرده تا نیمه بماند و قند و بنفش نیم گرم باید اختیار کردن و غذا سوزی
 گوشت است یا زرد تخم نیم برشت و یا آنکه از نشاسته و شیر و مغز بادام
 و اندک قند بار و روغن بادام شیرین و گاه حدوث بجهت بسبب خوردن آب
 سرد است مثل سیر و بیا و قند و یا شامید و یا عصاره این قسم شیر و خنجره
 که از سدوم تخم آن کشیده باشند در چهارقاشق آب و در درم قند و
 آنرا شیرین کرده درم در تخم صفای و غذا آتش و کدوی و کدوی و روغن
 مقطر و ورق خنجره و بادام و یا چوب برفا و غیره

مقاله ۴۹

در قفل

در بیان امراض قلب و در او بقلب دل است و باید دانست که دل

بدن را در بیشترین و شریفترین سائر اعضا رب است که در سبب انباشتن
زیرا که گویان بنویسد روح حیوانی که مبداء و موقوف علیه حیات است
و دیگر نفس ناطقه که هر دو مشغول است در بدن اول متعلق میشود به روح
حیوانی و آخر منفصل میشود از روح حیوانی زمان انقطاع حیات پس او
مطهره نفس ناطقه است در مدت حیات که او مشغول موجودات است
در بدن انسان و متصف با صفات کمال حقیقه است و نیل درجه انسان
ببب است پس چون دل محلی گویان روح باشد شریفتر و بزرگتر باشد
از اعضا دیگر و در وسط او اگر حکما است در مثل آن او گفته است که هر کس
اول عضو و محرک بدن الهی و آن و آخر عضو و محرک بدن و ثبوت الحاکم
خیر از صفات طبابت مخفی نماید که نفس الهی را قوت فاعله است
که فعل انبساط و انقباض با دست و قوت منفعل است که قوه و غلبه و غم
و خوف و خجالت با این قوت منفعل است و این همه افعال است و طبابت
و قلب را تحمل است و در جبهه نیست و اگر واقع شود موجب هلاک است
چون سائر اعضا تا آنکه گفته اند که اگر در مرد واقع شود نفی بر نیست و
جمیع این احوال او را بواسطه شرافت و ربانیت است و آنکه گفته اند که
حرارت عزیز دل است دلیل بدان اینست که بعضی از حکما گفته اند که اگر
دل حیوانی را در بدن حیات را بکاف و دگرگشت برود خلل اندوست و اگر می
اول طاق و جبریت پس تمام غایت طبیب می باید که معروف بنکام است

در بیان

و درین

قلب

مراجعه اول و ثانیات باشد و هیات از آنکه در اعراض او نیز باید دانست
که قوه معنوی قلب است زیرا که او را دو چیز لازم است یکی تقویت قوت
طبیعت و ثانی تحلیلی روح حیوانی زیرا که روح حیوانی در حال فرج منبسط شود
در بدن و متوجه بجهان خارج و تحریک نفس میکند و تابع است از
قوت طبیعت با سه چیز از اسباب فرج یکی اعتدال مزاج روح دوم
تولید آنچه بدل با تحلیلی از روح و تحلیلی روح را دو چیز تابع است یکی
حرکت و انبساط لطافت و قوام روح را و ثانی انقباض با ماده روح
بالحقیقه و غم منصف دل است و او را دو چیز تابع است یکی ضعف قوت
طبیعت بسبب کثرت تحلیلی و استیلا و حرارت غریبه بسبب اضطراب
نفس از اسباب علل و دوم کثافت روح بسبب برودت حادث
از انقباض حرارت غریزه و تشریب او بواسطه شدت انقباض و ثانی
روح پس قوت فرج تا ماده میسر از روح را از برای غم و خوف و الم و حیل
و امثال اینها از آنچه محلی قوامی روح حیوانی است با فراط و انقباض
دل است و بسبب سوء المزاج در قلب مختلف می باشد و سوء مزاج دل اگر
ملاک است او شدت عطش و طلب آب است و عظم نبض و سرخ قار در غلظت
آن و بسبب حرارت سینه و عقل و حول و اضطراب و سوء مزاج اندر
و سبب سردی و یافتن جوای سرد و در سبب غضب باندک سبب و سخت
یافتن سخت و اگر در مزاج خود و علاج او خوردن جلا است هر صبح از نخل
سدر و قند درم چنانکه رسم است ترتیب داده اختیار نماید که در

نوعی است
خفوت از

در بیان
رومی

و کوبیده و در کوبیدن
در درج

شربت سبب ده درم و یا از شربت نارنج یا از شربت خربزه
که موجود باشد درم با عرق کافور یا عرق بید مشک
و درم آمیخته باید آشامید و غذا آتش بزرگ باشد و مغز با آمیخته
مرغ جوان و یا آتش آب نارنج یا آب بیدون یا شیر و مغز با آمیخته باید داد
شربت نافع قلب و شرابی دیگر که در ضعف دل مفید است شربت
سبب ده درم و کشنر خشک یک درم و کل سرخ نیم درم و طیار شیر ربع درم
کوفته و در چینه و یا شربت سبب نه گور باید بمیخند و اگر حرارت و عطش
مستولی باشد آبی که بر روی جفوات می آید که مراد آن زرداب جفوات است
نیم رطل باید گرفت و از لعل که مراد آن نان و دانه است و این را بر شر
بکس با طلاق میکنند ده درم و درین آب جفوات باید که است که نرم شود
و باید خوردن و درین تدریس معده تنویر می یابد و بر سینه خوا و از حدین
و کلاب باید کرد و بر این کنان و کلاب و مندل آغشته کرده باید پوشید
و نادی در مکان باید کرد که صبح شش باشد و این تدریس و در این نفعیت
نافع است طیار شیر ده درم و کل سرخ پنج درم و کباب بجزی سه درم و جمع اود
را در سه رطل و در عرق ترش کاهوی یک شرب باید خوابانید و بوقت حاجت و عطش
یک رطل از آن اختیار باید کرد **مغز نافع** و این مغز نیز نفع طبع دارد
نفعیت دل تخم کاهو و مغز تخم خرفه و مغز تخم باد رنگ از هر یک پنج درم
تخم خرفه درم مر و درین ناسفته و مر جان سفید و کهر با از هر یک یک مثقال
سفید و مثقال عود هندی و درین و در آن ناسفته و مر جان سفید از هر یک ده درم

خربزه

ناری

ناری سوخته و بریشم مغراض کرده یا سوخته از هر یک یک مثقال و قافله صلابه
طیار شیر از هر یک دو مثقال کل سرخ چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم
و یک و عنبر از هر یک انگلی کافور نیم درم و درم جمع اود و را کوفته و چینه
و دیگر بار صلابه کرده یا شربت سبب ده درم و درین ناسفته و مر جان سفید از هر یک
کرده و نگاه باید داشت و در ظرف چینی ناسفته و معده خوردن ازین معجون
یک مثقال است بر ناسفته و مغز می دیگر که معتدل است و صاحب ضعف دل
بسیار لافق و ملاطیم است مر و درین ناسفته و مر جان سفید از هر یک ده درم
که با پنج درم مندل سفید و سرخ از هر یک مثقال ده درم کافور نیم درم و درم
شش درم تخم کاسنی پنج درم و درم و عرقی سه درم سالیج بندی چهار درم کل
سرخ شش درم نه ناسفته و درم طیار شیر مثقال ده درم سالیج می شش درم تخم
فرنگی یک تخم باد رنگیو از هر یک چهار درم زعفران ده درم کافور نیم درم
عنبر از هر یک یک درم و نیم مثقال خالص ده انگلی عود و مثقال کشنر خشک پنج
درم تخم خشک شش سفید چهار درم نفع خشک و کل ارمنی از هر یک چهار درم
جمع اود و را کوفته و چینه و دیگر صلابه کرده و یا شربت سبب آمیخته و یک
خلاف کرده و در ظرف چینی باید بود داشت و معده خوردن ازین مغز جو
حاجت بر نهار یک مثقال است و اما اگر سوء مزاج دل بارد باشد علامت
بیاض بول است و سفیدی رنگ پس افکنده و بطول حرکت نبض و صفرا
و تقاطع و نفع نفس و تحلیل رفتن قوت و کسل و خواب بسیار کردن
در رفتن طراوت از شیر و سیدلی و درج نمودن و استراحت یافتن بوجمل

نفع

ناری سوخته و بریشم مغراض کرده یا سوخته از هر یک یک مثقال و قافله صلابه
طیار شیر از هر یک دو مثقال کل سرخ چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم
و یک و عنبر از هر یک انگلی کافور نیم درم و درم جمع اود و را کوفته و چینه
و دیگر بار صلابه کرده یا شربت سبب ده درم و درین ناسفته و مر جان سفید از هر یک
کرده و نگاه باید داشت و در ظرف چینی ناسفته و معده خوردن ازین معجون
یک مثقال است بر ناسفته و مغز می دیگر که معتدل است و صاحب ضعف دل
بسیار لافق و ملاطیم است مر و درین ناسفته و مر جان سفید از هر یک ده درم
که با پنج درم مندل سفید و سرخ از هر یک مثقال ده درم کافور نیم درم و درم
شش درم تخم کاسنی پنج درم و درم و عرقی سه درم سالیج بندی چهار درم کل
سرخ شش درم نه ناسفته و درم طیار شیر مثقال ده درم سالیج می شش درم تخم
فرنگی یک تخم باد رنگیو از هر یک چهار درم زعفران ده درم کافور نیم درم
عنبر از هر یک یک درم و نیم مثقال خالص ده انگلی عود و مثقال کشنر خشک پنج
درم تخم خشک شش سفید چهار درم نفع خشک و کل ارمنی از هر یک چهار درم
جمع اود و را کوفته و چینه و دیگر صلابه کرده و یا شربت سبب آمیخته و یک
خلاف کرده و در ظرف چینی باید بود داشت و معده خوردن ازین مغز جو
حاجت بر نهار یک مثقال است و اما اگر سوء مزاج دل بارد باشد علامت
بیاض بول است و سفیدی رنگ پس افکنده و بطول حرکت نبض و صفرا
و تقاطع و نفع نفس و تحلیل رفتن قوت و کسل و خواب بسیار کردن
در رفتن طراوت از شیر و سیدلی و درج نمودن و استراحت یافتن بوجمل

[illegible]

قرب

صفت او را شایسته و بسیار شایسته دانایان کبریا و در این حد است
از حد یک چهارم است از درج اول و در حد یک چهارم است از درج دوم
برای سبب محراب از نام

[illegible][illegible]

عبدون

۱۰۰

بمطابق مکتوبہ دوم
نقشہ

ایک نوجوان

مجلس روز شنبه ۱۳

وفاقی و مولیٰ کیلئے سب سے بہتر ہے کہ اس کے لئے
میں نے ایک اور نسخہ لکھا ہے جو کہ اس کے لئے
بہترین ہے۔ میں نے اس کو اپنے ہاتھ سے لکھا ہے
اور اس کو اپنے دل سے لکھا ہے۔ میں نے اس کو
اپنے دل سے لکھا ہے۔ میں نے اس کو اپنے دل سے
لکھا ہے۔ میں نے اس کو اپنے دل سے لکھا ہے۔

میرسد و آنچه در آلات برین سبب میکند احوال معدده است بحسب آنچه از
 مدفوع میشود از فوق و سفلی و علاج درین مقام خوردن جوهر است
 هر صباح از پنج سوسن تراشیده تا نیم کوفته سدوم و قند سفید ده گرم
 اولی پنج سوسن را در قدری آب که مناسب باشد با شش ملائم طعم
 باید کرد تا به نیمه آید و صاف ساخته و قند مذکور آن آمیزد نیم گرم باید
 و غذا نخورد آب بنیزد مغز تخم معصف باید داد و بنشیند و بعد از آن گردان
 کرد و بشت و تخم خربزه نیم کوفته طنج کرده باشد و اندکی نمک بنیزد
 اگر آتشامید در زانوی صبر باید کرد اگر نخورد قی آید بهتره و الا بر سرخ یا قند
 انداخته قی باید کرد و اگر درین مطبوخ قدری غسل نیز اضافه کنند بهتر است
 و بعد از نقای معدده کوارش مصطفی با کوارش عود و صبر کاهنی باید اختیار
 و تقویت آن معدده بفرجات حاره که مذکور شد باید کرد و اگر با بلغم غلیظ
 خلط سودا مخلوط باشد علائقش آنست که بوقت قی حمزه بلغم مایه سودا
 برین آید و طعم دهن برش باشد و همیشه افکار فاسده از فک باید ببرد
 عصار است و بدخلقی نیز این قهر است **بیان حب سسل** و علاج درین
 تنگی بدن است باین حب که مذکور میکرد و در بر سفید مجوف تراشیده
 بروغن بادام حریب کرده و افیتون هر یک یکدم حاشا و شحم خنظل و غارن
 و غیره ازین هر یک ده گونی محو در آب همی یا آب سب بریان کرده نیم
 یک و آنک نمک طعام و ده گونی اسطوخودوس نیم گرم مفل ازرق مجوی
 را کوفته و چینه و آب بادیان و آب شامه زخم کرده چربا باید ساخت

این حب سسل
 در تنگی بدن
 و در بر سفید
 مجوف تراشیده
 بروغن بادام
 حریب کرده و
 افیتون هر یک
 یکدم حاشا و
 شحم خنظل و
 غارن و غیره
 ازین هر یک
 ده گونی محو
 در آب همی یا
 آب سب بریان
 کرده نیم یک
 و آنک نمک
 طعام و ده
 گونی اسطوخودوس
 نیم گرم مفل
 ازرق مجوی
 را کوفته و
 چینه و آب
 بادیان و آب
 شامه زخم
 کرده چربا
 باید ساخت

و سحر فایده بدو تا نوزده مرتبه درین حال عمل دارد و آخر شود و این عمل شریک
 است و بسیار استعمال این حب بعد از ظهور نفع این خلط بیفتد
 و الا محاطه است و بعد از تنقیه باید که طراز مت و مداومت خوردن کوار
 متناهی مذکور و فرغیده و اگر با بلغم خلط صغیر و منزعج و منحلط باشد علالت
 آن دفع بلغم یا صغیر است بطریق قی و یا بطریق بر از علالت دیگر عطش
 سوزاک و علاج او خوردن جوهر است هر صباح از نیم کاسنی و پنج سوسن
 یک سدوم و قند ده گرم اولی ده را در قدری آب طنج کرده چنانچه نیم
 است و قند آنچون نیم گرم باید خوردن و غذا نخورد و قند سفید مغز بادام
 و تنقیه معدده باین حب که مذکور میکرد و در بر مجوف سفید حریب کرده و افیتون
 و سنای یکی و شامه زخم از هر یک یکدم مدید زرد نیم گرم و کل سرخ نیم گرم
 مجوی را کوفته و چینه و آب بادیان و آب شامه زخم کرده چربا باید ساخت
 هر یک مقداری که با سنی توان بردن بعد از ظهور نفع بوقت سحر فرغیده
 دارد و تا که بجز باید کرد تا عمل دارد و آخر شود و بعد از آن فستق و منتقال
 را باین نیم استنبول شسته و منتقال در چهار یا پنج قاشق آب سرشته
 کرده باید خوردن و غذا در میان روز قریب بنمازد دیگر اختیار باید کرد و بعد از
 تنقیه بدن از ربوب مقوی و دیگر گاهنی باید استعمال نمودن مثل رب بونی رب
 سب و رب حاض و ربخ و یارب لیجوا اما باید که بر بهای ترش بعد از دارد
 یک هفته اختیار کنند اما رب همی و رب سب شیرین را بعد از دور روز
 اختیار میتوان کرد و غذا بعد از تنقیه آتش از نخود و ماش مقشر با آب اندین

بیان حب سسل
 در تنگی بدن
 و در بر سفید
 مجوف تراشیده
 بروغن بادام
 حریب کرده و
 افیتون هر یک
 یکدم حاشا و
 شحم خنظل و
 غارن و غیره
 ازین هر یک
 ده گونی محو
 در آب همی یا
 آب سب بریان
 کرده نیم یک
 و آنک نمک
 طعام و ده
 گونی اسطوخودوس
 نیم گرم مفل
 ازرق مجوی
 را کوفته و
 چینه و آب
 بادیان و آب
 شامه زخم
 کرده چربا
 باید ساخت

حب سسل

در تنگی بدن

در بر سفید

بیان حب سسل
 در تنگی بدن
 و در بر سفید
 مجوف تراشیده
 بروغن بادام
 حریب کرده و
 افیتون هر یک
 یکدم حاشا و
 شحم خنظل و
 غارن و غیره
 ازین هر یک
 ده گونی محو
 در آب همی یا
 آب سب بریان
 کرده نیم یک
 و آنک نمک
 طعام و ده
 گونی اسطوخودوس
 نیم گرم مفل
 ازرق مجوی
 را کوفته و
 چینه و آب
 بادیان و آب
 شامه زخم
 کرده چربا
 باید ساخت

مقوی دل باشد و علیل آرزای سانی تواند فرو بردن و سر به الهی باشد
 و در طب بدن مثل آتش که در دروغ قوی بود شعله مهر است و باست
 و در طب مزاج بدن مریض بهر جلد که ممکن باشد در آن احوال نباید کرد
 اغذیه و اشربه و خلط از آب سبب و فصل آب کشیده بر بنی باید داشت
 و بوییدن عطر دل و دماغ را بسیار تقویت میکند و علاج در آن صورت
 سبب آن وجع شده بد باشد از درد و در کردن سبب است نهادن محلولات
 بر محل وجع و اگر وجع در شده در کمال باشد اولاً محلولات مخفیه باید نهاد
 شکم باید بیند و الا اگر ضرورت افتد محلولات قوی باید مثل فلو نیای روی
 و یا تخم نیک دیوانه که او را بر راجی نامند و تخم خشخاش که در ریهها خنجر عضو
 و تسکین وجع است اما خدای اعلی این علاج را موقوف داشته اند در
 علت زیرا که بسیار از امور موجب صحت شده و بسیار از امور موجب هلاک
 گشته و میگویند که در مثل غشی که مرض دل است و در امراض دماغی مختل
 را استعمال نباید کرد و اما در آنچه سبب امراض نفسانی باشد علاج از آن
 سبب بیاید پس کلایب و آب سرد بر روی بوییدن خوشبو و بهای
 کردن را مقوی باشد و نزد علیل کباب مرغ باید کرد تا راجی طبعه غده ای
 او رسد که قوی تافع و مقوی دل است و بهر آن بدن را کمتر از بهر
 نیست و خوردن رب نوا که در شربت نوا که در و اندکی عطر باشد بسیار
 نافع است مقدار ده درم با ده گرم کلاب و قدری آب و بر سینه
 سفید و کلاب و اندک کافور ضارب باید کرد و غذا درین صورت آتش زرد

بستقر احاطات دوم
 مختل رات
 مختل رات
 علاج و دوائی آن تخم کباب

بستقر احاطات دوم

قدری بخورد و شربت مرغ خاکلی یا طبعه درین اشش مهر باید ساخت
 و مشربای تو با بکوی صاحب غشی اندک باید ریخت و در آن شربت
 سبب المزاج دل باشد علاج تقدیل مزاج اوست بهند اگر بار باشد علاج
 یا خنده و اشربه باید کرد که مایل بحار است باشد و اگر خار باشد بر عکس یعنی
 و اغذیه که بار باشد در مفرحات مفیده نیز علیل را همین طریق در علاج
 مسلوک باید داشت و اما آنچه سبب او اختناق رحم است علاج او علاج آن
 عضو است و آن در امراض رحم همین خواهد شد ان شاء الله تعالی و علاج
 سبب کردن حیوانات و حشرات ارض باشد و یا خوردن اشربه و اغذیه
 سبی باشد هر یک در محل خود مذکور خواهد شد و آن قمریات و فادانها
 خواهد بود و آنچه سبب او آن او طریق وصول هواست بدل که مراد بان
 دریدی است علاج تقوی دل است بمفرحات و کشودن شده است و در
 مقوی با مفتی و اشربه مثل سکنجین بزوری و سکنجین غصلی هر کدام که حاضر باشد
 و در آب آن مقدار که در شربت بسته باشد و غذا از ریاچ کردن
 مرغ فربه مهر باشد اما اندک سبب او آنست که او مسک و طریق ابهر است و گفته
 شد که مراد با بهر شربانی است که روح حیوانی در و نفوذ کرده هیچ بدن و اصل
 میشود و آنست که او موجب هلاک است و حدوث او اگر اوقات نفسی
 و هلاک او فاجه می باشد و سبب آن هیچ معلوم نیست و از این جهت است
 که ابو حلیه حکیم گفته که هر کس که او را دفعه غسل شود بی مسافه علی و در هر روز
 او را اصل او بطریق نجات است اما بهر حال بر طب است که دست از علاج

و آن رگبیت را مسکوم است
 از ریه بکتاب مشرب

باز نذر او مادام که اگر حیثیت در عرض عت و علاج این علت باین طریق گشته
 دوا المسک یکمشتقال با شربت سب ده درم در قدری عرق جید مشک
 حل کرده در کلوی صاب عت باید ریخت و اگر قبض بر علیل غالب باشد
 از ارزان شیاغات ملینه باید کرد مثل سنای مکی و بنفشه و اگر هیچ نباشد
 صابون آبی رسیده شفاف باید ساخت و بوی خوش همیست برین آبی
 باید داشت و کاهای تحریک علیل بماند کی گفت با و باز وی او باید کرد و اندام
مقاله ۴۸ در بیان غایت آب که عبارت از وزنی گرم است که کشش
 را عارض میشود و این درم حار خالی از زمین نیست که از اندام دمای است یا از
 صفراوی است و یا از ماده ایست که از دفع پیش ریخته و اگر ماده درم دمای
 است علامت او شده در دست و ضربان در عضو درم و شده ضیق
 و در خشم و عطش و تشنگی بسیار و سرخی رخسار بواسطه انقباض مجاری
 راحت یافتن از هوای سرد و در زمین شیم بار و خشکی زبان و نبض عظیم
 موجی بسیاری نوری رنگ بوی و اگر در روز اول معالج اطباء یا بادر
 دوم یا سوم **بیان معالجه** علاج مقتضی است از با سلیق و شکر الیون
 خون بسیار اگر چنانچه خون غلیظ و سیاه باشد و علیل بسیار ضعیف البدن
 نباشد **ف** و اگر چنانچه صافی و کم رنگ بدون آید ز ماده بر جمل درم خون
 نباید گرفت و خوردن جواب هر صبح از غناب و پستان بر یک ده
 و بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار درم و قند سفید ده درم مجموع او و بر این
 قند در قدری آب مناسب با نش نرم طبع باید کرد تا نیمه بماند و دیگر با سلیق

یا بادر
 و بنفشه

یا بادر

ساخته و قند آن آمیخته نیم گرم باید داد و اگر طبیعت سست باشد ده درم زنجبیل صافی
 نیز درین طبیب نیم گرم باید کرد و قند اما الشیو باید داد که در و از بنفشه و نیلوفر درم ده
 باشد و غناب پستان نیز ده درم و با وجود این ده درم شربت بنفشه نذر
 قند باید ریخت و اندک روغن بادام شیرین که گاه نباشد و مقدار روغن از دو درم
 که در پیشتر نیاید که باشد و کاهای اسفغول و لعاب دانه بهی و روغن
 بنفشه با دوام از هر یکی دو درم با اندکی قند سفید آمیخته باید لیسیدن و طبیعت
 در روز ششم و هفتم بطبوقی خفیف باید کرد و نیلوفر در روز ششم اولی است
 و در امثال این علت توقف در تلین نیک غایت و البته تعجب باید کرد **طبیخ فصل**
 و طبیخ فخر بنصف است باید ساخت سنای مکی هفت درم بنفشه ز با خشک نیم
 کاسنی و نیلوفر از هر یک سه درم غناب و پستان از هر یک ده درم و نیم مجموع
 سه درم مجموع را در سه رطل آب با نش ملایم باید جوشانید تا یک رطل بماند و از آن یک
 که زانید و شیر خشک و زنجبیل از هر یک پانزده درم در آن نیک مالیده نیم گرم باید
 کشاید و از خلوص خیانت بنیمیت درم بجای آن دو نیک مالیده و صافی است
 نیم گرم باید کشاید و اگر چنانچه بهمار یا تابستان باشد سحر باید کشاید و اگر
 زمستان باشد جاش کشاید و اگر سحر واقع شود تا نیم روز صاف
 کرد و اگر جاش واقع نشد تا نیم روز صاف کرد و اگر سحر واقع شود تا نیم روز صاف
 شربت باید اختیار کرد از قند ده درم و لعاب اسفغول و شفق در قدری
 آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذای روز دوازدهم باید خورد اگر قبض
 مانعت باشد و آن مقدار جمل درم است از اما الشیو و لعاب اسفغول در روغن بنفشه

و شکی نیست

و نه در

باین
ماده

با دایم بار و دهن با دایم شیرین و در وقت شربت از قند سفید و یا نبات با
عرق بید مشک ده درم و قدری آب که در مخلوط معتدل باشد نیم گرم
باید خوردن و اگر درین شربت اندکی لعاب سبغول نیز باشد خوب
بود و غذا را این مرض بعد از خوردن طینات و شربت ها در روزی یک نوبت
از بار الشیر است بر وجهی که مذکور شد و آن نیز آخر روز و اگر چنانچه تب مزمل
شود و اعراض از دین علت کم شود فیهما والا اعاده و مطبوخ بلین مذکور
در روز ششم نیز باید کرد تا ماده مرض بالکل دور شود و اگر تب ورم ماده
صفراوی باشد علامت آن سوزاک و تب نیز و تشنگی بسیار و اندک
در ششک و ضیق النفس با فتن لذت و استراحت بر با فتن بوی
سرد و حرارت بسیار در سینا احساس کردن و علاج اول مثل علاج دومی
اگر که قصد نیست و در جانب تبرید و ترطیب اتوی از دومی می باشد
معالجه در معالجه این علت چون در تبرید و ترطیب سر میکند در استعمال ادویه
خشک چون کند زرا که درین علت ضیق النفس از اعراض شده بود و ملک
داشتند و ضیق النفس موجب سوزاک است و در جانب این علت می باشد
که از خوردن آب سرد و ترشی با لکجه خد نکند و در مکانی باشد که در آن
غبار و دخان نبود و سرد و سبزه بپزند و بپزند و اما مسکن متعفن نیز نباید کرد
انجمن که بواسطه حرارت و تعفن علیل سوزاک شود و همیشه سبب آن هم
بخنه در دهن نگاه دارد و همیشه سینه را بر دهن بخنه با دایم حرب کند
و اگر ازین مرض موم روغنی سازند و بمالند بهتر باشد و اگر اندکی کبریا نیز

باین

در سینه

باین موم روغن یا میندینگو با **سبب** **ماده** **سبب** و اما اگر سبب در دهن
ماده نیز است از دماغ باشد شش متعفن شدن شش این سبب از سبب
میان است و مراد پس تره است که در شش حادث میشود و حدوث این علت
بعقب قیامت است یا ذرات الجلب **علامت** **سبب** **سبب** و علامت
و تب ساکن نرم است و سرخ روی بواسطه تضاد بخارات و سرفه با خون
دریم آینه فوق میان خلط و چرک و ریم آن است که مدفوع را در آب باید گذاشت
و اگر چنانچه ریم چرک است در آب حل میشود و اگر چنانچه خلط باشد از جنس بلغم
یا صفرا یا سودا از آب تمیز میشود و چنانکه اگر خون باشد بر جوی خلط را از آب جدا
میشود و ساخت که محسوس تغییر نباشد از یکدیگر دیگر تمیز و فوق میان خلط
چرک نیست که مدفوع را از دین برایش اندازند اگر ریم چرک است در شش
از در آنجا تغییر و از جهه علامات سقوط موی است و سخاقت و خفاقت
و تب بدن و تب کشانی بر سینه و آن در دهن طراوت و رونق از شش
و اما علاج و شش خوردن جلا است هر چه از شربت خشک شامش یا شربت شش
هر کدام که حاضر باشد ده درم یا ترنجبین صافی ده درم بقدری آب نیم گرم
باید کرد یا از ماستان و غناب از هر یک ده عدد در مقدار آب چنانچه نیم
است ترشید و داده وقت سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم آینه نیم گرم
باید اختیار کرد و غذا اما الشیر که در وسطان نهی سخت باشند باید داد و در وقت
ترشید کردن سلطان که مراد بآن چای است و خرچک نیز میگویند و در
فرمان بسیار می باشد نیست که اول سرد با میهای باید کند و شکم او را با

باین
ماده

و نمک نیک می باید شست و در شستن با او آب خاکستر خوب نیک را باید
 فرموده اند و غالباً مقصود آنست که با یکدیگر که از دود شود و اگر از دود
 سلطان طبعی متغیر باشد بهر اشعیر با پاچه که سفید گردد بپخته باید و با آن
 نشاسته و روغن بادام و اندک نبات یا قند باید داد و اندک شیرین
 نیز باید آمیخت و سپید و بدن را بمش و روغن بنفشه چرب باید کرد و در
 گد و روغن بادام شیرین نیز همین حکم دارد و اگر از اشعیر متغیر شود
 غذا شیرین باشد با پاچه همراه بپخته باید داد و اگر در طبیعت قبض باشد شیرین
 باید آید و اسهال ناخواب بارک خرفه در آتش باید انداخت و کدوی را که در آتش
 باشد بهتر است و الحجاب سل را خوردن شیر خروشت شیر عوارض بفاست
 نافع است بر نهادن مقدار چست شغال و اگر از آب نان یکدست بود و در آن
 سرکه باشد و در باید که معالج در معالجه سل غافل از قرحه نشود و بعضی چیزها که
 جلوه نقای قرحه است از ادویه ایراد نمایند و اهتمام باید بر مسکنات
 کند از اشعیر به داغ و به و لعوق و حبوب و مغفوف که درین وقت نافع
 و تا امکان باشد دست از علل اجبار ندارد و اگر کتب بریدن استیل و
 از مبردات مثل قرحه کافور و آنچه فعلی شرب در و باشد و این مقام
 استعمال باید نمود و درین باب اعمال و تغیر نماید که درگاه گاه اختیار
 زینت باید فرمود و گاه بهر حمام معتدل الهوا در آید و بپیکر نکند و در
 دخول خروجه حمام و مراعات تدبیر نماید و سر و سینه کشوف از حمام
 بیرون نیاید و خود را از هوا نگاه دارد و در و در حمام و بعد از خروج حمام

بن نافع و عوارض

علت

سر نخود و از جملہ چیزهای که صاحب این علت را عقیده است **باب نافع**
 خوردن ماکه الجبن است و راسته آید این علت و انتهای او نیز و اگر چنانچه
 معده ضعیف نباشد می شاید که با نان میده و نان خورشت سازد زیرا که او را در قرحه
 ساختن ابدان بخوبی خاصیت عظیمه است و در طلب ابدان ایشان **مطلوب**
 است اما احتیاط مرعیه باید داشت که در طبیعت تلین نمکند و با سهال است
 که اسهال درین مرض موجب مخاطره است **آنچه از آن حذر باید کرد و مواب**
 سل باید که از غضب و جلع بریزد و اگر گرفت کلام نیز زیرا که سکونت سکون
 و آوارام را در بر شدن قرحه داخل تمام است **باب نافع** و قرحه که صاحب
 سل را نفع بلین رساند بدین صفت باید که کل ارغنی و کل مخموم و قرحه است از هر
 پنج درم سلطان نهری سوخته شست از خاکستر او ده درم جاشیر و کثیره ابر
 شش درم رب سوس درم مجموع را کوفته و بچست بلعاب تخم بهی قرحه
 باید ساخت و در سایه خشک کرده مقدار خوردن بوقت حاجت دوم
 است در شربت خشخاش یا در شربت بنفشه و اگر درین قرحه وقت
 بوقت شعله حرارت دوم درم مغز تخم باد رنگ دود درم مغز تخم خیار سیاه نیز
 مواب باشد **باب نافع** و لعوقی که نافع الحجاب سل باشد بدین
 طریق باید کرد مغز تخم باد رنگ و باقی مقشره و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از
 هر یک پنج درم صندلی و کثیره او شست از هر یک هفت درم بادام مقشره
 و از ده درم مغز تخم خربزه و دو درم و دو نیز شیرین دانه پودن کرده در روغن
 خشک و از ده درم و مغز دانه سی درم اول مغز بادام و تخم نارنگ کوفته و با

زیت سرسبز

و چرب کند بهی در اسهال
 با روغن بنفشه و یکدود
 بادام شیرین و صمغ

که بهی نافع و عوارض

بن نافع

صفت قرحه و دیگر که بر اسهال
 تخم خیار و تخم قرحه و تخم نارنگ
 طایر در طایر قرحه از هر یک
 فاد و کثیره از هر یک یکدود کوفته
 جلاب می می که قرحه
 دود درم با زیت بنفشه
 دوم و الاغیر

مویز متفای مطبوخ مجمع را در دو رطل آب بپاشد و باید که در نیم رطل آب
 بعد از آن قند سفید یک رطل باید آمیزد و دیگر بار آب شکر است و طبع باید که
 تا غلیظ شود و در ظرفی پاکیزه بر داشته از قند و دکان نگاه باید داشت
 حاجت درین علت هر روز مقداره درم باید رسید و باید با شربتی که در
 علت نافع آمیزد نیم گرم باید خورد و بیان شربت نافع و شربتی که نافع است
 علت آب انار شیرین در دو رطل آب بپیم رطل شکر بوقند سفید یک
 رطل مجمع را بپاشد و طبع باید که تا نیمه غلیظ شود و حاصل کند پس
 در ظرفی نگاه باید داشت و مقداره خوردن ازین شربت هر صبح در آب
 درم است و از عسل و سوسن و غیره از حکما اهل این عبارت را **شربت**
 آورده اند که گفت البس و الصرع و آت لا یبکاد ان یبکد و الصرع
 فی علاج جربها افضل یعنی این در مرض نزدیک نیست به آن که بر شوند و صرع
 و در مرض باطل و در شکماری باشد پس سخن در معالجه ایشان باید بداند
 زبانی باشد و بی نماید اما در کاه البس پیامی ازینکه ایشان باین شربت
 خلوص و نجاست یافته اند پس است از علاج باز نباید داشت که حق بیجان و
 حکیم مطلق و معبود بحق است از انرا الشفا خود دوا می در دهنده آن که است
 میفرماید و نا امید اگر کم او گرفت است و در **دوی نافع مسلول** دوا می
 نافع مسلول کافور زبان کو هر سه درم کل ارمنی چهار درم کل سرخ سرخ درم
 نیم که دو مغز نیم خیار هر یک شش درم رب سوسن سه درم کینه او مع
 و نشسته از هر یک چهار درم سرطان نهری سوخته و مغز بادام مع

در شربت
 در شربت

از هر یک ده درم مجمع آدویه را نیک کوفته و بخت و باب خیر کرده و
 باید ساخت و در سایه خشک باید کرد و مقداره خوردن ازین در وقت
 خلعت یک نعل است در شربت سبب ده درم **شربت**
شربت الجلب و شربت که در ادیان خلعت درم حادث در غش و پاره
 مستطین است مراضی و حجاب خاصره را و این دو قسم است زیرا که
 حدوث درم باید در جانب چپ است یا در جانب راست و اگر در جانب
 راست و اگر در جانب چپ خلعت شود است از روی خطریا که در چپ
 بدل است و یکب امراض نیز عظیم است و هر دو خطرات است و علامت او تب
 نیز دلیلی است و در دست باید بقرار و در میان و جستن موضع الم و اندوه و عطش
 و سوزاک و شدة و قیئ النفس و نفس زدن متواتر و نبض صلب سرخ متفاری
 و زردی رنگ بول یا سرخران و غلط بول و گاهی حدوث اخلاط غلیظ که در او
 او است و سرقره بالغیب و بغم سرخ بینی از خون و اگر در روز اول و ثانی و ثانی
 معالجه را باطل است حاصل شود علاج نقد است از قیال بجانب مخالف یعنی اگر
 در جانب چپ باشد از دست راست فصد کند و اگر در جانب راست
 باشد از دست چپ و خون بحسب قوت و طاقت اخراج باید کرد اگر مزاج
 باشد و شخص ضعیف و نحیف نباشد و فضل بهار باشد مقداره یک
 رطل که نود مثقال باشد تخم اخون باید گرفت و اگر شخص ضعیف و نحیف
 باشد زیاده بر جمیع مثقال مجوز نیست اخراج نمودن خون و این تدبیر در
 صورتی است که درم دموی باشد و جلاب هر صبح از نیمه زین خشک

در شربت

مستطین

اخلاط

است در این مرض اگر بعضی را قوت است در غذا تقبیل باید کرد و بخوردان تب
 و اگر شیرین و اندک نمک از آب سبب شیرین نمک با عسل و آب گندم یا آب انار
 بنام **بیان** **اوله بلغم** و اگر تازه درم بلغم است و این ششم نزد ابقا سلام تر است
 ذات الجنب است زیرا که حرارت و قدرت مثل کفر او خون در رویت و علو است
 سفیدی رنگ بول است و غلظت آن و تب و لرز و غلظت عسل و غلظت خلط
 محل درم و در بکوی و سفیدی یا بنج بر سر پیران می آید یا اندکی سرخ و بطور و در
 کردن بعضی بسیاری آب و در **علاج** این قسم نیز فصد است و اخراج خون اندک
 با سلیق و خوردن جلاب هر صبح پست شان ده عدد و پنج سوس و غلبه الغلبه
 انکور شفاست از هر یک سه درم و فصد و ترخیص از هر یک ده درم و چنانکه مکرر
 شد نیم گرم بر نهاده باید تا شاید و غذا و الشجر یا اندک بخورد باید کرد و ترخیص
 بعد از فصد و فصد در بول باین مطبوخ سنای یکی پنج درم و نیم خشک ده عدد و پنج
 سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و دو زیر شیرین و اندک پیران کرد و درم نیم
 و نیم و نیم و خشک از هر یک سه درم و نیم و در سه رطل آب یا شش آب است و نیم
 تا یک رطل باز آید و اگر با سرکه را سید ده درم و نیم ترخیص صافی کرده درم فلو و خیار
 شنبلیله و بن مطبوخ حل باید کرد و صبح بر نهاده با آب یا سیدان و ناز و دیگر بر نهاده
 تا حل در و آخر شود و بعد از آن از فصد سفید و شفاست و از نیم گرم یکی شش
 در چهار فاشق آب نیم گرم شربت کرده باید تا شاید و غذا و آخر روز با الشجر
 و دیگر که کور شد و اگر مطبوخ مذکور فضا و تخفیف حاصل شد یک و الا بعد از این
 مطبوخ بار دیگر باید کرد تا مآذی تمام نایل شود **بیان** **ماد و سواد** و اگر درم سواد

در تریاق خواب ۳

محرور باشد و این بدترین قسم و انواع سواد است و زود تر مملوک کند و عسل
 از کبک و سواد و این است و قوت آن و فیلدن بقوت و به سوری فیلدن
 و سواد را باین خلط و بلغم سبب و کفایت بدیان و افشای غلظت و هر لحظه از جاب
 نو و بستن و بدخالی کردن و **علاج** در این قسم نیز فصد است بعد از قوت و فصد
 حب مزاج و خوردن جلاب هر صبح از فصد سه درم و پست شان ده عدد
 فصد سفید و ترخیص از هر یک ده درم و نیم و در سه رطل آب یا شش آب است و نیم
 داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا و الشجر یا اندک بخورد باید کرد و ترخیص
 شربت نیز مطبوخ که مذکور شد در **علاج** قسم بلغم و تخفیف نرم و باقی **علاج** فصد
 ذات الجنب است **دالما شوقه** و درمی است که در افشای و جابان خلط از جاب
 درون عارض میشود و اعراض او است از اعراض سایر ذات الجنب است و خلط
 او خلط سوزاک و موال و اندوه و تب و بیداری و الم است و فیلدن
 و عدم امکان خفیدن بر هیچ جانی و هیچ شکلی از اشکال و **علاج** او نیز سواد
 است و ان فصد است از با سلیق و گرفتن خون بسید از حب قوت و واجب
 جلاب هر صبح از فصد خشک یا تر و نیلوف از هر یک ده درم و نیم یا نیم
 شربت داده بر نهاده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا و الشجر یا اندک بخورد باید کرد
 و فصد در اول حدودت علت باین اجزا باید کرد سنای یکی هفت درم و نیم
 خشک و نیلوف از هر یک سه درم و سوس کند یک کف دست بزرگ جلاب
 و شربت و پست شان هر یک هشت عدد و نیم و او به در سه رطل آب یا شش آب
 حل باید کرد تا یک رطل باشد و اگر با سرکه را سید ده عدد و نیم ترخیص
 فصد و شربت و فصد و شربت و فصد و شربت و فصد و شربت و فصد و شربت

در تریاق خواب ۳

از هر یک سه درم و نیم و در سه رطل آب یا شش آب است و نیم

فصد و شربت و فصد و شربت و فصد و شربت و فصد و شربت

این
نوع است

شود و بقیه علاج او تدریجاً معده است با شرب و افندیدن و
 معده بگو و ربوب تا بقدری مثلین و انار ترش افندیدن با شرب و
 کردن مقام مناسب است دانه انار بریان کرده درم طراش
 درم حب آلاس درم مصطکی نیم درم معده بکدرم مجموع ادویه را کوفته و
 بجنه مقدار خوردن ازین سفوف بکدرم است درده درم شربت
باید که در این باره طب و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او
 برودت بی موده باشد علامت آن ضعف معده است و زهر طبیعت
 و نفخ در شکم و بباری شهوت طعام و در گذشتن او از معده و نفخ
 بزرگ و در شکم ترش و بسیاری آب و درین علاج درین مقام
 جوابت هر صبح از بادیان نیم کوفته درم و از کلقتند علی درم و درم
 که رسم و عادت ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا بخورد آب
 باغی نیم معطر و در جینی و باقیها که در روز اول و باقیها که در روزان
 و گرم و در دست آنجه مناسب تدبیر این مرض باشد و کاه برنج
 و کوارش مشک یا مصطکی هر کدام که باشد مقدار سه مثقال باید خورد
باید که در این باره طب و دیگر کوارشی که نافع باشد درین حالت است که در
 و مصطکی از هر یک شش درم و فلفل و از خردوب الفار و عود از هر یک
 مجموع ادویه را کوفته و بجنه یا موز برین باداد خواب کوفته که مقدار سه مثقال
 ادویه باشد خمر کرده باید برداشت در ظرفی پاکیزه و مقدار خوردن این
 کوارش یک مثقال و در درام است **باید که در این باره طب** و باقی

و اگر

و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او با در طب مادی باشد و مادی
 او بلغم چه چند باشد علامت او آروغ ترش است و قلات شهوت
 طعام و بسیاری نفخ در شکم و دردت نیم و فساد غذا معده و میل
 بافتد که در و تیزی باشد و دردت غشیان بسیار آب و درین خصوص
 بوقت خواب در شکم بستره بپفندی مایل و در حرکت کردن نبض در شکم
 و خروج مواد بطنی و بوطی و علاج درین مقام پاک ساختن معده است
 بعد کردن یکباره باقی که سابقاً کور شد و بخوردن جواب از بادیان
 درم و بادیان درم و نیم سوس ترشیده نیم کوفته از هر یک سه درم
 و از کلقتند علی ده درم و چنانچه رسم است ترتیب داده نیم گرم بر نهاد
 باید آشامیدن و غذا بخورد آب است با شرب و مغز نیم معطر و در جینی
 و فلفل و زعفران و باقیهای خشک که دران مثل دارچینی و فلفل انداخته
 باشد و کاهای خوردن و زنجبیل برورده ده درم با معجون زیره مقدار
 یک مثقال و بقیه طبیعت یک ایارج جالینوس و باقیها که در روزان
 عار که سابقاً کور شد و چرب کردن معده برو عینا گرم مثل عین
 اینق و سوس و در کس خبر و **باید که در این باره طب** و خوردن کوارش که درین
 و باقیها نافع است و اجزا و ترکیب آن برین وجه است فلفل که
 و از فلفل از هر یک سه درم و کند و نیم درم و بخیان و زنجبیل هر یک
 و از ده درم جوز بویا و فلفل از هر یک سه درم و فلفل مقدار یک مثقال
 و اگر در مرض بری باشد و برودت مزاجش غالب بود بجای وقت

این
نوع است

و اگر سبب سوء مزاج معده و
 در طب مادی باشد و مادی
 علامت او آروغ ترش است و
 قلات شهوت طعام و بسیاری
 نفخ در شکم و دردت نیم و
 فساد غذا معده و میل بافتد
 که در و تیزی باشد و دردت
 غشیان بسیار آب و درین
 خصوص بوقت خواب در شکم
 بستره بپفندی مایل و در
 حرکت کردن نبض در شکم
 و خروج مواد بطنی و بوطی
 و علاج درین مقام پاک
 ساختن معده است بعد کردن
 یکباره باقی که سابقاً کور
 شد و بخوردن جواب از
 بادیان درم و بادیان درم
 و نیم سوس ترشیده نیم
 کوفته از هر یک سه درم
 و از کلقتند علی ده درم
 و چنانچه رسم است ترتیب
 داده نیم گرم بر نهاد
 باید آشامیدن و غذا
 بخورد آب است با شرب و
 مغز نیم معطر و در جینی
 و فلفل و زعفران و باقیهای
 خشک که دران مثل دارچینی
 و فلفل انداخته باشد و
 کاهای خوردن و زنجبیل
 برورده ده درم با معجون
 زیره مقدار یک مثقال و
 بقیه طبیعت یک ایارج
 جالینوس و باقیها که در
 روزان عار که سابقاً کور
 شد و چرب کردن معده
 برو عینا گرم مثل عین
 اینق و سوس و در کس
 خبر و **باید که در این
 باره طب** و خوردن کوارش
 که درین و باقیها نافع
 است و اجزا و ترکیب آن
 برین وجه است فلفل که
 و از فلفل از هر یک سه
 درم و کند و نیم درم و
 بخیان و زنجبیل هر یک
 و از ده درم جوز بویا و
 فلفل از هر یک سه درم و
 فلفل مقدار یک مثقال و
 اگر در مرض بری باشد و
 برودت مزاجش غالب بود
 بجای وقت

مصل باید کرد اول ادویه را نیک کوفته و چینه و قند را با قدری آب بپزند
بقوام باید آورد و ادویه را با آن آمیخته و نیک برهم زده در ظرفی باید برد
و اگر خواهد که با غسل سازند غسل صافی که موم از او گرفته باشند و او را
بقوام آوردن حاجت نیست زیرا که در غسل خلط است باید بر آن
نهاد تا گرم شود و بعد از آن ادویه در آن خلط کرده و نیک برهم زده
برداشت و مقداری خوردن او بر نهما که شفا است و اگر خواست که
آید در خلط و رقت برابر تمام ادویه قند برابر تمام ادویه غسل سازند
و این بهتر است **باب سوم در طبع و سود و باقی** و اگر بخواهند
و سود را از معده برود و سیوست با ماده باشد و ماده سود را
علامت او رقت معده است و بسیاری شهوت طعام با ضعف
و بسیاری نفخ در درون و ترشی طعم و این در زردی رنگ رو و آمیخته
و خلط بول و سود آن و بطو نبض و در حرکت کردن او و صف و
او و زردی پس زرد و قند ترش که سبب کندی دندان است و
زبان و بسیاری عطش و قند آب دمان و این طبیعت اجسام
اوقات و علاج درین مقام تنقیح معده است یعنی کردن با آنچه مذکور
و اسهال با آنچه مناسب سود است مثل حب افیمون یا مکیون یا
بر صبح از شربت باور پنجه بده درم باب گرم بر نهما و غذا نهند و آب
نیم معصره و از دست اطراف است و کفنه ها که از قند باشد با دیان
و با دیان معروف و گرم ساختن او و تقویت دادن او و کوارش

باب اول در کوارش و کوارش زرد با این نوع باید ساخت زیرا که در
در کرم درم زنجبیل است درم فلفل ده درم نایله ده و یک سه آب
از هر یک با نروده درم مجموع ادویه را کوفته و چینه و بمقدار تمام ادویه غسل
صافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرفی باید برداشت و بوقت حاجت
مقدار استعمال او یکمقال است **باب دوم در طبع و سود و باقی** و اگر بخواهند
منفعت معده و سود را از او و طبع بی ماده باشد علامت او بسیاری
آب و این است و قند ترشی و تنغیر از غذا به رطبه و چهره بهاد و حد و
در اکثر اوقات و قند ترش که مراد با این قند کردن متعاقب است و
زرد آمدن و کندی غذا از معده و اذیت یافتن از خوردن آب سرد
و میوه تر و آنچه بدین مانده و علاج درین مقام خوردن جلاب و شربت
است بر صبح از با دیان رومی و با دیان مشهور از هر یک سه درم و کفنه
عسل ده درم مجموع را بر وجه غایت که مکرر اند کوارش باید داد
و نیم گرم بر نهما را اختیار باید کردن و غذا اما الله و یا قلیما که در آن از ادویه
با سبب مثل کشینز خشک و زرد و فلفل و در اجزای امثال اینها و با کباب
گوشت مرغ خانگی یا طبع و امثال آن با ادویه حارده کوره و نور در
اطراف است و زنجبیل برورده و کوارش مصطکی و با کفنه عسل ده درم و
در عود با دیان رومی و پوست ظاهر به از هر یک نیم درم نیک کوفته
و چینه و با این کفنه آمیخته و بسیار برهم زده بدو دفعه باید خوردن و
این ادویه فلان باید کرد و در غن مصطکی یا عود و یا پری با کباب و اگر در معده

و اگر

و تسخیر موده بکار است راجع و مقویات موده و اصلاح بودن قوت جان
و این بخوردن جلا است هر صبح از بادبان شش می و بادبان درونی هر
سه روز و در کلفت عسل که درم بخورج را بر و هر که رسم است ترتیب داده
و کلفت استیخته بر چهار اختیار باید کرد و غذا بخورد آب یا در جینی و کوفته
خاکلی یا توغلی قدری که بر موده ثقیل نباشد و خوردن کورسات که کور
پریشان سازند یا دوا باشد مثل معجون زیره و کوراش مصطکی و کشتن
مذکور است و خوردن اطرافات مذکور و جادین کند و مصطکی و نان خور
و آنچه بدینها مانده از ادویه و خوردن از تخمیل بر ورده درین علت بسیار نافع
انفال قدری که حاصل باشد و مزاج از اعتدال یکبارگی میرون نیاید **باید دانست**
در موده کجالات حاره باید نهاد و در کرم حاصل شود و مثل جاد و رسک فغان
میکنند و سوس و یک کرم کرده و در خرطیه گرفته بر موده باید نهاد و اگر
شود بار دیگر و بار دیگر کرم ساخته باید نهاد و نیز گفته اند که عسل را کرم است باید
ساخت طب کرم بر موده او باید ریخت **باید دانست** و نظریاتی که در این
خندیش حاره طبع کرده باشد بر موده باید نهاد و مثل با وجود است و اکلیا
و مرزخوش و خام و ورق ریگان و سیفوف ازین ادویه اختیار باید کرد و
روغن بادبان و سحر از هر یک سه درم نماند و کرم و کرم که از بادبان خور
تر است هوا از زیره کلانتر از دیگر درم و قند بوزن تمام ادویه همه را
کوفته و بهخته و با هم آمیخته هر صبح مقدار سه مثقال یا یک قاشق کلاه
کرم باید نشامیدن بر موده روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن کاه

باید دانست

باید دانست

باید دانست و در روغن ساخته و روغن مصطکی نیست که روغن زیت خالص باشد
کنجد و اگر روغن کل باشد بهتر بود و بوزن هر پنج مثقال و مصطکی و مثقال
روغن باد کلمه مسین باید انداخت و بر روی آب که در دیگی باشد
باید نهاد و آنرا آتش باید کرد تا آب بخوش آید و روغن با مصطکی
نیز بخوش آید و مصطکی در و میگذارد و عمل میشود و بهتر است ساختن روغن
مصطکی نیست **باید دانست** و باید سبب در دوا موده غذا یا
موذی و موملم موده است و این که موذی است یا سبب بسیاری
است که سبب موده بسیار مجیده از و متاوی شده و بدو آمده و با اگر چه
مقدار بسیار نبوده اما در حدی است خود کیفیت روی و است و مثل
و بخان یا کوفت کاه قدیم و امثال اینها پس در اطوار طریق اذیت یکی
از سبب است یعنی باید دید که صاحب این علت ازین غذا اختیار کرده
بود است یا نه و این وجه خود خوردن حادث میشود و طغیان او در روی
است و علاج درین مقام امساک است از طعام موملم و کم خوردن و نجاست
که کم و وجع از موملم موده است اما اگر از موملم کیفیت غذا باشد علاج
که آن نوع غذا است و بخوردن کوراش مصطکی یا کوراش مصطکی هر کدام
که موجود باشد که مثقال **باید دانست** و موده موده باشد و غذا درین مقام
باید است اگر کوفت مرغ که بر آن کشتی خشک و زیره کوفته باشد و یا
اگر سبب الم و وجع موده و مفعول او باشد علاج است اوالت که معانی
خوردن غذا باید امر شود و چون علیل فرمیکند و در میشود و علاج در صورت

باید دانست

باید دانست و در روغن ساخته و روغن مصطکی نیست که روغن زیت خالص باشد

تغذیه معده است از خلط موی و لوله و الا با ده می شود و خوردن چای
 از غلبه قلب چرخ درم و طعم در کینه و درم و قند سفید و درم و کرم
 بروجه که کور تر تیب داده و قند آینه نیم گرم باید آتش انداخته درین
 صورت بخورد آب است با شکر و نمونم معطر **طعم** و قند
 از اخطار و دیگر در معده است بخواب طبلین ازین اجزا مناسی می
 درم غلبه القلب چرخ درم چرخ سوس تر است یا نیم کوفته درم و قند
 سفید و درم و کرم را در دو پیاله آب باید جوشانید تا از سه حصه یک
 حصه بماند و صاف کند و نج شقال بچون در و حل کرده و سحرگاه اختیار
 باید کرد و تا نیم روز بماند و تا عمل او آخر شود بعد از آن شربت
 قند و کلاب و کرم زکمان باید آتش امیدن و در روز و در وقت آخر روز
 باید خوردن بعد از آن در غلبه قلب باید که از غده غلیظه اصل اختیار کنند
 و هر چه در بر ختم می شود از آن حذر نماید مثل هر سیه و کلاه و فری می گو
 و بالود و جغرات و شیر و گوشت کاه و آتش باد بخان و گوشت
 قاق از میوه ها زرد الو و شفتالو و خرزبره و بنه و انبی میوه ها
 و در معده معده است و از جبهه بقول لغظه نیز بر میز باید کرد و آن
 و آتش آرد و نیز و آنچه مناسب است از غذا اقلیه با گوشت مرغ
 سبک و از گوشت تو قلی است و بخورد و در جینی در آتش باید انداخت
نوشه گوشت نافع و ازین گوشت که گوشت که در هر معده
 نوبت اختیار باید کرد تا نخواه و کند بر هر یک سه شقال و در دو انگ و

در معده بر یک صد درم و کوفته و چینه و مقدار وزن تمام او و سیل
 صافی از چینه و یک به هم زده و در ظرفی باید ریخته و مقدار خوردن ازین
 بچون بر چهار یک شقال است و اگر در و شکم باید بعد از آن بخوراک که
 معده را سختی را باید که مثل کرم و شش مصلحی آب بپوشد و یا کرم و شش معده و با این
 که در شش می شود باید ساخت آب ترنج یک رطل که خود شقال است و آب
 سب یک رطل بچون را باید جوشانید تا یک رطل بماند و غسل و کلاب و سیل
 شقال و قند سفید یک رطل با آن آمیخته و دیگر را باید جوشانید تا بقوام آید
 از آن ترنج و در جینی و مصلحی از هر یک یک درم و خود و درم و با در نیمه درم
 بچون را کوفته و چینه قریب بفرود آوردن و یک باید انداخت و یک بر هم
 زده و بعد از تمام آن فرود باید آورد و در ظرف جینی نگاه باید داشت
 و بوقت حاجت مقدار خوردن ازین شربت دو شقال است با قدری
 کوب کرم کرده و قراق و نفخ معده و شربت بر خفیف معده و شغیف حلقه
 بر شود بر معده صایب الله بهر اختیار آنست که در بند بر این را طعمی
 از معده نذر و بر سر صواب تدبیر است شقال کوارش دفع رواج است کینه
 و شایب مقام باشد **مقاله در بیان شربت**
 که یکی از علل رو به معده است و شربت کلینی عبارت از زبادی شربت
 عذوقی و طبعی است بر کولات و شربت اوج و حوص بر غذا و سب
 سوار شربت کف است مرفه معده را و علامت او نفخ است و شقال و قند
 و شش و قند معده و بسیار میوه ان لعاب آرد و در شش و شربت

رویه

و بدگذراندن غذا و علاج درین مقام کرم ساختن معده است بخوبی
جلاب هر صبح از بادبان سردم و از کلفت غسل ده درم مجموع را چنانکه
است ترتیب داده نیم کرم بر نهاده اختیار باید کرد و غذا درین مقام نخورد
آب است با شیر و مغز تخم مقصود و تنقیه معده بحسب علاج باید نمود و اگر
در معده از اخلاط فاسد و سوداوی باشد تقویت معده بخوردن اطعمه
باید کرد و اطعمه صغیر یا کبیر هر کدام موجود باشد مقدار خوردن از کبریک
مشغال است و از صغیر یک درم و غذا و ای نمائش افشا مرض نخورد آب است
بگوشت مرغ و نه یا گوشت توغلی زرد و در آتش او و ار جینی و فلفل باید انداخت
و جادیدن مصلکی کند و وزیر صاحب این علت را بغایت شایع است
بیان نکات سبب نخوردن سودا یا آب یا شیر در این مقام این علت بسیار
رکین سودا است در فم معده و علامت آن سوختن معده است و اگر
کولی آنکه چیزی خورد هرگز نتواند کرد و قلس عطش و آسودگی در شش است
بسیاری مقدار بر باز و علاج درین صورت تنقیه معده است و علاج
سوداوی بحسب افریقون یا عیون یا فیتون و خوردن جلاب هر صبح
از بادار بخوبی سردم و قند سفید ده درم بر و جهر که یک است تقریر کرده
شد ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا نخورد آب با شیر و مغز تخم مقصود
باید داد و کاهرباب کرم که در روشت و تخم ترب با تخم خرزهره و کاهرباب
باشند یا با غسل و مسکن و جبن کرم قر باید کرد و اگر چنانکه شش خشک
باشد و غلبه سودا بود و قصد با سلیق نیز فرموده اند و این محل است

نکات

سودا

از یک باغی ادم از پنج سودا نیز است اما قصد موجب صفت بدن است
و درین علت ملاحظه است و این نوع معالجه نمیکند مگر از جهات اطباء پس
درین صورت توقف اولی است و بعضی ادویه که موافق است بخیل
بپزند باید و گاه سبب درین علت بسیاری تخلفی بن است **بیان آنچه**
تخلفی درین مقام و علامت او تقدم اسباب تخلفی است از حرکت و راه
معتق در هوای گرم و بسیار شدن در تمام و بخوبی بسیار کشیدن
بسیار خوردن و عدم انت در وقت هاضمه و عدم مقدار بر باز غذا اما کولی و علاج
درین مقام خوردن غذا یا غلیظه در بعضی شونده است مثل قلیه زردک
گوشت گاو و نه یا گوشت کاه و نشاندن غلیظ بود آب سرد و مسکن در کاه
بارده ساختن و بر زمین سرد شدن و دروغن بنفش یا نم روغن بنفش
ساختن و بریدن الیدن و بعد از خوردن طعام روغن آن که روغن مورد
و روغن معمول را برید بر معده و بدن و الیدن بسیار مفید است **بیان آنچه**
سبب این تخلف است و گاه سبب در حدوث این علت استقراف بسیار است
و معطل که بدن محتاج بقذا شده است و جمیع اعضا را غذا مطلوب است
و شکوت غذای کسی که از بیماری برخاسته اند ازین قبیل است و علامت
این تقدم اسباب مذکوره است از آنچه معده دوشده و علاج درین صورت
و معطل غذا که کثیر القدر است بخند کرت اندک اندک تا بحسب داده و
مسکن جمیع باشد و بحسب کیفیت حرز رساند و علیدن از اختیار تقیه خبر باید
کرد بسیار راه بناید رفت و از جمیع حرکات بدن اختیاری بر نیز باید کرد

و اگر غده سرد و از آن سرد شود
بدرجه که کرم را مضطرب کند

و چون غده شش را که در حدوث است

تخلی

و از حرکات نفسانی نیز زیرا که در حرکات نفسانی نیز بدن متاثر و متغیر شود
 و باید از هر حرکت که موجب تکلیفی است حذر باید نمود و از دخول حمام است
 حذر لازم است **باید از نجس که در حمام است** و بسبب حدوث این
 چو کرهما و حیانت در بدن که غذای انسان صرف ایشان شود و در آنجا
 کیلوس میشود ایشان بخورند و علاج درین مقام بعد از احساس اسقاط
 ایشان است با دوی که مسقط و مسلک آن کرهما باشد **باید از نجس**
آن از حقیقی بلغم غلیظ باشد و گاه بسبب در حدوث این علت
 اجتماع و برهم نشستن غلط بلغم غلیظ ترش است در فم معده و علامت آن
 قلت شکمی است و ترشی طعم دهن و آلودگی ترش بسیاری بر زبان
 و علاج درین مقام تنقیه معده است از خلطه کور و خوردن جلاب صابون
 از باد رنجوب سه درم و از پنجه سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از کلغی
 ده درم و غذا نخوردن است با شیر یا مغز یا دوا یا شیر یا مغز نیم کوفته معطر با اندک
 فلفل در بره و ناخته او و در چینی و بقی کردن معده را پاک ساختن با نجس
 سابقه کور شده بعد از تنقیه معده و بقی چاودیدن او و به جاره مشک
 و مصطکی و بخوردن کلغی سه درم و بادیان کوفته سه درم مجموع باهم
 بر تمار باید خوردن و غذا در آخر روز بعد از قی مناسب است از خوردن
 آب چنانچه نه کور شد اختیار باید کرد و از طعام مرغ یا کبک درین
 باید انداخت و تکیین طبیعت بحسب احوال و فقر و دایم بر باید کرد
باید از سبب بر ذات مفرط باشد و گاه بسبب حدوث جمع سوی معده

باید از سبب بر ذات مفرط باشد

با قیامی باشد که فم معده را با جنس ساخته بود اسطر برودت و وقت جذب
 و جنس نموده است و بقیه اعضا را احتیاج و میل بسیار است بقدر این
 نوع جمع البقر میخوانند و علامت او کثافت بدن و ضعف قوت و در
 معده و حصول غشی در بعضی اوقات بسبب قرب فم معده و دخول این
 وجع را نیز وجع القوا در نامند و اگر عرض این علت مساوی آن است
 که مغز در تمام سرها و زستان میکند و علاج درین مقام بکثرت افاق
 شعور از غشی با نشیدن آب سرد و کلاب است بر روی و بوییدن مشک
 و عطر است و بر کک در چنان و مالیدن اطراف مثل دست و پای و تن
 باز و در آن بر وجه که سرد آید و مالیدن روغن بر جوارضی که مالیده میشود
 و مثل روغن زکس و زینق **باید از سبب بر ذات غلیظ** و جلاب در شعور
 بکندن موی سر و دست و کف پایش را شکم گرفتن و بعد از شعور از سبب
 باید رنجوب ده درم یا کلاب باید او را کلفت علی ده درم بادیان رودی
 درم کوفته و خلط کرده باید داد و غذا درین صورت ماالیه باید داد و از کور
 را با طبع صبح و در راج باید در چینی و اندکی زعفران و غذای بنای کرد و آب
 با شربت بیست ترک کرده باشد بغایت نافع است و تقویت فم معده و
 حلقه با طریقات و جوارشات باید کرد و به بل و تعدیل مزاج معده باشد
 و افاده با موافق باید کرد با پنجه طبیب بحسب صواب و الا ندمش کور شد مصطکی
 و کندر و کوارش زیرا که مراد بان معجون کوی است و جو دو غنیز درین بسیار
 موافق است هر کدام که حاضر باشد معده بخوردن آن یکتقال است بر نهما

تخلی در شست و
در اتصال معده و مزاج آن

در تری و سوزن هر کدام موجود
و غده بر معده از طرف ران

در سوزن معده و مزاج

توفیق
-
و
و

[illegible]

1/2

و اگر در وقت که گو یا را که دهان از نواشی می شود و شرا سیف کشیده می شود
 و در او بشیر سیف بر دمای سینه است و نفخ و قراقر در معده و بوی
 بر از و ثنائی حصول تخم است و تخم آنست که طعام اصلی باشد
 و در معده فاسد گردد و علامت او نقل معده است و غلبه نفس
 مراد بان غشیان است و میل بی در پر و حدودش نفخ و قراقر در
 و آروغ خالی از از یک و طعم و علاج نوع اول تقویه معده است یا شربت
 در بوب بارده مثل سکنجبین و شربت انار و شربت سیب و رب
 ربوای و رب بهر یا سب یا آنما سالیب و زنج هر کدام که موجود باشد
 ده درم با کلاب قدری که مناسب حال باشد باقی شربت کرده باید
 خوردن و شربت سکنجبین سفید چلی بخت ضعف معده در تمام انواع آن
 نافع است از آن نیز مقدار خوردن ده درم است با کلاب و غذای
 باج از گوشت مرغ جوید و بخورد و باشد مقشر و اندک سرکه نیز در آن
 کرد و کشید خشک نیز در آنش باید انداخت و سفید که در ضعف معده
 نافع باشد باین اجزای مذکور باید ساخت کل سرخ و کشید خشک از
 هر یک پنج درم و گرد یا وزیره مدبر در سب که نیز هر یک سه درم طباشیر
 درم مغز تخم جینارین از هر یک سه درم مجموع آدویه را کوفته و بخت
 شغال هر روز بوقت صبح باید خوردن **نکته سب** **سور** **المن** **سور** **سور**
 و اگر سب در ضعف معده سور المن باج بارده باشد از سور المن اجابت
 معده که مذکور شد تقذیه و تقویه معده با دویه حاره ضد بار و باید کرد

از افندی و بشیر و معاجین و کبر ارشاد و خضاد و اطلیه و مرغان
 اینها در علاج باید نمود و جلاب و شربت از کلفت علی باید دو یا
 کلاب و وزن کلفت ده درم باید و کلاب آن قدر که مناسب و طایم
 باشد و مصطکی و عود از هر یک نیم درم کوفته و بخت درین شربت
 باید آمخت **بیان نوع ثانی و سب آن** و علاج نوع ثانی اگر سور المن
 بارده یا ماوه باشد علاج تقویه معده است از خلط فاسد بقی کردن با
 عسل و تخم زرب و تخم شبت و تخم کنک که مراد بان تراب القراست
 و بخوردن جلاب از بادیان روم و بادیان مشهور از هر یک سه درم و از
 کلفت علی ده درم مجموع را چنانکه رسم است ترتیب داده بر نهاده
 باید کرد و اگر بر دشت در معده بر وجه کمال باشد ملازمت و مداومت
 بخوردن دواء المسک تلخ و شیرین باید نمود و یا تر یا قی در هر سه روز یکبار
 اختیار باید کرد و غذا درین مقام گوشت مرغ و تخم مقشر و دارچینی
 داد و جمیع یک یک و طریح و دراج درین ماده نافع است **ضعف معده**
کوارش **سور** و کوارش عود یا مصطکی نیز نافع است و کوارش
 عود در معالجه این ماده باین اجزا باید ساخت سبب مصطکی و قراقر در
 بود و سبب از هر یک ده درم بادیان روم و تخم کرفس از هر یک
 یک شغال عود و سندی چهار درم بیلد کابلی چهار درم مجموع آدویه را کوفته
 و بخت و مقدار تمام آدویه عسل صافی آمخت و یک برهم را نظر فرمایند
 و مقدار خوردن درین معجون بر نهاده کثیر شغال است و اگر سبب

نکته سب سور المن سور سور
 کار با دوات

معد و سواد المزاج حار یا مده باشد علامت او در مزاج حار مذکور
 معلوم است و علاج درین مقام تعدیل مزاج است بخوردن جناب
 از سکنجبین ساده یا سکنجبین سفید هر کدام که موجود باشد و در دم یا کلاب
 و آب مقداری که صاف باشد و یا شربت سبب ده درم یا کلاب و آب
 مقداری که صاف باشد و یا شربت سبب ده درم یا آب شیرین برنج درم که
 دانه باشد و غذای نازک یا بواج یا آش برکه و گوشت مرغ و خوراک
 قرص زرد درین علت بغایت نافع است و اجزاء او اینست زرد که
 شش درم کل ارمنی و طباشیر و صندل سفید و تخم خرفه از هر یک چهار درم
 مجموع ادویه را کوفته و پنجه و یا شیر خرفه خرد کرده و قهقهه یا باید ساخت که
 بکنقال ازین جمله هر یک یک قرص در شربت سکنجبین یا در آب
 گرفته باشند باید خوردن بمقداری صاف از شربت یا در آب
در سبب غلبه اقلی باشد و طبع ثالث از اقسام مذکوره که سبب درین سبب
 اخذ غلبه است علاج او فی کردن از آن طعام است که موجب نقل
 شده بخوردن آن شربت جو شیده و غسل و نمک و سکنجبین ساده یا بواج
 کتبی و یا بخوردن خربزه بل مزه بسیار و درین علت شربت است که
 و در و در که رسیده باشد و در اوقات صبح طعام قلیل خوردن زیرا که
 اندک نم خوردن جو آب میوه و دیگر از خوردن میوه را موده دیدیم
 و در کلیم با نظام بنوی صلی الله علیه و آله واقع است در طب البی که
 جلست فی الطعام و انست تشبهه و تقوم و انست تشبهه اشارت

در سبب غلبه اقلی

بخوردن قلیل است و گو یا که در نجای المفقون و هلك المفقون اشارت
 افی باین معنی نیز است و اختیار کفایت صابن بسیار مفید است
 و باید که از ده درم که قیاسا هفت مثقال میشود زیاده نباشد و مصلحت
 نیز نیم درم بآن باید ایست و اگر در طبیعت قهقر باشد جهت تلخیص
بجین سفید معجون سفر جلی پنج درم در آب گرم حل کرده در صبح باید
 خورد و تا پیش از ظهر باید که داخل دارد و آخر شود و در هر دو روز اعاده
 می نماید و اگر اجابت فی سهولت حاصل نشود معجون کوارش شکر را
 اختیار نماید و اگر رجوع نخورد نباشد بعد از هر دو روز یکبار که
 باید خورد و در طرف صبح اما باید که مقدارش قلیل باشد و معده صاب
 علت را بموینه گرم باید داشت و یا بنده و پنبه گرم کرده و یا بسوی
 لکاو باید که تا گرمی در معده او بپزد شود و در خواب کردن شکم برین
 شده و بر خواب کند تا در معده حرارتی پیدا کرده و اگر وقت تابستان
 باشد و خیلی جوان بود بعضی اوقات در آب سرد غوطه خورد تا حرارت
 مزاجی متوجه داخل شود و سبب گرمی معده کرده و در ثبوت حافظه نیز
 می نماید و بر معده خیلی از روغنهای که معوی معده است باید مانند مثل
 روغن مصطکی روغن کل و روغن بهر معده یا مصطکی آنرا بجز معوی معده
 احوال نماید که در معده روغن نارودین درین علت بسیار منفعت دارد
 و در معده که از برودت باشد بهر چیز مضر از آب سرد نیست باید
 که در کند **مقاومت در بیان علت فواید** که از عمل روغن

کافی از دهان
 یا معده
 استعمال دهان

معدده است و در تعریف فوائدها چنین گفته اند که الفواق حرکتی است
 که در شش می نمودی یعنی فوق ترکیبی است معدده را از زبان دفع جری می نماید
 هر ساله معدده و این نمودی با خلط تر است از خلط و با غده ای گرم تر
 و اگر سبب این مذکور است خلط است و مومن تن معدده است و بعد از
 قی نیز از زرد یا صفراوی یا مرده سوداوی و علاج درین صورت قی است
 و آب گرم و آب شربت جو شیده و عسل از هر کدام مقداری صاف و بکشد
 و جریم از هر کدام که موجود باشد طبع کرده و آشامیده قی باید کرد و یا با کمی
 لوبیا و تخم خربزه جو شیده باشد عسل آن آمیخته و آشامیده قی باید کرد
بیان مفعول از خلط سرد در هر یک که معدده بغیر از خلط فاسد پاک شده
 باشد حیوانی از لعاب تخم اسفند شسته و با لعاب دانه بهر و اندکی روغن
 بنفشه و روغن بادام شیرین مقدار پنج درم و ده درم قند سفید و در لعاب
 مذکور مقدار نیم قاشق در دوسه قاشق کلاب و آب برسم زده و باید بخورد
 و غذا درین مقام ها باشد است بار و روغن بادام شیرین و یا ماشین خشک
 و روغن بادام و کدوی تر و یا تمقان جو با قدری آب سرد و اندکی قند
سبب ریح و نفخ است و اگر سبب ریح و نفخ مجرب باشد در طبقات
 معدده یا در قاع معدده و اگر حدوث این نوع ششیا که اطفال را میشود و
 را در غلبه کبجه باشد و علاج آن خوردن کافور است و درم و فو تنج کافور
 که در او بآن کاکوتی است و یا مصطکی یا زریه یا زنجبیل یا نانخوره از هر کدام
 که حاضر باشد نیم درم مخلوط با او کافور و یا بخوردن معجون زریه است

مصطکی یا عود و از هر کدام که باشد یک مثقال است و بهر که مصطکی را باید جوشانید
 و از آنش جزو باید بردن و عطسه را در از آنکه ماده فواق نفع و تاثیر می تمام
 و بهر سبب ریح و نفخ همین تاثیر است و گاه سبب در حدوث فواق خوردن
 اطعمه غلیظه است و علامت آن وجود سبب است سابقا و آرام و قرار که
 موجب سکون ششیا است و موجب حدوث این علت و دخول جام و
 علاج درین اسباب مذکور ده اول تنقیه معدده است از آن طعام غلیظه
 باقی کردن بکم خوردن **مفت سفوف نافع** و سفوف که درین مقام نافع است
 باین اجزا باید زریه و نانخوره و یا دیان روم و تخم کرفس اجزا برابر که بود
 و بجز صیاج و بوقت خواب سه درم سفوف باید کرد و خاییدن صد و نوا
 و در برون در فواق بلغم و امثال این غذا بسیار نافع است **کجه همیشه**
خوردن آب سرد و اگر سبب در حدوث فواق خوردن آب سرد باشد
 و یا آب و نان چنانچه بسیار واقع میشود و یا خوردن برف و یخ و امثال اینها
 که در ریه های بار و موجب اذیت است و حدوث فواق و علامت
 تقدم سبب است و علاج آن خوردن حیوان است هر صبح از شربت بار
 بخورد ده درم و از زردیایان ششدری و یا دیان روم هر یک سه درم و کلقتلی
 ده درم ترتیب نموده نیم گرم بر نهما باید آشامیدن و غذا نانخوره آب بسیار
 و فو تنج و صغیر باید داد و صاحب این علت را حرکت در یافت بسیار
 آن است و جمیع اطعمه نفی از غلبه و نفخ و غیر ذلک نفع بلغم
 اگر سبب ریح بسیار نافع است زیرا که اینها همه سبب حرکت حرارت می

علت نفخ و ریح
 فواق است
 بیان سبب
 فواق است

میشود و دم معده را بر رخن از نریق یا سوسن باید که در زیر آن
 در چرب کردن با مثقال این روغن نافع بسیار است **بیان آنکه**
استغراق غلط باشد و گاه سبب حدوث فواق استغراق
 کثیره است و متعاقب استغراق است که باشد مثل قروا و اسهال و این بسیار
 خفیه است زیرا که سبب است و جفاف است و ازین تشنج خشک حاصل
 میشود و این از جهل و غلات است و غلاتی این در ده بسیار مکن
 و اگر علاج بر سر شود با شیار و طب است از اثر به و اغذیه و باطلی علاج او غوره
 جوهر است هر صباح از کباب و لعاب استغراق لعاب دانه و در رخن
 با دام شیرین بار و رخن غرق با دام از هر کدام که موجود شود و در وقت
 بافت سفید و درم جمع را ترتیب داده بآب سرد باید داد و غده را
 برش باید کرد و باید داد و در رخن با دام بآن باید آمیخت یا شربت
 یا شربت بنفشه از هر یک دو درم و یا غذا که وی تر دریا و الشیخ بکشد باید
 در معده موم و رخن معول آبی که وی تر خدا و باید کرد و یا آب یک
 بهار که را و بآن حرر العالم است و لعاب خفیه و کثیره درین موم و رخن
 و یا بار و رخن که و باید ساخت و موم صاف و این قسم فواق بدترین است
مقاله ۶۳ در بیان ایچران و تعفن و تشنج غذا که از جهل و غلات
 رویت معده است و باید دانست که بطلان است و تعفن او و در معده
 الزام حار است که موجب سستی معده شده و علامت او عطش
 است و تشنج از غده بیچاره و حدوث آروغ بدوی و غلاتی و در

با شام

معده

با شامیدن آب سرد و علاج خوردن جواب است و شربت آب انار
 افشاده با شام آن مقدار است و در وقت سفید و یا در وقت
 وقت از هر یک دو درم در قدری آب سرد شربت کرده باید آشامید یا شربت
 ساد و یا رب غوره یا رب رواج یا شربت رب هر کدام که موجود باشد
 درم ترتیب داد و آب سرد باید آشامید و غذا آتش زردک یا از آب انار
 باید خفت که در و ماس معشقه باشد و اندک نخود یا شیر یا مغز یا دام شیرین **بیان**
آنکه شربت معده و آب است و اگر سبب حدوث این علت ریختن ماده سودا و
 نیز باشد در معده یا سوسن و علامت او سوختن معده است و غشای رقیق
 است و عطش و راحت یافتن از هوای سرد و تلخ و همان با شوری آن
 و علاج درین مقام تنقیه معده است ازین خلط غوره و کنگرین باب
 گرم و در رخن کچند نیز در و باید تا اعانت بر نرکند و هر یک چاه
 ازین خلط پاک شود و تقویت معده بر بوب مقوی قایض باید کرد
 مثل رب غوره و مسکنه و سفیر جلی و شربت زردک و خوردن آشیایی که
 بر سر پرورده باشند مثل اجار کبر و غیر ذلک آنچه از مقوبات معده باشد
 باید داد و غده آتش زردک یا آتش غوره یا آتش مسکه چنانکه مذکور شد و گو
 مرغ چوبه و مکیدن آنار میجوئش درین علت مفید است **بیان آنکه شربت**
خلط بلع باشد و اگر سبب خلط بلع و سینه باشد در معده
 علامت او عدم تشنگی و قلت آن و راحت یافتن خوردن افشاده و
 و تعفن و کور شدن است و علاج درین مقام نیز تنقیه معده است

بقدر کردن از خلط بلغم مثل تخم ترب یا باب افشرد و برک ترب یا ترب
 القدری در جزوی آب جوشیده و اندک غسل در خلط کرده و نیم گرم
 باید آتش آمیدن و فر کردن و چون معده از خلط فاسد پاک شد از کافور
 و درم در بعضی اوقات باید خوردن با سه درم بادیان روزی دو بار است
 خوردن کوارش مصطکی با عود باید کرد یا شربت از سکنجبین سفید که از
 غسل ساخته باشند درین ماده بسیار نافع است و طریق ساختن
 سکنجبین سفید با غسل برین وجه است آب بهر دو نیم سیر بوزن سر قند
 نیز دو نیم سیر سر قند و غسل صافی صند شغال مجموع را در دو یکجه پاکیزه با آتش
 آهسته لطیف باید کرد تا بقوام آید و ازین شربت معده از خوردن ده درم
 است و مقهور کردن برین علت نافع است برین وجه باید ساخت نانخو اه
 و قوتیج و با و بان از هر یک بهر درم مصطکی و سبیل قرنفل از هر یک دو
 درم مجموع اود و بر آتش کوفته و پنجه صیاح و یکگاه یکدرم باید خوردن
انچه سبب او خلط متعفن بود و اگر سبب حدوث این علت
 متعفن باشد در معده علامت آن آنکه است یعنی بوی بدی در دهان
 و حدوث و تشنگی و تشنگی نفس که مرطوبان قوی خلط میل میگردند و
 شدة عطش و علاج درین صورت نیز تنقیه معده است بقدر خلط
 بسکنجبین و آب گرم و طبین طبیعت باب فوکه یا عطیفه فوکه باید کرد و
 تنقیه معده تقویت آن کوارش عود و غیر مصطکی و امثال آن
 کرد و **انچه استغالی بدن باشد** یا سبب درین علت

بدن است از غلظت یعنی میل نمیکند و جهت مرطوبی باشد و علاج درین مقام
 با قوت محرک آب یا است و جلوبوس طویلی در حمام و عرق کردن تا در غلظت
 در غسل شود و طبیعت مشتاق بدن را تحلیل کرد و در میل بعد آنگاه و از چیزهای گرم
 غذا از برای پاکیزه اند خوردن سیر و بیا زراست و شلغم و کبر که در سرکه پودر
 باشند **بیا ن پاکیزه و کفایت جلد باشد** و اگر سبب انقطاع و بطلان
 شهوت غذا کثافت جلد باشد علامت او جبر است بر جوع و علاج درین مقام
 خوردن جلا است صیاح از پنج سوسن ترشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید
 و درم مجموع را چاکلر رسم است شمع کرده و قند مذکور بان آمیخته نیم گرم باید آید
 و غذا بخورد آب با شیر و مغز بادام شیرین و با شیر و مغز تخم معطر **و اگر سبب**
 انقطاع درین وجه باید نمود یا بود اکلیل الملک و قوام و برک غار و شربت از هر یک
 سه مثقال مجموع را در قدری آب مناسب قش آهسته طبع باید کرد و قوام
 بدن باید ریخت و بعد از آن چون را بجز قند درشت باید مالید و در وقت
 مسکن یا زینق یا خیری بر بدن باید مالید و در حمام باید نشست تا عرق شود
 اگر که عرق موجب فتح مسام است و از آن کثافت جلد **بیا ن پاکیزه**
و سبب دیگر در بطلان شهوت غذا اقلیت ریختن سودا
 از طریق طحال نغم معده که اوست مرتبه و محرک شهوت غذا و علامت او عدم
 شهوت است و صبر بر جوع اگر چه غذا در معده او نغم می شود و دلیل برین
 است که هرگاه صاحب این علت از زشتیها تناول میکند و او را غایب
 تمام و میل پیدا می شود و علاج او اتمام است بتفجیه شده از طریق

کشوده شده نیک و الا حب سبب باید داد که در قرا با دینات مذکور است **مفت**
جی که قویج را یک است و این حب که نوشته شده می شود با این فیه
 ترید از هر یک یکدوم که چهار دانگ مثقال است و ششم حنظل و یک دانگ
 از هر یک دانگی و قویج دو دانگ مجموع ادویه را کوفته و بجنه فیه از مصل و قویج
 قدری آب گرم حل کرده ادویه را با آن آب خمیر باید کرد و چهار دانگ باید ساخت
 هر یک بمقداری که با سانی توان فرو بردن و این یک شربت است
 و صبح باید اختیار کردن و صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
 شربت از قند و تخم ارکان و اندکی روغن بنفشه با دوام بماند آینه به یاد
 تا اعانت پشتر کند بر اجابت که مطلوب است و کما بهر مستحب میشود و قویج
 بدر کرد و یا بدر جگر در دوده و در دهم در عود است و در خواص و وفوق
 ظاهر است زیرا که در دمای اینها از کرده و غیر آن در حمله ای خود نمکین
 و در قویج ضبط است در تمام شکم و فوف میان وجع قویج و حنظل
 که بسبب حدوث کرم است در امعاء صوفی و در زیر که وجع کرم
 کرم است نیز ضبط است در تمام شکم و فوف باین نوع است که
 وجع که از کرم کرم باشد در کرم سنگی کما بهر مستحب و در کرم کرم که تا زمانی که
 کرم در امعاء نماند است قویج یا معا و اجزای آن نمیکند و همچنین
 غذا نماند قویج بر و و حاکم میکند بسبب حدوث او در کرم سنگی باشد
 در قویج بورد و غذا بیشتر میشود و در زمان خلای امعاء وجع
 و در سبب تر است و اگر سبب قویج با و می باشد که در طبه معده

در دوده

و امعاء نمکین شد و بواسطه خوردن میوه ها و حب و حنظل نمکین و و
 موجب قویج میکرد و علالت او تقدیم سبب است و حدوث قویج
 در معده و فوف و آرد و مکرر و لین در شکم و خروج بر از رقیق از قویج
 او خوردن حنظل است هر صبح از بادیان مکرر و در می و فواید او از هر یک
 سه درم و کلفند سلسلی ده درم مجموع را بر و هر که دستور است نیم گرم
 آشامید و غذا نماند آب با شیر و تخم معصفر باید داد و تلین طبیعت
 نمکین باید یا بچون سفر حلی و تقویه بچون زیره که سابقا مذکور شد
 باید کرد و یا باین حب که مذکور میکرد و یک کین وجع باید نمود نیم گرم
 و بادیان در و فواید او از هر یک یکدوم چند بید سترید مثقال مجموع
 ادویه را کوفته و بجنه باقی چهار دانگ ساخت و بوقت وجع مقدار
 یک مثقال است در کلاب گرم کرده و از برای اجتناس طبیعت این شیان
 استعمال باید کرد و خنطر و بوره از هر یک یک مثقال ششم حنظل نیم مثقال
 ربع مثقال مجموع ادویه را کوفته و بجنه و شکر سرخ مقداری که برای
 خمیر کردن این ادویه کافی باشد اول شکر را در اندک آبی خلط کرده
 بر آتش باید نهاد تا حاصل شود و آب باید که کم باشد و ادویه را کوفته و در
 خمیر کرده شافزا باید ساخت هر یک بمقدار دو بونه انگشت خود و از
 و شک ساخته بوقت حاجت باید برداشت **شیاف نافع** و بیانی دیگر
 که در بن مقام نافع باشد زهره کاد و بوره ارمنی و ششم حنظل و کل خطر آن
 هر یک سه درم سبب یکدوم و قویج نیم درم چهار دانگ کوفته و بجنه و قویج

در دوده

استعمال کنند و باید که گشته و خرد گرم ساخته در موضع درم نهاده و نخل آب
 گرم باید کرد و در غنمای نیم گرم بر موضع درم و در د باید مالید و چنانکه صاحب
 از خرب الثعلب پنج درم و تخم کاسنی سه درم و قند درم اول ادویه را بر
 درج که عادت است طبع باید کرد و قند و ترنجبین صافی بآن آمیخته نیم گرم باید
 آتش میدن و غذاهاش نقش را بشیر با دهم و بلبلین طبیعت باین مضمون
 که مذکور میگردد باید کرد و سنای یکی پنج درم و عناب و بهستان از هر یک
 بیت عدد و پریاوشان و تخم خضر از هر یک سه درم و عناب و بهستان سه درم
 مجموع ادویه را در سه رطل آب گرم کاسه رسیده و آب آتش ملایم
 طبع باید کرد تا یک رطل بماند و از کر باس باید گذرانید و باز زده درم از قند
 خیار شیرین و زوایله بر نهاده باید آتش مید و بر باید کرد تا عمل دارو اتمام شود
 و بعد از آن شیرینی از قند و تخم ریحان و کلاب نیم گرم و اندکی روغن بنفشه
 با دام با و خلط کرده نیم گرم باید خورد و اگر صاحب این علت آب گرم با و
 روغن با دام شیرین بکرات بخورد بسیار مفید است و همچنین شود با و تخم
 زرد خوردن درین علت نفخ بلغم دارد و اگر بخت حصول قوت قدری
 نان خمیری نرم در دوا شکنند که نماید و کوبیده ظاهر از راه علاج خوردن
 درین علت دوا نماید و یا هر صبح جلاب از شربت بنفشه در یک لیوان
 از هر یک ده درم خیار نیم گرم است ترتیب داده در آب نیم گرم باید
 خوردن و یا از شربت بنفشه ده درم و شیر خشک ده درم در قدری آب
 گرم حل کرده باید خورد و یا عناب و آلو از هر یک ده عدد و نیلوفر و بنفشه

باید درم
 پنج

و شیرین

از هر یک سه درم در قدری آب عناب با قند آهسته طبع باید کرد تا قوت
 معده شود و اگر باس گذرانید و صافی ساخته و ده درم قند آمیخته نیم گرم
 باید کشاید و غده ازین مقام عاقل بنفشه با آلو شیرین که از جو شک کرده باید
 نقش را بشیر و روغن بنفشه با دام اندکی در خلط کرده باید خوردن
 و نقشه باین جز باید کرد و جو شک کرده نیم کوفته و سیوس کندم و خضر از هر یک
 یک کف برک و خیار شیرین و درم و جفت را از هر یک یک دسته مجموع ادویه
 در سه رطل آب با قند طبع باید کرد تا یک رطل بماند و دیگر باس صاف
 ساخته قلوپس خیار شیرین ده درم و شکر سرخ و ترنجبین صافی از هر یک بازده
 درم در و حل کرده و دیگر با صاف کرده و روغن بنفشه با دام ده درم
 شک و دو انگشتان بآن آمیخته نیم گرم عمل باید کرد چنانکه کرا را مذکور شد
 و اگر خیار نیم درم در موضع درم و اگر بدین باشد حقه باین نوع باید کردن
 الشیر و عناب و بهستان و خضر و آب بند و آلو آب برک معجزه خیرین
 که در ترو لعاب اسفند از هر یک بازده درم در روغن بنفشه با و تخم
 که در روغن نیلوفر از هر یک که کم که موجود باشد بیت درم این ادویه را با
 رسم است جمع ساخته نیم گرم عمل باید کرد و غذا استوار باهای روغن بنفشه
 با دام و امثال آن باشد و می مرغ و بهستان **نیم گرم** و بهستان
 و گاه ب ب اللو و در هم بچینه رود و هاست با بسبب کشوده شدن مجرای
 کس از شکرین است و فرو دادن امعاست یکس و علامت او آنست که عصب
 حرکت شده و یا جرب من بقوت و کوفت یا قطن قوی از خارج یا افتاد

نصف

لغ

و خوار و قوی

شکل

اجزا که مذکور میگردد **حقه** باید گرد بآورد و اکل الملک و بنفشه
 یا تر و نیلوفر و تخم خجاری که مراد آن مجروحان است و بر کف و بوی
 کندم و لبلب و پرمیاد و شان از هر یکی یک کف عنب و پستیا
 هر یک است حد و مجموع او و در سر رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا
 یک رطل بماند و بکرم باس صاف ساخته لعاب اسفنج و لعاب تخم زعفران
 در روغن بنفشه با دانه و فلووس خیار شیر و ترنجبین از هر یک ده درم در
 مطبخ حل کرده و دیگر بار صاف ساخته و نیم گرم در محققه رنجه در آب است
 صبح یا بیکاه و در زمستان بوقت نیم روز عمل باید کرد و دفعه **علاج**
تخلیل و علاج در آن قسم که سبب بسیاری را در وقت و تحلیل بسیار
 بدن باشد بخوردن جلا است هر صبح از بنفشه مراد که نموده بنفشه
 نامند و بیشتر شش شش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگل آب گرم یا
 باب گرم بر شمار باید خوردن و غذا از نشسته در وقت با دانه شیرین
 و یا از شیر آرد میدهند همچنان که جهت بالوده از آرد میکشند و شور یا
 مرغ و بوم **روغن** و مالیدن موم روغنی که از روغن بنفشه با دانه
 باشد بر تمام بدن و در این موم روغن اندکی لعاب تخم زعفران یا
 که باشد و خوردن حلوایی که از نشسته و روغن با دانه باشد از قند
 سفید یا نبات و خوردن میگو و نبات یا قدری نان خمیری نرم نیز
 است و ما الله حیرت نیز معینه است و ممکن علیل را باید که در وقت
 شمال و خوشن آهوا باشد **علاج** **علاج** و علاج در آن قسم که

در نیمه صوفی

و در نیمه صوفی

است و بدترین اقسام است و ملوک ترین آن علی الاطلاق الاقوال
 بین الاطباء که نزد بعضی سبب هیچ رتاب افتادن در روده است و هم
 اندک و نه و نقل از معا و نزد بعضی سبب بیوست نقل است و در بعضی
 چنانکه در اول این مقال اشارت بان واقع شد بهر تقدیر خوردن غلظت
 رومی است تا تخم زعفران کند و موجب سکون و جمع باشد **حقه**
نمای **روغن** و اجزا آن برین وجه است فلفل سفید و بنفشه
 از هر یک ده درم افیون پنج درم زعفران سه درم فنیون و عا و حانه
 هر یک یک درم مجموع را کوفته و پیچیده و بمقدار تمام او و به عمل صافی خلط کرده
 ظرفی باید برداشت و مقدار خوردن این همچون بوقت حاجت و اضطراب
 سه درم است و این چون را وقتی باید خورد که از معالجات و تدبیرات
 دیگر نافع نباشد باشد زیرا که در تخم زعفران اگر چه تسکین حاصل میشود اما
 غلظت و بیوست ماده مرض زاید میشود پس از علاج اصل که تسکین
 است با شربت و محققه می باید که معالج غافل نشود و **علاج** **علاج** و همچون
 فلفل سفید و بنفشه و در سر فلفل سفید که در علت قولنج مختار است و نبات
 سفید از هر کدام که موجود باشد مقدار خوردن هیچ مقدار است و اندکی
 آب گرم و با این اجزا که مذکور میگردد و محققه باید کرد اگر طبیعت سردا بر ساقه
 اجابت نمکند با بوند و شربت و حله و تخم کرفس و بادیان نیم کوفته از هر یک
 درم پنج خشک است حد و سبب و نقل جلا و شیر از هر یک ده درم مجموع
 او و به را در پنج رطل که قیاسا دو نیم کاسه رسم میشود و بآتش است و طبخ

ابداً پس
 علامت او و جمع سبب
 خوار میل و فلفل از روده
 و سبب و سبب و سبب

و اگر از روده و سبب و سبب

حقه

و با کرم از اسهال و سبب و سبب
 و این از کرم و سبب و سبب
 و این از کرم و سبب و سبب
 و این از کرم و سبب و سبب
 و این از کرم و سبب و سبب

ویرایش و تصحیح و ترمیم
عبدالله بن محمد بن علی
طبرستان و تبریز

10

2

نمیکند پس بعد از رویت متقاضی قی است و این اخلاط موجبیه یا منفیه
یا بلغمی یا سوداوی یا دُموی و اگر صفرا و بلغمی است علامت اول تنگی و دشواری
آتش و خشک غلب است و سوزاک در معده و اندود و تنگ و اسه و سیر و این
صفرا باقی و علاج درین مقام تفتیه معده است از تخم بقی و هر صابج حلاوت آب
انار نیم ترش مقدار سه اوقیه گرمیت و دو نیم مثقال پسته باید خورد و این
درم فته سفید با شربت نادر بود و نیز با شربت خنجره یا شربت سیب
و غذا آتش ترش که در دندانک فته باشد با شیر و مغز بادام و گوشت مرغ
و جوی آتش بخورد و فته باید کرد و یا آتش قرصندی و یا از زردک و کمر درین فته
شود معده علیل و آب بوی آب سیب و صندل سفید و سرخ و کلاب خداد
باید کرد و دندانکی که فته ریز باید آتش ^{و فته ریز} معوق و ازین سفوف که مذکور شد
اختیار باید کرد کل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم ربونه جینی و کبریا بود
هر یک یک مثقال سماق و زردک و دانه انار از هر یک پنج درم بود فته
یک درم مجموع را کوفته و بجنه معده از خوردن ازین سفوف یک مثقال است
و معده را باین ادویه طلا باید کرد و اوقات کسک کسک کل سرخ سفوف
کنند از هر یک پنج درم مجموع را کوفته و بجنه و آب برک مورد در اگر موجود
باشد و الا برک مورد خشک را باید چوب شانید و آب او و دیگر مذکور
را برک کرده برغ معده طلا باید کرد و یا بوسه تازه بپزد و بوسه بدم
و دیگر درم و نیم هم بچرا را کوفته و بجنه با شربت خنجره باید خوردن ^{درم}
نصف قی **صفراوی** و شربت قی که صفراوی را است کین و دعه با شربت

پانچویں

الحاج

[Faint handwritten signature]

در آب غوره

است البتة ان ترش و آب بهر و آب سب ترش و آب درک از هر یک
 یک شمشیر و ترندی شست درم که چهل شغال باشد و شمع در در و در یک
 آبش آهسته طبع باید کرد تا بنده بماند و بعد از آن محضکی و بعد از آن یک
 و در درم در زیر کرده و در شش محکم بسته درین آب باید جوشانید
 و بعد از آن در یک را فرو آورده و در زیر را در یک نیک مالیده و
 ثقل آنرا دور باید کرد و مقدار غده متقال قنده سفید بآن آید و در یک
 آبش طایم طبع باید کرد تا بقوام آید و سرد ساخته و در ظرف جینی نگاه باید
 داشت و بوقت حاجت ازین شربت مقدار خوراک در درم است
 باب سده و پنجم **در خراش سکه** و در کبر جدت قی دفع کراهت با
 در قطع و جمل و خوف هلاک است مگر که با قراط انجامه و قی موجب
 کرد و از آن زمان باید جس کنان با شربت موافق مقام **باب** و **بلغم و سودا و آب** و اگر
 قی بلغم باشد یا سوداوی علامتش قلت تشنگی و سوزاک است و
 ترش طعم و من و قی بلغم و من و مر آید و شوری آن و حدود و قی و
 و دفع در شکم و تنفر از اخذ به رطوبه و جبر به رطوبت و درین مقام
 معده است و تکرار آن با العمل و شربت و نمک و کنگر و در که مراد صغ
 ترش است و **در و در** شفت تراب القی است که در کتب این
 در مواضع متعدد مذکور است و مستطوره است که در کتب این
 بآن مجرب و خیر کان است و بیج سوس تر است و نیم کوفته و نمک طعام
 و نیم تراب و آب بیج او که نفس تراب است یا آب برگ او هر که ام

لحم و نمک
۱۶۱

الادریس و از هر یک و در سبب
 به قی و غوره از هر یک که شست
 از هر یک و غوره و شست
 و شست و غوره و شست

در جگر

حاضر باشد یا مجرب و آب بهر و آب سب ترش و آب درک از هر یک
 در قی باید کرد و بعد از خوردن بخواب باید نشست و اگر معده
 باید بماند و لطف فاسد پاک شود و قی را ازین قوی تر باید ساخت زیرا که
 بلغم و سودا و در دو اخرج عامی است و با بلغم قوی محتاج است و چنانچه
 اگر در او بود و میقی نه کور شد از آن قی زیاد کرده و بر وجهی که رسم است
 باید نمود و در مطبوخ میقی و لطفی مقدار و در آنک زرد و باید کرد و هر که
 از اخلاط بلغمی و سوداوی پاک شد هر صبح شربت باید خورد و ازین جزا کفایت
 می دهد و درم باید بخوبی درم و حلیله کبابی و زنجبیل پرورده از هر یک در درم
 و از کور شست کند و یا جزا نمود و هر که ام موجود باشد یک شغال و در الک
 و در درم مقدار یک درم برینهار باید اختیار کرد و **در آب غوره** و این
 تدبیر دایم و دستور العدا می باید تا معده را تقوی می کند و از فواید و شربت و
 و گوشت ماهی و هر سیه و طعمهای بسیار چرب حذر باید کرد و گاهی
 رفتن حرکت باید نمود و در رطوبات معتدله که بسیار تعب نیست باید
 شست و اگر غده از نخود آب و شربت مغز تخم معطر باید خورد و یک کوب
 یا یا شمع یا در راج آنچه ازینها موجود باشد و در جینی باید در شست
 اکاهی مطبوخ از گوشت مرغ یا آب گامه باید بخت و خورد و اگر مانعی از سر زنا
 قی از سر که بود باید کرد اما اندکی شیرینی بآن خم باید ساخت
 و سفوف که نافع باشد از قی بلغم یا این جزا ترش باید داد که در
 محضکی از هر یک بیج درم و غده درم حب الرمان یعنی دانه نار باشد

و یا این قی که شست و در سبب
 و یا این قی که شست و در سبب
 و یا این قی که شست و در سبب
 و یا این قی که شست و در سبب

و یا این قی که شست و در سبب
 و یا این قی که شست و در سبب
 و یا این قی که شست و در سبب
 و یا این قی که شست و در سبب

ای

کردو

البرق

محمود

2

خوبی است فعلیک به و شربت بیهوش هم مقوله معده میکند و هم تفریح
دل و هم مسکن قی است در اعلى مرتبه و اگر با شربت بهی ترکیب باشد
انزوم قوی باشد در مقصود و اما استعمال شربت نارنج در ماده بلغم
اگر چه اظهار است کین تر تخویر کرده اند اما مضاعف معده است که با بعضی
آن استعمال کنند و ازین امر شبهه که تعیین یافته است با کلاب باید خورد
و دوم کلاب ده درم باب سرد قدری که در شربت کافی بود **سکین**
سفری و اگر سکین سفر حلی یافت شود در غایت نفع است در علت
خواب بلغم باشد یا مغز یا سودا بسیار نافع است و آب انارین
نیز منفعت بسیار دارد و غذا آتش آب انار یا زردک یا غوره یا گوشت
مرغ باید داد یا تیمو یا کبک یا انشال اینها بخند باید داد و اما سبب در قوی
و نفث که آن بر انداختن خون است از راه دهان اگر انجیر و کشمش
شدن رگ باشد یا انقطاع آن علاج در بن مقام اگر قوت باشد فصد
از انداز با سلیق و خوردن شربت از صمغ عربی و نیم زوف با لعاب
اسفند و کل از صمغ و رانیک یا کبریا و کل کوفه و جفته
و رب حب الاس یا رب بهی آمیخته یک خلط کرده باید خوردن و یا
رقص کبریا و یا قرص طباشیر و بعضی از هر کدام که موجود باشد یک درم باب
بهی و بشمار باید خوردن و یا سه و قد آب بهی و از کندر و صمغ عربی و کل
رزمی و کلنار و سماق و خون سیاوشان هر یک یک درم یک کوفته و خسته
و آب بهی خلط کرده باید خوردن و یا از شاه بلوط و خرثوب هر یک ششقال

دکتر کی سیدنی ہاروی کے بعد دیکھو کہ وہ کون سا
مذہب اختیار کرتے ہیں۔ (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰)

بر این که از هر یک مشترک باشد

59, 9

فنی

باب همی باید خورد و یا چوب از آب بهی و آب برگ زوف که مراد بآن
سان محل است و کباب از هر یک ده درم و از قرص کلینار یک مثقال و نیم
و یا اگر وقت برگ تازه نماند است از آب برگ او و کباب از هر یک ده
مثقال و از تخم زوف است داده یک مثقال باین قرص که نوشته بود
اختیار باید کرد **قرص که درین حالت نافع است** تخم بزرگ مراد بآن است
است و کند از هر یک چهار درم قهقه و شب بمانی که مراد بآن نازک بلوط
و اقا قیا و کبریا و آب افشرد و لیمو که نکان یک مثقال میگویند از
یک یکدم مجموع را کوفته و بخت و باب سماق خمر کرده و قرصها با پخته
هر یکی یک مثقال بوقت حاجت یک قرص را در شیر تخم خرفه نقت داده
سه و نیم که بخت و دو نیم مثقال باشد باید خوردن **نقاد هر چند** و بعد
را باین ادویه خمد باید کرد و کندل سرخ و سفید و اقا قیا و نسک و یک
از هر یک دو درم مجموع را زخم کوفته و بخت و بکل آب یا آب برگ تازه
خمیر کرده و اندکی سرکه در آن چکانده و اندکی آب برگ مورد نیز در آن
معه خمد باید کرد **بیلان تخم بزرگ** و غذه درین مقام آتش سماق
سماق است با مغز بادام شیرین و کشمش با گوشت مرغ و از آب سرخ
باشیر و مغز بادام و گوشت که کور و یا از آب نازک با کشمش و گوشت
و با یک حلیل درین مرض صحت و سکوت اختیار کند و از مویها صفت
و جمیع امراض نشتانی حذر نماید و اگر سببی گردن خون ضربه و سقطه
که عارض سینت آلات تنفس شده باشد علاج درین مقام آنست که

و کل درین بوی که نهضت داده

درم کل نهضت و سماق و کندل از هر یک

و یا کباب

درین حالت نافع است

از قرص کبریا یک مثقال و از کل مخموم و کل ارمنی و عصاره لیمو و نسک است
درم و بوی که از هر یک نیم درم همه را نیک کوفته و بخت و بشیر تخم
خرفه نقت داده باید داد و بر موضع خربه یا سقطه خمد ازین ادویه باید
کرد و ش و مغاث و اقا قیا و کندل سرخ و سفید و کل ارمنی و بزرگ
از هر یک سه درم مجموع را کوفته و بخت و باب برگ مورد یا آب برگ
مخلوط ساخته خمد باید کرد و اگر باقی گردن خون و نفث سرخ بقوت
باشد علاج درین صورت خوردن جلاب است هر صباح از تخم زوف
نقت داده و صمغ عربی نقت داده **مقت قرص که نافع است** و قوط
که با کل مخموم هر یک نیم درم با شربت عتاب یا شربت خشتخاش از
هر کدام که موجود باشد ده درم یا با عرق زوف یا با بشیر خرفه و غذه
نقت داده و بشیر مغز بادام بر بیان کرده با گوشت مرغ خالقی
با وراج نیم کباب درین ماست نخت باید خوردن و خوردن باین قرص درین
حالت بقایت نافع است و اجزا و ترکیب آن برین نوع است تخم زوف
و کشمش و کبریا و عصاره لیمو الیس که نعش سابقه کور شده و تخم خشتخاش
سفید از هر یک سه درم و کبریا و عصاره لیمو الیس از هر یک اگر دو درم نیم
باشد جایز است و کل قهقه و کل مخموم و اقا قیا و شام کوزن مخته
از هر یک دو درم مجموع را کوفته و بخت و بلعاب پیغول خمیر کرده و قهقه
باید ساخت و یک مثقال بوزن ازین قرص در شیر خرفه باید داد **قرص**
اگر که ممکن است و قرص دیگر کفی الحال ممکن باشد مرغان سفید نیز

نقد

درین حالت نافع است

و یا کباب

درم

خونک و در ویدنا سفته و شایخ سوخته کوزن و دوج سوخته که مراد بآن
 کر با لکه و عصاره یخته البس و افاقیا و کل ارمنی و سمار و نش است و گنم
 خرقه خون سیاوشان از هر یک چم درم و طباشیر و صندل و عری از هر یک
 دو درم مجموع و اوید را کوفته و بخت و باب نمیزد و قرضها باید ساخت
 هر یکی بمقدار یک مثقال و باب خرقه یا شربت می ده درم بیک قرض حل
 کرده باید خوردن اما این قرض را در صورتی باید داد که سرفه نشد و نباید
بیان آنچه بر مینه از انرم است و صاحب این علت باید که از
 بلند سخن گفتن و غضب کردن و دخول حمام و از جمیع امراض نفسانی و
 حرکات بدنی اجتناب نماید چنانکه مذکور شد و آرام و سکونت اختیار
 نماید و مسکن غلیظ در مکان بار و دوش شمال باید که باشد و اگر با این
 علت تب نباشد غذا از کباب مرغ که در گوشت نیز باشد و شور نباشد
 باید داد و اگر سرفه نباشد کباب را با ترش ساق یا انار باید بخفت و اگر
 تب باشد انار را رقیق از آن است و شیر و تخم خشکیش باید داد و باید که
 قند سفید **بیان تشنگی غالب** و اگر تشنگی بر صاحب علت غالب باشد
 در آبی که مراد است قدری کل محسوم یا کل ارمنی یا طباشیر آمیخته باید داد
صفت سفوف قند و از آنکه سفوفی که درین مقام نافع است تخم قویا
 و کبریا و طباشیر از هر یک چهار درم ریوند چینی و افاقیا از هر یک یک درم
 تخم خرقه و صندل و کثیر و نش است و گوشت خنک لفت و اووی
 سوخته کوزن از هر یک شش درم کل قیر سرده درم نیم اسفون و تخم زرد

و در باب ناله قرضها از انرم

خاص بر

نفت داده از هر یک سه درم مجموع اوید را نرم کوفته و بخت و غیر اسفون که اول
 نمی باید کوفتن و مجموع را با هم آمیخته مقداره دو درم ازین سفوف باید داد
 قاضی آب سرد یا شیر خرقه باید خوردن **بیان رختن خون معده** و کاد
 فی کردن خون رختن خون است از عضوی دیگر معده بطریق که از ادرار
 نمی توان کردن مثل خون رعان که از جانب داخل از راه حلقی بعد از آن
 علاج او علاج این عضو است و کاه سبب فی کردن خون بستن خون است
 در معده و علامت او ناقص در زردی است و عرق سرد و حد و تشنگی
 کرب و دانه و ده و هوای تلوا میوه و هر لحظه دل بر نیم خون و علاج آن کرکشت
 باب کرم که در دشت و قویا و کاه جوشیده باشد **بیان فاجیت الفی** و باید که
 انور خرقه کوشش است باب با در نجوید و مراد با نفقه پیر باید اوست که از معده
 بی او میگیرند و در بسیاری از علل اجات امراض در آید و درین علت
 نافع است زیرا که از خواص الفی اینست که هر چه جامه بسته از او میگیرند
 که از دو هر چه ذیاب و سایل است آزای بند و ازین جهت در معالجه
 اسهال است قویه یکی از کوفته و نافع مجرب است اگر جمیع الفی را همین
 خاصیت است اما از آن که کوشش درین افعال و تاثیرات اقوی است
بیان نفت که سبب تشنگی باشد و اگر نفت و بر انداختن خون بطریق
 فی کردن نباشد و لیکن سبب ریشی که در سینه واقع شده است باشد
 که کدو و ثنلهما حاد می شود **قرص مجفف ریش سینه** و علاج درین
 مقام خوردن قرص است باین اجزا که مذکور میگردد تخم قویا و تخم زرد

علامت او کاه و تشنگی
 بیان تشنگی
 و تشنگی فسی

چهارم
درم کل مختوم یا کل ارضی

یک سه درم کل مختوم یا کل ارضی یا کل قمری از هر کدام که حاضر باشد
شش پنج عددی و طباشیر و مرد و درین ناسفته از هر یک یک عدد که در باوش
بمانی و شش سوخته کوزن از هر یک دو درم نش است و کثیر او چهار
پایه است آب انشوده یک سفالی از هر یک دو درم نجع و ادویه را هم
کوفته و بچینه و باب برگ زوف یا بلعاب تخم اسبقول خیر کرده و
باید ساخت هر یکی بوزن یک مثقال و مقدار خوردن بوقت حاجت این
قوص یک عدد در شیر یا خرده است مثقال یا شربت بهی موت مثقال
قدری آب سرد که در شربت کافی باشد باید خوردن **استعمال در حائضه**
و سینه در بوم روغنی که باب برگ خرفه و روغن کل ساخته باشند
باید کرد و اگر بخواهد آب خرفه و روغن ده درم باشد اول سه مثقال دم
در روغن کل باید که اخت و زمانی جرباید کرد تا سرد شود آنگاه آب
یک خرفه بآن آمیخته و نیک بر هم زده بوقت حاجت بر سینه بپاشد
و الله اعلم **مقاله ۹۸ در بیان هضم** که اعضاء و عمل
در مکه معده است و در تعریف هضم چنین گفته اند که الهضم حرکت
المواد الغذائیه الغیر المنهضه الفاسده فی المعده یعنی هضم حرکتی است
از مواد غذا که از بی هضم نشده تنهاده در معده و ازین مواد غذا
هر کدام که لطیف و صغیر اوی است یعنی قریب الاستحاضه هضم است
غذا بود فوق مواد بپزدن آمده است و این از اوصاف هضم است
بعد الغضاد یعنی دفع می شود و ازین مواد غلیظ است و بجانب کل

هضم

او را طبیعت پیر از او سهال دفع میکند **بیان طریقات** و علامتش آنست که
فی بعضی اوی می آرد و کرب و خشیان و قدرت معده و در او و قرار در معده
دست و پا و رفتن جثه بر ما بغیر و بار یک شدن بینی و جسد بدن است
روی و خشک شدن و غبار آلود نمودن او و بسیار است که این حالت
میشود و موجب حدود غشی است و سقوط قوت و سقوط بعضی و این
هواک است **بیان طریقه** و علاج درین مقام اگر بدن قوی باشد و ضعیف
نباشد فی کردن است خوردن آب گرم در روغن کبچ و اخراج قه ای فاسد
بتمام از معده و دیگر از قریب باید کرد **تقدیر** و هر یک که معده از غذا فاسد بقی تفتیه
یافت مقام نسکین شد و احوال رض و درید و کثرت تعویث معده ببقول
حب الزمان باید کرد مقدار پنج درم و یا بقصص طباشیر یا بصلب شربت یاز
بهی ده درم و در ص ص طباشیر یک مثقال در قدری آب سرد و غذا شس ساقی
خورد و ادم و یا تعویث معده و شربت انار بودینه باید کرد و یا آب انار قاقی
از رو یا شربت سیب ترش از هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم یا طباشیر
نیم درم و یا پوست ظاهر سه که بروی استخوان اوست یک مثقال نیک
کوفته و بچینه **طریق ساختن ناربودینه** و شربت نار بودینه آمیخته باید کرد
و اگر کرب بهر درپ انار ترش نار بودینه بودینه که بوزن دو مثقال باشد
هر یک جمل مثقال و قند سخته پنجاه مثقال آب نیم کاسه و کلاب مقدار یک ساله
با هم آمیخته و قند و در آن آمیخته تا شس آهسته تعویث ماید آورد و بوقت
آوردن و یک دو مثقال هر یک بودینه تازه و اندکی سکر که انداخته و نیک

تقدیر
در بیان
تقدیر

زود فروید باید آرد و در ظرفی پاک باید گرفت و مقداری خوردن ازین ده مثقال
است بآب براف بآب بچ و اگر درین شربت بکلی بود بنده سرکه بود
کنند صواب باشد و بر معده تحلیل ازین آرد باید کرد و منحل سرخ
سفید و کافور و قاقچا و کل ارغنی و آب برک اس قلاب هم و آنچه از آرد
گوشتی است باید گوشت لبلب و باب برک مورد که هر دو بآن برک اس
آمیخته بر معده غذا باید کرد و باید که بخورد سرد ساخته ازین غذا و را بر معده
نهند تا معده را از زهر دوری حاصل شود که در دفع این نشوینش قوی باشد
غالب کردن در بزرگسالی هر دو نافع است و باید که بهر حیل که میتواند خواب
که در خنثیان قریب ازین نافع نیست و باید که به شام تحلیل از زهر و آنچه
مشابیه وی شیب و بوی همی و امرو و آنچه قابض باشد از زهر که **نفعی**
و اگر تحلیل را غشی حادث شود بر روی او آب سرد و کلاب باید پاشید هر روز
باز و هر دو ساق او را محکم باید بست چنانکه سوراخید و موجب شود
و هر دو کف پا را نیک باید مالید که در از غشی نیک موثر است و هرگاه
بشعور آید شربت سیب یا شربت بهر از هر یک که موجود باشد ده
یا کلاب و آب سرد باید داد و غذای آن که در شربت بهر آب بهر تر کرده
باشد چند لقمه یا قند و آنچه نماند کک در شربت سیب باید داد و در آنجا
کک کیمیا است و دانسته است یا در شربت همی یا در غرضش باید داد
اگر قی نفع باشد و اگر خفا که اسراف در قی سهال شده باشد منافع
آنست که دروغ کا و بیدار و غنی گرفته و سنگتاب یا اسن تاب کشد و هر روز

نفع

نفع

بهر و آنشی که در دوا و دواهای گرم انداخته باشند علامت او نفع است
و غشش و سوزاک در راعا و میرون آمدن غلط نیز صفراوی بشی یا
بیان از آب سب بلغم شود و باید در حدت این علت غلط بودنی
است یعنی بلغم شود و نیز علامت او نفع است و قرا و نشک و بسیار
آب از دهن انداختن و ظهور بلغم در بر از چنان **نفع** بلغم و آب
غلط غلیظ از چوب سبده است که جنگ در راعا زده است و علامت
قدت شکلی و بسیاری آب در دهن است و نفع و ممکن وجع در مکان
و عدم انفصال او از آن محل و علاج در نوع اول تحلیل ریح است یا دوی
و شکسته باد و نخوردن حبلا ب هر صبح از بادیان شود و بادیان
از هر یک سه درم یا کفند عسل ده درم اول دوی برادر یک درم یا آب
یا شش ملایم باید جو شایند تا نیمه ماند و اگر کرباس گذرانید و کفند مذکور
در محل کرده نیم گرم باید خورد و غذا نوزاد آب با شیر یا مغز نیم معصر باید
یا معجون زیره که گوشتی نماند بآب بادیان جو شیده و بکفند بادیان در
جو شیده باشد باید خوردن یا از معجون کونی بر بنهار مقدار دو درم باید داد
بیان مسخوف و باین مسخوف که مذکور میکرد باین اجزا سبب
از هر یک یک درم کوفته و پنجه بر بنهار مسخوف باید ساخت و اگر با مسخوف
بلغم باشد باین آرد و به سنگین باید داد و پنجه ترا نیز یک سه درم و پنجه یک
سه درم هر دو را قف داده و بر روغن کل حرام کرد و زود باید بردن **نفع**
نفع و یا مسخوف مقیما که مراد همین پنجه ترا نیز است باید ساخت

نفع

نفع

در هر یک از اینها خواست

یک شقال آب سرد باید خوردن و اگر تلبین طبیعت مطلوب باشد از این
باید و او با دیان و تخم کرفس و برگ سداب از هر یک چهار گرم و یک شقال
زیره وزن تمام آرد و با چوب کوفته و بخت و با شکر کوبیده و با آب
از این صفت و در شقال است بوقت حاجت و با جلوب شکر کوبیده
بلای عسل است که زنجور عسل آنرا که هماد میا با خنک نماید است و در کوفته
روم و ترنبر و زیره از بسیار سید می شود و از برای مداوات و معالجات
بعضی از این می خورد و آن عسل خشک است از دود و درم با دیان سرد
و قدری آب بآن میخیزد باید خوردن و در شکم عسل که با آب کوبیده و شکر
کرده گرم نگاه باید داشت و عسل در نوع ثانی از انواع مذکور خوردن عسل
بر صباغ از تخم اسفند و تخم زرد و تخم ریحان از هر یک دو درم با دود
قند سفید در قدری آب که طعم شربت بی مزه نشود اول بخماریان که در تن
پاک باید کرد و اگر کرد و غبار شسته در شربت خلط کرده باید خوردن و در تن
نخمدار که کوبیده خصوصاً اسفند که کوفته او بروده می جسد و مملکت است
و با مغز تخم که دو مغز تخم چهارمین از هر یک دو درم و اسفند و تخم
و تخم روف از هر یک سه درم و با شیر سفید و کل از منی از هر یک یک درم
مجموع آرد و بر آغیر از تخم اسفند و تخم ریحان کوفته و بخت و در دود
چرب کرده با روغن کل مقداری چهار شقال باید خوردن و با کلسین
با دود تخم کرم بر محل وجع بر موده مفید است و صاحب این علت از شراب
باید که اجتناب نماید و علاج در نوع ثالث خوردن آب انار نار است

خداوند را حمد و شکر
و که در این کتاب است

مقدار سه و نیم که حیات و دو نیم شقال شود و وقت شقال با دود میخیزد
خوردن و با اسفند و درم پاک کرده و همچنین درست در کلاب باید زد و با
و بر و باید خوردن و با لعاب دانه بی با لعاب اسفند از هر یک
که باشد درم با برف باید خوردن و درین معالجه تاخیر کننده بهتر است
اگر ضایع وجع شده باشد زیرا که خوردن لعاب با فراط موجب نباشد
زرق الامتصاص و ضعف معده و اما اگر وجع قوی باشد و آب سرد در دهان
فایده دارد یکی آنکه لعاب بذات خود مسکن است بلعابی که دارد و مثلاً لعاب
که بر سطح معده است که او را از آفتابی که بر او در می کند نگاه میدارد و چون
بارد با الفعل باشد برودت موجب تکلیف و تحذیر عضو مایوف است و این
هر دو فرض درین مقام مطلوب است زیرا که روده عضو است که جرم رقیق دارد
و بر و را خلط فرستیده و تراشیده میکرد و چون برودت او را نکند
الحاصل شود و روده سوراخ نمیشود و علامت طیب درین وقت اینست
بیشتر که مقدار است و در شقال با نیم درم طیار شیر و صفت شقال قند بسیار
مفید است و غذا مائل مقشر با شیر و مغز بادام است و علاج در قسم چهارم
تفویذ معالجات اندوده موجب علت کفایت و منع از خوردن آب و هر صباغ
میوای از باد و تخم کوبیده و درم و شکر سرخ ده درم و غذا درین مقام بخورد
است و تلبین طبیعت باین مطبوخ باید کردن سنای کمی غده درم نفث
و درم کلسین و بر روغن بادام چرب کرده و درم عناب و پستان هر یک
عدد با دیان و تخم کاسنی و عناب الثعلب از هر یک سه درم مجموع آرد و باید

شیره خرف

کفایت

در هر یک از اینها خواست

و نه که آب آتش است باید چو شامه نایم کامه باشد و دیگر باید
 ساخته و در منقار فلوس خیار شسته و دقت منقار و تخمین صافی باشد
 سرخ صاف کرده در دهن حمل باید کرد و دیگر از سر و بدن موی که در ریه
 ظهور یافته در وقت سحر اختیار باید کرد و علاج کسم برنج است که در
 باید نمود و تنقیه روده ها محتمل و بخوردن جلاب از بادمان و پنج سوس
 تراشیده و نیم کوفته از هر یک دو منقال و از کنگنه علی صفت و نیم منقال
 اول ادویه را در قدری آب مناسب حال بلع باید کرد تا نیمه بماند و
 ساخته و کنگنه مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید اشامید و غذا نگیرد و آب
 مغز تخم معصر باید داد و در آتش اندکی در جانی باید انداخت **در تنگی**
 و اگر ملوده بلغر بیشتر باشد قدری فلفل نیز باید انداخت و بی باب گرم
 و نیم در رویت رب باب ربک رب بامان از اصول با کنگنه و در دهن
 در خلط کرده باید خوردن و زمانی چهر کردن اگر نخورد اجابت نماید
 مرغ را بر دهن بخند چرب کرده و خلط باید فرستاد و بی باید کرد و کنگنه
 برای تنقیه روده ها باید کرد و چنانکه در معالجه قولنج و خیر آن سابقه
 و احتیاج بکبر از غیث و اگر معده و امعاء از خلط فاسده پاک شود
 تقویت معده بکوارش کند و ملود یا بنیر یا مصطکی و امثال اینها باید
 از هر که ام که معده و مقدار خوردن کمیشتالی است و غذا در دهن
 قلیک که در آن ادویه ملود باشد اختیار باید نمود و سبب در حدوث قرار
 در معده و امعاء یا اغذیه نفاضا است **در حدوث نفع** و خوردن

خداوند بدو دفع فرمایند

در تنگی و سحر

یا کرمی

در تنگی و نفع معده

مثل تره و بادرنک و میوه ها خصوصاً که خام باشد و جوب خام مثل نخود
 تره و باقی تره و امثال اینها با سبب بسیاری غذا باشد و با سبب
 ریه و احداث نفخ شود بدین سبب و با سبب بسیاری حرارت معده
 و امعاء در نظر مستحی نفخ میشود و با بواسطه نقصان حرارت معده
 حدوث نفخ تحلیل رنج بکمال تمام نمی تواند کرد و این سبب اندکی است
 از حرارت در تحصیل نفخ و علاج درین مقام تعلیل غذا است و خوردن
 معجون کوفتی و اجتناب و خدر کردن از اغذیه نفاضا چنانکه در اسباب این
 علت نمودند **در حدوث نفع** است و گاه گاه مالیدن و چرب کردن
 شکم و معده خصوصاً بر دهن کرم محلول مثل روشن با بون و مصطکی در باطن
 تمام نافع است و گاهی ازین سفوف نیز اختیار باید کردن نیم تره و
 و نافع و کرم ترش و ملودان و فوئید کوه که مراد بآن کاکونی است و با
 در دهن هر یک دو منقال مجموع را کوفته و پیچیده و با صیت منقال شکری
 نیز بر بار دیگر یا هم نیک ملود کرده معده از خوردن ازین سفوف بود
 حاجت به منقال است بر چهار **مقال** در بیان اسهال که
در حدوث معده و امعاء سبب اسهال اگر دفع فضول و اخلاط مؤثر است و با
 کدغ خلط مؤثری درین طبیعت از خود میکند و درین دو مقام حس است
 در دفع و موجب نجات و خلط است و جبرج موجب ملوک از اسهال
 بواسطه انجمه و علل افش می شود درین صورت جمل جبرج ملود کرد و جبرج
 خدایشات و باره دات است از اغذیه و اسهال و غیره **در حدوث** و

در تنگی

در تنگی

در صورت خوردن و نه نشستن

بسیار

دو کرم

نصف

تندیس درین صورت خوردن تلقان چیست باقی در سینه گوشت منقش
باشد و تلقان ده منقش و کلاب معش منقش با نیم گرم نیم
از هر یک دو گرم پاک کرده و بچنان در دست شست و آب سرد که بپزد
سرد کرده با شند و کلاب دو گرم باید خوردن مقدار چند گرم و قوی
قابض که منقش در رب بهر معش منقش نیم و این را نیز در رب
باید کرد و غذای ساق با شیر و مغز بادام و گوشت مرغ نیم کباب باید
و اگر سبب اسهال ریختن خلط صفراوی باشد بعد ده دقیقه غلات
آن شستنی شد بد است و سوختن معده و تلخ شدن و زردی برآورد
که بدین آن مقدار بود علاج درین صورت خوردن در بهای قابض
مثل رب بهر معش و نیم منقش و قوی طیار شیر قابض که منقش و قوی
قابض که منقش و با کل از نیم نیم منقش باید سبب یارب مورد
ساختن قوی طیار شیر در قوی طیار شیر با این اجزا باید ساخت طیار
یک منقش جمع علی بریان کرده و مغز نیم قوی قوی داده و نشا
یک منقش دو دو دانگ ساق و زردک منقش از دانه و کل از هر یک یک
مجموع ادویه را کوفته و بچینه و بلعاب نیم اسفول خیز کرده قوی با باد
هر که یک منقش در سایه خشک کرده بوقت حاجت یک قوی در رب
بهر معش منقش باید در رب حب الاس معش منقش منقش آب سرد
خورد و یا از این سفوف باید اختیار کرد که شیر خشک که در سر کباب
کند شده باشند و غریب شام از هر یک سه منقش دو دانگ

کوت نیم رسیده خشک کرده و نیم قوی از هر یک چهار منقش طیار شیر دو
منقش لاله انار بریان کرده سی سه منقش حب الاس و دانه زردک از هر یک
معش و نیم منقش ساق و تلقان سجد و تلقان سبب از هر یک معش
منقش مجموع ادویه را در دست زکوفته و بچینه باید نگاه داشت و بوقت
از این سفوف دو منقش در معش منقش رب بهر معش قاشق آب باید خورد
سفوف نفع و سفوف دیگر که فی الحال موجب قبض باشد ساق چهار منقش
حب الاس معش دم ماز و دوسه است انار از هر یک منقش نیم شاه بلوط
منقش مجموع ادویه را کوفته و بچینه اما در دست باید و مقدار خوردن از هر یک
منقش است با آب پنج با آب براف سرد کرده باید خورد و غذای ساق
گوشت در این نوع خاکی و یا یک یک از هر کدام که موجود باشد و اگر در اسهال
ایستاده شود و در بعضی از ضعف مستولی کرده و خشکی غالب آید باید که از این
ادویه بر معده تحلیل نماید و گستره زیره و صندلین سفید و سرخ و افاقا باشد
شده و اگر قش باشد یا آب برک مورد تازه اگر میسر باشد و یا
چوشانیده و قدری از این آب و قدری آب بهر یا آب برک کل نازک
باشد مجموع این ادویه را کوفته و بچینه و معده و امعا باید مایه یا آب
کوتی یا در وقت قبض است یا کل از این مجموع ادویه را کوفته و بچینه و معده
باید کرد و در صبح یک منقش از قوی طیار شیر با رب بهر باید خوردن و غذای
نیم کباب با شیر و مغز بادام و گوشت مرغ نیم کباب و بوسیدن کلمه که طبع
بار را پس باشد درین علت نافع است مثل کل سرخ و کل بهر و کل

در نافع خاکی

مورد و آنچه باین مزاج و طبیعت باشد یا بجای شش تپهای مذکور
کامی کرد و غشش گرفته باشد و آهن سرخ کرده تغذیه در و فرو
برده باشد با نان یکساعت دو آتش باید خوردن مقدار کمی که معده
تفیل شود و این علاج در جینی که تشنگی غالب باشد و تب باشد
نیکیست اما اگر تب باشد موجب عفونت میشود و تلقان بجهت
کوب نهاده باشد بسیار نیکیست **اسهال** و اما اگر سبب
انقباض یعنی ریختن مواد و فضول بلغم لزج چسبیده یا شور باشد
اسهال بلغم علامت او عدم تک برز است و بسیاری غش و
زاد و عدم سوزش و حصول نفلی که لازم ماده بلغم است و بیرون آمدن
بلغم با اسهال و اغلب است که این اسهال بوقت رکامات و نزلات
عادت میشود و علاج درین صورت قطع و از ال سبب است
زکام و زلزله و از ال بلغم لزج و یا شور **اسهال** بخوردن شربت گرم از قند
و درم و حب الرشاد که تخم ترازی که است یکدرم و باد باری که
بجوع ادد و برادر قدری آب باقیش است طبعی باید کرد تا بجا نماند
مذکور در و آب نیم گرم باید خوردن و هر چگاه که ماده مودی منقطع
شود و سفوف مقدس تا مقدار سه مثقال با قدری آب سرد باید داد
و یا شربت قند از تخم ترازی که بریان کرده و تخم ریحان نف دانه و تخم
عنق برشته بروغن کل هر یک کرده از هر یک یک مثقال مجموع سه مثقال
خلط کرده و زردن و یا اخفاقان کفنه که قابض باشد باید کرد

نیم درم
نیم درم

اسهال و از آن نیست هیچ سفید و عدد س مش از هر یک
کوت است و پوست انار و سف مثقال و برک مورد خشک سف مثقال
کندر و زرد از هر یک پنج درم بلوط سف و نیم مثقال مجموع را خیر ریخ
و عدد سه گرم کوفته در دو کاسه آب باقیش طالع طبعی باید کرد تا بجا نماند
در و لعاب دهد و نگاه از کرباس گذرانید و نیک باید افشردن و درین
مطبوخ کاغذ سوخته و آقا قیاد کل ارمنی از هر یک یکدرم آمیزه و نیک
برسم زده و حلقه باید ساخت و در یک روز بدو سه دفعه عمل باید کرد **اسهال**
اسهال بلغمی و ازین سفوف که مذکور میشود استعمال باید نمود که اسهال
بلغمی را غایت نافع است زیرا که مانی که چند روز در سر که است باشد
سف و نیم مثقال حب الاس ممت و نیم مثقال تخم ریحان ده مثقال
روغن تخم کزک از هر یک چهار و نیم مثقال سبب منقطع کرد و یا در خور
نمی از هر یک سف مثقال و نیم مجموع ادد و برادر شب باید کوفت و مقد
خوردن زرد و درم است **قرص قابض** و یا ازین قرص باید اختیار کردن
ساق و مثقال قناع انار و کلنا را از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفت و حلقه
و بر لب حب الاس برب مهر خمر کرده قرصها باید ساخت هر یک یک مثقال
خوردن ازین یک مثقال است در رب بهی ده مثقال **اسهال سوزشی**
و اسهال ریختن اخلاط فاسده سوداوی باشد در معده و اما
علامت آن که بیدن و سوختن معده است و سودا برانده دفع
خشکی نم معده و ترشی طعم دهان و زبان و بسیاری شهوت طعام ظاهر

ناکوفتن بدن از غده اوچتر از مغز و جدوت قرقر و جوشیدن بر از جدوت
 و وقوع کیفیات و بیدار علیی را و علاج درین مقام تنفیذ معده و اعضاء
 از خلط فاسد سوداوی بکفایت دیند از اینجای سابقه کور شد و دیگر جای که
 منقطع شود با قرص قابض که کوره مثل قرص طیار شیر قابض و قرص کبریا
 سفوف کل ارغنی و سفوف حب الزمان و سفوف مقلیاتا و اصلاح حال
 هرگز نیز باید کرد که مغز و مکان سودا است **جلاب قابض** و هر صاب **جلاب**
 از تخم زکریان اسپغول و تخم زرد و تخم زکریان و صمغ عربی و کل ارغنی و
 از هر یک یک گرم و تفت داده با کلاب و آب سرد قدری که طعم و مفا
 حال باشد باید خوردن و غده کباب کوشت دراج یا تیموم الکباب باید
 داد و حذر از خوضات مطلقا باید کرد و از خلطیات نیز کم باید اختیار نمود
 کرب یا مفرات و الله اعلم بالصواب **مقاله در بیان اسهال**
خون سبز و زرد و سبب در جدوت اسهال همچون با افتتاح عروق است
 یا اشتقاق او و یا فوق و یا سبب جدوت سبب یا اسهال سبب خلط
 صاف و یا سبب خوردن افندیه و ادویه رطبه و علاج آن شکر که در افتحا
 با افتتاح باشد خوردن اسپغول و تخم زکریان و تخم زعفران و تفت داده
 از هر یک یک مثقال و صمغ عربی تفت داده از هر یک یک مثقال و از صمغ
 عربی تفت داده و مثقال اول صمغ عربی را کوفته و با باقی که تمام است
 و در عرق کل جرب کرده و با بر عرق بادام شیرین باید داد و اگر کوشت کباب
 و تخم کباب و یا طیسوج برین و بهر یاقص کبریا و قرص طیار شیر قابض و از

ق
 و
 و
 و

غدا در ترش تر و تر و تر بادام

از هر یک یک مثقال

سفوف نشاسته پنج مثقال کلاب آینه و بر و عرق کل بار و عرق بادام
 شیرین جرب کرده باید فرو بردن **سپنج** و اگر سبب اسهال خون
 سبب در روده ها باشد علاج او علاج سبب در او سبب که از امراض روده همگ
 روده ها است از خط وسط داخل روده ها یعنی برآمده شدن است و بعضی
 اجزا از روده که به شدن سبب بخیتن و در روده ها نیز در روده ها و علا
 او بچاک قوی و در شکم است و بسیاری تشنگی **سفوف نافه** و علاج او
 او خوردن سفوف کل است و یا سفوف نشاسته با کلاب و در عرق بادام
 شیرین و غده انوناق نقشه است تفت داده با شیر و مغز بادام و آب
 است که صاحب سبب از جزی های ترش شیرین حد رکنه **پان خمر دراج**
 نیز حرکت مستقیم است که تفت داده و رفع فضل مودی می شود و در روده
 بکمان قضای حاجت جزی منفع نمیشود و الا قلیلی محالط با خون
 سبب در زجر یا بخیتن خلط حاده صفراوی است یا معیار طبعی
 شود و مفعول که شخص را بکمان قضای حاجت میدواند و علاج این علت
 خوردن سفوف کلین معروف است یا سفوف نشاسته با رب حب الاس
 درم و با قرص کبریا یک مثقال و با قرص کلنا یک مثقال با رب حب الاس
 هر یک که ام که موجود شود و با کل ارغنی یک مثقال با شیر و تخم زعفران تفت داده
 سبب چهار مثقال باید **کرب کبیری** است خوردن تر کبیری اسهال
 خون و سبب در زجر نافه است عصاره لیمو الیقین بعضی آب افندیه و کرب کبیری
 و شاخ سوده کوزن و کل ارغنی با کل مجنوم اگر موجود شود و نشاسته از تر

مشغال دو و انکه می خورند نصف داده دو مشغال مجموع او دو بر گوشت و پنجه
 مشغال این دو با هفت مشغال سبب آب اسهال سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 گوشت مشغال دو و انکه می خورند نصف داده دو مشغال مجموع او دو بر گوشت و پنجه
 طبع و مزاج فانی با دراج هر که ام یافت شود در اثرش باید انداخت
 دوش کاوی روغن گرفته کردن آهن با سنگ نشسته انداخت
 کمر را در نهم باید بکوان درین علت لغایت نافع است و نیز شتر
 نیم سبب لغایت نباید خوردن اما باید که تب نباشد و اگر تب باشد بخور
 نیست زیرا که موجب تعفن و از دیابت است **شیان قاصد** و اگر زهر
 شک نباید این شیاف اختیار باید کرد افیون یک جمعه کنند و دو انگشت
 گرم که یک است بخورند سه مشغال از این زهره نیم گرم یک نیمه
 مجموع را در ها و ن انداخت و اندک روغن کنجد بر آن یک کلواید بکشد
 و شافها باید ساختن هر یک بطول دو بند انگشت خورد و بقلعه
 مقدار و بوقت و روان شافها باید برداشت **شیان قاصد**
 زبانی اندک قطع خون کند و قوی سخته هر یک که مراد بان کر باشد است
 محکم با کل ازنی و کلنا و عصاره الحیه الیه و آن علفی است سبب
 در فصل چهارم در کوه و دشت همه جایید میشود و افاقا که عصاره
 شام است از هر یک دو مشغال مجموع او دو بر گوشت و پنجه
 برک زوفا یا باب برک خرد خور کرده شافها باید ساخت هر یک
 که سابقا که گور شد و بوقت حاجت باید برداشت **مقاله**

در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب

کتب

مشغال این دو با هفت مشغال سبب آب اسهال سبب سبب سبب سبب سبب

در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب

در بیان اثرات الامعاء و آن اسهالی است بواسطه ضعف معده که در وقت
 حادث شده است معده و بزلق الامعاء است که هر غذا او طعام که معده
 در آنکه در یک کند و همچنین بی اشرف حرارت و تغیری بر وزن آن
 این سبب نقصان حرارت معده ملکا شده و شونت غامذه و علل
 او همان عدم آب در یک مذکور است طعام را در معده و بیرون آمدن
 رطوبات همراه دفع و زردی و بیدار و علیل و خافت او علل او تغیر
 رطوبات فاسد در معده ای و خوردن حبوبات هر صبح از شبت و تخم
 خربزه و سبب این نوع اول شبت و تخم خربزه را در قدری آب با شستن
 طبع باید کرد و اگر کرباس گذرانده غسل در آن خلط باید کرد و باید آشامید
 و لطف بهر باید کرد اگر نخود اجابت کند بهتر باشد و اگر مرغ بر وزن یک
 کرده بخلق باید فرستاد و می باید کرد و بعد از آن غذا خورن اختیار باید
 که در حجم معده و امعاء در شبت ساز و مثل آش سماق و حب الزمان
 با در کاشته و افشاده آب از در کشته و سفوفات قابضه باید خورد
 و با یک معالج را باید که حرف غنایت و اتمام خشونت و بیوست
 معده باشد و شستن **ابو سوسر** یا **رد** و اگر معده را سوزان
 باز در نیز باشد این ترکیب که مذکور میشود درین علت قوی نافع
 است سبب و معطلی و سبک و عود از هر یک یک مشغال یا زو بر این کرده
 یک گرم که نماده و اقیاع انار که در محل کل است که میوه خورند
 که باز و تخم قوی جفت بلوط از هر یک دو درم طراشیت و سماق و سبب

در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب

بیتی

در ششم

معده

بادانه

در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب

در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب

و کفار حجب الالاس از هر یک سه دهم مثقال مجموع اود بر کوفته و درخت
یک مثقال صابون و یک مثقال بوقت خواب اختیار باید کرد و اود بر کوفته و درخت
باید کوفته **بیان مصلحت** و با از سفوف و قلیا تا آب
باید خوردن در اجزاء و ترکیب او برین وجه است حلیله و آسود و صابون
از هر یک سه مثقال در روغن زیت باید جو شامند و زیره در هر یک جو شامند
و تخم تراشیده کف داده و تخم کند تا از هر یک چهار دهم مثقال تخم تراشیده
و با دایان و می که بعرش انسون می نامند هر دو باید که در سرکه خوباشانده و بوقت
داد و باشد از هر یک دو دهم مثقال و مصلی و منقل و قند و قند و قند و قند
از هر یک دو دهم سیاه و آنده و مثقال مجموع اود بر کوفته و بخت ازین
هر صابون بر چهار یک مثقال با نیک آب سرد اختیار باید کرد و در وقت خواب بر سر
به همین طریق **جوشانده** و با ازین ترکیب که مذکور شد و باید ازین
کنند و پوست انار زرش و خرمنوب بنظری از هر یک دو دهم و در وقت
سک از هر یک یک دهم مجموع اود بر کوفته و بخت و آب
کرده و با باید ساخت هر یکی یک مثقال و هر صابون بر چهار یک حجب با نیک
آب سرد باید خوردن **بیان آنچه برب قرح باشد** و اگر سبب زخم الالاس
برده و قرحه حادث باشد در معده و امعاء با این سبب غذا بر معده
تغذیل می آید و بوقت مرور غذا سبب وجع میشود و طبیعت اود را از این
میکنند علالتش اینست که طعام بهضم نماند و دفع میشود و با طعام اگر چه
و در نیمه از هر دین می آید از معده و در وقت مرور غذا علیل در روده های

بسیله

زیند کج

معد

سماق شیر

وجع شدید احاس میکنند و اود را سوزاک و آنده حادث میشود و علاج
با دود یا قابض برده باید کرد و هر صابون شربتی از قرض طباشیر قلیا
داد و یک مثقال در وقت دهم مثقال سبب الالاس و با قرض طباشیر یک مثقال
به هفت مثقال رب بقی باید داد و با تلحقان جو سه مثقال با هفت مثقال
رب بقی باید داد و با تخم زنجار و تخم زعفران و تخم عرو و صمغ عربی مجموع
اود از هر یک مثقال جمع کرده و بر روغن بادام بارش کل حجب که در کتاب
رساخته فرود باید برد و با کل ازین و با صمغ عربی بقت داده از هر یک که
یک دهم با شیره خرفه مقدار میت دو دهم مثقال آنچه باید خوردن ازین
قرص که مذکور میشود اختیار باید کرد و کل سرخ خشک کف شسته و طباشیر
و صمغ عربی و تخم قزو از هر یک ده مثقال مجموع را کوفته و بخت و بخت
در سرکه خوباشانده و با صمغ عربی ساخت و خشک کرده و مقدار
است یک مثقال است در رب جبر و ازین اود بر کوفته
و با بر روغن لادن سفید و سرخ و را مک و متضض و پوست انار کل
ازین و افاقیا از هر یک برابر مجموع را کوفته و بخت و با آب بر ناز
کلی که وقت باشد با آب برک مورد اگر موجود میشود و الالاس
و کتخل و غذا درین صورت قوتناق مقشر باید داد و با سرخ زعفران
اود یا شیره مغز بزرگان کرده و تلحقان سبب که بخت نافع است
و خوردن ازین ترکیب که مذکور میشود بسیار نافع است
شاد بلوط و حجب الالاس از هر یک سه مثقال شیره خشک کف داده

ر لوی

با هفت

بر سر ضعیف

چهارم

و تخم زنجار

و کرم که از هر یک دو مثقال و نیم میخورد و اگر کوفته و چینه هر صبح بر نهاده
 مثقال و بوقت خواب یک مثقال با اندک آب سرد باید خورد و در وقت
 و اگر دو بهر اندک اندک علیل را بغایت نافع است **مقاله ۳۳**
در بیان حصول حدیث کرم در معده و معابد الکیم بگوید که در این
 در معده و معابد الکیم که تعیین پذیرفته است بکشد که طبع و طبیعت
 و طول معده را که از راز است در معاد قاق متولد میشود یعنی
 رود و دمای بار یک و از اطباء حکایات مرئوسه و علامت اشخاص است
 بحکمت او بوقت کرسکی شخص مایه سنگی او و هر دو درست است
 زیرا که او کرسکی بود و اگر غذا با او اصل نشود و درین صورت
 حرکت میکند و دیگر از علامات او پر هم سبب و بدین و نه از شخص
 در خواب و بجا که شکم در بعضی اوقات و حدیث و غرض شش
 بصر و سبیل ان لعاب از دهن بوقت خواب و غرض آنست
 او را چهار روز متوالی بخام یا بکشته مقدار هفت و سه مثقال بر نهاده
 باید خوردن یا بهفت مثقال فند و غذای درین مدت بخورد آب باید
 او را بشیر و مغز تخم معصفر و بودینه که هر که کاکستی مرئوسه و آتش
 انداخت و قدری و از چینی باید کرد و شش که مراد از وی در مذهب است
 و بر یک کاسی بکشد و در شش و باقی شام که در مس سبب و در مذهب
 قسط از هر یک یک گرم و حب السیاق نیم گرم کوفته و چینه و در شش خط کرده و بوقت

فند که در معده و معابد الکیم
 در معده و معابد الکیم که تعیین پذیرفته است
 و طول معده را که از راز است در معاد قاق متولد میشود
 حرکت میکند و دیگر از علامات او پر هم سبب و بدین و نه از شخص
 در خواب و بجا که شکم در بعضی اوقات و حدیث و غرض شش
 بصر و سبیل ان لعاب از دهن بوقت خواب و غرض آنست
 او را چهار روز متوالی بخام یا بکشته مقدار هفت و سه مثقال بر نهاده
 باید خوردن یا بهفت مثقال فند و غذای درین مدت بخورد آب باید
 او را بشیر و مغز تخم معصفر و بودینه که هر که کاکستی مرئوسه و آتش
 انداخت و قدری و از چینی باید کرد و شش که مراد از وی در مذهب است
 و بر یک کاسی بکشد و در شش و باقی شام که در مس سبب و در مذهب
 قسط از هر یک یک گرم و حب السیاق نیم گرم کوفته و چینه و در شش خط کرده و بوقت

فند که در معده و معابد الکیم
 در معده و معابد الکیم که تعیین پذیرفته است
 و طول معده را که از راز است در معاد قاق متولد میشود
 حرکت میکند و دیگر از علامات او پر هم سبب و بدین و نه از شخص
 در خواب و بجا که شکم در بعضی اوقات و حدیث و غرض شش
 بصر و سبیل ان لعاب از دهن بوقت خواب و غرض آنست
 او را چهار روز متوالی بخام یا بکشته مقدار هفت و سه مثقال بر نهاده
 باید خوردن یا بهفت مثقال فند و غذای درین مدت بخورد آب باید
 او را بشیر و مغز تخم معصفر و بودینه که هر که کاکستی مرئوسه و آتش
 انداخت و قدری و از چینی باید کرد و شش که مراد از وی در مذهب است
 و بر یک کاسی بکشد و در شش و باقی شام که در مس سبب و در مذهب
 قسط از هر یک یک گرم و حب السیاق نیم گرم کوفته و چینه و در شش خط کرده و بوقت

مدی که را نینده بوقت صبح نیم گرم باید خوردن و تا وقت نیم روز صبر باید
 کردن تا صبح و اگر در وقت خواب و بعد از آن شربت از تخم اسپغول کشته و مثقال
 و فند سفید و دو مثقال و عرق کاسنی و قاشق ترتیب داده اختیار باید کرد
 و در جگر ازین ادویه نماید که در مذهب و سفید و سرخ و در وجود نیست
 ششک و نیکو فرو که سرخ از هر یک دو مثقال کافور نیم و الگ جمع را که
 است و با آب کاسنی با عرق او یا با آب برگ هیمه چهار یا با آب کشمش
 هر که کم از اینها که موجود باشد خمیر کرده بر جگر باید نهاد و اگر طبعین علت
 سرخ نیز باشد هر صبح حب از تخم کاسنی دو مثقال و از ششک
 سه مثقال و دو دانگ و فند سفید هفت مثقال و نیم و از تخم مثقال
 و او به راز قدری آب یا تس نرم لطیف باید کرد تا نیمه و صبح
 و فند و تر بچین را با آن آمیخته بر نهاده نیم گرم باید آتش میداد و فند
 شش و او را بشیر و مغز یا دام و اسفاناج یا کدوی تر و اگر درین علت
 صبح شربت از قرض طبع یا بضع یک مثقال یا رب بر نهاده
 از آن رب سبب از هر که کم که موجود باشد هفت مثقال **نماز جگر**
نماز جگر و غذا ماش نقشه بر بیان کرد و بشیر و مغز یا دام و کوشش
 و باید او را بر معده ازین ادویه نماید که در مذهب و سفید و سرخ
 ششک و نیکو فرو که سرخ از هر یک دو مثقال کافور نیم و الگ جمع را که
 کافور و نیمه و با آب برگ زعفران یا با آب برگ حنظل و بر معده باید
 نهاد و غذا آتش سماق یا بشیر و مغز یا دام بر بیان کرده و اندکی فند سفید و

کرم کرم

فند که در معده و معابد الکیم
 در معده و معابد الکیم که تعیین پذیرفته است
 و طول معده را که از راز است در معاد قاق متولد میشود
 حرکت میکند و دیگر از علامات او پر هم سبب و بدین و نه از شخص
 در خواب و بجا که شکم در بعضی اوقات و حدیث و غرض شش
 بصر و سبیل ان لعاب از دهن بوقت خواب و غرض آنست
 او را چهار روز متوالی بخام یا بکشته مقدار هفت و سه مثقال بر نهاده
 باید خوردن یا بهفت مثقال فند و غذای درین مدت بخورد آب باید
 او را بشیر و مغز تخم معصفر و بودینه که هر که کاکستی مرئوسه و آتش
 انداخت و قدری و از چینی باید کرد و شش که مراد از وی در مذهب است
 و بر یک کاسی بکشد و در شش و باقی شام که در مس سبب و در مذهب
 قسط از هر یک یک گرم و حب السیاق نیم گرم کوفته و چینه و در شش خط کرده و بوقت

زرک باشد و مغز بادام باید و **دوفت قرحه حرمت جگر** نافع بود و در وی
 درین مقام حرارت معده و جگر را تسکین دهد ازین ادویه باید ساخت زرک
 بی **دوفت** منقال گل سرخ و طباشیر از هر یکی سه مثقال دود و انگ کرم کاشی
 و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یک و مثقال جمیع را کوفته و در
 و بعباب تخم سنبل و کمر کرده قرحه باید ریخت و مقدار خرمن
 قرحه بوقت حاجت بکشتن منقال با سبزی ساده **دوفت** منقال **سور** **سور**
 و اگر سور را علاج جگر بادام و علامت او اسهال است و نه هیچ روی
 انقباض و سردی در کبد بشود و قلت تشنگی و سفیدی زبان و لبها و بطریق
 و سفیدی رنگ بول و غلظت آن و علاج درین مقام خوردن جلالت صبح
 از بادام و منقال و از کفنه عسلی **دوفت** منقال بطریق کمر را کدو کور
 طبع کرده و صاف ساخته و کفنه را در آن حل کرده نیم کوب چهار بار باید ریخت
 و غذا نخورد آب با شیر و مغز تخم معصر باید داد و با کوبشت دراج یا طباشیر
 خاکستر کرم که یافت شود و **دوفت** **سور** **سور** و ادویه که مسخ برین و جگر
 باشد و او را در بول کند اینست سبیل و مصلی و تخم کرفس و از خر کمر را کدو
 کیه است و بادام روم و ابل که رسیده ترش است و در کوه می باشد
 و معروف و مشهور است و مغز بادام تلخ و قسط از هر یک یک مثقال
 ادویه را کوفته و بجنه و باب غیر کرده قرحه باید ساخت و بوقت حاجت
 یک مثقال در آرد و بول باید خوردن **سور** **سور** **سور** و اما **سور**
 که درین مقام معینه است باین اجزا باید اختیار کردن پوست چغندر

درین مقام

درین مقام

دوست چغندر بادام از هر یک **دوفت** منقال تخم کرفس و بادام شندی
 و بادام روم از هر یک دو نیم مثقال پوست بچ از خر و کیه و غاف
 و ماشا و پرسیاوشان از هر یک سه و نیم مثقال مویزی دانه چهارده
 تخم کدو و ادویه از هر یک و نیم کانه آب با شش است باید جوشانید
 تا نیم کانه آب با شش ماند و بکریاس صاف باید کرد و مقدار خوردن از
 بوقت حاجت بآن قرحه که کور شد **دوفت** منقال است و اگر باین
 علت اسهال قوی شود علاج ازین ترکیب که مذکور شد و باید چغندر
 نمود تخم زرا ازینک و تخم ریحان و صحن عربی نصف دانه از هر یک یک مثقال
 بکباب خلط کرده باید خوردن **سور** **سور** و غذا از قلیا که درین
 از ادویه خار غایت مثل زیره و ناخته و دیاکباب کوبش قرحه
 و **سور** و دراج و امثال اینها باید خوردن اما این اخذیه مذکور در سید
 ملک نباید کرد و بعضی از اطبا گفته اند که جگر گرگ را در سور و علاج بار و جگر
 و جگر بسیار است اگر از خشک کرده او مقدار نیم مثقال در سر تر نافع
 جگر باشد خلط کرده بخورند و غذا و دیگر که نافع باشد جگر را تمام و اساره
 از مرد و بوزن برابر در قری آب طبع باید کرد تا نیمه بماند و در آن آب
 برده نیم گرم بادی جگر باید نهاد **قرحه** **سور** **سور** و قرحه درین مرض نافع
 باشد و تسکین هر دین کند بادام روم و بونجینی از هر یک دو مثقال گل
 سرخ که از کله وقع جدا کرده باشند دو نیم مثقال سنبل و اسارون و انگ
 شسته از هر یک نیم مثقال جمیع را زخم کوفته و بجنه و باب کرفس خورده

کرم

درین مقام

درین مقام

فرد باید ساخت و شک باید کرد و مقدار خوردن بوقت حاجت کم باشد
است در آرا اصول و با شربت از سبزی و خنک شغال در آب گرم
حل کرده باید خوردن و غذا ازیره باج بکوش مرغ خاکی با طبع سرد باشد
و شربت های که موافق این علت است بفرق کاسنی باید داد و خصوصاً
خون سده در کبد باشد و اگر سو مزاج کبد رطب باشد علامت او قش
شکی است در بسیاری آب بهین و تهج روی و چشم و سستی اعضا
شربت که در آب آن کوش و بر سر سینه است و لین بنفش و سفیدی
رنگ بول و قشقت آن و بسیاری خواب و کسل و تیرگی حواس و بکند
طعام و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از بادیان و تخم کرفس
چند سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال دانه عسلی هفت مثقال جمع
چنانچه رسد است طبع کرده و صافی ساخته و کفنه بکند در آب جلاب
نیم گرم بر شعله باید آتش بخشد **در بیان اغذیه لطیفه و نافع** و غذا کوفته
آب با شیر که مغز تخم معصر و قدری دارچینی باید انداخت و یا قلیان
کوش مرغان بکوره بادویه لطیفه و یا جلاب از کفنه عسلی هفت مثقال
و آب بادیان ترک کوفته و آتش زده باشند هفت مثقال یا با کرفس
سفید درین باب باید که باشد و اگر معالج در علاج کبد استعمال جلاب
صواب بود و خصوصاً که خون سده باشد زیرا که اسماعیل حاصل میشود و بواسطه
خسوفی که در معده است و این فعل موجب اخراج لطیفه اخلاط است
و موجب نمک و چرخ قلیطه داده در محل خود و چون کجای از اعضا در میان است

در بیان اغذیه لطیفه و نافع

مفک

این درین نوع علاج توقف کرده اند زیرا که موجب استیجاب است
درین معنی و خصوصاً جلاب است و غذا هر چه بسک باشد از اغذیه و کوش
باو بنفش قلیطه و کبک کوش مرغ و اما اگر سو مزاج جگر با این علامت
شکی و خفای بدن است و علت بر از و پوست آن و سبب
کوش خنکی مزاج است و سفیدی بول در وقت آن وقت خون در بدن
و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت نیلوفره
در قدری آب با شیر خرقه مقدار هفت مثقال یا خنک سفید هفت مثقال
و غذا اسکو که در آب آن از آرد میزدند است و شیر و مغز بادام و اندکی
قند سفید که شیرین شود و یا کدوی تر کوش بزغال و یا مغز کوفته و یا
قند بادام و این خوب در غذا از برای حصول ترطیب است و یا غذا از بادام
و کدوی تر شغاف و یا کوش مانی که چک که در روز خاتهای خوردن
و ازین روغن که کدو میزد و بر جگر خفا و باید که در روغن بنفش هفت مثقال
و یا روغن که هفت مثقال و موم صافی پنج مثقال اول موم را در روغن
کدوخت و بر زمین باید نهاد تا سرد شود و نیم قاشق آب بر کرفه و نیم قاشق
آب که دی تراشیده و یا این موم و روغن آمیخته تنیک بر هم باید زد و کاه کاه
جگر باید باشد **در بیان اغذیه لطیفه و نافع** و سبب ضعف
خالی ازین نیست که سو مزاج عا است یا بار و یا رطب یا بادیان
در بیان اغذیه لطیفه و نافع و سبب ضعف
کوب آن جگر را نیز ضعف عارض شده است و علامت آن قشقت

در بیان اغذیه لطیفه و نافع

در بیان اغذیه لطیفه و نافع

طعام است و قند در رنگ برشته و نجاست بدن و اسهال پیشه بخورند
گوشت تازه و وجع در جانب راست و اگر سبب شده بود که در مجرای
گلبه شده باشد علامت آنست که نقصان در بول میشود و قلیل می آید
و رقیق و اگر سده در جانب معبر باشد بر از نرم و رقیق است و علاج آن
صورتی که سبب شده باشد خوردن جلاب است هر صبح از تخم کاسنی
و الغلب هر یک دو مثقال و از سبب کاسنی سه مثقال و نیم و بادیان نیم
مثقال و قند سفید هفت مثقال اول او و در اجناسی که رسم است طبع کرده
و صاف ساخته و قند آمیخته نیم گرم بر چهار باید اختیار کردن و قند اناس
و بخور باید داد و هر صبح ششتری زرک یک مثقال یا هفت مثقال سکنجبین
باید داد و یا جلاب از بادیان و تخم کرفش از هر کدام دو مثقال یا بخور
و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال چنانچه سابقا مذکور شد و بخور کرده و
آمیخته نیم گرم باید داد و علیل را از قند به سفید و حذر باید کردن
و از مریضهای و حلوای معمول بارد و نشسته و از مثل زرب و کلر که در
سد است و نیز از غیر سی و بالوده و کاجی حذر باید کرد **سازنده که در قند**
و اگر سده در جانب معبر جگر باشد علاج خوردن جلاب است از پنج سوس
نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
مذکور طبع کرده بر چهار باید داد و قند اناس یا شیر و مغز تخم معصفه باید
و بلبلین و صفت بخور نیم کوفته باید کرد و یا از مسای یکی سه و نیم مثقال
مثقال تخم کاسنی و صفت مثقال قند سفید اول او و در اجناسی که رسم

مغز تخم معصفه

از قرض

در مریض

طبع باید کرد و اگر کاسنی گذریده و قند مذکور بان آمیخته و پنج مثقال معجون
خوار شود و در محل کرده بوقت صبح باید آشامیدن و تا نیم روز بر یک
تا عمل را و آخر شود بعد از آن از تخم و جلاب و قند و چنانچه علامت است
که در باید خوردن و قند بعد از نماز عصر بخورد آب یا گوشت مرغ باید اختیار کردن
نماز و جگر و بر یک طبعی از بادیان و بر پنج صفت و شبت از هر یک هفت مثقال تخم
کرفش و دو مثقال سنبل و اسارون از هر یک یک مثقال مجموع او و در از نرم
و بخور و آب سداب یا آب بادیان خمر کرده بر جگر باید نهاد و اگر از بول
درین علت نفع طبعی دارد و اجزای او برین وجه است که مذکور میگردد و تخم
کرفش و بادیان و امپهل که مرقه العرق آنست و آن تخم میوه برس کوهی
و سنبلیله و از هر یک هفت مثقال سنبل و قند و قند کردن است و اصل
حراسان روئاس منانند و در کفرین بان کر باس سبب میکند از هر یک نیم
مثقال و سیاهوشان و عصاره غانت و سیریشتی و مغز بادام کوهی
هر یک نیم مثقال و نیم مثقال رب سوس و دو مثقال ربونه چینی و دو مثقال
زعفران نیم مثقال هر یکی دو مثقال مجموع او و در کوفته و بخور و عسل صفائی
کف کرفته خمر کرده باید برداشت و ازین معجون مقدار یک مثقال یا الاصول
که سابقا مذکور شد بوقت حاجت باید اختیار **مقا** **در بادیان**
او دام جادوش و در که و درم خالی ازین نیست که حار است و بلبل
و عار و دهنوی است یا صغراوی اما اگر درم جگر دهنوی باشد علامت
نموده درم است بحسب طبع و تب تیز و تشنگی و کرب و اندوه و مویختن

مغز تخم معصفه

مغز تخم معصفه

طبع

موضع درم و نقل و در دقوی و دوسری روی و مسقط شست غذا و سرفه
 خشک و حدوث فواق بسبب ضعف درم معده و شش را خصوصاً بعد از
 خوردن غذا و اجتناب بطن و حدوث غشی در بعضی اوقات و بعضی اوقات
 و گاه بر اجتناب بول و گاه گاه حدوث اختلال عقل و پریشانی و زوال
 آن بسبب تضاد اجزاء و غلبه از معده بدماغ و علاج درین صورت آنست
 از باسلیق باید کرد و از دست راست و خون ابقه ر قوت و طاقت باید
 گرفت و اگر زمان بهمار باشد و مرض دموی و علیل با قوت و درین
 جوانی بود و در بسیاری اشیاء خون باکی قیت زیرا که نجات و خلاص
 نوع علاج است **جواب** و بعد از آن خوردن جواب از غلبه
 هر یک است بعد و نبض خشک یا تر سه شقال و نیم تخم کاسنی و دو شقال
 قند سفید و در تخم صافی از هر یک هفت شقال اول الطیخ را بچکاند
 طنج کرده و صاف ساخته قند و در تخمین مذکور را بآن آمیخته نیم گرم بهمار
 اختیار باید کرد و غذا را از شیر حرف باید خوردن و از افندیه بر همین
 باید کردن و بلین طبیعت بطیخ فو که با تر تخمین و شیر خشک باید کرد
حقایق و اگر علیل قادر بر خوردن جواب نباشد یا کم کرده می شود
 اختیار حقه باید کرد باین اجزاء که مذکور میکرد و نبض و نیند و نیم گرم
 از هر یک سه و نیم شقال صفای یکی چهار و نیم شقال جوک که یک
 و سوس کندیم و کل خط از هر یک یک کف دست مجموع او و در آب
 آسته طنج باید کرد تا نیم کانه بماند و اگر باس کند نیند و نبض

عین

و هفت شقال و درم
 درم کند

شقال شد سرخ و در آن حل کرده و دیگر بار صاف کرده بعد از آن هفت
 شقال در دق و نبض یا دوام یا تر و قن کل و هفت شقال آب کله در آن
 باید کرد و قبل از استعمال حقه اول شربتی که مناسب مرض باشد یا سوس یا
 مناسب حال باید خوردن و اگر تباستان باشد صیاح یا بیکاه و اگر زمستان
 نیم روز به دو دفعه نیم گرم حل باید کرد و اگر حدوث درم در جانب مجرب
 حکم باشد باید که حکمی عنایت و اهتمام معالج معروف باشد باور ابول
 جادون جواب از تخم کاسنی و قند بهر که رسم و عادت است ترتیب باید
 و بعد از آن مغز تخم خیار بن و مغز تخم خربزه از هر یک هفت شقال نیم
 کوفته و در کوفت باید بست و درین بطیخ باید مالیده تا شیر و بهرون آید
 مذکور را بآن آمیخته بر بهمار باید اختیار کردن و شربت از سکنجبین و زعفران
 هفت شقال با پاره شقال عرق کاسنی باید داد و با بوق کشت و بعد
 و با و درین صوف که مذکور میکرد و باید داد و اجزاء آن اینست ریوند چینی یک شقال
 کل سرخ و زردک از هر یک دو شقال تخم کاسنی دو شقال و نیم مغز دانه کدو
 و مغز تخم خربزه و کلان را از هر یک هفت شقال با دیان و تخم کرفس از
 هر یک دو شقال مجموع را کوفته و چنت هر صیاح بر بهمار و شقال با بوق
 کاسنی باید خوردن **پان** و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند
 خصوصاً که درم در جانب مجرب حکم است تخم کاسنی و مغز تخم خربزه
 تخم کشته است از هر یک دو شقال طباشره کینی شقال ریوند چینی دو شقال
 کل شسته نیم شقال مجموع او و درم کوفته و چنت و بوق کاسنی و با بوق

شقال

شقال

خیر کرده قرضها باید ساخت و مقدار خوردن بکثرت است و در وقت
 کاستی و کار الجین که از بسکینه بریده باشند درین حالت تاغ و لعل
 درم یک چهار صفر اوی باشد علامت او تشنگی با فراط است
 و قلع و کرب که مراد بآن غم و تلواسه و اندوه است و سوزن و سوزش
 و در بقوت و تب نیز در سخت نبض و زردی رنگ بود و نارست
 آن و کاه و دوش قی صفر اوی و اختلاط و مراد باین اختلاط رقت شکم
 است از شیر خون و اکثر حکمت فاد غذا است و بر از صفر اوی
 علاج درین مقام خوردن جلالت هر صبح از نیم کاسنی و دو مثقال
 و تیلوف و دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال و در نیم هفت
 مثقال اول ادویه را چنانکه رسم است ترتیب داده و قند و تیلوف
 بآن آشفته نیم گرم بهرهار اختیار باید کرد **مسئله** در بصر اولی ملین
 طبیعت مطبوخ اهلید یا سفید زرد آلوی خشک یا شیر خشک و در نیم
 صافی باید کرد و باید که ترتیب و شیر خشک هر یک با نروده مثقال
 و آب زرد آلوی سی مثقال مجموع را باب زرد آلوی جمع باید کرد
 و بر بهرهار اختیار باید نمودن و غذا اما الشیر یا شیر خشک یا شیر باید بود
فصل در بصر در ابتدا ورم بصدل سفید و سرخ و کل سرخ
 و کل سرخ و عصاره لایمیش اجزا برابر نرم ساویده و باغ و کاسنی
 یا آب برک همیشه بهرهار خورده نرم چنانکه از انگشت بریزد و بر کل
 ورم باید نهاد و چون ورم از حد بگذرد و نجا و زکند البته باید که علاج

در بصر

در بصر

در ورم نه منته شد **فصل** در ورم خمدادی دیگر که در ابتدا ورم خمدادی
 و رموی نافه و رادع باشد برک غلبه اشک برک کاکچ طاعت
 بآن چهار جز است و کل سرخ تازه اگر وقت باشد از قند لایم سرخ و سفید
 و کوفته و نیمه و باب همیشه بهرهار آشفته در محل ورم نهاد باید کرد و اما
 ورم که اگر در بطنی باشد **مسئله** در ورم باور **مسئله** علامت او نبض بطبیعی
 در حرکت است و سفیدی رنگ بود و سفیدی زبان و قلع و سفتی
 رنگ روی و دراز بطن و نیز و سفیدی آن احساس بود نرم علی درد و عدم
 تب و علاج درین مقام خوردن جلالت هر صبح از نیم کاسنی و دو مثقال
 نیم کوفته و دو مثقال و غلبه اشک برک و دو مثقال و بادیان نیم کوفته یک و نیم
 مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را در قدری آب طبع کرده چنانچه مقرر
 شد صافی ساخته و قند بآن آشفته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا اما شمش
 و اندک نخود و قند شیر و مغز بادام شیرین باید خوردن و استفراغ **مسئله**
مسئله در بصر طبیعت محتره حاره مذکوره و این منسل مذکور باید که در میان
 کمی سه و نیم مثقال بادیان مشهور بادیان رموی نیم کوفته از هر یک دو مثقال
 و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب با شش ملائم جویند
 و صافی ساخته و قند بآن آشفته نیم گرم بکوب مثقالی چون چهار شنبدر در محل کرده و
 همه اختیار باید کرد و تا نیم روز بهر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
 هفت مثقال قند سفید و یک مثقال نیم ریحان شسته و آب مقدار کفایت
 که باید آشفته و غذا در روز دارو و بوقت عصر اختیار باید نمود و غذا هر روز

در ورم

در ورم

[illegible]

بایدون و بعد از غذا از عصر غذا باید خوردن و غذا بخورد آب باید با شکر یا شکر
مهم و صغیر و کوشم مرغ و اگر ضعیف و دلی قوی باشد بعد از غذا شستن
و در شستن از سنگینی پیروی باید بود مقدار صفت مشقال باید
و یا معجون گرم مذکور یا آب یا دایان تازه یا آب برگ کاسنی هر کدام که
در دست باشد صفت مشقال و قند سفید صفت مشقال ترتیب دانه و چهار
و اختیار کردن **در حکم** و ازین ادویه که مذکور میگرد و در جگر خا و باید کرد
همه علیه و از غیر از هر یک صفت مشقال کند چهار نیم مشقال اکلین الملک
باید و از هر یک یک کف دست از آن و چهار ما از هر یک دو مشقال از مجموع
و یا آنچه گفته شد باشد باید گفت که آنچه که اختی باشد باید که اخت
و یا آنچه که گفته شد باشد چاره او آنست که در آب گرم حل کنند یا در روغن گل
و یا در آب و در مس قلع کرده بر روی آتش نهانند تا که اخت شود و بقیه
گفته و درخت دایان خلط کرده و دوسوم دو مشقال درین روغن مذکور که اخت
و یا یک بر هم زده بر محل رجوع مکرر باید نهاد و در جگر از ادویه که
دری خوش باشد مثل سنبل و آنچه بآن مانده طلا باید کرد **در حکم** و اما
رب گرم جگر ضربه با سقمه باشد **بیان آنکه ضربه و سقمه** **در حکم** علاج
شده هر جگر جلاد از غلبه الشلب و مشقال و شکر کاسنی نیز دو مشقال
صفت مشقال مجموع ادویه را اول هر قدر می آب بر وجه مقرر باشد نیم
چکرده و صافی ساخته و قند آنچه نیم گرم باید و ادویه غذا بخورد آب و شستن
و شیر و مغز بادام باید اختیار کردن و تا پس طبیعت بطبیخ یافتن باید کرد

شد و نهاد و بجز از یک شسته و نموده نقش کوفته و ریو نه چینی از هر یک چهار
 مثقال و نیم و از موم باری دو مثقال در قدری روغن کنجد که آخته باقی بود و
 بآن آمیزد و بیک قطعه کرده باید آتش آمیزد **در خوردن** تا یک روز و یک شب
 مرض او را مگر و سده آنرا از خوردن میوه های قابض مزاجی چند کردن
مقاله بیان در قات و برقان عبارت از زردی و ضعف
 در بشه و اعطاس و جودت این رنگ بسبب جریان خلط صفراوی
 بجهت یون و حوالی او شنی آن و این ماده که متعفن می باشد و جودت
 یا از جهت نگران است همچنانکه بعد از حبسها و امراض حاد که در آن نگران
 باشد واقع می شود و یا از جهت دفع طبیعت است و علامت او خشک
 است و پرازدگی و جلد و قروح و در روز نگران می باشد و علاج این نگران
 بسبب نگران در اکثر سبب علاج و سرکه الزوال می باشد و علاج او در طحال
 است بکم گرم بر بدن **باب** و خوردن حبس مزاج از سکنجبین
 مثقال و عرق کاسنی پانزده مثقال چنانچه بهم است ترتیب داده باید خوردن
 و غده آمل رنگ است با نریه مغز با و این و پاکوشت گاو و آب و سرکه
 بخوبی و اختیار کردن و اگر جودت برقان که خفیه است روز هفتم واقع شود
 این از علامات رویه ناخوشی شمرده اند زیرا که دلالت بر قدرت و جودت
 ماده مرض می کند و غلبه صفراوی طبیعت از دفع او **بیان آنچه سبب**
سود الزوال و جگر باشد و اگر جودت برقان بسبب سود الزوال
 که در است بابت علامات او شنی عطل است و سرعت نبض و جگر

و جودت که متعفن باشد

در نخین

و شد گفت بود و سودا و جودت بر روی قاروره و علاج و برین مقام
 ثوران حبس مزاج از تخم کاسنی دو مثقال و آلوئی بخاری ده عدد و عرق
 مفت مثقال و غده سفید و زنجبیل صافی از هر یک مفت مثقال و چنانکه گرم
 تر است و در بر مقدار اختیار باید کرد یا هر حبس مزاج شربت آب انار
 با تخم آن مقدار است و دو مثقال با غده سفید و مفت مثقال و زنجبیل
 مثقال اختیار باید کرد و غده اما الشعیر باید کرد و تلخین طبیعت تلخ فوکه
 یا شیر خشک و زنجبیل از هر یک مفت مثقال و یا باب زرد آلوئی
 زرد و مقدار است و دو مثقال و زنجبیل مفت مثقال و یا تلخین طبیعت
 بلخنج حلیل زرد و این و جویا باید کرد که مذکور می شود سنا یکی و پوست
 حلیل زرد و حلیل کابل از هر یک سه و نیم مثقال آلوئی سیاه و عناب از
 هر یک یک مثقال و عرق آلوئی بخاری دو عدد و بقیه و نیلوفر از هر یک دو
 و نیم مثقال تخم کاسنی دو مثقال و پر سیاوشان دو مثقال شاه زرد ناز
 که وقت باشد یکدسته و از از خشک و چهار مثقال با از تخم او دو
 مثقال مجموع او دوید و در یک و نیم کاهه آب با قش طایفه پاکوشت
 یک کاهه بماند و از کرکاس گذرانده و دو مثقال خیار شربت و مفت مثقال
 زنجبیل است در آن آب صلی کرده بر رویین موی صاف باید کرد
 و بوقت صبح باید آتش آمیزد و کرفصل زمستان باشد اما اگر تابستان
 باشد بوقت صبح استعمال باید کرد و در تابستان تا نیم روز صبر باید کرد
 و در زمستان تا وقت نماز می بین تا عمل دارو آخر شود **سبب غده**

برقان

بیان تشخیص

کحل شیخ و سنت مردم

قرصه و دانه

و بعد از آن شربت مناسب حال از قند سفید مفت منقال و نیم سوسه
 شد که منقال بقدری آب شربت کرده باید خوردن رفته رفته و هر روز
 روز و در آن آخر روز صبر باید کرد و بعد از حصول تنفیه نام از غلظت
 منقار بتدریج و بعد از مزاج حکم باید کرد و منقل شربت سکینین
 سی منقال و یا سکینین آب بهند و انداختن منقال و قرص طباشیر بلبل
 یک منقال و غذا بعد از شربت با شیر و مغز بادام و یا غذا از آش غریزی
 یا آلوده که بر بزرگ با گوشت مرغ جویده و یکیدن نارزدان شیرین با
 شربت درین علت بسیار مفید است و یا غذا از آش منقل و یکیدن
 تر باید اختیار کرد و اگر درین علت تب نباشد تا الجین مقدار منقل
 با سکینین و مقدار شربت منقال اختیار باید کرد و اما اگر تب باشد
 خوردن تا الجین مجوز نیست زیرا که موجب تعفن است و تعفن موجب
 از دیابت و تب **باید** **اختیار** **شربت** **سوسه** **و** **منقال** **و** **کر** **سب** **برق** **ان**
 مزاج عارضه است و سب سوا الجین اصل از بهر از صفای مزاج
 خود بسیار جذب میکند و چون ذره ملکوت آسمان جمیع خستوها
 که درین اجعت نموده آن صفاد در معده بدن منقسم و منقسم میشود
 علالت او شده و غلبه عطش است و سوزاک و اندوه و حدوث
 برقان باین سب دفعه مر باشد و علاج او تیرید و ترکید است و باید
 و تعذیل مزاج او با شربت یارده رطبه مثل خوردن جلایاب هر صباح از نیم
 کاسی و منقال و آبی بخاری یا آبی سیاه ده عدد و تهر مندی است

در دیابت

در دیابت
 در دیابت
 در دیابت

منقال

منقال و غده اما الشیر و تنفیه بدن از غلظت صفراوی آب آلوده و سوسه
 یا آب نرد آلودی خشک تر کرده بمقداری که سابقا ذکر شد و یا بلبلین
 سبقت بمشروب فوکه باید کرد و اما اگر سب حدوث برقان حرارت جمیع بدن
 باشد بر اسطه میالغ در خوردن غذا تیرید و چرب و شیرین یا سبقت
 تب شده و مقاربات و معارضه طبیعت با دوا منسوب موجب حرارت بدن
 است و این موجب تولد ماده مره صفراست و علالت و تقدم و تخریب اسباب
 مذکوره است و بخافت بدن و غلبه شربت جمع بدن خشکی برآورد و خروج صفرا
 و حدوث این نوع برقان چندین است و علاج درین مقام اخراج صفراست
 و درین معده از آلودگی و یا آب نرد آلودی خشک یا بمشروب حلیله مذکوره
 تنفیه خوردن آب بهند و انداختن منقل و در منقال و سکینین سوسه مفت منقال
 و غده اما الشیر اگر چنانکه برقان تب باشد و اگر تب نباشد غذا از آش
 باید داد که در و که دو کشت نیز تر باشد و یا بخاری شربت دوع کاوی
 رفته باید مقدار شربت منقال یا سی منقال یا نیم درم طباشیر و یا قرص
 بلبل مقدار یک منقال یا سکینین سوسه مفت منقال مجموع را بقدری آب
 سرد که کاف باشد حل کرده باید خوردن **باید** **سوسه** **و** **منقال** **و** **کر** **سب** **برق** **ان**
 و اگر چنانچه سب حدوث برقان درم حکم باشد و علالت او در دیابت
 است و شربت بسیار بمولد و اندوه و علاج درین مقام صفراست
 و اخراج خون بعد از واجب چنانکه سابقا ذکر شد و بلبلین طبیعت نیز
 مذکور و اگر سب برقان خوردن سوسه بادامی سوسه باشد و یا کر بدن

منقال و غده اما الشیر
 صفراوی آب آلوده
 و یا نرد آلودی خشک
 برآورد

در دیابت
 در دیابت
 در دیابت

حیوانات وحشرات زهر دار باشد مثل مار و عقرب و غیر ذلک علو است
 اضطراب و هول و تلوامه است و سوزاک درون و تشنگی بقوت
 و بوی بد و بین و علاج درین مقام خوردن جلا است هر صبح از
 آب انار ترش نیم است و دو مثقال و یک شمشیر نیم مثقال و با قوی که فور
 یک مثقال ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا انار الشعیر بار و زعفران با دویم
 و یا جلاب از آب هند و اندامیت و دو مثقال باقیه سفید صفت مثقال
 باید باشد و ازین داد و یک کور میگرد و دیگر فهاد باید کرد و کل سنج و
 سفید کشید و شک و افاقه را در هک از هر یک سه و نیم مثقال کافور نیم
 دانگ مجموع داد و بر کوفته و پیچته و جلاب فهاد بر باله جگر باید نهاد
نکته جگر نهالی دیگر با تخم از خندل و فلفل و بنفشه و نیلوفر اجز اوله
 برابر یکدیگر کوفته و پیچته و یا کلاب با عرق بید مشک خمر کرده بر مجاری جگر
 باید نهاد و اگر علل را درین مرض احتیاس و قبض در طبیعت باشد علاج
 آن تلکین طبیعت است بطریق فواد که تقویت یکن بخورده و دهان
 و غذا انار الشعیر باید داد و **نکته حار است تابستان** و گاه بسبب
 شدت حرارت تابستان نیز باشد زیرا که در حرارت هوا غفرا بیش میشود
 از سایر احوال دیگر و بسبب حرارت منخوب و منجلب فهاد بدن میکند
 و نیز از جمله برقان داشته اند و این نوع بغایت قلیل الوقوع و نادر
 و علاج درین صورت دوزخ کادی در زخم گرفته است با برف یا با برف
 سکون در مکان باران الهوا باید اختیار کردن و بر این معنی که جلاب

و برین
 ز صواب سنجید و بعد از آنکه
 و برین

سر که مندی در رو بوده باشد که کرده باید پوشید و زرد الوی خشک باید
 کردن و آب انار است عیدن یا آب فواد و بر جوانی علل یک بیگلاب
 زاده باید ریخت اگر ایام تابستان باشد و از خیار و کاهو و انار استال استناید
 خور و از انار و میان کوجک دوسه عدد و بر نهان زنده فرو باید بر زرد که در زنده
 این مرض بغایت نافع است کجب خاصیت و بریدن بر یخچن و دوزخ
 بسیار عید است **بجان** **نکته سبب** **عادرین** **شده** و یکی از اسباب
 برقان حدوث مرض فواد است بسبب حادث در طریق انصباب یعنی
 ریختن اشعه از زمره در معده بمصلی مخرج افعال بعد از تمامی فعل حادثه
 و حصول کبوس و حکم **نکته نافع** و درین برقان که از حد و حادث
 این ترکیب که کور می شود نافع است در پیوند جنی و عصاره غاف از هر یک
 یک مثقال استین رومی و دو مثقال مجموع را کوفته و پیچته و مقدار خوردن
 از دو مثقال نیم است یا آب با بلان صفت مثقال با عرف کاسنی **بجان**
سیاق با برقان سیاه که او را برقان سیاهی نیز می نامند و بسبب او حدوث شدت
 در مجرای میان عروق و طحال زیرا که سودا بواسطه این سده و اصل بجان خود
 که طحال است نمی تواند شد و همچنان عروق می مانند همراه خون و چون از مجرای
 یا عید می رسد و عروق از او متمسک شده است در جمیع بدن متشبه و بیطبی
 شود و یا حدوث این برقان بسبب سده است که در میان مجرای واقعی
 شود و مانع است از ریختن سودا بقوم معده از برای مصلحت حصول شهوت غذا
 و طعام و چون راه انصباب سودا بجمعه سد و شد و طحال از سودا متمسک

خفیه و سبب
 ز صفت و در این
 غذا که بچ و طبع
 و کدو خیاره

بجانبی در دوزخ

و در این
 و در این

شدن ضعف بجزو عوارض است او نیز رنگ بشود و در وی اجتناب از چوب بدلیجه
سفیدی و زردی و قهوه و سپردن آمدن اطراف **اشیاء کثیفه** و علاج
درین علت اولاً خور کردن است از آب یا خور کردن غذا و طعام خصوصاً که
رطوبت باشد مثل شوربا و حلیم و بهر آب و گوشت ماهی و غیره و چنانچه
چرب و غلیظ و خاصه که از شکم است بخورد و در وقت خوردن شیرین بخورد
و آب نمایی آرد و در خوردن نان یا آب و این علت معده است و استسقا
و علاج او علاج لطیف استسقا است از آشپزی و از غذا و ادویه لطیفه و
بر سر نوع است حر و زدن و طبلی اما استسقای ثمر آنست که جمیع اعضا
سست شود و درم گردد و آب و حبیب او حصول ضعف است و چنانچه
مزاج بجزو این ضعف یا بسبب استسقا یا بسبب است از خون بی حرکت
خارج بجزو آنکه در بواسیری باشد از معده و یا حیض در عورت و یا
اجتناس خون است نیز بجزو آنکه درین دو ماده مذکور شد و یا بسبب
خوردن آب سرد است در حمام گرم و یا بسبب خوردن آب سرد و یا
خواب و بعد بیدار شدن از خواب و یا بسبب ضعف عضو که مجاور
در آنجا قرار دارد
مثل ضعف سپرز از جذب کردن ماده سودای بجانب خود و اجتناب از
در چنانچه که در قاع سدی مذکور شد در سبب حدوث یرقان و معده
هر چنانچه که او را سودا مزاج باز در عارض شود و از معده غذا خارج باشد
بر تمام معده قادر نبود درین حین کیلوس حاصل در معده بر غایت
از معده و بجزو آنکه در بعضی این نوع کیلوس قادر نیست که او را خون

و سینه

در آنجا قرار دارد

کردند و بر همین غلبه است او را از روده عروق با اعضا میفرستد و چون
در جمل مایه تکلیف باو محتاج است بخود جذب میکند و موجب حدوث
این علت میشود و ممکن نیست که بدن این خلط خام را خون صافی گرداند
که در مرتبه پنجم رابع افتاده زیرا که مقرر و معلوم شده پیش از باب این
عوارض که معضم چهار است اول آنست که در معده حاصل است که احاطه
معده است غذا را و بر تیره کیلوس رسانیدن ثانی آنکه در کبد است که احاطه
کبد است کیلوس را و بر تیره کیلوس رسانیدن و تیره ثانی از خون کردن و ثالث
آنکه در عروق است که تلطیف و ترقیق یافتن خون است در رسانیدن
عروق او را بمواضع مطلوبه و رابع در اعضا لطیف و معضم دیگر یافتن
سسته نفوذ قوت مشبه و ملحقه با اعضا ساختن و حصول این
مرتبه رابع در اعضا است و درین مرتبه استسقا غذا آنکه هر مغزی است
و چون خون مقصود بواسطه حاجت کیلوس و کیلوس با تمامه اینجاست
اینجاست بخونی در فوج چنانکه اعضا بر اثر قاعی ماند و این قسم را استسقا
نامند و این سالم ترین استسقا است نزد بعضی و بدترین استسقا
برین نوعی دیگر از اطباء و هر یک ازین دو طایفه را بر دعوی خود دلیل است
و علیاً است او سفیدی رنگ علیل است یا زردی او و معضم بر آمدن جلد
و جسد و بهرگاه آنکه بر عضو و درم نموده فرو رود و چون گفت بردارند
بعد از خلط تلخ خود عود کند و دیگر سفیدی رنگ بول است در قاع و در وقت
آن **بجزو خون آن ممنوع است** و علاج او از معضم خوردن است

کتاب

در آنجا قرار دارد

و استسقا

خصوصاً که سرد باشد یا آب برف و برف بود زیرا که سردی مزاج جگر میکند
و سردی مزاج از حرارت قریب می راند و بیشتر مزاج مزاج او اختیار می شود
است و ریاضت و تیر بر خوردن غذا و طعام و کشیدن محبت و شکر
و اگر حضرت حق سبحانه و تعالی اراده کند که درین صورت است و در یک
گرم غلطی نه و در گرم خانه حمام اجناس را در آن آب کم ریختن و جگر
و اگر در صبح جلاب از تخم کاسنی و دو مثقال و قند سفید و عفت
غذا از صبح با کوشش مرغ باید داد و با کوشش و تیر مزاج با یک
با کوشش با کوشش و تیر مزاج و با غذا بخورد آب باید با کوشش و تیر مزاج
تیر مزاج و در این وقت و تیر مزاج و بعد از خوردن غذا از ریاضت
خند باید کرد زیرا که متفاوت طعام ریاضت موجب فحاشی و خستگی
و مضمّن ناشدن طعام است و در معده که سبب مرض شده است
خند باید کرد و در ریاضت بعد از غنم طعام و کم خوردن و تیر مزاج است
جگر که در آب آن کبر بنی باشد یا از معده مزاج آید و در معده مزاج
کردن بسیار مفید است و از اغذیه متنبی که در آن کار بسیار باشد و فلفل
و در این وقت و تیر مزاج و با باشد بغایت نافع است اما باید که مقدارش کم
باشد و با هر صبح شربت از سنگین ترین مزاج عفت مثقال در آب گرم
حل کرده و یک مثقال قند و یک بان ایمنه باید اختیار کرد و سنگین ترین
درین علت بسیار نافع است و اگر در ترکیب ادویه درین نوع است
که نشو و یاد این تخم کوفته و تخم کاسنی تخم کوفته و تخم کوشش و تخم کوشش

درین وقت

دو یا سه تخم کوشش و تخم کوشش

سنگین ترین مزاج

و تخم کاسنی تخم کوفته و تخم کوشش از هر یک دو مثقال و پوست بجز بادیه
و پوست بجز کوشش پوست بجز کوشش و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال
و تخم کوشش و دو در سه رطل و تخم آب و تخم رطل سرکه که دو کانه کاسنی و تخم
میست و قند سفید یک و یک و درین آب و سرکه تر باید کرد و بعد از آن
عذیم باید جوش انداخت تا یک رطل شود و آنگاه در یک رطل و آورده سرد ساخت
باید مایه آن بمالند تا طعام ادویه تمام ببرد و آن آید و اگر با سبب صاف باید
و نود و مثقال قند سفید بآن از جنه و کبر با ریاضت و تخم طبع باید نمود تا عفت
آید **صفت دوم کوشش** و درین یک باین اجزا باید ساخت کل شش
دو و تخم مثقال تبسم و نیک از او اندک کرده از هر یک یک مثقال و تخم شل
و سرکه تخم خیار و تخم خرفه و طباشر از هر یک یک و تخم مثقال عصاره فانت
یک شسته در بوند چینی از هر یک دو و انگ مثقال مجموع ادویه را کوفته و چینه
و بجواب تر تخمین صافی ساخته و اگر کرده قندها باید ساخت و مقدار خوردن
ازین قندها بوقت حاجت یک مثقال است در شربت سنگین ترین مزاج
نیک و غیره درین علت و اگر عفت های جگر نافع است باین اجزا باید ساخت
زرد که در آن پاک کرده و دو مثقال تخم کاسنی و مغز تخم خیار از هر یک دو مثقال
سرخ و سر مثقال تخم ریوند چینی و سبیل از هر یک یک و تخم کوشش و ادویه را کوفته
و بجواب تخم اسفند که کرده قندها باید ساخت و در سایه باید نهاد تا خشک
شود و خوردن **نوع دوم** و مقدار خوردن ازین نوص در شربت سنگین ترین مزاج
مثقال است و صاحب این علت را خوردن بزرگ کرده بآن با سبب نافع

سنگین ترین مزاج

درین وقت

دو یا سه

بکھن آجی خورد و خواہ

[illegible]

15

گفته بود باید که غلبه را با الاصول و معده پانچ که تیب ضعف سبز باشد
و اگر سبب اشتقاق ضعف سبز باشد باید که عنایت و اهتمام طبع و
باصلاح سبز و معالجه او باشد و تقویت او با دویه و غذایه و اسهال که مناسب
حال سبز و معالجه او باشد و درین حال طباب از پنج سوسن و دو مثقال بادیا
نیم کو فصد و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال مجموع از دویه را در قدری آب جنانکه
رسیم است تریب داوه و هفت مثقال قند در آن آمیخته باید خوردن و غذا
نخورد آب با شیر و مغز تخم معصر باید داد و گوشت مرغ با درج بالا یک درین
آتش باید پخت **پانچ استغای ذوق** و اما استغای ذوق آنست که در فرج
و میان لب و خاق آب جمیع شود و پیش از این طباب درین انواع استغای
آن تخم زرد که سیکنید این نوعی در دم هر یک جلاوت میشود و علامت او صفای
رطبت شدن جلد شکم است و گویان شدن آن شکم علیل ضامن میشود و اگر کانه
پرتاب است و هر طرف که حرکت میکند آن آب سوسن میشود و اگر شکم
علیل است نشانه او از جوش است و علاج درین مقام خوردن جلاوت
پانچ که در بادیا و نیم و تخم کاسنی نیم کو فصد از هر یک دو مثقال و فصد هفت
مثقال اول دویه را در قدری آب طبع باید کرد و صاف ساخته و فصد که گویان
آب بخت بر نهان نیم گرم باید آشامید و غذا زیره باج باید با گوشت مرغ و بادیا
و اگر بر علیل حرارت مزاج غالب شد جلاوت هر صیاج از پنج کاسنی با زیره
در قدری آب با آتش ملایم طبع باید کرد و صاف کرده و هفت مثقال سوسن
بارد در وصل کرده بر نهان اختیار باید کرد **صفت ککین غار و سکنجبین**

دارکوب و شمشیر

و نایم بدن و شفا و کرایه

بار و بارین اجزا باید ساختن کاسنی و تخم خربزه از هر یک دو مثقال نود
 پنج کاسنی و تخم خیار بن از هر یک سه و نیم مثقال مجموع اندوخته نیم کوفته
 و در یک و نیم کاسنه آب و یک جال مس که کثیف و روزه نباشد و انگار با
 نرم طبع باید که تا راج از دم شود و فرود آورده و بدست نیک مالیده و آن
 باید ساخت و قند سفید دیگر باید با شکر ملائم باید جو شایند تا بقوام آید و این
 شربت غلت مثقال اندر سه قاشق آب گرم حل کرده بر زمار اختیار باید نمود
 و غذا از باده بپاکوشت مرغ جوهر و زرد که در استسقای زنی
 نافع است خوردن این آب است که مذکور می کرد و عصاره افستق و طبع
 غایت از هر یک نیم مثقال و عود بلسان و لک شکر از هر یک دو و نیم مثقال
 از هر یک نیم مثقال مجموع اندوخته نیم کوفته و در
 بادیان خمر کرده جسم باید ساخت چنانکه کاسنی توان فرو بردن و شربت
 خوردن این ترکیب یک مثقال نیم و بعد از دفع خلط موجب مرض بوقت
 سحر یا صبح اختیار باید نمود **ضماد نافع در استسقای قبی** و نهاد بر بدن
 استسقای زفر از این ادویه که مذکور میگردد و باید که در این
 اسما بخور از هر یک قیاسا نود مثقال و تخم سرکه بن خشک تازه کوفته
 یک و نیم مثقال و سرکه مثقال مجموع را کوفته و بجنه و آب کاسنه تازه یا با آب
 کاه و آرد جو از هر یک دو مثقال و یک خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید نهاد و کردن **پان نعل که بران**
عالمات و اما ندان که علاج است از علل اجابت در استسقای زنی که
 اگر قوت علیل و قانند و تحمل این داشته باشد و استاده این عمل در بدن

سید

مای نفی

دو مثقال و نیم قند و عود بلسان و لک شکر از هر یک دو و نیم مثقال
 از هر یک نیم مثقال مجموع اندوخته نیم کوفته و در
 کاه و آرد جو از هر یک دو مثقال و یک خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید نهاد و کردن **پان نعل که بران**
عالمات و اما ندان که علاج است از علل اجابت در استسقای زنی که
 اگر قوت علیل و قانند و تحمل این داشته باشد و استاده این عمل در بدن

این نسخه را در استسقای قبی
 و در استسقای زنی که
 در استسقای زنی که

سید

و هر یک از ویگرات این عمل می نمود و آمده باشد زیرا که درین معالیه خطر
 است و کم و بیش شده که علیل درین نوع علاج سالم مانده باشد و در
 جذب است لطف جلد شکم از نیست نافت و میوه محوت رر سرش بر جمل قطع
 نه دادن و کشیدن و آینه که در است و میان استفاق و رشب مجتهد است
 با این طریق جذب کردن و کشیدن و این کار بغایت مشکل است هم عامل
 بر علیل و دست ازین علاج باز داشتن اولی است و اما استسقای علیل
 که در استفاق و رشب است جای آب بر جمل مجتهد و یا میان استفاق و استفاق
 در حدود این نوع است که جگر در مزاج خود جاره و ناری است و معده
 و رشب زیرا که چون عده بار و باشد معده او هر قدر از ناقص است و یک
 و نیم مثقال و حاصل میشود و چون جگر و اصل شود جگر بر معده و معده
 تا و نیست زیرا که کیلووس مستعد و قابل معده نیست و چون در معده و ناری
 مزاج نیست اگر از استسقای نفخ میگرداند و علامت استسقای طبعی
 اندن نافت و بلند شدن آن و هرگاه که پیش کم علیل دست زنده
 و از کن مثل آما از طبع و لیک یا او ثقل نیست همچنانکه در استسقای قبی
 و ناری است اما معده و معده و حصول این صورت ازین جهت است
علامت رواج عینه است و علاج او بکار است رواج باید کرد و از
 و ادویه و حلاط هر صباح از بادیان و تخم کاسنی و تخم سرکه بن شیده نیم
 کوفته و از هر یک دو مثقال و یک خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید نهاد و کردن **پان نعل که بران**
عالمات و اما ندان که علاج است از علل اجابت در استسقای زنی که
 اگر قوت علیل و قانند و تحمل این داشته باشد و استاده این عمل در بدن

استسقای

برگ کاسنی نماندسته حل باید کرد و با این مطبوخ جمع کرده بوقت صبح یا عصر
چنانکه کمر را بکوشد نیم گرم باید خوردن و تا نیم روز بهر باید نمودن
عمل در آخر شود و شربت مناسب مقام مثل بره بوری بعد از این
خوردن و غذا را در آخر روز اختیار باید کردن و آن کینه و آب است با شربت
نیم معصر یا گوشت مرغ یا گوشت مرغ جو به و درین علت نباید که است که
طبیعت بسته شود و بهر حیل که باشد در طبعین و انحراف طبعیت باید کرد
مثل خیا فانت طینه **طاهره** و عسل را در آمیزایی که در آن شرب یابی و نمک
جوشیده باشد باید نشاندن و بر شکم عسل خدادات که موجب شرب
طریق باشد باید کرد مثل نیم گرم بر آب و یک در در هرگاه که در شکم
دوب بلسان یا جزای همه بر آب کوفت و بچینه و آب خلط کرده و بر شکم باید
مالید و شکم عسل را بکمر بکشد در شکم مالیدن بسیار نافع است و بگویند
کنند و معطلی را بادیان در هر روز بیره و امثال اینها بسیار منفعت دارد و مثل
را درین علت از نو گوید و بقول طبعه البته حذر باید کرد و از خیره مطلقا
لازم است خواه آتش باشد خواه ناز و آب بر آید و اینها بسیار
خوردن و مطلق فیروزه و جغرات و بالوده و فرنی و گوشت کاه و کله و غیر
و حلیم از جمیع اینها بر مزه باید کرد چنانکه سابقا گفته کور شد و ریاضت و کور
باید کشید و اگر با سست قباب و شکم شکلی باشد علاج او بخیر عسل
نباید کردنه از داخل نه از خارج و در جلاب و قضا بر عسل القلب و نیم
مقال و نیم کاسنی و دو مقال و قند مفت مقال باید نمود و مجموع را در

بسیار نافع است

خدا

بسیار نافع است

بسیار نافع است

منع

خوردن و ترتیب داده نیم گرم به شمار باید آید و آن را بعد از غذا آتش نشاند
بیشتر و مغز باید دام و گوشت مرغ جو به باید و **دواء الجین** و استعمال
ما الجین و بعضی اطباء و درین علت نافع دانسته اند اگر چه مشایخ
از شیر عسل است و شفا قوی تر شربت و گفته اند اگر اجیاناما الجین و نافع
شود و پاک است و شربت زردیس ابو علی سینا ما الجین را بدوازده منفعت
را گفته اند و شربت برتر هیچ کرده است و همچنین ما الشیخ را نیز که در وقت سبب
و شفا قوی شمرده کرده است اما در بعضی عیالجات و بعضی بلاد و جاه
بمو احادیث منافع نیافته اند بلکه در ما الجین منفعت بسیار یافت اند
در معالیه و شفا در همه انواع عیال و ما الشیخ را در معراض و معوی و صفراوی
و عصبه و تب در معوی سحر قند غیا و در معرق صفراوی منفعت یافته اند
بلکه در ماهه و عصبه اکثر اوقات بهر حال انجامیده اما علاج در زردی اسان است
و بر این معرق دم آن بلاد موافق گرفته و اگر خوردن ما الجین اتفاق افتاد
سه او قیده است که بهت و در نیم مقال میشود و اگر درین علت او سبب
در جلاب و شکم و قیاس من جهش باشد و درین نوع است و طبعیت
باین مطبوخ باید کرد سنای مکی سه و نیم مقال نبش خشک و نیند و نیم
لاستی از هر یک دو مقال و بزرگ یک و نیم و در سرخ و مقال حلیله زرد و
لاستی از هر یک دو مقال و بزرگ یک چهار مقال و نیم بلبله و ماده منفعت از هر یک
و نیم مقال و سیاه و قضا و بستان از هر یک است و در مجموع او و
در یک و نیم کاسنی آب یا قش نیم طبع باید کرد تا نیم کاسنه باشد بعد از

بسیار نافع است

کرده فلوس خیار شتر و تریخین هر یک پست درم حل کرده و صاف کرده بخورد
 و هر که کند تا عمل دارد آخر شود و بعد از آن شربت از قند و عرق کاسنی
 و کلوب و عرق کاو و زبان از هر یک معده اری که زیاد بود بر دست مثقال
 نبات باید خوردن و قند از روز دار و آخر روز که وقت عصر باشد باید
 باید کرد و آن شربت معده است و بخورد با شیر یا مغز یا دانه و هر صبح بر نهان
 شربت سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب که مناسب باشد باید
 خوردن **مثقال ۱۹** و در بیان اعراض طحال و اکثر اعراض
 زشت بپای اعراض حکایت و اعراض او مثل درم و سده و ضعف
 و غیر ذلک من الاعراض و الاحوال و معالجات او از دیگر معالجات
 حکایت اما چون سپهر از عضو شریف و در شربت ازین جهت است
 که در علاج او ترشی قیوت و ادویه حار و قویه استعمال می باید و باقی
سود الزاج سپهر که حار است و سود الزاج سپهر یا حار است یا بار و عطایست
 سود الزاج حار شده عطایست و سوختن محل حرارت و زردی رنگ
 چون آنخته یا کبودی و زردی رنگ روی و سرخ روی یا سو آلودگی
 بر از و اختلاف شقیق و بد خلقی و درین مقام علاج متغییه بدن است از
 اخلاط سوداوی و قندها با سلیق و اسلیم از جانب چپ و اخراج
 می قیوت و ملاحظه حسن و فصل و مزاج شخص مقدار واجب باید ازین
جواب و بر صبح جواب از غرضندی و ده مثقال مجموع را بر وجه مقرر
 داده اختیار باید کرد و تریخین و سکنجبین بعد از ظهر و در قدری آب که

و یا شربت کاسنی
 و سده

باز درم و قند سفید درم
 و بر صبح و زده ام

عین
 عین

فو اگر باید کرد که در وجود است حلیله و سیاه از هر یک چهار و نیم مثقال
 نبات و تخم کبوتر و دو مثقال مجموع و ادویه را بخاک رسیم تر شربت
 به وقت صبح یا سه مرتبه اختیار باید کرد و تا نیم روز وقت باید بخورد تا عمل
 و در قدری شود بعد از آن از قند سفید هفت مثقال و عرق کاسنی و کاو
 زبان از هر یک هفت مثقال و تخم و کان شسته یک مثقال شربت
 باید خوردن و قند هفت مثقال شربت یا شیر یا مغز یا دانه و یا بخورد و شربت
 نود و دانه و گوشت مرغ جوید و نور در آن تا دالچین در بعضی اوقات نافع
 است و کاسنی ازین قرص که مذکور میگردد تا سکنجبین ساده اختیار باید کرد
 و این قرص است و به تریخین یک مثقال کلر خ سه و نیم مثقال طباشیر و تخم
 خربزه و تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال کاغذ رنیم و الک مجموع و تخم
 کوفته و بچینه و عرق کاسنی خیار کرده قرصها باید ساخت و قند و قند
 ازین قرص یک مثقال است و سکنجبین ساده هفت مثقال و بر سپهر ازین
 فضا باید کرد و یک دیوس است تازه درخت طرفه که در دیان درخت است
 از هر یک هفت مثقال نیم کوفته و بچینه و با چهار ده مثقال
 جوخته و با قندی سرکه خیار که در بر لاری سپهر باید نهاد و با تخم ترب و تخم
 بنار اسفند و شیطرح هندی از هر یک دو مثقال مجموع و کاو قند و قند
 سرکه و خرقه یا قندی را در آن غوطه داده بر سپهر عسل باید نهاد و
 بر صبح جواب از سکنجبین و بر هفت مثقال زرد یک مثقال باید و عرق کاسنی
 هفت مثقال ازین شربت باید آنخت تا آب طبع غلبه الشک و در قرص

و یا خورد و هر صبح صلابی ازین
 و تخم کاسنی و سده و قند سفید درم و قند
 و سکنجبین
 مقدار کمینوت
 زعفران نیم درم

نماد

سرکه

کتاب فی الحوائج
در بیان
در بیان
در بیان

آن سابقه کورث **سغوف نافه** و سغوفی که در بدن علت نافع بود جزئی
آن نیست چنانچه در یونان چینی و پوست چکر از هر یک بمقتال نفع کثیر
و مصححی از هر یک که دم غصاره غافش یکدم زردی داد و بمقتال نفع
چون سوس نه است و ایضا و و نیم مقتال مجمع را نیم گفته و نیم گفته که مقتال
ازین سغوف در ممت مقتال شربت سکنجین سباده باید خوردن یا عرق کاجی
و مقتال با عرق بید مشک و مقتال شربت کرده باید داد و گوشت مرغ
چون در اس علی باید انداخت **کتاب باق** و اگر فلیل رات و تشنگی یا
شیر و خرمقدار سی و پنج مقتال باید و او با عرق کاسنی و آب هند وانه سی
چون مقتال با سکنجین سباده و مقتال باید و غذا اما الشیر است که عرق باق
ما شربت باید داد و در خوردن عرق بید یا عرق کما نیک و خوب کر گیرند
هر که ام که موجود شود مقدار سه اوقیه که میت و و نیم مقتال است با مقت
مقتال سکنجین سباده **کیر خورده** و خوردن که در هر که بر دانه
باق اصحاب مرض لحال با بسیار نافع است و اگر چنانچه در بعضی کتب گفته
باق هر روز مقدار سه اوقیه از سر که کر اختیار میتوان کرد و اگر در سر دانه
نیز درین علت بسیار نافع است بمقدار که کور و کور بر نهاد واقع شود
است و بعد از خوردن غذا اندک ریاضت معتدله باید مثل راه رفتن اما اگر
سودا مزاج سپر ز بار و باق علامت او سقوط شهوت غذا و نیم
تشنگی و بسیاری آب این بسبب عدم جذب او سودا را بخورد از جهت
و علاج او خوردن جلالت است هر صبح از یابان و زریه از هر یک بمقتال

کتاب فی الحوائج
در بیان
در بیان

کتاب فی الحوائج
در بیان
در بیان

با مقتال صافی مقتال اول ادویه را چنانکه مقرر است طبع کرده و صافی ساخته
و کافور و کور و زان محل کرده بر نهاد اختیار باید کرد و غذا نخورد آب باق
مقتال نیم معطر و گوشت مرغ باید داد و اندک و اگر چینی در این باید کرد **مقت**
کتاب فی الحوائج و هر روز باق الاصول ازین اجزاء نیم باید آشامید پوست چکر
پوست چکر با یابان و پوست چکر کوفته نیم سوسن تراشیده و و نیم سوسن
داد از هر یک بمقتال نیم کاسنی نیم کاسنی از هر یک دو مقتال نیم خیار
از هر یک سه نیم مقتال نیم چکر نیم کاسنی دو مقتال مجموع ادویه را در یک و نیم
کاسنی باقی نیم طبع باید کرد تا نیم کاسنی پخته بماند و از کاسنی گذرانند
و صافی ساخته هر روز سه اوقیه که میت و و نیم مقتال میشود بر نهاد اختیار
کوت **کتاب فی الحوائج** و غذا کردن ازین ادویه نافع است برک سداب و پوست
چکر که در ممت از هر یک بر آب و عرق را در قدری آب که کافی باشد و ممت
باله در آن مطبوخ کرده بر بالای پیرز باید نهاد و اگر در طبیعت علی حده
قبضه غلبه باشد یا در طبیعت یا در مطبوخ که کور میکرد باید کرد سداب
نیم مقتال جلالت بسیار چهار و نیم مقتال و پنج اوقیه که کیه کور فرامند
ما مونی میگویند و برک و کیه غافش از هر یک دو مقتال نیم خیار
سه مقتال نیم و نیم کاسنی دو مقتال آلودی بخاری و آلودی بسیار و غلاب
از هر یک و نیم کاسنی ادویه را در یک و نیم کاسنی کلان آب باق است
طبع باید کرد تا نیم کاسنی پخته بماند و از کاسنی گذرانند و مقتال
فلوس خیار شیر و و نیم نیم مقتال درو حل کرده و دیگر باره صافی ساخته

و نیم زانیه ۳۰

و نیم طبع ۳۰

کتاب فی الحوائج
در بیان
در بیان

کتاب فی الحوائج
در بیان
در بیان

بوقت سحر باجم غم گرم باید اختیار کردن و تا نیم روز صبر باید کرد تا غلظت
 و آخر شود و بعد از آن شربت از قند مفت منقل تخم ریحان پاکیزه شست
 بکشد و با اندکی عرق کاسنی و کباب باید آشامید **پایان سوره الانجلیک** و اگر
 سواد مزاج چیز بایس باید باشد معالجه باشد است در هر که ام از شربت
 و اغذیه و ادویه مذکوره آنچه درین غلظت مانع است و مناسب حال غلظت
 باید کرد **مقاله در بیان اورام طحال** بدانکه درم سبز اکثر
 معالجه باشد زیرا که سبز مکان سودا و مقر است و فضول محبوس در آن
 صلب و غلظت است در رقیق اخلاط اربعه با واصل میشود و الا غلظت آن
 و باین واسطه درم او صلب نمی باشد و این درم دوشتم است یا دهم
 است و یا صفراوی حار اما آنچه درم حار دهمی است علامت او
 نفخ است و تب نیز و تشنگی بقیه و سوزش در محل درم و در ریه
 و غلظت بول سودا و علاج درین مقام مفید کردن است از یا سلیس
 خون بقدر قوت و فصل و سن مزاج **جواب** و خوردن کباب هر مزاج
 غلبه ده عدد و الهی بخاری پانزده عدد و تخم کاسنی دو منقل و قند
 مفت منقل اول دوی را چنانکه رسم طبع نموده و کاسنی ساخته و قند مذکور
 آشفته نیم گرم بر نهاده باید اختیار کردن و غذا اما الشیر باید که در تخم کاسنی
 کرده باشد و یا این جواب مذکور را اختیار باید کرد و غلبه الشهاب
 تخم کاسنی دو منقل قند سفید و ریخین از هر یک مفت منقل اول و دوم
 روجه معهود و مقرر طبع نموده و صافی ساخته و قند و ریخین مذکور بوی آمیخته

نیم گرم

نیم گرم بر نهاده باید آشامید و تا یکین طبیعت بطبیعی فواید که سابقا در بعضی
 معالجات مذکور شد باید که **طاهر بارز** و از اطلیه بارده بر سبزه باید که
 مثل منقل و باقیات و شریاف یا میثاق آب کشینند و اما اگر سبب درم سبز
 داده صفراوی باشد علامت آن تب نیز است و تشنگی بقیه و زردی
 رنگ چشم و زبان و زردی رنگ بول و براز و علاج او خوردن جواب است
 از قند سفید مفت منقل تخم کاسنی دو منقل قند سفید مفت منقل
 اول و دوی را چنانکه مقرر و معهود است طبع نموده و صافی ساخته و قند
 و قند ریخین آمیخته اختیار باید کرد و غذا اما الشیر یا شیره تخم خشک
 و این یا این جواب مذکور باید که و غلبه الشهاب و نیم منقل تخم کاسنی
 دو منقل قند سفید مفت منقل چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید
 و تا یکین طبیعت بقدر فصل و سن مزاج **جواب** و خوردن کباب هر مزاج
 راجع غلظت کرده باید اختیار کردن و بر سبزه را زردی بارده و غذا باید کرد
 منقل سفید و آب کشینند و آب برک حراره با آب برک بید تازه مجموع
 باشد یا لیکن چنان کوفته و آب از کوفته و منقل سودا و کباب بان
 آمیخته و از برای همه برابر باید و بر سبزه را زردی بارده و غذا باید که
 باید نهاده و اما اگر داده درم سبز بلغم باشد علامت او تشنگی است
 و زردی و نیم بر کالانی آن و سفیدی رنگ روی و نفخ بطور حرکت
 سفیدی بول و علاج او سفید کردن است از ماده بلغم خوردن جواب است
 از چ سوس تراشیده نیم کوفته یک و نیم منقل غلبه الشهاب دو منقل قند

طحال

و با طبع فراموش

چون در صفراوی

و با تب که باشد

و در آن که در شکر است

جواب

چون در سبزه

و شکر

چون در بلغم

سفید مفت متقال مجموع را چنانکه مکرر متفرق یافت تریتب داد و چهار
 اختیار باید کرد و غذا را خود آب باید داد و با شیر و مغز تخم **مغز تخم**
سبب و تخمین طبیعت باطن مطبوخ مسهل که مذکور میکرد باید کرد و سنانی یکی
 سه نیم مثقال تر به سفید صوف تراشیده و بر وزن بازم چرب کرده و در دم تخم کوبیده
 و تخم کاسنی و تخم کرفس باید دان از هر یک دو مثقال و تخم خشک یک پارچه مد و صوف
 ملی و از مفت متقال ششبار و اگر و قشش باشد یکدسته باور تخم بود و کافور
 کوبیده از هر یک دو مثقال و پست هیلد از دوسه و نیم مثقال میوه رسیده کوبیده
 غشای سنان کوی بخاری از هر یک هفت عدد مجموع را در یک و نیم کاسه
 با شش طایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه میسر شود بماند و اگر کاسه را نشد
 فلوس خیار شیر و تخمین صافی از هر یک مفت متقال و مطبوخ مذکور حل
 کرده و بار دیگر صاف ساخته بوقت سخنیم گرم اختیار باید کرد تا نیم روز
 باید کرد و تا غل و ارد با یکدیگر منقطع شود بعد از آن از قند سفید هفت مثقال
 و عرق کاسنی و قاشق و تخم ریحان شسته یک مثقال و اندک کاکل آب بپزد
 شربت کرده باید خوردن و غذا آخر روز خود آب با شیر و مغز تخم
 و گوشت مرغ خانگی یا کبک باید داد و بعد از دو روز واد است بفرست
 باید کرد و هر بار مفت متقال با یک مثقال قرض زرک اگر سبب دوم سوز
 بیوست باشد علامت او خفافت بدن است و کد اخف و او کد
 سوز و بالا آمدن از موضع خود بخشی که نفس با جره و لایم محسوس و همین میکرد
 و ضیق نفس که از منقطع است و حدود این حالت بسبب افشردن کافور

و تخم بخت

باید
 بابت

است و از وقت بلوغ بعد از تناول غذا بسبب منقطع و افشردن بمقدار
 که مجاری و منافذ نفس گردد بواسطه افشردن بدن پس از آن بعد
 جمل عوارض سواد رنگ روی و بشرد است و غذا در معده غذا و طبیعت
 بر عت نفس و علقه خوردن جلالت هر صباح از قنداب ده عدد و تخم کافور
 دو مثقال قند سفید هفت مثقال مجموع را بنا بر قاعده مقرر مذکور کرد
 نموده و بر چهار یا ششامیدن و غذا از زیره یا کدو گوشت مرغ خانگی یا کبک
 باید داد و اگر غلیظ را قوت باشد قند از با سلیق باید کرد یا از اسلیم
 خاقت و وقت اخراج خون باید نمود **سبب** و اسهال طبیعت
 بطبوخ افشردن باید کرد و با کبک افشردن و بعد از شفته هر صباح مداومت
 شربت سکنجبین روزی هفت مثقال و قرض کبر یک مثقال باید کرد **باید**
ساختن و اگر از زنی قرض کبر برین و حواست که مذکور میکرد و پوست
 بچ کبر و کبک انگشت از هر یک مفت متقال زراوند حرج و برگ سدا
 و تخم تر استرک و سیاه دانه از هر یک دو مثقال اسقوف قند ربون
 و نیم مثقال مجموع را تخم کوفته و بخت و اسقوف در قدری سرکه حل کرده و
 باقی آرد وید را با و تخم کرده و قضا باید ساخت و بوقت حاجت ازین
 و بخت یک مثقال یا هفت مثقال شربت سکنجبین مذکور اختیار باید کرد **و خاد**
 خاد که زنجبیل صلابت بر نافع است انیت کاغذ سطرپی را بعد از
 موضع سوز و جلا است آن باید برید و در عمل غوطه باید داد و بر روی آن تخم
 بخت کوفته و بخت باید باشد و بر روی صلابت سوز باید چسباند و نوز

طاهر

وزن ده

افشردن در دم

قوس مقدری که انتقال باب انار قای که در میان لاری نیم بر شل است باب
 غوره یا باب ریواج یا شیر و خرفه هر که هم از اینها که بیدار شود بقدر است
 و دو نیم انتقال که سه دقیقه است باید خوردن یا دو و نیم بقدر است
 که یک رطل است باب انتقال قوس جلیب شیر قایض باید داده شود و در
 از مندر و کلاب باید کرد و خمادی که درین حالت است که در مندر
 ازین ادویه باید صندل یک رطل و کتان یک رطل و کاهو از هر یک دو مثقال
 مجموع را کوفته و بچینه و باب یک کاهو آب چینه و یک یک بر هم زده بر بالای
 کرده خداد باید کرد و اگر فصل تابستان باشد علیل باید که هر روز یک بار است
 غوطه خورد و اما اگر سوزان باشد که کرده بارد باشد علالت اوقات نشستن
 رنگ بول است و غلظت آن و ضعف شهوة جماع و علاج درین صورت
 خوردن جلیب است هر صبح از بادیان و انتقال و کفنه عسل مثقال
 او را دیان را چنانکه عادت است جلیب باید کرد و صافنه ساخته و کفنه
 مذکور را با آن آب نیم گرم بر نهاده باید اختیار کردن و غذا نخورد و آب
 کجینک یا کبوتر مرغی یا کبک و شیر و جود و بیدون و دهن حقیقه و کاهو
 کرده یا بر وزن بسته یا بر وزن بنفشه که درین صورت و خوردن کاهو
 درین داده بارد بسیار نافع است و مقدار خوردن بوقت حاجت
 یک مثقال است با کلاب گرم کرده و غذا مطبوعه که از گوشت مرغ یا شیر
 و آنچه مذکور شد پیش تر که درین مطبوعه قدری از ادویه معطر باید انداخت
 و از میوه های تر و مطلق شیر یا باره و طبعه خنر باید کرد و از جلیب

و من حوان
 یا سوزان
 کاهو

از نیم باید داشت و خوردن مغز است باقیه یا نار جلیب که مغز جوز هندی است
 باقیه نافع است **مثقال ۸۲** در بیان **تفصیل بول** که از اوضاع
 سوزان نشانه است سبب حدوث او غلیظت خلط حاده از صفت
 یا اخلاط حاده و دیگر که بول اینجسته در مجرای بول مرد میکند و مجرای
 و قوت دفعه میجو است که دفعات اذیت را از مجرای دور سازد و عللا
 او زردی رنگ بول است **که سبب صفرا است** اگر سبب صفرا
 و سوزن بوقت پروردن بول و عللا مات غلبه صفرا در سایر اعضا
 و بدن و اگر سبب سنا و الی غده و استر به حاد باشد علالت تقدم
 است و در وقوع این علت بیشتر در جوانان است و علاج او خوردن
 جلیب است هر صبح از شیر و خرفه یا شیر و تخم بادرنک یا تخم خیار و اگر
 سوزن قوی تر باشد از همه یک و غذا اختیار باید کرد و از هر یک است
 که فرد باشد و اگر صبح باشد از مجموع است مثقال یا دو مثقال قند سفید
 بر نهاده اختیار باید کرد و غذا مائش نشسته یا شیر و مغز بادام و گوشت مرغ
 جوجه یا جلیب است هر صبح از لعاب اسفول یا لعاب دانه بهر از هر یک
 که باشد سه و نیم مثقال قند سفید و مثقال و غذا مائش نشسته یا کاهو
 یا شیر و مغز تخم که دو و یک و می تر در آتش باید انداخت اگر وقتش باشد
شراب نافع و یا ازین دو که مذکور میکرد و اختیار باید کرد و مغز تخم خیار یا
 و مغز تخم که دانه هر یک است مثقال تخم معج و شیر کلان و تخم کلان و کاهو
 مثقال مغز بادام شیرین نشسته کرده و دو نیم مثقال صمغ الهوی بخاری یا قوی

بار خرم بادام شیرین

سیاه و کثیر از هر یک یک مثقال رب سوس نیم مثقال مجعی
 رازم کوفته و بوقت حاجت مقدار دو مثقال بر شیره خرما
 آب بنده اند از هر کدام باشد مقدار پست و نیم مثقال خلط کرده
 نه بار باید آشامید **در بیان بخت قوت و دفعه است** و اگر ب
 تقطیر بول ضعف قوت و دفعه باشد که تا سه دفعه یک دفعه نیست
 که تا دردی از اجزای بدن اندک دفع میکند عوارض است و آنست که اگر این اندک دفع میشود
 تا حاصل شود در آن یک دو بار این حال حرق و غش نیست و در هر سابق از اثرش بر و اندک باید
 بود و علاج درین مقام خوردن اطراف بول صغیر پاکیزه است از هر کدام که
 شود یک مثقال بوقت حاجت بر نه بار و بوقت خواب باید خوردن و غذا
 بخورد آب بنشیند و مغز نیم معصر و گوشت مرغ خالکی پاکیزه و یک کوبیده
 بر صبح مثقال **در بیان بخت قوت و دفعه است** که مذکور میکرد و اختیار باید کرد
 حب الرشاد که تخم ترانیک است و خردل که تخم قیو است و کندرانه
 هر یک سه و نیم مثقال مغز جوز هفت مثقال سعد و مثقال مجعی بود
 سوزش را از کم کوفته و چینه و عسل صافی آمیخته و در یک سرهم و در وعسل بمقدار
 دو لاله در یک روز کفایت باید که غیر شود و مقدار خوردن بوقت حاجت یک مثقال است
 و خوردن پنج مرتبه درین صورت و موزین شیرین و مغز جوز بسیار باقی
 است **مثقال ۸۳** **در بیان بخت سوس بول** که از عوارض و معده است
 است و سبب احتیاج بول و عسل و لادن است و سبب احتیاج به سوس است
 که در مجرای حبسید است که راه که در بول است با عسل و قیو و راه که در

و با سبب قوت و دفعه
 که تا دردی از اجزای بدن
 تا حاصل شود در آن یک
 که حاصل شود

تا بهر طریقی
 هر یک پنج درم
 صبح و شام و در وقت
 سوزش را از کم کوفته
 دو لاله در یک روز

این است در وقت
 سوس و عسل و لادن
 و در وقت سوس

ساخته و با سبب حدوث سوس است از اجزای بدن که دفعه مثل از
 درین قسم را غلظتی نیست و در قسم اول تقدم سبب است از
 سوس و در وقت سوس و در وقت سوس و در وقت سوس
 درین مقام است هر طریقی از اجزای بدن که دفعه مثل از
 وقت سوس و در وقت سوس و در وقت سوس
 وقت سوس و در وقت سوس و در وقت سوس
 باید دو و با سبب از اجزای بدن که دفعه مثل از
 و صافی شده درین مقام است مثقال شیره تخم خیارین و هفت مثقال
 خریده انداخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامید
 در نیم روز یک و نیم گرم و نیم گرم از هر یک دو مثقال مجعی را در وقت
 آب که موافق او بود باید که بنشیند و در وقت سوس و در وقت سوس
 مثقال قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرده و غذا همان نمونه آب بنشیند و مغز
 که مذکور شد و در وقت سوس و در وقت سوس
 شامه باید باید **مثقال ۸۴** **در بیان بخت سوس بول** که از عوارض و معده است
 رشتن عسل و آب زنی که در تمام و یک و یک و کل یکجان و با بول و عسل
 که در وقت سوس و در وقت سوس و در وقت سوس
 در وقت سوس و در وقت سوس و در وقت سوس
 قدرت و با بول و عسل و در وقت سوس و در وقت سوس

و با سبب قوت و دفعه
 که تا دردی از اجزای بدن
 تا حاصل شود در آن یک
 که حاصل شود

در وقت سوس

و ثبت و در زنجیرش مجموع مساوی یکدیگر در قدری آب نیم گرم برشته
 خواهد بود که **بزرگ آب** و اما اگر صفراوی از قیاس منقل
 شود و بماند موجب غلبه است و علامت او اینست که در
 بوقت خروج بول موخنی بسیار در مجرای بول احساس میکند و در وقت
 زنگ بول بسیار درد است و علاج درین مقام خوردن جو بهست و صبح
 از لعاب اسبغون مفت منقل و روشن با دانه مفت منقل و اگر در
 بوقت بلوغ موجود شود و بهت باشد و چون سبب غلبه بول صفرا باشد
 او به مدد اخلاط حذر باید کرد زیرا که بحد و اوراری که در و موجب زیان
 است و اما اگر سبب احتباس با غلبه بود اطوار اسبک بول باشد علاج
 کردن مذرات مذکوره سابقه است و علامت او حدوث جسم و غلبه
 عقب است و خوردن آب بنده و اندک بسیار مفید است و خوردن
 درین علت نفق بلبله دارد و چون مغز نیم خیزه بافتد و غذا نخورد آب کرده
 بپزد و در قش در چینی در زردک و زیره با بخت **مقاله ۸۶ در بیان**
سلس البول و بول کردن در فراش سرد و در سبب بول در دانی بول
 بی اختیار و مراد از بول کردن در فراش آنست که شخصی در عین خواب بزرگ
 خود بول کند و سبب در سلس البول در مذرات است و استر خا غلبه
 مانند سستی آن که سبب بسیاری رطوبت حادث شده و اگر
 این مرض کودکان نایاب را می باشد و بهر آن را و صاحب مزاج باره
 رطوبه را نیز و کسانی را که شیر و جغرات بسیار میخورند و میوه های تر

از بزرگ و هند وانه و شفتالو و خرفه لک از میوه ها که رطوبت بسیار
 باشد و در وقت خوردن کواش های گرم است هر صبح مثل کواش
 که در راه و طفل کبیر یا صغیر هر که ام که یافت شود مقدار یک مثقال و غذا
 قند یا سبب که در آن ایاز بر حاده باشد و یا هر صبح ازین ادویه که مذکور
 شود و در اختیار باید که در وصف و خولجان و زیره و شانه بلوط و آب
 از هر یک یک مثقال و بوقت تر - نیز یک مثقال سفوف باید ساخت
 از روی دیگر که ازین ادویه قوی تر باشد اختیار باید کرد مثل شاه بلوط
 و در سکه منماه بخت در روز نیم مثقال کند و جب الاس و حلیله کابی بلبل
 و از هر یک دو مثقال مجموع را کو فته و پیخته و با قدری غسل که خیر شود
 فقط باید کرد و بوقت حاجت خوردن ازین سفوف یک مثقال بوقت
 خواب و اگر مرض شدید باشد معجون کل کل باید داد و باید که صاحب
 این مرض آب کم خورده زیرا که بهر دو با وجود خوردن آب بسیار دفع
 از سلس البول در فراش نیز رودت و رطوبت مانند است و علاج
 و نیز مثل سلس البول است از ادویه و اغذیه و استر به و بعضی اهل
 در خواص طیبو چنین گفته اند که چنانچه قوه وس اگر میوزانند و نیک گفته
 مقدار دانه کی باد و دانه باندگی آب گرم صاحب این علت دهند
 مثقال یا به **سفوف نافع** و این ترکیب که مذکور میکرد درین علت
 نهایت نافع است نشانه و کند و شانه بلوط و سده از هر یک چهارم
 کوچ را کو فته و پیخته و با غسل صاف مقدار کافی آینه و نیک خلط کرده و در

سلس البول

ببین علت سلس البول

در وقت

۱۹۱۹

و هرگاه که یک گستره از ماده سنگریزه است و کرب از جهت خلط
 اقل است و چون تمام منعقد شده است طبیعت و قوت دفعه
 به دفعات او را دفع میکند و بدین سبب در قارور و صاحب این خلط
 رمل بصورت رملی ظاهر است و درین مقام منافق را میبرد که گویند
 چرا منقذ اند و حدود بعد از آنجا داده باشد بواسطه سخت حرارت
 طبیعت اختصاص از آنجا شدن او بدین منقذ و حصول رمل غایت آن
 درین مقام قوتی است که آنست که تجاوز حرارت در مزاج بر تبه که از حال آنجا
 بر تبه رملی حاصل میگردد است زیرا که مزاج است این و قوای بدن متخلل این
 نیست و درین مرتبه حیات و زندگی مشکل است و علت است او قتل و دره
 است و احساس عدم در علیل را در کرده که که چیزی نفیض او نیست است
 صفای اول است بعد از آنکه در وقت و ظاهر شدن ریک سرخ یا زرد و قهوه
 و علاج درین مقام تداوی مطلق است و خلط غلیظ را باید که بسیار
 خارج باشد که بدن را از حرارت بسیار و مزاج قاضی شود و **در این**
نکته مثلا حیوان از تخم کاسنی دو منقال و چ سوسن تراشیده و نیم
 دو منقال و قند سفید هفت منقال اول ادویه را چنانچه تقریر یافت کرد
 با آن نرم طنج باید کرد و صفای ساخته و قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم باید
 آن سیدن و غده کتوف آب با شیر و مغز تخم معصره و گوشت مرغ یا گاو یا
 دوازده یا یک باید دود و یا جلایب از شیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادام
 تخم بادام یک و مغز تخم خربزه از هر یک هفت منقال و یا جلایب از بادام

تخم دراز یا نه

و در وی از هر یک دو منقال ضایع که رسم است ادویه را طنج کرده و صفای
 ساخته و هفت منقال قند سفید آمیخته بر شمار اختیار باید کرد و یا شیر
 تخمهای مذکور را درین طبیعت خلط کرده باید آن آمیخته **طنج** و اگر
 در وقت ادویه در مرض زیاد شود و درین طبیعت که مذکور میگردد و باید
 در این بادام و تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم کتان و تخم خیار از هر یک دو منقال
 و تخم خربزه و تخم کاسنی و تخم کتان و تخم خیار از هر یک دو منقال و تخم کاسنی و تخم کتان
 از هر یک چهار درم صاب و پستان و یا خربزه از هر یک هفت منقال
 سنای کلی چهار و نیم منقال و سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم
 و شان سه منقال و نیم و تخم کاسنی و تخم کتان از هر یک چهار و نیم منقال و تخم کاسنی و تخم کتان
 در سه رطل آب که بر رطلی نود منقال میشود و طنج باید کرد تا یک رطل غلیظ
 و اگر کاسن که را دیده و صفای ساخته و وقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم
 روز صبر باید کرد تا تا عمل داده و منقطع شود و بعد از آن شربت از قند سفید
 و شیره تخم خربزه و تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کتان از هر یک هفت منقال و تخم
 ریحان شسته که منقال اختیار باید کرد و **در این** و اگر باین تکریر خلط
 و نجات حاصل شد فیهما و الا عداوت بقر باید کرد که از افق مذکور است
 کردن است درین مرض و آن بعد از تناول اغذیه مختلفه به سهو
 میشود مثل ماهر شود آب ترب و خوردن خربزه بی مزه و شربت جوشیده
 در آب **طنج** و یا شربت و اسفناخ و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کاسنی
 و تخم کرفش و برگ ترب مجموع برادر فلهای آب باید جوشانید و اگر کاسن

حوکنه در آن
 از هر یک دو درم

ادویه که آن قند است

قدری عمل آن باید آهسته و اندک دروغن گنجه باو غلط و اندکی نیک نیز درین
 مشق خود دهی باید کرد و اگر خود سیردن آید بهتر است و الا بر سر خنجر
 کرده بکلیش باید دست نداد و بی باید کردن **شستن آب زین فاع** و لعل
 در تب زنی باید کشاید که در رو با بونه و غطر و حله درفش جوشیده باشد
 و اگر مغز نیم معصر و پرسیاوشان و بنفشه در آن باشد بهتر بود **عین**
 و بایدن قطن و محارزات کرده و بر و غنای گرم بسیار مفید است مثل
 شبت و دروغن با بونه دروغن زینق و دروغن خشک و چکانیدن این
 روغن ترب در سوراخ اعلیل بسیار نافع است **تقطیر** و صاحب این
 را خذ کردن از اطعمه غلیظه واجب است مثل عصاره که مراد کاجی است
بر مریز کردن از بعضی اقدار و خوردن هر سه بغایت مفراست و آنچه خوردن
 نان قطره و حلوا که از آن است بزنند و هر چه که از آن آرد میدهند و آن است که
 از آن مجرب و مختصر نماید بود و گوشت ستر و کاه و گوشت که نم نم خوردن
 و از افندیه و اطعمه که در سمن سرع باشد اختیار باید کرد مثل تخم آب کوبیدن
 و مرغ خانگی و گوشت طبع سوج و دراج و کبک و کبوتر و کبوتر و قلیه
 خشک که در آن ازاده یا عاره لطیفه باشد مثل زیره و بادیان و دروغن
 بقوت تر جز مثل فلفل و اگر بنیان میل شود و از آن در زمین و در باید بخت
 ز آرد و بده ز یک که آرد و بده هر چه باشد درین علت حضرت قوی دارد
 خصوصاً که میداد باشد بس اگر نان باید از آن در خشک کار باید بخت یعنی
 نایب و بهر نقد بر قلیه اختیار باید کرد صاحب این مرض باید که جز خوردن

دختر و ابله و عمو و مادر و خواهر
 ۳۳

در دشت زرگی ۳۳

را درک کند و فته از اندک اندک خورد و این قانون و ترتیب را در رعایت
 کمال رعایت کند که امید نجات باین خواهد بود و بعد از مضامین حرکت
 در ریاضت معتدله اختیار باید کرد و **ریاضت معتدله بغایت نافع** و از مریز
 آنچه مفید است مثل خربزه شیرین است و انگور سفید شیرین نیز فرموده
 اند که در خوردن انگور مرغی نصف غول اطباءست زیرا که در اکثر کتب این
 مناسبت گفته اند که انگور مفرات معتدله و خوردن مغز نیم خیارین تازه
 و خشک و مغز نیم خربزه نیز بسبب او را و و نیست که در دست استغف نام
 دارد و باید که علیل را خشک و معتدله باین طریق که هر دو پای او را بر دارند و
 سر کون نگاه دارند تا آنچه در مجاری از سنگ و ریک محکم شده و پس پدید بخیزد
 به سهولت جدا شود و نهاده آن مجز بر موضع آفت و جذب کردن مواد مجز
 محل آفت مفید است اما باید که شون نگیرند زیرا که هر دو همین جذب فقط
 و اگر در جمع و الم شند و باید و علیل بی طاقت شود از جمله مخدرات باید
 و از ضعف بقوی رجوع باید کرد و مثل آنکه نیم با شیره خشی مثل افندیه سفید
 باید کرد **مختصر است مسکن الم** و اگر باین تدبیرت کین نیاید از پشه یا
 فله نیای روزی هر کدام که موجود باشد بعد از با قلی یا بخودی بر بنهار باید اختیار
 کردی و فوق این دارو باید که هیچ وجه ترشی و آب سرد نخورد و نه آب
 را در شکم در آن علت تاثیر بسیار است و هر حکما این علت است حکما
 یا به علاج بخوردن و دونه که بر زاننده سنگ و ریک است باید که در او از آن
 که بسیار حرارت دارد و اجتناب باید نمود تا لطیف ماده تجلیل شود و غلیظه

در کتب

در دشت زرگی

در دشت زرگی

نشود بیان آنچه گفت **حکایت** و از او دید که گفت در پاره سنگ
 و یک است اختیار باید کرد و آنچه مناسب بود از آنجا است که چنانچه
 و تخم خیار بن و تخم خربزه از هر یک هفت مثقال و تخم شلغم سه مثقال
 تخم کرشم و بادام که در آن هر یک دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و در
 خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در شربت مسکن سیاه بازوی
 هر که دم که یافت شود هفت مثقال و غذا بخورد و آب بنشیند و معطر
 و اندک از خمر و **دوی** و **دوی** که در زیر آید سنگ و یک است
 اما بوقت عدم حرارت باید داد و خنطی تا در در دو مثقال و عقاب
 و تخم خربزه و تخم کرشم و دو مثقال هیچ که که در هر یک است هفت مثقال
 بر سر بخت فی از بر سر و در حوضه سر که آب است و دو مثقال از نخل از هر یک دو
 مثقال مجموع ادویه را کوفته و بصل صاف بقیه کفایت آید و در
 کرده و در ظرف نازک بگذارد نگاه باید داشت و اگر ظرف چینی باشد باید
 بر سر بود و بعد از غش ماه مقدار خوردن ازین معجون یکدنگ نیم است
 که رنج مثقال میشود و بعضی اظهار دادند این معجون درین طایفه
 و نام کرده اند از جهت آنکه موجب زیاده ای در حرارت است در مزاج
 و چون و اینها موجب قرحه است در مشام بواسطه حد که در دماغ
 اول باید که در مزاج حرارت بغایت کم باشد و مواد تجوی در مصلحت
 آفت بسیار باشد **معجون حبه الیه** و معجون حبه الیه و که موافق از
 برای همین مقصود است که هر اختیار باید کرد مقدار که مثقال در شربت تخم

در
 این
 معجون

است و در این و یک که حرارت بسیار
 از این معجون تخم خربزه و تخم کرشم و دوی
 و یک که در دماغ و در حوضه سر که آب است
 تخم خربزه و تخم کرشم و دوی که در زیر آید
 بر سر بخت فی از بر سر و در حوضه سر که آب است
 و در ظرف نازک بگذارد نگاه باید داشت

در
 این
 معجون

که تخم خیار بن و تخم خربزه است از هر یک هفت مثقال و کاه بی جواب
 از بادام و تخم کرشم و تخم کرشم از هر یک دو مثقال باقیه هفت
 مثقال اول و در آنجا که بکرات مذکور شده طبع کرده صاف باید ساخت
 و قند مذکور و معجون مذکور و در آن خلط کرده و تخم کرشم بر نهاد باید آید
 در بر محاسن کرده و مشام در روغن عسرب باید باید در روغن بابونه و حبه
 مذکور شد باید این بر آن موقوف است و این در در و در آبهای که در آن
 مذکور سابقا طبع کرده باشد شستن نفع طبع دارد و **ساقین روغن**
 و در روغن ساقین روغن عسرب برین وجه است بویست هیچ که در آن
 در روغن و ساقین از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را در شربت کوفته
 بر این روغن باید در روغن کینه و کینه بویست روز در آفتاب در شربت باید
 گذاشت و بعد از بویست روز در روغن از این ادویه صاف ساخته و در
 زنده در آن روغن انداخته و غوطه داده باز بویست روز دیگر در آفتاب باید
 نهاد و تا بکمال رسد و در شربت و صحن تنک باید نگاه داشت و بوقت
 تخم کرشم بر مشام و محاذی کرده باید باید و اگر چنانچه سنگ ریزه که مزاج
 است در موضع خود ممکن باشد و حرکت نکند علامت او در روغن
 است و بقره سازند و در هر که علیل اصلا خواب غرق اند کرد و درین
 علاج با دوی قوی الودیر باید که مثل تخم زردک و آنچه سابقا مذکور شد
 و اگر چنانچه سنگ در محل خود ممکن نیست و حرکت میکند علامت
 او آنست که اطمینان فضا عظمه زیاد میشود و باز نسکین مر باید علاج درین

در
 این
 معجون
 در
 این
 معجون
 در
 این
 معجون

در
 این
 معجون

صورت خورده و جلالت از پر سیاوشان دو متقال و نوبت و انگلی
 الک و باد میان و نیم گرم و در یک از هر یک دو نیم متقال و نوبت سفید
 متقال اول و دوم را بر کوبه مغز لطیف باید کرد و صافی ساخته و قند آینه
 نیم خیارین و شیرین نیم خربزه و از هر یک معقت متقال آینه نیم گرم
 باید که امیدن و قند آینه و آب گوشت مرغ یا طبعی و کباب یا گوشت
 با شیر و مغز نیم معطر باید بود و در آنش اندکی در جینی و باد میان و در
 انداخت و جادوس که قوتی با شد گرم که باید بر محل وضع نهادن یا
 اسفنج که آینه کرده است بزبان عوام باید بکاید و در آب گرم تر نشسته
 بر محل موقت باید نهاد و باید در سخن مناسب این علت فواید و محال
 باید نهاد و در وقت محلش روغن یا بونه و نوبت و صداب و زین و کباب
 و خیری و سوسن آینه که در هر یک از اینها چندید است اندکی آینه و کباب
 بر محل موقت باید باید و خورده و تر یا ق قاروق یا مشر و دلیق و سوسن
 سنج یا هر کدام موجود باشد مقدار یک گرم در جواب باد میان یا بونه
 و مقدار باد میان دو متقال است در قدری آب یا شیرین کرده و صافی
 و معقت متقال قند سفید آینه نیم گرم باید آینه امیدن و اگر بایست
 و تدبیر نه گوره نجات و خلاص حاصل نشود و دوباره در تغذیه سنگ
 تا شری نباشد بسبب طراست سنگ **برون آینه سنگ** و علاج آن
 بعد از تحقیق سنگ مشک کردن است از عرق مثانه و پهلون آوردن سنگ
 و بعد از آن با دو یا یکی بر جرات نهادن تا قرحه بزودی منحل شود و محلول

دیه خاوص
 سیم سوسن

صورت سوسن
 سوسن

در کباب

درم که

در کباب شود و حاوی آورده است که جو الی در شیر از باین طبعه مبتلا شد
 و هر چند اطباء از زمان در معالجه او اهتمام کرده اند هیچ و دواهی علاج یافت
 عاقبت الامر حراج او را از پیش کردن مثانه مشق کرده و سنگی بر
 آورد و سنگ که بوزن تهل متقال بود و بعد از آن وضع مشق را بر هم نهاد
 کرد و در سنگ بدنی از آن مرض مملک متقال یافت **معالجه ریک آینه**
 و علاج ریک در کرده و مشق مثل علاج سنگ و سنگ نره است غایبه ماند
 الباب معالجه در آینه و چاره مدده قویه نباید کرد **مقال ۸۷ در بیان**
اورام کرده و درم کرده و خالی ازین نیست که موی است با صفر آوی
 و علامت او تب است و تشنگی محکم و سوزنک و حدوت در دهن و جوی
 و گاهی فی حرقه الصفرا و گاهی حدوت اشتراط عقل که مراد برین عقل
 و حواس است و بافتن حرارت که جانب کرده و ارم و علاج درین
 مقام ابتدا بقصد باید کرد از پاره سلیق بشرط قوت و طاقت و اخراج
 بعد از آن با حبس بخورده و جواب هر صبح از عتاب ده عدد و غلب
 سه نیم متقال نیم کاسنی دو متقال و غذا اما الشیر بر روغن بنفشه
 خشخاش و درین ما الشیر باید که از عتاب و پستان انیلو و بنفشه
 بقدری کافی و علاج و یا هر صبح از جواب از شربت بنفشه یا شربت خشخاش
 هر کدام که یافت شود معقت متقال با لعاب اسپنخول سه نیم متقال
 و لعاب دانه بهی معقت متقال هر دو هر که عادت است در قدری آب
 کرده باید آینه امید و باید که اسپنخول را با کوفته در شربت اندازند

بیموی یا صفراوی علامت است
 با قوت است به جلد و عروق
 از قوت از قوت موی معین

بیم موی یا صفراوی علامت است او در با قوت است با قوت
 با قوت است از قوت موی معین است و تب نیز محقق
 و این تب تبی قالی است و بسیار و کاه موجب اختلاط و پریشانی عقل
 نیز است و سودا و رنگ زبان و اختلاط عاده و حرارت بعضی از این
 قادر و در سوختن بسیار و در شانه و کاه و با وجود این است اجتناب بول
 نیز می باشد و کاه اجتناب بر این نیز و علاج است از باطن
 اگر قوت داشته باشد و سن و وقت و با او نیز موافق باشد
 و خوردن جلاب هر صبح از نمک دو نیم مثقال تخم کاسنی و دو مثقال
 ده عدد و قند سفید و در پنجین صاف از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را
 چنانکه رسم است طبع کرده و صاف ساخته و قند و در پنجین در و آینه نیم گرم
 اختیار کردن و غذا و آب آشامیدنی را در شربت بنفشه و در پنجین
 باید خوردن قدری صاف و موعود و جمع را بر و عن بنفشه باید باید و بر کل
 نشانه آب نیم گرم که در آن بنفشه و پوست خشک شاش چوب سفید باشد باید
 ریخت و اگر میسر شود علیل را در ابی که در بنفشه چوب سفید باشد و در پنجین
 و در شکان باید نشاند و در شانه از بنفشه و قند و قند و سفید
 یک یک غلظت آب یک کاه و آب یک هفت و در شانه و در شانه و در شانه
 و در شانه بنفشه با دام خلط کرده بر شانه نهاد باید که در **اجتناب بول**
 علت اجتناب بول شده باشد به علاج آنست که در شیر و این سه گرم
 خرد شده باشد از هر یک هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول و در شانه

بیم موی یا صفراوی
 با قوت است به جلد و عروق
 از قوت از قوت موی معین

حصی

در قدری آب شیر که شکر است وقت مذکور و آینه باید اختیار
 کرد و از نیم که در وقت مثقال مغز تخم خیار بنفش مثقال مغز تخم خربزه
 که یک و نیم خرد و نیم مثقال تخم خربزه و نیم مغز تخم خربزه و در شکان
 از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را در کوفته و نیم مثقال در شربت بنفشه
 و یا شربت خشیان است مثقال و اندک نیم گرم بر نهارد باید اختیار
 کرد **نمک** و بر محل نشاند از این ادویه و با یکدیگر و بر یک کسره تازه اگر و قند
 و اگر کسره بنفشه با مغز نان میده و شربت یک حل کرده نیم گرم باید نهاد و اگر کسره
 و در حامل شود علاج درین حین خوردن تخم مرو و تخم زعفران است از هر یک
 دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول و نیم مثقال تازه اگر و قند
 آب که کافی باشد انداخته و قند آینه اختیار باید کرد یا جلاب از شربت
 هفت مثقال و لعاب تخم اسبغول دو مثقال در قدری آب که کافی باشد
 انداخته و قند آینه اختیار باید کرد غذا و شربت بنفشه با مغز بادام و کوفت
 مرغ و چوب باید داد **آب زرد آینه** و علیل را در آب زرد آینه نشاند که
 تب مثل تب و خطر و خبازی که در آب آن معجزه در شکان است و بر سیاه شدن
 و اکلیل الملک شربت و حله و تخم زعفران چوب سفید باشد از هر یک قدری
 و مسادی یکدیگر **نمک** و با غلظت و در شکان از این ادویه که بنفشه خشک
 و در و کسره و در و شکر که حی است سیاه از شاش خرد و در و در و در
 کند بسیار باشد و گرم و خشک کرده و تخم زعفران و بادام و اکلیل الملک و قند
 معجزه در شکان از هر یک یک کف دست مجموع ادویه را در کوفته و با پیله

در قدری آب شیر که شکر است وقت مذکور و آینه باید اختیار
 کرد و از نیم که در وقت مثقال مغز تخم خیار بنفش مثقال مغز تخم خربزه
 که یک و نیم خرد و نیم مثقال تخم خربزه و نیم مغز تخم خربزه و در شکان
 از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را در کوفته و نیم مثقال در شربت بنفشه
 و یا شربت خشیان است مثقال و اندک نیم گرم بر نهارد باید اختیار
 کرد **نمک** و بر محل نشاند از این ادویه و با یکدیگر و بر یک کسره تازه اگر و قند
 و اگر کسره بنفشه با مغز نان میده و شربت یک حل کرده نیم گرم باید نهاد و اگر کسره
 و در حامل شود علاج درین حین خوردن تخم مرو و تخم زعفران است از هر یک
 دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول و نیم مثقال تازه اگر و قند
 آب که کافی باشد انداخته و قند آینه اختیار باید کرد یا جلاب از شربت
 هفت مثقال و لعاب تخم اسبغول دو مثقال در قدری آب که کافی باشد
 انداخته و قند آینه اختیار باید کرد غذا و شربت بنفشه با مغز بادام و کوفت
 مرغ و چوب باید داد **آب زرد آینه** و علیل را در آب زرد آینه نشاند که
 تب مثل تب و خطر و خبازی که در آب آن معجزه در شکان است و بر سیاه شدن
 و اکلیل الملک شربت و حله و تخم زعفران چوب سفید باشد از هر یک قدری
 و مسادی یکدیگر **نمک** و با غلظت و در شکان از این ادویه که بنفشه خشک
 و در و کسره و در و شکر که حی است سیاه از شاش خرد و در و در و در
 کند بسیار باشد و گرم و خشک کرده و تخم زعفران و بادام و اکلیل الملک و قند
 معجزه در شکان از هر یک یک کف دست مجموع ادویه را در کوفته و با پیله

بیم موی یا صفراوی
 با قوت است به جلد و عروق
 از قوت از قوت موی معین

چنانکه رسم است طبع کرده و صافی ساخته و هفت مثقال قند سفید بآن
 نیم گرم اختیار نماید کرد **العابات نافعه** و در بعضی اوقات لعاب بخیول
 یا لعاب دانه بوی هر که رسم که حاضر باشد هفت مثقال هفت مثقال
 قند سفید و قدری آب نیم گرم باید خوردن و گاهی بوقت سوختن بخوری
 اجلیل در سورخ آن شیر عود است را با لعاب دانه بوی یا لعاب بخیول
 باید چکانید **نقطه** و غده گاهی آن که از آرد عیده و شیر و مغز بادام و روغن
 بادام بخفته باشند و اندکی قند بآن آمیخته باید خورد و غده از گوشت باید
 است که از روغن بادام نیز مناسب است و اگر سبب حرقت نشاند و در غده
 بود که بواسطه آفت کرده و جراحت است با سبب آفت در مجرای بول
 و آن اسباب و علل است پیش که مذکور شد و احتیاج بیکداریست و اگر
 سوختن نشاند نیز می بول باشد و غلط بود فی علل است آن حرارت مرطوب
 و ناریه قاروره و سبب یاری تشنگی و علاج آن خوردن جلاب هر صبح
 شربت بنفشه هفت مثقال و قدری آب بر نهاده و غده را با شیر بادام
 بنفشه و بادام و روغن بادام شیرین و اگر ما آتش و در روغن بادام و اجلیل مکروه
 شمارد و طبیعت او اقبال نماید غده ماضی مقشره و شیر که مغز بادام باید
 داد و اگر با حرکت بول او در آید این دوا استعمال نماید که در بطور نقل
 داده و در شکر که یک شبانه روز نهاده و دو مثقال نیم سعه و کند را از هر یک
 یک مثقال نیم مجموع را کوفته و در زین جلد و دو مثقال در آب آشکران چهار
 ده مثقال حل کرده باید داد **باب** **سیوم در بیان امراضی**

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در

بعضی مختص بر حال است بعضی بر این نیز مشتمل است بر مقامات
مقاله در بیان امراض نفیبه و احلیل و امراض
که مختص بر مردان است و مراد از اینها آنست که مناسبت در
 در این امراض در مردان است یعنی درم خبیبه و درم او یا عار و موی است
 یا عار و موی و درم است او در رنگ زرد و حرارت مزاج است و موی از
 محل و درم تشنگی بقوت و غلظت نیم مقدار درم و زردی رنگ بول میل
 او اگر و موی غلبه باشد و علاج او قند است از با سلیق و مغز خرم
 می قوت و واجب من و فصل و عادت و بخوردن جلاب هر صبح
 غلاب و آغوی سیاه از هر یک ده عدد و قند سفید و زنجبین صافی هر یک
 هفت مثقال و لعاب و آغور و در مقداری آب طبع کرده صاف نماید
 و با خن و قند و زنجبین بآن آمیخته نیم گرم بر نهاده باید خوردن و غده را
 است و با سلیق و مغز بادام و علیل را از هر کوشی که باشد
 و از این شیر نهاده بر نیز کردن واجب است و بر قنطیر و خبیله از آرد
 جو و طحالب بایب کشیده زخم را باید کرد یا آب برک غیب الشعاب یا هر دو
 آب اگر علت بقوت باشد یا آرد و من را با آب غیب و یا با آب کاسنی
 و یا با عرق کاسنی و یا با عرق کاسنی نماید کرد یا خرقه در سر که و کلاب
 و آب کشیده ترا عشته کرده بر محل درم باید نهاده و در قنطیر طحالب
 نوک باید کرد یا قند من خیار و شیرین و یا شیر خشک و زنجبین بمقتضای علت
 کثرت ماده و در عرض از هر یک هفت مثقال و قدری آب گرم حل کرده

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

در امراضی که در
 در امراضی که در
 در امراضی که در

آنچه باشد بار و خن بادام بار و خن گنج شیرین **باب نهم** **نصف تمام** **نصف**
 و کربس نقصان باه ضعف تمام بدن باشد و قلت غذای او علامت او
 و از غری بدن است و زردی رنگ روی و رفت مینی و علاج درین مقام
 بدن است بخدای مقوی بدن و باد و بخود بدن جیب هر صیغ درین سبب
 وقت سینه و کلاب از هر یک مفت متقال غرق کا و زین شیرین متقال
 مجروح را شربت ساخته باید اختیار کردن و غذا مارا الله باید داد و و قلیهای
 از او و یا حاره اندکی باشد و زردی و نخود نیز باشد اختیار باید کرد و گوشت
 آن قلیه مثل بره و بط و مرغ فربه باشد و اندکی دارچینی نیز در آن باشد و یا زرد
 نیز درین تدبیر نیکوست **بیان معالی نافع** و بهترین علاجها
 این مرض را دراخت معتد است بعد از خوردن غذا و در آمدن حکام بعد از
 غذا و خواب نیز بعد از صوم غذا درین تدبیر دخل تمام دارد و خوردن زردی
 و مغز جو زعفرانی با قند درین باب بسیار نافع است و هر روز از صبح تا
 که او را ماده الحیوة می نامند که متقال بر نماری باید خوردن و این تدبیر در هر
 که سبب برویت و رطوبت باشد بهتر است و ضعف متقال و خلل
 در فصل اخیر کتاب در بیان بعضی ادویه که مذکور خواهد شد است
نصف نافع و منجوز دیگر که درین علت بسیار نافع است اینست
 سفوف و قلع خشک یعنی بویسند باغی و خزینه الشهاب از هر یک و قلع
 شفاف و با قلی خشک و مغز پنبه دانه از هر یک چهار نیم متقال نیم گرم
 شلغم و زرب و حلیون از هر یک سه متقال نیم گرم بپاز شش متقال و نیم گرم

و نور است آن

این تدبیر در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است
 و در هر دو مورد مذکور نافع است

نیک گوشت و جسته و مد و وزن تمام او و در محل صافی آمیزند و نیک غلط کرد و در ظرف
 چینی با سبک نیک که پدید داشت و مقدار حاجت بوقت خوردن بر نماری ازین
 یک متقال نیم است **بیان نفع سبب دوت** **الات مینی با و اگر سبب درین علت**
بر دوت **الات مینی** باشد علامت او سردی مینی است بوقت بیرون آمدن
 و علاج درین جواب است هر صیغ از کافور و صلی سبز و متقال با شربت
 بخوبی وقت متقال نیم غلط کرده با مقدار آب که کافی باشد تربیت داد و این
 باید کرد یا هر صیغ از تخم بزرگ برورده یا متقال برورده از هر کدام که حاضر شود
 متقال تناول نماید کردن و ازین سبب که غلوای زردی که بقند یا صلی کهنه باشند
 مقدار پانزده متقال بر نماری متوال خوردن و غذا نخورد آب با شربت مغز نیم
 معطر و یا دیان رومی را شش باید انداخت و نخورد آب اگر گوشت مرغ و یا گاو
 طبعی و در این باب بحث و در چینی اندکی در آتش انداخت و زعفران نیز در
 غذا اگر گوشت شمای مذکوره ملطبخ و باید کردن و ادویه حاره مثل دارچینی و زردی
 و زعفران از هر یک اندکی در آن باید انداخت و ترکیبی دیگر که مقوی باد
 برای او اینست که آن العصاره نیم گرم و زیت روشنگ که در خر اسان در
 بنفشه بپویند و نیم گرم زردی و نیم شلغم و نیم جرجر و نو دوری مرغ و نو دوری سفید از
 هر یک سه متقال نیم غلط و متقال شفاف دو نیم گرم و نیم گرم سبک یک متقال
 نیم مجموع او و پیرا کوفته و جسته و در وزن تمام او و پیرا صلی مصفا با آن
 و نیک بهم خلط کرده و در ظرف چاک نکند باید داشت و مقدار خوردن ازین
 منجول بوقت حاجت از نیک متقال تا دو متقال است **بیان نفع سبب دوت**

نصف نافع

نصف نافع

آلات معنی **باب** و اگر بسبب نقصان باه حرارت قوت
و مجاری معنی باشد علوات آن سهولت دفع است بوقت بیرون آمدن
معنی است نزول غلظت او و علاج خوردن جلالت هر صانع در سنگین
هفت مثقال و کلاب هفت مثقال یا از شیر و خر و عیت و در نیم مثقال
باقی سفید هفت مثقال اندک کلاب ترش اود در نهما را خنک باید کرد
و یا از دو و کاوی مقدار یک رطل که نو و مثقال باشد اختیار باید کرد و
آتش زدک باید و او را گوشت بزغاره گوشت مرغ یا مرغ جوجه هر کدام
شود و جوایج آتش شش مشمر و خنک و منقش باید ساخت و او را باید حار
نباید و آتش انداخت و بر همین قیاس اگر بسبب رطوبت باید بوقت
آلات و مجاری معنی باشد در رطوبت میل افزیده و اسهال و او را باید
باب است باید کرد و در رطوبت بجانب رطوبات میل باید نمود **باب**
انجرب **کک جماد** **باب** و اما اگر بسبب نقصان باه ترک غلظت و در رطوبت
جوامع است که این نیز سببی از اسباب نقصان باه است و در
او قوت التفات لغت است و نه نیم شش موجب و علاج او
در افزیده است باین طریق که اگر غذا کمتر بخورده باشد پیشتر خوردن
انواع کن نیز شروع کند الا آنها که حوصت بسیار باشد که ترشی بسیار
و با قوت را درین علت حضرت بسیار است که بوقت حرارت مزاج
نافع و مالیدن روغنهای ملایم این مقام مثل روغن سوسن و روغن کنجد
و روغن کرکس و روغن بلسان و روغن با بونه و روغن قسط و روغن زیتون

در رطوبت
در حرارت
در خشکی
در سردی
در غلظت
در رقیق
در اسهال
در یبوست

باید مالیدن و در او روغن مثل شولجان **نافع** و در افزیده گوشت ماهی تازه
بر این کرده باید گوشتید و درین علت شکر و بجز با قند یا با عسل بسیار
موجب است **روغن** **مالیدن** **نافع** است و خوردن مغز بسبب و صلوای
پسته نیز مقوی باه است و علی هذا القیاس فندق و چهار مغز و روغن اینها
درین مرض نفع طبع دارد و در زده تخم مرغ نیم پرست نیز فایده ای است و در
کردن اسهال باین روغن نیز بغایت مفید است و روغن باین سیزده مثقال
و علتش که مراد باین انگور است و چند بیدستر که تری قند ز قندی را مانند
یعنی باید شک آبی از هر یک دود انگ مثقال کوفته و پنجه در روغن بکوبد
کرد و بر رقیب و بر کرباید مالید **چنان** **انجرب** **نافع** **باب** و اگر بسبب نقصان
باه ضعف و از است و در نقصان او اول علاج دل باید کرد با فزیده و اسهال و او را
مغز و کرکس چنانچه سابقا در امراض قلب مذکور است و اگر چنانچه ضعف معده یا
ضعف کبد باشد که اول شروع و معالجات او باید کرد **کک** **باب** **عدم**
نافع **باب** و اگر بسبب عدم حصول نفیج است که باعث شهوت بوقت اشتیاق
باید و او را باید کرد که مقوی و موجب نفیج است مثل نخود و مثلغ و
نخود و بیاض خام و امثال اینها و اگر چه از برای حصول شهوت که مرتبه حیوان
است خوبتر از فزیده که موجب آن شود مذکور شد اما بواسطه این افزیده
و دیگر تارت می شود و زیرا که بیاض خام بسیار خوردن موجب غلظت و بصر است و تناول
افزیده نفاذ بر دوام موجب استغای طبعی است و از چیزهای که معرفت
بسیار در از او در حارة سداب است و از او روغن بارود تخم کاهوست و نیکوتر

بانه مالیدن و در او روغن
افزیده گوشت ماهی تازه بر باد
کوبیده و درین علت شکر و بجز
عسل بسیار است و در روغن
فندق و چهار مغز و روغن اینها

در رطوبت

قدری آب ترش داده بر نهام باید آتش امید و اجواب از غنای الوی
 سیاه و الوی کوهی هر یک بخانه عدد و عمر چندی است متقال در
 زرد شکسته و زرد متقال و انار و انار ترش است متقال مجموع در هر یک
 کان آب سرد باید کرد و یکشنبه روز باید گذاشت و ازین مجموع به هر بیماری
 و پنج متقال در آب و شربت متقال آب غوره و پنجه بر نهام باید خورد و غذا
 غوره یا عدس در سرکه پنجه باید داد و خوردن دو عی که روغن کش گرفته باشند
 نیز بسیار نافع است **در مری که قطع شهوت جماع کنند** و زخمی که قطع
 شهوت جماع کند اینست تخم خرقه و تخم کاه و تخم سداب و کشمش و تخم
 از هر یک دو متقال نیم کوفته و پنجه و آب سداب خمر کرده و در صندل
 ساخت هر یک دو متقال و بوقت حاجت یک قرض در وقت متقال
 آب غوره حل کرده باید خوردن یا آب ریوج یا آب انار ترش و در وقت
 که موجود باشد هفت متقال خلط کرده بر نهام باید آتش امید **طی**
 و میازی کرده را بجنه ان کلاب و اندکی کافور طبر باید کرد و بر بلای ای یک
 بید خواب باید کردن **بیان آنچه سبب آن فتنه علی باحمد و اگر سبب**
 جماع حدت منی باشد علامت او سرعت نزول اوست با حرقت و
 وحدت صدق و علاج او خوردن جلا است هر صبح از مسکه بپاشد
 متقال و یا از شیر خرقه شیرده متقال و یا آب زرد الوی خشک مقدار
 سی متقال باید داد و خوردن کاه و دو و تخم روغن گرفته کاه گاه
 نافع است و غذا آتش عدس یا دوغ پنجه باید داد و **در آب سرد و غوطه زدن**

و یا سکنجبین
 و یا سیاه و سیاه
 و یا سیاه و سیاه

نافع است و در آب سرد غوطه خوردن در فصل تابستان بسیار نافع
 است هر روز بقدر قوت می باید که سبب غوطه خوردن جماع نیز نباشد
سبب نافع و سبب قطع شهوت جماع که بقریب کرده است نافع است
 زیرا که او را خانی می بخیزد است در قطع شهوت باه **بیان آنچه سبب او حکم**
 و اگر سبب شهوت جماع و طبعی او به طور حکم باشد که عارض او عیبه منی شده
 و در یک طبیعت بدفع موزی بطریق جماع میکند و آن موزی از ماده حار
 واقع است مثل صفرا و دم و علامت او آنست که هر چند جماع میکند این
 علت زیاده تر میشود و و شرارت او بیشتر ظاهر میگردد و گاه جنات که بعد از
 فرقه جماع در در محراب او محل منی احساس میکند و علاج درین مقام خوردن
 هر صبح از غنای ده عدد و نیلوفر و دو متقال نیم و قند سفید هفت متقال
 اول او به در قدری آب یا آتش طبع باید کرد و صافی ساخته و قند بآن
 آتش نیم گرم بر نهام باید اختیار کرد غذا باشد و بیشتر مغر باید داد و باید
 و یا در غوطه یا آتش ریوج و انار و انار باید داد و اسهال طبیعت
 حلیله زرد باید نمود و اگر چنانکه علامت خون پیشتر باشد علاج او فصد
 است از با سلیق یا شکر البید که اکل است و تقبیل در غذا و در اکنه
 بارده نشستن و خوردن جواب از شریت نیلوفر یا شریت غوره یا شریت
 عدل هر کدام موجود باشد هفت متقال **بیان آنچه سبب او فتنه**
 و یا آنکه سبب در کثرت وقوع جماع حصول بسیاری نفخ است که از اسباب
 قوتی این فعل است و سبب حدوث نفخ خوردن غذا نیز نفاخته است

و یا سکنجبین
 و یا سیاه و سیاه

و یا سکنجبین
 و یا سیاه و سیاه

مؤلفه است و سودا و اعلا است او شده نفوذ طاعت انقدم اسبابه کور
 و علاج او خوردن زرد و اوید کاسه راج است مثل زین و بادیان
 و کور و او انیسون و یکسیر و زنجبیل و مصطکی و کندر و انشال اینها آنچه بود
 نقش را دور کنند و برانند مثل تخم سداب از هر کدام که موجود شود و از هر یک
 دو مثقال تا چند سفید هفت مثقال ترتیب داده باید خورد و غلظه راج
 باید خورد و اگر مبتلا با این تشویش را در بدن ماده سودا غالب باشد باید
 که شربت باد نخبه به هر صباح هفت مثقال در سه قاشق آب شربت
 کرده بر نهاده اختیار کند و غلظه راج و آب با شیر و مغز تخم معطر خورد و اگر ضعف
 باشد گوشت مرغ نیز در آتش اندازد و تنقیه بیدن از غلظه سودا و بلغم
 انیسون و بادیان و کور و زنجبیل و مصطکی و کندر و انشال اینها آنچه بود
 سفید هفت مثقال اول سنار در قدری آب با قاشق طایفه طبع باید کرد
 و صافی ساخته و وقت و بچون نخج را در آن حل کرده بوقت صبح با شربت
 فصل اختیار کند و تا نیم روز یا بیشتر هر نماید تا عمل دارو منقطع شود
 بعد از آن هفت مثقال قند سفید یا و یک مثقال تخم کاج و راج و زرد
 قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و آتش بر بزر را در روز دارد
 بوقت عصر باید اختیار کردن چنانچه قانون علاج است و الله اعلم
مقاله در بیان منق و تفتیک که از امراض روده اعضا تناسل
 است بعضی خصیه و یا مافوق او از آنچه معدود از امراض او میشود و مایه
 دانست که اگر سبب حدوث منق الفتاح و اتفاق او باشد که

این
 سواد غالب
 بلغم

از پوست شکم است علاج او مشکل است بلکه علاج پذیر نیست **در بیان منق**
فتق و در اول فتق کشاده شدن مجاری است و باید درین بوقت شکم و زرد
 آدن را در ده و شش و مثقال آن در کسب خصیه اگر در مجرای او باشد و این
 بجز است از آن که باور روی فرو آید **در بیان یکرب رطوبت**
 اما اگر سبب او رطوبت رطوبت خفیه است علاج او خوردن جلاب است
 بکر و یا نیر و هر یک دو مثقال قند سفید هفت مثقال چنانچه مکرر باید کرد
 شده ترتیب نموده بر نهاده باید خوردن و یا هر صباح کورش کند و شربت
 کورش نیز هر که کم حاضر باشد مقدار یک مثقال بر نهاده باید خوردن و غلظه
 و یکسیر و زنجبیل و مصطکی و کندر و انشال اینها آنچه بود
 باید انداخت مثل نیره و بادیان و کور و زنجبیل و مصطکی و کندر و انشال
 یا در روز و در آتش باید کرد و اگر رطوبت و باد بسیار باشد از هر دو
 استعمال کرد و مطبوخها از گوشت مرغ مناسب است یا با زرد کور و کاکر
 بچون انیسون و بادیان و کور و زنجبیل و مصطکی و کندر و انشال اینها آنچه بود
 امراض و جوهر سرد و زرد و پوست انار و تر و باقی باید کرد و اگر رخاوت رطوبت
 بسیار باشد جفت بلوط نیز درین ترکیب زیاده باید کرد و اجزای او
 باید که برابر باشد مجموع را کوفته و بخت و باب مورد در باب مورد
 جوشانیده باشد و غیر کرده بر محل علت نهاد باید کرد **در بیان علل نزول**
 و اگر سبب منق نزول معالجات در کسب بخت و باب مورد در باب مورد
 قانده و علل است او اینست که اگر علل بر قضا بخت و بابی او را یا اگر علل

از هر یک در انتقال و کفنه علی هفت مثقال اول او در بطریق مذکور و باقی
چون کرده صاف بالور است و کفنه آینه نیم گرم بر بندل ازین را بدو و و غدا
از مطبوخها و قلبهائی که در ایشان از ادویه و مجفقه و طبوبات باقی
است و مانند برین بل که او مشترک است میان استغای ذوق و
از راستی که زن او غطره عظیم است و اگر منقضم است و اگر سیاه و
نانه و چهار موضع فتنی از سر کین خروارده جو باید که از خاکستر خوب خنک
تک که در آن منقبض پخته است و بلوط اجزای محمد پوزن برابر کوفته و
و آب خمیر کرده بر موضع علی باید نهاد و بار و فتن ذیبت و روغن زیتون
هر یک قدری و اندکی چند پیدستر که بنبرکی او را و فتنه و قمری می نهند
و مرکبی و بوبره ارثی در وصل کرده بر محل فتن باید مالید **مقاله**
در بیان اثر هفت که از جمیع علل مختصه زنان است و در بطریق مذکور
است و از جمله سیلان و آب پیار آمدن است و اگر سب حدود است
بسیار جی خون در بدن باشد و امثالی خون و در بعضی علامات او قوی
بدن علیه است و ظهور آقا خون در ریشه مثل سحر خشم و در بعضی
که کمابیس خون و درم اعضا و صفت عاجز در عقب سیلان و عدم
حدوث زردی در ریشه و ظهور و فتنان در دل و درین مقام چنان
نیست که از کله غشی بخانه و افراط و اسراف در خون واقع شود و اگر
باید است و در اول حدود این قسم را علاج فصد است از با سلیق
و اخراج کردن خون بقدر موت و لطافت و واجب و اگر میانه در جراحان

[illegible]

واقع شود یکی از طرفت جرس وضع میجو است و آن باید که دو باشد و منفصل
سینه علی بن مهرداد و جذب کرد و کمر را اما شرط کردن شرط نیست مقصود
ازین جذب نقطه است بجانب مخالف از خارج خون **فصل کمر را بخورد**
و من کمر را و کل یعنی از هر یک یک مثقال و رب بهی هفت مثقال مجموع را
با هم آمیزند علی بن مهرداد و سه قاشق آب حل کرده بیاشامد و غذا آن
ساق باید داد یا گوشت مرغ خانگی یا خورند جواب است از تخم سینه
الکلی یکان و تخم و جمع عسل از هر یک یک مثقال تفت داده و بر وزن کل
چرب کرده بی هیچ شیرینی همچنان فرو باید بردن **ادویه مسکنه** و داروی
دیگر مسکن این عسل باشد کلان رو کل از منی دیگر را از هر یک دو مثقال
چون تخم زرد فیه یکان مجموع را غیر تخمها کوفته و صمغ رائق داده آنگاه
جمله را با هم آمیزند ازین مجموع هر بار دو مثقال از رب بهی هفت مثقال
آمیخته باید داد و نهاده آن بمجموع بر ساق و جذب کردن و قصد صافن نیز درین
مرض نافع است **بیان فیه** و فرزند که برب مشکین چون شود ازین ادویه باید
باید ساخت اتفاقاً و لحظه آنکه نشکران که شقایقی می نامند و صفت او در معانی
سابقه مذکور است و گوشت روگزاز و خون سیاوشان و بازو و کاغذ سوخته اجزاء
هر چون برابر کوفته و چغندر و در آب برک مورد تازه یا آب مورد جوشیده
خلط باید کرد و باره بشم و یا آنکه را بآن نشسته کرده علی بن مهرداد
بر دو و **بیان فیه رقت خون باشد** و گاه برب در حدوت سیدان
رقت و حده خون می باشد و دلالت از زردی رنگ است و رقت خون

سایل و بسیاری تشنگی و تپش و زردی رنگ خون و سرعت خروج
 خون و تبش نفس و بد خلقی و بول و سوزاک و علاج درین صورت خوردن
 جلاب است هر صبح از رب می یا رب سب مفت متقال و باکلی از رب
 یا کل محتوم و صبح و عصری نفت داده از هر یک متقال مجموع او در بر گرفته
 و بخت و یارب همی یا یارب سب حلق کرده باید که علیک لبه یا با
 آب شربت کرده بخورد و غذای آتش زردک یا سماق یا بعد من و کوشش
 مرغ و شیر و مغز بادام بر بدن کرده باید و داد و **دانه** و او و یک قوطی زرد
 و سیلان طشت کند اینست و در سوخته که مراد کر باشد است و کل از رب
 داده و اقاقیا و عصاره لیمه الیس از هر یک دو متقال همه را کوفته و بخت
 و ازین ترکیب یک متقال در آب سماق یا آب برگ زرد ف یا آب برگ
 عصا الزامی که سرخ مرد است او را بقله الیمانی نیز می نامند و یا آب
 خرفه یا شیر خرفه هر کدام که حاضر باشد هست و دو نیم متقال مجموع را
 خلط کرده باید آشامید **بیان انقباض یک بافت** و کا با
 در سیلان خوف طشت انقباض و انقباض و در بدن خرق و حرکت می باشد
 و علامات او آنست که بسیاری آید با درد اندک و علاج او خوردن
 جلاب است هر صبح از قرص کلار و کل از ربی نفت داده از هر یک یک متقال
 یا رب بهر مفت متقال و غذای آتش سماق باید و او با کوشش مرغ و شیر
 مغز بادام نفت داده در آتش باید کرده و از او وید ملحو که سرک مفتوح را کم
 سازد و زرد ساخته باید برداشت مثل کند و مهر و زردت از هر یک دو

و قرص و یا قرصی که با زرد که امیر
 متا و بخت و یا قرصی که با زرد که امیر
 زرد و کل از ربی

و صبح و عصری
 و صبح و عصری

و صبح و عصری
 و صبح و عصری

متقال

متقال

متقال خون سیاه و شان و کل از ربی یا قرصی از هر یک یک نیم متقال
 الیس یک متقال نیم مجموع را کوفته و بخت و یا رب برگ مورد خمر کرده
 یا با آب برگ زردت و فرزند ساخته باید برداشت **بیان جلاب**
 شیان که خرس خون میکند و محرب است این نوع باید ساخت بازوی
 سوخته و شیان کورن سوخته و پورست میض سوخته و دانه خرماسخت و
 کاغذ سوخته و شیان صندسی سوخته و سرمد و کهر با و اقاقیا و دم الاغ و
 از ربی یا قرصی یکی ازین دو کل هر یک از اجزا بوزن برابر کوفته و بخت
 و آب غب الغلب خمر کرده و شافها ساخته بوقت حاجت بتدا بیان
 بلبله بخورد و در **متقال** **در بیان احتباس طشت**
 که مراد بسته شدن خون حیض است قبل از وقتش و سبب احتباس خون
 حیض که در رحم باشد علامات او نقل است و در در رحم و تب و علاج او
 است از با سلیق بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب هر صبح از رب
 ده عدد و سیاه و شان و تخم کاسنی از هر یک دو متقال و قند سفید مفت متقال
 اول او و برادر قدری آب مناسب بلج کرده صاف باید ساخت و قند کله
 بیان آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذاها مثل مقشر و یا ما الشیر
 شیر و مغز بادام باید و او و جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر یک مفت
 متقال بر نهار باید اختیار کرد و **بیان انقباض یک بافت** و کا با
 و کا سبب احتباس طشت قلع خون هر باشد در بدن و علامات او از ربی
 و شیان بدن است و زردی و بشره و تقدم حوج و استغراغات کثیره و

و صبح و عصری
 و صبح و عصری

و کشیدن شفت و تقب و علاج او خوردن جلا است و در شفت بسیار است
 هر یک هفت سال و کباب هفت شقال مجموع را خلط کرده باید خورد
موجات نافه و استعمال مفرج یا قونی و مفرجات قابضه بارده و دیگر
 در قریب و نیات برای چنین علل اجابت و تدابیر متعین شده است
 است و از آن در قریب و این قونی طلبند و بعضی از مفرجات و معالجات
 در فصل آخر کتاب مذکور خواهد شد اما الله تعالی **عز و جلاله** و قد
 خوردن از مفرجات از یک شقال تا دو شقال است بحسب اختلاف مشایخ
 اشخاص و این و حتی الا امکان علید مبتلایان مرض را از یک تقب
 و پنج باید نمود و حرکت نباید کرد و حمام مناسب باید رفت و با کمال
 هر چه تواند خون باشد باز اطعمه و اشربه و موجب از دیار خون کردن
 اختیار باید کرد **بیماری برب سردی مزاج باشد** و اگر سبب اجناس
 طبع سردی باشد که آن موجب غلبه مجاری است و عروق علل
 او سفیدی رنگ روست و بشره و نبض بطیر و حرکت و غلظ
 بول و سفیدی آن و بسیاری بول و سستی اعضاء بدن و نقل
 خواب بعد از خواب و سیلان آب و دهن و علاج او درین صورت
 خوردن جلا است هر صباح از تخم کرفس و بر دو بادیان و فواید دیگر
 که مراد کاکوتی است آن قسم وی که برگ او زیره است از هر یک
 یک شقال و نیم و کلفت عدس هفت شقال اول ادویه را در قدری آب
 مناسب بطریقی عادت معهود پنج باید کرد و صافی ساخته و کلفت مذکور

یا آن بختی بر نهاده اختیار باید کرد و غده اخنوخ آب با شیره مفرج تخم معصر
 باید داد و اگر گوشت مرغ خاکی و طبعی و کبک و دجاج و امثال آن باید
 و او بر بالای ناف علیل از ادویه حاره که موجب جریان خون طبع
 باشد که باید کرد مثل سیاه و سنبل و جیل که قافله صفار را نموده
 و حمام و قطع آن و در هر روز ببلان و جوز بویا هر یک از اینها با بعضی
 مثل و سیاه بمقتضای وقت و شده و ضعف مرض ملاخط گرفته و بختی
 جنک کوی بسیار نرم باشد و بر روی خرقه انداخته بر محل ناف باید نهاد
 و از جگر در او را طبع قوی باشد اینست فواید کوه و ابله که غره سر
 کوه است که اهل کوهند آنرا بر سر منامند و ابله را در کتب طبی می گویند
 نیز نامیده اند و سداب خشک و پوست حنظل و کندش از هر یک
 دو شقال مشک و دوحیه مجموع را نیک کوفته و پخته و بروغن زیتون حل کرده
 و قدری بنه یا بنه بآن آغشته کرده باید که علیل بخورد و بر دارد **و گاه سبب**
فروغی مغزی باشد و گاه بسیاری فرو سبب اجناس طبع سردی
 سالک و مجاری را ضعیف میکند یعنی خفت رده و علل است او ظاهر است
 سبب ظهور و سبب و علاج او قند است از مایه قند و اخراج خون
 بسیار بختی و شخص و قند و استعمال ریاضت باید کرد و اختیار
 تقب و کرسکی خوردن که بچین ساده هر صباح هفت شقال در قدری
 آب و غده اسباج باید داد اما بانی گوشت و مراد اسباج آتش سبک است
 و در شبها و آتشهای ترش درین مقام نافع است و نشستن در حمام

سردی مزاج

کوه

زیره

علاج

گرم چند انگه غرق روان شود و نشستن در آفتاب گرم تیزهین غرض
بغایت نافع است و بخوری که در او رطوبت کند ازین ادویه
مذکوره ترتیب باید کرد میوه سیاه و زنجبیل و عاقر قرحا و انفاق الطیب
که او را در خوشیج پنهانی اندازند و زیر آن خوشبوی است و خود و با
و کند از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته و بچینه جدا باید ساخت و
مجموعه بالا ای آتش باید نهاد و کانه سفالی که قعر آن سوراخ و بسته
بر آن مجمره باید پوشید و علیله مبتلا باین مرض را بر بالای آن بگذارد
تا بخار جسم او نرسد **مقاله ۹ در بیان عطر در بوی**
بار ناکر فتن است و بستان نشاندن زن و حصول آستان شدن چوای
و سبب عطر با سوس مزاج رحم است و این بر چهار قسم منطوقی است
اخلاط خون و صفرا و بلغم و سودا و یا در و در و مکث بر آن و عرق که در
است و این مانع است از وصول نطفه عجل تکون فرزند و قرار گرفتن
و مدت بلوغ و کمال او در رحم و چون بر مکث باشد هر چند بلوغ فرزند که
نطفه است بر هم و اصل شود بر دست موجب کثافت و جمود نطفه میگردد
و این مانع می آید از حصول مطلوب که وجود فرزند باشد و علامت این سبب
رقت خون طمست است و قنات او مملی رنگ خون و متفاوت بود
نبض مهلا است او و سفیدی رنگ بشرد و علاج او تبیدیل مزاج بر عینه
است و تنقیه بدن او **علاج خلط بلغمی** و اگر مزاج تشنجیه خلط بلغمی
باشد و بصورت هر صباغ جلاب از بادیان نیم کوفته و با در نجو یا در

وونقا خلطه قطعی است و مثال چنانچه رسم است طبع باید کرد و مایه ساق
و کلفت مذکور در آن حل کرد و نیم گرم بر نهما را باید ساخت و غذا نخورد آب
نیز نیم معطر باید داد و چند روز بر چنین جلاب و غذا اوست باید نمود
تا از نفیج در قار و ریه ظاهر شود **در بیان سل** و بعد تنقیه بدن بکشیج
که در بادیان نیم کوفته و سفید و مشید و طبع کرده باشد و مایه ساق
و بادیان رومی و نیم گرم کوفته و غیر ذلک از این در علاج مایه بلغمی و از این
دفعی در بصورت وید طیب متدرب باید اختیار کرد **در بیان مزاجات**
و درین علت از فرجیات نافع است بهر استن شدن باید که علیله خود بر کرد
و فرزند که موجب تشنج نیم و آستان شدن اینست زعفران و خود و سبب
یابی که در کمال پور است و سماق از هر یک ده درم مجموع را کوفته و بچینه
عسل آغشته و یک بر هم باید زد و بنید یا پست می گان آغشته کرده باید برد
باید که بعد از ظهر باشد در اقل سه روز متعاقب باید برداشت **در بیان**
در بیان و بعد از استعمال فرزند باید که شوهر با زن مجامعت کند فی القدر
تا امتحان قدرت باشد و دیگری که ازین اقواست الفخه خرگوش و زهره
ماهی و زهره شیر و بوزج برابر با هم خلط کرده پشم یا پنبه در آن فرو برده
لن بعد از ظهر و باکی در حیض خود بر کرد و اما مجامعت شوهر بعد از استعمال
فرزند شرط است و در پنبه مایه خرگوش تنها خواص غریبه عجیب حکمایان
کرده اند و گفته اند که پنبه مایه را اگر فرزند سازند البته بسر آید و اگر پنبه
را اگر فرزند سازند البته دشوار آید و این را موجب داشته اند **در بیان حاجت**

عطر

در بوی

در از بدنه

در بوی و در بوی

در بوی

حکایت از فرزند پادشاه که در جنگ
با یاران و دشمنان کشته شد و پادشاه
فرمود که در هر روز غوطه بخورد
و در میان آنکه در راه بود
که نقطه در میان خود را بپوشد

از گوشت بز خاله یا بره یا گوسفند مانتی باید کرد و آنچنانکه در طب است
و درین صورت استعمال حمام و دود است او باید کرد و در وقتهای شب
مثل روغن بنفشه یا دود در روغن نیلوفر یا غصه باید مالید و اگر سبب
علت کثرت رطوبت قرار نمی گیرد و مقصود که فرزند است حاصل نمیشود
و علامت او سیلان رطوبت است از رحم و ایدیه و بقیه پیکون فرزند
چون دوسه ماه میگذرد و بواسطه غلبه رطوبت می خورد و فرود می آید
درین صورت خوردن کلفتند قندی است یا سلی از هر کدام که موجود
باشد مقدار هفت مثقال در مطبوخ یا در نجیو یا در بایان از هر یک
مثقال در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته و کلفتند در و حل کرده
نیم گرم بر نهاده باید خوردن و قد آنقدر آب باشد که مغز نیم معصوم
در جینی و زعفران و گوشت مرغ و گوشت توفقی باید داد و متغییه که درین
موسسات مذکور باید نمود و از آنکه در شکم مثل قلیله و کیاب و کرکچ پاشان
و امثال اینها باید خوردن **در وقت دفع رطوبت**
از آنکه برین وجه ترتیب باید نمود و در وقت که از هر یک چهارده مثقال
مجموع او در هر یک و نیم کاف آب یا نشیوع طبخ باید کرد تا نیمه بماند
صاف ساخته هر روز ازین مطبوخ هفت مثقال و نیم نیم گرم ساخته از
قبل در رحم حفته باید کرد **در میان سقوط فرزند بواسطه عوارض** و گاه سبب
در عدم حصول فرزند رجب تن حاصل است از بلندی بیستی و حرکت
کیف کاشت و یا سبب اعراض انقباض است مثل غلبه رطوبت یا غلبه

از آنکه در وقت دفع رطوبت
باید سالیانه در میان از هر یک یک
در وقت دفع رطوبت باید سالیانه
باید سالیانه در میان از هر یک یک

و و اگر در این چنین است اسقاط فرزند میشود و بعد از آنکه **بیان آنچنان**
سبب اول در فصل بیانی باشد و گاه سبب تن آلام و اسقام بدنی می باشد
در بدن اگر چنین است اسقاط فرزند مثل تب تند و صرع و خال و دردهای قوی مثل
خونریزی و جع و غلظت و سبب خوردن مسهل و متوفانه مر باشد و یا فصد یا
بسیاری در حال تمام و علاج در جمیع آنچه مذکور شد ترک کردن موانع سبب
اصل است و از موانع و مضایق اجتناب نمودن و الله اعلم **مقاله در سبب**
سبب اول در وقت دفع رطوبت یعنی دشواری زاییدن و سبب دشواری زاییدن فرزند
یا ضعف قوت دفعه است یا سبب سمن و فربه است و یا ضعف رحم
خلاقه که اگر سبب ضعف قوت دفعه باشد علی ای حال و مالیدن روغنهای
طبیعت است مثل روغن زیت و روغن کنجد و نشاندن مرطوب در آبهایی که
که در آن مثل بونه و خطمی و کلکیل الککشت و مرزنجوش و تمام و برگ کرم و بکنند
و برگ معصوم که شایسته باشد و غرقه از گشتان که در روغن بنفشه پخته کرده و بر روغن
روغن باید فرستاد تا موجب غلظت شود که این علاج در وقت دفع رطوبت
است و الله اعلم و بوقت آمدن غلظت درین چنین را حکم باید گرفت که در وقت
ولادت طفل تمام دارد زیرا که قوت غلظت معروفند افضل میشود و همگی جمیع
معروف بوقوع تر و حریق که مراد بان در وقت که مرطوبه را حاد شده بود
زاییدن باید داشت و یا جواب باید داد از شک طراش که نوع از فرزند
است و بر سادشان از هر یک دو مثقال و قد سفید هفت مثقال مجموع روجه
نیم گرم دانه نیم گرم باید آشامید و یا ریزه و سمن استر در زیر علیله و و باید کرد

در وقت دفع رطوبت

نکته

نکته

که فرزند در آن تنگنای می شود آن نیز موجب هلاک علیین است پس بانی
 آن نیز سعی طبع باید نمود و از جمله تدابیر آن اینست که مقدار کمی شکر
 چهار شیز را یک کوفت در دوس فاشن شور بای بخورد آب چرب بپوشد
 بخورد و از عقب آن باز قدری شور بای چرب بخورد آب اختیار کند **در بیان**
احتیاج خون نقاس و اگر خون نقاس محبت کند و بهر من نباید این
 نیز طبع غلبه است مرزنان را و در نقاس باید که بخوردن جلاوت از آن
 و بادمان هم کوفت و پیرسپاوشان و شک طراشید از هر یک نه نقاس
 بپوشد و او را در دو پهل آب با شش طبع باید که تانید جانند و از کرب
 گذرانیده و وقت نقاس قند سفید آینه نیم گرم باید آساید و غذا بخورد
 آب باید و او را گوشت چرب یا شیر مغز یا دام **مقاله در بیان**
اشفاق رحم که از جمله امراض رذیله رحم است و مراد رحم مکان و محل گون
 و حصول فرزند است و او را امراض بسیار حادث میشود و یکی از امراض
 او اختناق است و آن شبیه بصرع و غشی است و بهر آب او را کثر
 احوال اختناق منی و نظافت در رحم فاسد گردانیدن او و اطفاقی او
 حرارت غریزی را که در رحم است و اختناق در تنه ماندن او است و نحوه
 بخارات رذیله بجماع و حدوث غشی و صرع ازین مخرو باجمه استحال نظف
 کیفیت بسبب و غفونت و حدوث عوارض مذکوره زیرا که رحم عضو غشی
 ذکی الحالت و او را در وقت و از اندک از بقی متاخر میشود و از
 تضاد بخارات غشی این امراض حادث میشود **در بیان**

این در وقت و جاذبه نیز در وقت و جاذبه
 در وقت و جاذبه نیز در وقت و جاذبه
 در وقت و جاذبه نیز در وقت و جاذبه

در وقت و جاذبه
 در وقت و جاذبه
 در وقت و جاذبه

در بیان درگاه سب درین علت احتیاج خون طبع
 است در رحم و ف و او و نقاسه الخ و در بد باغ و این علت را نوبت
 و در او را نوبت و علت او است که هرگاه نوبت قریب گردد و رنگ او
 زرد میشود و اختلاط و برایشانی در عقل علیله بیداری آید و کسل و ضعف
 پای و خفقان در دل و ضعف بنض صاوت میشود و در طوبت مخزن در طوبت
 بر دو چشم و علیله بقر نوبت احساس ارتفاع منی از اسفل بد باغ میکند
 و درین حین ابطال حس میشود و احداث غشی و اختلاط عقل و انقطاع
 و کثرت و لعاب از دهان ظاهر میگردد و چنانکه در صرع این احوال حادث
در بیان و علاج او هنگام نوبت مالدن هر دو قدم علیله است و محکم
 بستن هر دو ساق او چنانکه بدرد آید و سد کردن مخزن او و پاشیدن
 کباب و آب سرد بر روی علیله تا بهوش باز آید و با او از بلند در کوش او
 صبر باید که سید بهر میل نمودن **در بیان** و درین حین او را به عطسه خوشی
 را از دیک علیله نباید آورد و علیله باید که چترهایی که بوی نامحسوس دارد بپوشد
 مثل فلفل و کندش و چند بید ستره آنچه در راز سبب باینها باشد بد باغ
 باید داشت که موجب افاق و شعور است و مقصود ازین تدبیر
 که رحم عضو ذکی الحالت و بر وای طبع مایل است و از راز که همه حاکم
 چنانکه مذکور شد و درین حین میل رحم بجانب اعلا ی بدن است پس بانی
 نیست در وای طبع بد باغ علیله داشتن تا رحم میل با علی نکند و مایه بوش
 منقطع شود نماید **در وقت نوبت** و از جانب اسفل باید که در

در وقت و جاذبه

خوش بوی بقره و هم در آن خوش بوی بقره رحم در آن علیله جان تا در میل بجانب اسفل کش
 باید تا در میل بجانب اسفل کش روغن زیتون و روغن کرکس و درین روغن ها غلیظه حل کرده و باید
 غلیظه در روغن کرکس و درین تمام دارد و جواب هر صباح از باد در پنجوبه و باد بایان هر یک دو مثقال
 کلند علی غلیظ مثقال اول و دو به بوجه معطر طبع کرده و صاف ساخته
 و کلند مذکور بآن آمیخته نیم گرم بر چهار باید اختیار کردن و غذا نخورد
 از گوشت مرغ با شیر و مغز بادام و یا شیر و مغز تخم معطر باید و او شایسته
 که است که طبع علیله مجس شود که بآن واسطه خلط میکند معاد رحم
 را یعنی می نشاند و بوقت حاجت تلخین طبیعت بسنای می و شکر
 سرخ باید کرد باین طریق که اول سنار او قدری آب باید چرب شد تا
 نماید و مقدار سنار اقل سن مثقال است و اگر علیله قدیم باشد پنج
 جایز است و اگر کما یس باید که را سیدن و شکر کردن در آن حل کرده و در
 باره صافی ساخته بوقت صبح با سحر علی اختلاف الفصل باید آشنایند و تا
 نیم روز هر کردن تا عمل دارد و آخر شود بعد از آن قند که مثقال با قدری آب
 و کلاب شربت ساخته باید آشنایند و ازین جرب که نوشته میشود
 بعد از ظهور رنج در قاروره باید داد و یا جرب فیهرا نیم مثقال جرب النیل
 بقون هر یک دودانگ شحم خنظل دانگی و مقل از رقی و مصطکی هر یک
 دانگی و زید سفید مجوف ترا شده بر روغن بادام جرب کرده نیم مثقال
 و باد بایان روم و در هر هر سقوطی نیم مثقال مجموع او دو به را کوفته و بخوبی با
 باد بایان چربا باید ساخت هر یک بمقداری که فرو بردن آن آسان باشد

بیان
 صفت

بیان
 صفت

درین مجموع یک شربت تا مدت و بوقت صبح با سحر اختیار باید نمود و تا نیم
 روز در پیشین صبر باید کرد تا عمل دارد و منقطع کرد و بعد شربت قند و تخم
 ریحان بوجه معطر باید آشنایند و اگر باین تدابیر علت دور شود و فیهرا
 دیگر بار عاده مسهل باید نمود و سفید کردن از فضول یا یا رجات گستر باید کرد
 مثل ایارج چالیوس یا یا راج لو غا و یا یا یا **نصف** و فرجه که درین علت
 است نیست بوجه و زیره بوزن برابر کوفته بعد خمیر باید کرد و بپزند با کمی
 در آن آغشته کرده علیله باید که خود بردارد و کما می زیان مسمی معجون
 مقدار که مثقال خوردن درین علت نافع است **بیان آنچه نسبت نفع است**
 و کما سبب حدوث این علت قلت مجامعت می باشد پس درین
 صورت اگر مریضه شود هر روز باید که شوهر کند و اگر شوهر دارد و در جنگ
 فعلیات یکی وقوع جماع است و خوردن جواب هر صباح از باد بایان نیم
 سداب از هر یک دو مثقال قند سفید صفت مثقال اول و دو به را با قند
 معطر و سداب طبع کرده و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید
 آشنایند و علیله را در آنی که در آن با بونه و خنظل و اکلیل الملک جو سفید
 باشد و صیان باید نشاند و حوالی ناف مریضه و خمر را تنهای او را بر غشایی
 مفیده مثل روغن خیری و خشک و زکس تمام جرب باید کرد و غذا درین
 نخورد آب پاکوشت مرغ خانگی یا مرغ بایانی که نذر و است با شیر و مغز تخم
 معطر باید داد و از چینی و زیره و کما می مقدار صفت مثقال ما الا اصول
 سابقا مذکور شد بر چهار اختیار باید کردن و اگر ما الا اصول را در شد

و ان شاء الله
 و ان شاء الله

و زین بق و زکس قسط و امثال اینها است باید کرد و بر محل درم باید کرد
مطبوع ملین و اگر چنانچه حلیله را در دلی قرار و آرام سازد و از این جهت
 حلیله باین مطبوع باید کرد و سنای یکی و بر سیاوشان از هر یک یک چهار
 نیم مثقال نیم خط و نیم کاسنی از هر یک دو مثقال نیم خط
 و نیلو قر از هر یک دو مثقال و نیم مثقال و بدستان و دیگر خشک از
 هر یک هشت عدد مجموع او و برادر یک و نیم کانه آب طنج باید کرد
 کانه بانه و از کانه کانه را بنده و هفت مثقال مغز غلوس خیار شیرین
 مثقال نیم خط و نیم حنظل و آن حل کرده و باز صاف ساخته بوقت سحر
 باید کرد و تا نیم روز بماند و تا غل و در آخر شود و بعد از آن سه روز مثقال
 سفید را بیک مثقال نیم خط و نیم کانه کانی باشد که در
 باید تا شاید و آنش را برادر روز در وقت عصر باید خورد و در غدا
 بخورد آب باید و در با شیر و بادام یا با شیر که مغز نیم معطر و القه اعظم
مقال ۱۹ در بیان ارفق مطبوع و از جهت ارفق و روی اویکی بود
 است و بر اسیر عبارت از زیادتی در افوا و عروق مقعد است و آن
 سرفعی باشد نو لوی و جینی و قوی و این اسامی ارفق مذکور و باید
 مشا برینه است بآن اشیای را که نو لوی صلب می باشد و در موضع خشکی
 مثل آنخ است و آنکه غنی است و شکل انگور است و آنکه قوی
 شکل نکت است و هر یک از اینها رنگ مختلف می باشد سرخ
 و سیاه و ارغوانی و دومی و غیره و امر نیز می باشد که املی می باشد و آنکه

باز در این

باز در این

از این ارجحی مفتوح
 بیخ و بند و می مساوی
 در هر یک می گوی

و در است میان بخوانند و این زیادتی مختلفه الصنفه نیز میشود و این
 ارفق که خارج مقعد است یا داخل مقعد و علاج جمیع اینها مقدم بقصد
 کرم است و از خارج خون بقدر وقت و طاقت و واجب و هر صاحب
 چنانچه باین ده عدد باقیه هفت مثقال اول غناب را در قدری بطریق
 هم و هشت طنج باید کرد و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیزد نیم گرم
 باید که ایمن و قند کاشش مقشر با شیر و مغز بادام باید داد و بلیین طبیعت
 بطبوع حلیله زرد باید نمود و این تدبیر در جین احتیاس خون بود اسیر خوب
 با طبیعت البین باشد و خون بواسیر سبیل بود در صورت تدبیر این
 قوی که هر وقت یک مثقال کل ارفق بیک مثقال و رب نیم مثقال مجموع
 آب حل کرده بر نهاده و این را باید نمود و قند آتش ساق است با کوشش مرغ غنایی
 با جیسج و در این **مقال ۲۰** و در این که از بواسیر سیالی نافع است ازین
 ادویه که کله را میگرد و باید ساخت سب و کله را با و دوع سوخته که مراد که باشد
 و کل ارفق از هر یک یک مثقال نیم و حلیله و قندی و بلیله و امل از هر یک سه
 و نیم و قش ازرق هفت مثقال مجموع او و برادر کوفت و چینه و قش را جدا کوفت
 در عصا که کشته تا نماندست حل باید کرد و بقیه ادویه را در و نیم کره و جبهه با بادام
 و خشک کرده و مقدار خوردن ازین ترکیب از یک مثقال تا یک و نیم مثقال
 است از هفت مثقال آب آملکان و یا آب کندنه و صاحب این علاج
 آشنایند آب برک کندنه نامقدار سه مثقال و نیم قوی و غن جو هفت مثقال
 بواسیر بسیار مفید است **بخور نافع** و بخور کردن از برگ مورد و اقاقیا با دانه بختان

مقال ۲۱
 بیان
 اسرار

آب

بطبوع خواهر و یار

خم کرات سه روز
 منت در این هر طریقت
 و باید و بلیله آملکان
 حقیقت بواسیر که در دم کوفت
 از آب و روغن که واد و روغن کوه

و گاهی شقاق نیز حادث میشود و علامت او تب نیز است و در
 قوی و سوزاک در محل قدم و علاج درین مقام قند است و استخراج
 خون کمر قوت و واجب خوردن جلا است هر صباح از عسل
 و ده عدد دانه بخیاری یا الوی سیاه ده عدد اول غناب و الوار و ده
 آب طبع باید کرد و صافی ساخته قند سلفید و ترنجبین صافی هر یک معیت
 شقاق بآن آمیخته نیم گرم بر نهاده اختیار باید کرد و غده انگشت جوایز
 ماست معیت با شیر و مغز بادام **احمد و نافعه** و نهاده بر موضع و جع از بنفشه
 و برک خط و غلبه و جلازی از نهاده بوزن برابر مجموع را در قدری
 که کافی باشد طبع کرده مهر باید ساخت و اندک روغن گل و باد روغن
 بنفشه آن آمیخته نیک صلا باید کرد تا مثل مرهم شود و نیم گرم بر آن
 ورم باید نهاد **نفی و دیگر** و با نهاده ازین ترکیب باید کرد و روغن گل
 سفید و تخم مرغ و بوزن مساوی اینون در آن انداخته و نیک صلا
 کرده نیم گرم بر آن ورم باید نهاد و اگر این ترکیب را در نهاده و آن سرب
 که در سینه هم از سرب باشد صلا نیکند **نفی و نافعه** دارد و با مرهم سفید
 که بزبان فارسی سفید و ترانه بر آن باید نهاد و مرهم سفید با برافه ای
 باشد اما درین باین اجزا باید ساخت کند و یک مثقال و سفید و قلع
 و نیم مثقال و از زردت سرخ یک مثقال روغن گل یا زرد و مثقال
 موم یا گز و چهار مثقال اول موم را در روغن باید که داشت و باید که
 تا نیم گرم شود و سفید و کند و از زردت را نیک کوفته و چینه بآن

سفر

آب و نگاه تدریجی مفیدی تخم مرغ در آن هم کرده نیک صلا باید کرد
 تا تب بخوابد و اگر در مرهم شود و ازین مرهم نیم گرم بوقت حاجت بردم
 و آن باید نهاد و **بیان شقاق** و اما شقاق معده را بسبب بایست
 و علامت و نیز است کثیره و یا مر و را خلاط بر معده و یا مر و در بر از غل
 خشک بر معده و علاج درین مقام خوردن جلا است هر صباح از ش
 بقوت و ترنجبین صافی هر یک معیت شقاق در قدری آب که در محل
 کرد و بر نهاده باید تا سفید و غده انگشت معیت و که وی تر باید داد و اگر
 شود و بر موضع شقاق ازین شحم مرهم ساخته باید نهاد و شحم بط و پی
 مرغ خانگی و شحم بز و مغز ساق کاه و مجموع را در روغن گل که کوفته بر
 شقاق باید مالیدن **مرام نافعه** و اگر با شقاق درد و سوزاک باشد
 درین طرز بر آن باید نهاد و سفید و قلع نیم مثقال سفید و تخم مرغ معیت شقاق
 کافور و انگلی مجموع را نیک صلا کرده بر موضع شقاق طلا باید کرد و یا آب
 برک غلبه و آب برک کاسنی و آب کشنیزه و آب برک خرفه
 و آب برک جناسازی و آب برک خط از هر یک سیزده مثقال و روغن بنفشه
 و موم صافی از هر یک معیت شقاق اول موم را در روغن بنفشه باید
 که داشت و کشنیزه خشک کوفته و پیچیده نیم مثقال و در روغن موم روغن باید
 انداخت و مجموع آبهای مذکوره را با موم روغن خلط کرده و مسالنه باید در
 آن بختن و صلا کرد و ازین موم روغن مذکور نیم گرم بر موضع شقاق باید
 مالید و اگر از شقاق خون سیلان کند و در کبر یا قوی کلتار یک مثقال

شقاق

کثیره

در منت مثقال رب مبر خلط کرده بر تنهار اختیار باید نمود و بوقت خواب
 نیز غده آتش سحاق باید که در و از قوا البس که در جریان خون بواسطه استعمال
 می کنند آینه باشد **مقاله** در بیان خروج مقعد بیاید
 که سبب خروج مقعد از محل خود و نرم آنست و علاج او در بیان و در مقعد
 مذکور شد و اگر خروج مقعد سبب استرغای شرح است که حواسی است
 علالتش دخول است بجل خود با ننگ مدوی و علاج او تنه انداختن
 در آب که در و امهیل و کلان رجعت بلوط و آقا قیاس و عصاره لیمو و لیس و مازو
 کوفته کهنج کرده باشند و با ننگ روز و مازو سره هر روز بر کوفته و بخیه
 بر مقعد بیرون آمده باید با شید و یا به پنبه باید برداشت و بقیه علاج
 از سفوف حب الرمان باید که مقدار سه مثقال و نیم با غصت مثقال رب
 بهر و غده آتش سحاق با شیر و مغز بادام و گوشت مرغ باید داد از خوابگاه
 نیز و خجرات خنجر باید کرد و حمام نیز باید رجعت **مقاله** در بیان
خنده و در بیان **آورد** در آنکه به زوال فقرات بجانب پیشین
 قفا و مقصود از فقرات بنونده های استخوانهای پشت است از مجاد
 سینه و اگر خیا که بجانب قفا زایل شود موجب تحذب در قفا
 و نقص در سینه و اگر زوال فقره یکی از جانبین بعین و بسیار بلای
 و درین حین تحذب در جانب خروج است و نقص در جانب مقابل
 و این قسم را التواء نامند و اسباب این علت یا مادی است مثل سقط
 و ضرب و یا سبب ورم حاره است که در عضلات فقرات واقع شده ورم

معالجات
بیان

این دو گونه در کمر
 و سوز قفا فرزند مازو
 لیمو و لیس و ساق و باده کما
 بود و بر کوفته و بیکس کرده
 که مقعد در و آینه شد

و در اضطرار که در بینی افشاده است و فقره زایل شده **علاج سقط و فرجه**
 و علاج این قسم که سبب او سقط یا ضرب است اول قصد باید کرد و خروج
 خون بقدر قوت بلا احتیاط بلکه وجع جذب است و طبیعت از برای اصلاح
 و نمو با خون بسیار با نجانب دفع میکند و این سبب زیادتی وجع
 و الم میشود پس نقل خون واجب است و علامات آنکه سبب ورم حاره
 باشد شب نیز وایمی است شبیه عطیقه و درد قوی و سوزاک در موضع
 درد و علت غالب و عظیم منقب و ناریت بول و زردی رنگ آن و نقل
 در جانب قفا و علاج اول فصد است از با سلیق و اخراج خون بقدر و
 و خوردن جلاب بهر صباح از غناب ده عدد و غلبه القلندر در قدری
 کافی طبع کرده و صافی ساخته و قند از تخمین مذکور را در و آمیخته نیم گرم
 بر تنهار باید اختیار کردن و غده اما الشیر رفیق باید داد و **اولین خفیه**
 و بکس طبیعت بطبیع نرم باید کردن که قوی باشد مثل سنای کبی و قش
 و نیلوفر نیم کاسنی و ج سوسن ششید و نیم کوفته از هر یک دو مثقال
 الشبیه نیم سه مثقال و نیم باید انداخت و نیز به سفید زرد سفید و در و نیم با دم
 چرب کرده نیم مثقال بجمیع او بهر در یک و نیم کانه آب بانس ملایم
 باید که تا نیم کانه بماند و صاف کرده اسکا ده مثقال خیار شنبه و مثقال تخم
 پاکیزه در و حل کرده و دیگر با زرد و زین موی کذرا نیده در تابستان بوقت
 سحر در زمستان وقت صبح باید آشامیدن و تا نیم روز یا بعد پسین باید
 نمود تا عمل واد و آخر شود بعد از آن از قند سفید ده مثقال و نیم اسفون

در و ربع

برای نرم کردن و ترقیق انداختن

نصف دوم

شدت که متقال در چند قاشق آب شربت ساخته اختیار باید کرد و هر چقدر که
 و الم شکین باید نهادی که موجب شکین این درم باشد بر بالای ورم باید کرد
 و آن کجی مقرر است سینه و متقال نیم کوفته و در یک مرتبه نوشانند و یک
 کوفته بوزن سه و نیم متقال مجموع را با هم خلط کرده و دیگر بار کوفته و نوشانند
 نموده تا مثل مرم شود و بر ورم بکشد ازین دو اخلاص باید کرد و نهادی در کوفته
 او اینست مقل ازین مقل پیغمبر و بهیبط و مغر ساق کاوا از
 یک مقل متقال اول مقل را در آب گرم حل باید کرد و بعد اری که کافی یا
 و بعد از آن شحم را باید که اخت و با این مقل مخلول آمیخته در حاون صاف
 بسیار باید کرد و نیم گرم کرده بر روی لخته بر محل ورم باید نهاد و مقرر است را
 بروغنهای حاره مثل روغن قسط و روغن بابونه چرب باید کرد و روغن
 بطل از جهت این علت نافع است و روغن دیگر برای دفع این غلظت
 اجزا باید ساخت قسط مقل سلیمه چهار متقال مرم و مقل
 مجموع را کوفته و بخت در دو کانه آب یک شانه روز باید خوا باید و بعد از آن
 سه حصه ازین آب با وروی مخلوط و یک حصه روغن کبجد مجموع را با هم
 در اغلاغوی پاک انداخته تا بش آید باید جوشانید چندان که آب
 غالی شود و روغن بماند **امتحان خلط و روغن** و علامت خلط روغن از
 آب انیس که جوی در روغن فرو برد و آبش در او اگر در آبش آواز کرد
 علامت آنست که هنوز آب باقی مانده است و دیگر بار باید جوشانید تا
 آب تمام غالی شود و اگر آوازی کند علامت آنست که آب تمام غالی شده

بیان
نکته

سی و دوم

در روغن
در روغن
در روغن
در روغن
در روغن
در روغن
در روغن
در روغن
در روغن
در روغن

بالمقل فرو باید آوردن و روغن را باید گرفت و ازای سوز ازین روغن علی
 الدوام بر فشاری که در این شده است باید مالیدن **بیان آنچه سی و یکم**
خلط با شسته و کادوبب تحب و نقص ریح غلیظ می باشد که بواسطه
 آن مقدار از یکدیگر جدا میشود و این قسم را با طیار یا آفرسه می نامند و عمل
 او آنست که با او پست نیست و شکنکی نیز کم است و سوزناک و لپیت در آن
 اعراض قلیل است و اگر خضاب است که حدوث این علت باین بخت خاص
 بعد از در دیت که حدوث می شود و علاج او خوردن جلا است بر صبح از یاد و
 رسمی باید باین روشی و پنج سوس تر شسته از هر یک دو متقال کلفت باین آمیخته
 نیم گرم بر نهاد باید اختیار نمودن و غذا نخورد آب با شیر و مغز بادام باید داد **بیان**
باب اول و دوم و هر صبح با الاصول باین اجرا اختیار باید کرد پوست چرخ سوس
 و پوست و پنج بادویان پوست چرخ کبر پوست چرخ غاف از هر یک سه نیم
 متقال مجموع ادویه را در دو کانه آب با شش شش طنج باید کرد تا نیمه بماند
 صاف ساخته و بخت متقال ص باین آمیخته و یکجوش داده در ظرفی باید نگاه
 داشت و هر صبح مقل متقال دو سه قاشق آب گرم باید خوردن و بر فشار
 نماید از روغن میا بخیر باید مالید و بار روغن که باین اجزا از رتب داده یا
 زنجبیل و نیم متقال خشک نیم کوفته مقل مجموع را در یک و نیم کانه
 آب با شش نیم طنج باید کرد تا نیمه بماند آنگاه صافی ساخته و نیم کانه
 روغن کبجد خلص با و نیمخته باز طنج باید کرد تا آب بسوزد و روغن بماند
 و ازین روغن بوقت حاجت نیم گرم باید مالید **بیان طین که از حب سوزناک**

صد و ریح

حار و سوزناک و سوزناک

عقوبه ریح کله ۲

عقلی بطری عادت تر

بست در ۴ نیم از روغن و روغن

در روغن

در روغن

در روغن

در روغن

در روغن

کشد و بطبوخ آن و تلین طبیعت بطبوخ سور بخان باید کرد یا
 سور بخان که باین اثر است سور بخان یک مثقال بر بد سفید مجوف یک
 مثقال حب البیل و غار بقون از هر یک دو دانگ مثقال هر سه در آب
 چهار دانگ قفل و مصلی از هر یک دانگی مجموع را کوفته و چینه و بآب
 کرفش مخمر کرده و جها باید ساخت هر یک بمقداری که توان خوردن
 یک شربت است و بوقت سحر باید خورد و تا نیم روز تا وقت شستن
 جبر باید کرد تا غلظت او و منقطع شود بعد از آن قنده مثقال و تخم ریحان
 یک مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید آتش میدن و آتش را بریزد
 و در بعد از آن جها باید نمود آن غذا بخورد آب است با شیر و مغز تخم معطر
 و گوشت مرغ **بیان فصول** و اگر جها بچه علت باقی ماند نظولانی که موجب
 کفر کرم ریاچ است باید کرد مثل مایه و اکل الکل و شربت و غار و کرم
 و برگ کرم و برگ بید و برگ ریحان و برگ خرفه از هر یک یک گند
 مجموع را در قدری آب تلخ باید کرد تا مایه شود و نیم گرم بر قنطاریه
 کرد و وضع مچو که در آتش کنت بر قنطاریه است زاید نهاده و مجرب و جذبه
 کردن بی اخراج خون بغایت نافع است **بیان آنچه سبب از غرض با سقط**
 و اما اگر سبب سقط یا فریب است بعد از قصد یا بیش از قصد شود آن فقره
 و عظم بر تن و مایل باید کرد و در آن عضو محل خوردن و بر آن عضو از اطراف
 جایز طایفه باید کرد و آن اینست که مذکور میگردد و سقط و کرم و مصلی
 یک سادی کوفته و چینه و با قدری سرکه از غلظت طلا باید کرد و کاه

در جنین از هر یک یک درهم
 جبر سحره و کرم ۲

کرتبه

در کرم و سبب
 در کرم و سبب

در حدوث این علت تنج نمی باشد **بیان آنچه سبب آن تنج باشد**
 و سبب تنج یا خرسید به نمودی است یا بر نمودی که موجب تنج میشود
 و این قسم قلیل الوقوع می باشد و اگر واقع شود نیز بسیار قلیل الوقوع
 و غایت می باشد و بسیار سریع الفعل است و علاج پذیر نیست الا
 اندک و **مقاله ۱۹ در بیان مرض و احوالی** و مراد به احوالی
 عروق یک ساق است یا هر دو ساق و قدم بواسطه نزول مواد باین
 مواضع و اگر حدوث این علت بیکان و قحطان و زور کران و کسائی
 را که مشبهه کران بر میدارند و آنها که بسیار استاده می باشند مثل
 خدم سلاطین و غیرهم و علامات حدوث این مرض ظهور رگهای
 کبوتر ساق است و علاج او اولاً فصد است از با سلیق و اخراج
 بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عتاب ده عدد
 و حب الثعلب و مثقال باقیه سفید هفت مثقال مجموع را در جگر
 که مکرر اندک و شربت ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و این
 طبیعت و تنقیه بدن از اخلاط سه دایمی بطبوخ افیتون یا کجب
 افیتون باید کرد بعد از ظهور نفخ در قاروره و هر یک از تنقیه از اخلاط
 مذکوره را بعد از تنقیه فصد باید کرد یعنی آن رگها بر ساق ظاهر شده
 و ممکن از خلط است و بر تنق باید مایل و دست بر آن باید کشید
 آن عروق را ذوب و خوری باید شود و محل ظهور آن عروق را
 محکم و استوار باید کرد **چینه چیز دیگر باید کرد** و صاحب این

علت را از خوردن اغذیه و اطعمه غلیظه حذر باید کرد مثل گوشت گاو و گوشت
مگرمه باید که راه کسترده و و چترهای ثقیل بر ندارد و الله اعلم **فصل**
در بیان مرض در الفیل و در او بداء الفیل عظم ساق و قدم است بر
پنج وجه متمایز ظاهر است زیرا که ساق انگس مثل ساق پای فیل است
او انقباض داده شود و او می است ساق و قدم **بیان بیماری آن** و در
و علالت آن کموت و کبوت و ساق است و قدم و دالم اندک جزا حتی در
ظاهر است و حرارت در بعضی اجیان می باشد و علاج او فصد است از مصلحت
و از خارج بقدر قوت و واجب و سن و فصل و خوردن جواب و از سر غلط
بعد از فصد بمدت نیمه و سست سیر و بطبیخ انقباض با حب **و شامیه**
درین علت نافع و می درین علت منفعت بلغم است اگر در هفت دو هفت
واقع شود اما در حجاب نیست باین طریق که ملاحظه آن کند که یکبار در
هفت واقع شود و بار دیگر در آخر هفت این یکی یا چهل یک کیف یا شش
کرد و خوردن این حب که مذکور کرد و درین علت نافع است **حب خالص** و در
او اینست قنطاریون و قنقش و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون
و بر وزن با دام جرب کرد و کینقش و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون
مجموع را کوفته و بخت و باب بادمان خمیر کرده جربا باید ساخت و بمالد
است بوقت سحر اختیار باید کرد و بعد از ظهر بوقت در قاروره و تا آخر عصر
تا غل در و منقطع شود و بعد از آن شربت قند و تخم ریحان چنانچه که
باید باشد **فصل در بیان نافع است** و غذا اگر روز در و در آخر روز

باید کرد از خارج شون بقدر قوت و واجب باید نمود و اول از جانب قدم
بطریق بالا بعد از یک ساق پا باید بست و در آن محل بعد از استوار
برتن ظاهر میشود و حجام و نا را باید فرمود که رک را بکشد **بیان بیماری آن**
در نگاه بدن استخوان یافت مسهل و فصد آنکه ضا کردن مناسب است بر
محل عظم ساق مثل خاکستر خوب تاک و نمک و آرد شیل و آن و انهای سیاه
است و در میان کرم پیدا میشود و و باب برک تاک اگر و فصد باشد یا بابت
و یا بابت برک یا غیره که در آن محل باید نهاد و طول باید کردن و استوار کردن
و تا دوسه روز نباید کشت دن و بعد از کشودن و دیگر بار از همین انشیا طول باید
انچه از آن نفع واجب است و واجب این علت را نیز بسیار راه نباید
بسیار پانیاد و اغذیه غلیظه نباید خورد مثل هر سبه و گوشت گاو و
آن خصوصاً غذاهایی که سبب تولد سودا یا بلغم باشد **بیان آن**
خطای آن و اگر سبب انقباض این علت بلغم باشد بقدم و ساق و علالت
او غلط ساق است و قدم می احساس نکند سرخ و حرارت محل درم و آنچه
باید است و علاج او خوردن جلا است هر جمیع از پنج سوس نیم کوفته و بادمان
هر یک دو مثقال و کلفند علی منت منقال بر وجه معرقه که در ترتیب داده
نیم گرم بر چهار اختیار باید کرد **فصل در بیان نافع است** و غذا آنکه آب باید داد
با شیر و نمک و معصره و گوشت تهای جفت مثل گوشت مرغ و جوجه و غذا بسیار باید
خورد خصوصاً که شب باشد و در طعام تقلیل باید کرد که بغایت نافع است **بیان**
مسئل نافع و بعد از ظهر نصف در بول سفید بدن از غلط موجب علت

جگر باید کرد با آب سورنجان یا بچون سورنجان و عاومت بفرماند و نگویند
 علت قوی نافع است و باید کرد در سینه که از سه بار باشد و موی قوی
 درین باب هیچ خضره است و تخم نیم کوفته و خربزه و خشک و تخم زرد
 زرب اگر و خشک باشد و بادبان و کنگره که در صفت خرف است که باید کرد
 می نامند از هر یک سه مثقال و نیم بچون را کوفته در قدری آب که کافی باشد
 باید کرد تا نیمه بماند آنکه در صافی ساخته و اندک نمک در آن انداخته و صفت شود
 حاصل آن آنکه باید انباشتید و اگر بر بالای غذا واقع شود و از برای حصول
 غرض نافع است و لحظه جگر باید نمود اگر بخورد اجابت کند بهتر و الا هر چه
 بکنند جگر که جگه باید فرستاد و قوی باید کرد و بعد از آن که گرسنگی می افتد
طریقه بقیل صغیر نافع است و خوردن طریقه بقیل صغیر نیز که مثقال نافع
 و باید کرد صاحب این علت بیشتر از یکبار در هر روزی غذا بخورد و در روز
 از غذا نیز غلیظ خوری است خصوصاً آشپزی که محوله بغم و سودا باشد و اگر
 نو که رطبه مثل خربزه دهند و آن در شفا آید و اگر آب در باب است و بر سر باید
 کرد و از بقول دره و باد رنگ نیز شده حذر واجب است **مغفوت**
 و ازین مغفوت که مذکور میکرد و استعمال کردن بعلت نافع است و غلظت
 زنجبیل و کند از هر یک دو مثقال قرد مانا و کرد یا از هر یک دو نیم مثقال
 بچون را کوفته و بچون مقدار خوردن ازین مغفوت بر نهاد که بقیل است
 برین مجوز نیست زیرا که حرارت بسیار دارد و مزاج را متغیر می سازد و باید
 در زمانی قیاد نیم بر بخورد یعنی بست که او را رطبه می نامند و بر بیم نیز میگوید

نفعی

ج

مجموع او در برابر کوفته و بچون و آب غلبه خیر کرده ظاهر باید کرد و در باید
 بنامد وقت چنانکه سابقاً ذکر شد و از دودیدن نیز حذر باید نمود **مقال**
سورنجان که عوام الناس از ارک مساقین می نامند و مراد ازین
 سورنجان است که علامت میگرد و در یکی که از سر در کعب فرو داده و منجی شد
 از مده و می باید البته بخرج می انجامد و علامت او و جع شده بدست و اسهال
 و در جانب حش می است و جع در هوای سرد و بخوردن آشپزی
 و جع بخوردن جلاب است هر صباح از بادبان شهری و بادبان بودی نیم
 کرفش از هر یک دو مثقال کلفته غسلی صفت مثقال مجموع را بطریقی نمود
 زرب و دانه بر نهاد نیم گرم اختیار باید نمود و غذا بخورد آب با شیر یا مغز بادام
 مغز تخم معطر باید داد و صاحب این علت را از غذا و اطعمه غلیظ و
 عصار خوردن غذا نیز حذر باید کرد خصوصاً در زرب و در جع نو که رطبه و
 بقول رطبه بر سر خوردن و اجابت خوردن آب سرد بسیار مغفوت دارد
 زان نیز اجتناب لازم است و باید که عضو در دهن را بفضاهای قلیل
 بداند و آن چیز که باید در آب نیز خرد و نکند زیرا که این عضو بسیار کوه
 است و تا وقت دو یا آن عرق و عصب را بحدان خاصیت و او باطل می شود
 بسیار و آشپزی بارده خود معلوم است زیرا که دوی بار و کثیف عضو
 میکند و در مرض انقباض می دهد و چون سبب بار و باشد و آشپزی بارده
 تا به حد علاج بکشد و بخلاف قانون علاج باشد و هر جگه در قاروره
 آنچه ظاهر کرد و بقیل طبعیت بطبع سورنجان یا بچون سورنجان باید کرد یا بچون

نفعی

دست

نفعی

نفعی

نفعی

نفعی

یا بنوعی صریح باید کرد و معنی باید که استعمال مینیات و مسدودات و جوی که موجب
 اخرج خلط بلغم است تا تفتیح در اخلاط حاصل نشود و نکته زیر که اگر این
 قانون مری بنیات رفیق اخلاط دفع شود و کیفیت آن باقی ماند
 مضر مقصود است **نظام نافه** و بعد از تفتیح تمام غدد ازین آود و به
 وجع باید کرد و اجزای او اینست که نه گور میشود و هرگز نخورند و در وقت
 وکل با بوند و اکلین الملک از هر یک هفت مثقال تخم بنه را ساخته که
 اطرار مل را نمند و دو نیم مثقال مجموع را کوفت و بجنه و بقل مخلوط کرد
 گرم خلط و نیک برهم زده بر محل وجع ضارباید کرد و هر چگاه ضارب بود
 دور سازند باید که تاب گرم نشوند و باین آود که نه گور یک دو قطول
 اکلین و بابونه و ثبوت و قنطاریون و قیق و پوست پیچ کرفس و جاشا و
 و چند قوی مجموع را در قدری آب طنج کرده و صافی ساخته نیم گرم ریخته
 قطول باید کرد و درین علت نیز قی را نماید و بسیار است **قی غیر**
 و در وقت سه بار کردن موجب فلاح و نجات است **نظام دیگر** و این
 ازین آود و باید کرد پوست پیچ کبر و قنطاریون و عاقر قرحا از هر یک هفت
 مثقال عصاره قنار و قنار و حب العار از هر یک دو نیم مثقال قطول
 و مرکبی از هر یک نیم مثقال حب الرشاد که تخم ترازی که است نیم مثقال
 مجموع را کوفت و بجنه و بقل مخلوط کرد و در دره مثقال روغن زیتون
 زیت و یاروغن کجند که اخته و آود و به رادر و خلط کرده بر موضع الم ضارباید
 کار خپا که علت باین تدابیر و علاجات شفا یافت فیهما و الا هیچ بسیار

نظام نافه

در حال این علت نباید خورد زیرا که محل ملکن با ده این علت عین است
 ازین آود باین زود نمیرد و اخرج نمی یابد **نظام نافه** و درین علت
 سفوف عظیم است و باید که باین اجزا واقع شود و حکم و قوط نیم گرم
 از هر یکی هفت مثقال حبه و در غیر از هر یک دو مثقال و نیم سالی گی
 هفت مثقال پیوس کند یک کف زرد و دو مثقال مجموع آود و در
 کانه آب باید جوشانید تا شش طایم تا نیم کانه بماند و بکن کانه پخته کرده
 آنگاه آب کاه و روغن قنطاریون و روغن پیوس از هر یک هفت مثقال بورد
 ازین آود و آنک و فلوپس خیار شنبه و مثقال درین مطبوخ کرده و دیگر بار زرد
 و جی کدو سینه نیم گرم و در قدری روغن باید کرد و در خانه معتدل البوا که
 باستان باشد بوقت صبح و در زمان بوقت نیم روز باید که پیش از عمل
 پای بخورد آب خورده باشد و اگر علت مزمن شود باید که علیل در قر احوال
 و وقت نیز بنگر باید کرد و در مسدودات قنطاریون و قیق و مسو بخان
 مذکور سابقا زیاده باید کرد زیرا که این آود و به رادر قطع این ماده تا نیم گرم
 است و اگر اندکی از بوزیدان نیز زیاده کند صواب باشد و در صواب
 در وقت در اوایل حتی الامکان تغیر نباید کرد و اگر از هیچ دو این تا
 بود و نه باید **نظام نافه** و اگر خپا کج در و و الم استند او باید اختیار
 مخدرات باید کرد و جز این جاره نیست مگر آنکه موانع قویه باشد و از جمله مخدرات
 نافه قنطاریون است و بر مقدار معتدله و بخورد و باید که علیل بر بالای این معاین
 اختیار جمادات نکند که مملک است و استعمال مخدرات تا این حد است

نظام نافه

شربت و بونه و صواب و در هر یک
 مثقال و نیم قنطاریون و نیم
 و پوست پیچ کبر از هر یک
 مثقال

نظام نافه

در دو سبب بخور مجذبات
 علی بن زمار و امالی

نباید کرد و سبب بخور مجذبات آنست که علیل از زمان ازالم و وجع رقی
 حاصل شود و قوت ساقط نگردد تا با زمر رجعت حاصل علاج توان کرد و در وقت
 که صاحب این علت را نافع است **سقوط نافع** خوردن این قوت
 است که مذکور میکرد و سورجان سه شقال نیم باویان و مغز بادام
 هر یک دو شقال در عفران دو دانگ سنای یکی قند بپزند بر آتش آلوده
 بجمیع را کوفته و بچینه مقداری خوردن ازین ترکیب دو شقال است بابت
 سرد و موضع الم را بر و فنی که از قشال می رود منظر **روغن بالیدک** و روغن بنفشه
 و غیره الصفر که در بعضی مواضع آنرا یکی العالم تفسیر کرده اند و آن چیست
 است و صاحب این علت را در آبهای گرمی نشستن بسیار نافع
 و آنچه بدینها نافع بلغم دارد **تجلیات که در آب بسیار است** که نافع است
 در آن معنی چنانچه معالجات موجب شفای علیل نشود بر حسن ترکیب می باید نهاد با شکر
 بلغم کند زیرا که جذب علق از مجموع اقاوست و مواد غلیظه را از محل آنست
 میکند و بعضی از مذاق اطبا گفته اند که مقدار یک شقال غلظه سفید درین
 باهفت شقال شربت با برنجین و یا ما **الغسل** و یا شنبه باید خوردن
و اف نهادن آخر علایجات است و اگر باین نیز نشود معنضای آخر اورد
 الکلی عمل نموده و اف باید کرد تا رطوبت فاسده مجتمعه که موجب این علت
 شده است فانی گردد **مقاله در بیان وجع المصل و الاقرص**
 و مراد بوجع مفاصل درد و الم است که مفاصل اعضا را عارض میشود و اگر ضایع
 این وجع در مفاصل قدیم و انکشان است آنرا انفرس می نامند و

دوای نافع

و سن پیر

آن نذر

وجع مهر

آن شدت خفیف موضع و درم محل است و درم نمیکند از در که خون مایل بآن
 موضع نفوذ کند و موجب تدهود عضو باشد و بواسطه کثرت اعصاب
 متعلقه با اعضا بواسطه ریائی که اعصاب و اعضا را احاطه کرده است و
 کثافت جلد این موضع ماده این علت تجلیل نمیرود و ماده این علت
 آبها بعد از رقیق و رسته اند زیرا که ماده این مرض در اعصابی
 و در غایت برودت و کثافت و غلظه بسبب برودت عصب در اکثر
 حدوث این علت ضعف مفاصل است و اعصاب مواد باین مفاصل
 نفوذ و مواد موجب علت یا خون است و عفران یا بلغم و سودا و دیگر
 از اینها و این به دو طریق می تواند بود که مرکب از مجموع اخلاط اربعه باشد
 و یا مرکب از دو یا از سه تا یک خون یا عفران و ترکیب بلغم یا سودا و یا از
 خون و بلغم و یا ترکیب خون و سودا و این اربع است و بسیار کم است
 که این علت از انقباض یک خلط پیدا شود پس در تقریر نظر معالجاتی باید
 در این باشد که از کدام حادث شده تا بر وفق آن در علاج اهتمام نماید و تدا
 می اقتضای دوا و دوا سرد و یا خنده و یا کچل از دوا و یا بوضع است بر وفق آن
 ترتیب داده بر مریض ایراد کند و بیاید دانست که اطبا متفق اند که علت
 وجع المفاصل خوردن خواهر سرایان و اطفال بسیار کم میشود بدین سبب
 و این صفر اندکی است و این علت اگر در اشخاصی که دمای بالایی
 حادث شود بسیار قوی نیست اما صفر اوی مرزاجات را بسیار بقوت میشود
 و کما یکبار ایشان را در که خدا بلی مباشرت آن حرض است نیز بسیار شود

آن شدت خفیف موضع و درم محل است و درم نمیکند از در که خون مایل بآن
 موضع نفوذ کند و موجب تدهود عضو باشد و بواسطه کثرت اعصاب
 متعلقه با اعضا بواسطه ریائی که اعصاب و اعضا را احاطه کرده است و
 کثافت جلد این موضع ماده این علت تجلیل نمیرود و ماده این علت
 آبها بعد از رقیق و رسته اند زیرا که ماده این مرض در اعصابی
 و در غایت برودت و کثافت و غلظه بسبب برودت عصب در اکثر
 حدوث این علت ضعف مفاصل است و اعصاب مواد باین مفاصل
 نفوذ و مواد موجب علت یا خون است و عفران یا بلغم و سودا و دیگر
 از اینها و این به دو طریق می تواند بود که مرکب از مجموع اخلاط اربعه باشد
 و یا مرکب از دو یا از سه تا یک خون یا عفران و ترکیب بلغم یا سودا و یا از
 خون و بلغم و یا ترکیب خون و سودا و این اربع است و بسیار کم است
 که این علت از انقباض یک خلط پیدا شود پس در تقریر نظر معالجاتی باید
 در این باشد که از کدام حادث شده تا بر وفق آن در علاج اهتمام نماید و تدا
 می اقتضای دوا و دوا سرد و یا خنده و یا کچل از دوا و یا بوضع است بر وفق آن
 ترتیب داده بر مریض ایراد کند و بیاید دانست که اطبا متفق اند که علت
 وجع المفاصل خوردن خواهر سرایان و اطفال بسیار کم میشود بدین سبب
 و این صفر اندکی است و این علت اگر در اشخاصی که دمای بالایی
 حادث شود بسیار قوی نیست اما صفر اوی مرزاجات را بسیار بقوت میشود
 و کما یکبار ایشان را در که خدا بلی مباشرت آن حرض است نیز بسیار شود

و سن پیر

ویندوز

۱۰۰

آنگاه صافی کرده و در مقدار فلوس خیار شیر و در پنج صافی کرده و مقدار
 در آن مطبوخ حل کرده بوقت صبح اختیار باید نمود و تا نیم روز بهر باید کرد و آن
 داره آخر شود بعد از آن ده مقدار قند را با یک مقدار تخم اسبغول
 در چهار قاشق آب شربت ساخته باید آتش میدن و غذا در آخر روز بوقت
 عصر مائش مقشر و شیر و مغز بادام باید داد **استعمال مجدد است**
 و اگر وجع بسیار شد باید در طول و غذا از محمد راث البریه باید کرد و آن
 تخم خشخاش سیاه و پنج قلع از هر یک دو درم اینون نیم درم زعفران
 نیم درم تخم اسبغول دو مقدار مجموع را نیک کوفته و بآب برگ کامو و آب
 برگ حی العالم آمیخته بر آن عضو در ناک خنما و باید کرد **بیاورد**
 این علت مغز باشد علامت اورزوی و روز باری است و حرارت مغز
 در ناک و شدت عطش و سوزاک در وجع و تشنگی قوی در شربت سفید
 زردی رنگ قاروره و بافتن راحت و سکون با سفید باره و در علاج
 قریب است بجلد دمووی از اجانب تهرید و ترطیب را در ماده مقدر
 بیشتر تقویت باید و در شیر و غذا و دوا و دوا و دوا و دوا و غیر
 این قانون و قاعده را رعایت باید داشت و باین **بیاورد**
 تنقیه بدنی مطبوخ که در کور میشو و سنای مکی سدو نیم مقدار
 و سب تا قیاق لوی بخاری از هر یک پست عدد بنفشه و شامیج و تخم کاسی
 از هر یک سدو نیم مقدار حلیله زرد و زعفران و تخم کوش از هر یک چهار
 نیم مقدار مجموع را در دو گانه آب طبع باید کرد تا نیمه کانه بیش تر ماند و آن

وقت استناده

بهر متنی مندرج است
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

کوبان گذارند و هفت مقدار فلوس خیار شیر و هفت مقدار تخم کوش
 صافی در آن حل کرده و دیگر بار از بر و وزن موی صاف ساخته بوقت صبح
 صبح اختیار باید نمود و تا نیم روز بهر باید کرد و آن مقدار کاه
 قند با تخم اسبغول بطریق مذکور سابقا ترتیب داده باید آتش میدن **بیاورد**
 و با یکین طبعیت بحب بنفش یا بطبیخ حلیله باید کرد و جواب درین
 مقام از تخم کاسی بنفشه هر یک دو مقدار قند ده عدد و قند سفید
 هفت مقدار اول او و دیگر بار بوجه مقرر ترتیب داده و قند بآن آمیخته
 نیم گرم بر نهاده باید اختیار کرد و آن با جواب تر هندی و قند و در تخمین از هر یک
 پانزده مقدار ترتیب نموده بر نهاده باید آتش میدن و با جواب از آب
 اندرین یا تخم آن فشرده از هر یک پست و دو نیم مقدار قند سفید و در
 از هر یک پست و دو نیم مقدار قند سفید و در تخمین از هر یک هفت مقدار
 مجموع را با تخم آمیخته بر نهاده باید کرد و غذا درین مقام مائش مقشر و
 مغز بادام و شامیج و باید داد و در کوش باید کرد و بوقت ضعف
 سقوط قوت و آن نیز مرغ جوجه باید اما قریب باشد بلکه از غریب **بیاورد**
 آن و غذا در فصل در دست از دوی باره باید کرد مثل اسبغول و اگر در دوا
 تخم مرغ و در وزن کل و مرغ بنفشه با دام اجزا بوزن برابر نیک بر هم زده
 خنما و باید کرد **بیاورد** خنما و دیگر باین طریق بنفشه و طبع و خط از هر یک چهار
 مقدار و نیم عدد سدو نیم مقدار حلیله مقدار شامیج و کافور از هر یک
 دو دانگ مقدار اردو هفت مقدار کل سرخ و نیلو فرو و پنج سدو نیم از هر یک

بیاورد

در این کتاب

کتاب

۱۰۰ و ۱۰۱

۲
موضع

اختیار یافت
مدر

مبشر نافع رشتہ

پن

و آنرا در نخل و شیطح و هندی از هر یک دو مثقال مجموع را گوشت و پنجه و آب
 یک گرم یا آب برگ کرشنج که کرده جدا باید ساخت بمقداری که در وقت
 آن آسان باشد و مقدار خوردن ازین در وقت حاجت دو درم
 و اما اگر سب غلبت موده سوداوی باشد علت آن صلابت و سفتی
 و خشکی جلد بدن و کمبود و کمبودی محل وجع و قلت نم در وقت بافتن
 از چهره هائی که گرم و تر باشد و صلابت بنفس و بطبوع و تفاوت احوال
بیان سلسله و علاج درین موده خوردن جلا است از پنج موی
 نیم کوفته و بادرنجوبه و بادیان از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت
 مجموع را اینگونه که در کتاب مذکور شد ترتیب نموده نیم گرم بر شمار باید اختیار کرد
 و غذا نم و آب با شیر و مغز تخم معصر باید و ادویه که در کتاب مذکور شد
 و یک درج و امثال اینها و بعد از بقیه بوی و مقدار و در وقت بقیه بدن
 سودا یک سورنجان و مطبوخ او باید کرد یا بجم شیطح یا باین که در کتاب
 مذکور و دو پوست هلیل زرد و هلیل سیاه و هر سقوی از هر یک یک مثقال
 فلفل کرده فلفل در از و زنجبیل و خردل از هر یک نیم درم شیطح
 هندی و مقل ازرق از هر یک دو انگلی و بادیان نیم مثقال مجموع را
 و پنجه و آب برگ کرشنج که کرده یا آب برگ کرشنج که کرده جدا باید ساخت
 و از پنج این ترکیب نیمه را بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود و تا وقت
 بایست که صبح باید کرد تا عمل در و منقطع گردد بعد از آن از ده مثقال قند
 و یک مثقال تخم زنجان شسته شربت ساخته باید تا شامید یا شامید بدن از شربت

بیان سلسله و علاج درین موده خوردن جلا است از پنج موی

باون مطبوخ باید کرد که مذکور دیگر و دستای یکی چهار و نیم مثقال پوست
 زرد و پوست هلیل سیاه و دو پوست هلیل کانلی از هر یک نیم درم و پنجه
 و از ده مثقال مثقال شاد زرد چهار مثقال نیم هلیل و اسه از ده مثقال
 و اسطوخودوس از هر یک دو مثقال و نیم غار یقون نیم درم سورنجان نیم
 کوفته یک مثقال فلفل و نیم درم و بادرنجوبه و بادیان از هر یک
 دو مثقال مجموع او و در و نیم کافور آب با شربت یا نیم درم مطبوخ باید نمود
 تا نیم کافور شربت را ندید که با س صاف ساخته آنگاه خلوص خیانت شربت
 و تخمین از هر یک هفت مثقال در آن آب حل باید کرد و از هر یک نیم
 کدرانیده و نیم مثقال ابراج فیض ابران آمیخته و بوقت سحر یا صبح اختیار باید
 نمود و تا نیمه را بوقت نماز شب نیم گرم باید کرد تا عمل در و آخر شود بعد از آن
 شربت از قند و تخم زنجان شسته بمقدار مذکور باید اختیار کرد و غذا از آن
 در وقت عصر اختیار باید نمود و مفاصل در و مندر را بر و غنمای حار و کافور
 رب باید کرد و **مقاله ۲۳ در بیان نفقه مفاصل** و تعقد
 مفاصل علامت ظاهر است زیرا که هر که احسن است احساس میکند و نظر از
 احسن با صحت است زیرا که چون عده در مفاصل پیدا شود همه کس آنرا می بیند
بیان معالجات و علاج او اول خوردن جلا است بر صبح از بادیان
 موس از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال بر و هر یک که در کتاب
 مذکور شد ترتیب نموده نیم گرم بر شمار باید کرد و غذا نم و آب با شیر و مغز تخم معصر
 باید داد و باین طبیعت و تقیه بدن بحسب و مطبوخهای مذکور باید کرد

نفق مفاصل

و چند از اینها را غیر از اینها

در بیان مفاصل

تعلق حرارت او از خالی ازین نیست که باز روح است یا با خلط بدن یا
 با عضا و او را حمای گویم می نامند زیرا که اگر در اغلب مدتها اند و ترک او
 بکند و بیش نمی باشد و او را بعبادت یونانی بقمار و سن می نامند و
 بقمار و سن حیوانیت که از زمان تولد او تا انقطاع حیات او بکند و
 نیست و نانی که تعلق با خلط بدن دارد و قسم است زیرا که تشخیص
 میکند با موجب تعفن او است پس اول را حمای سوئوس میگویند و نانی
 را حمای عفتی و نانی در رابع را حمای دفی می نامند و باید دانست که در
 حمای یوم از اسباب بادی است و در او با سبب بادی اسبابی است که از
 اخلاط بدن نباشد و این اسباب بسیار است فوری و غیر فوری و فوری که
 احتقان بخار دارد است و سهری نیز است که بواسطه اشتغال روح
 میشود و فوری و غیر فوری و بعضی است فوری و اعتدالی و جوعی و عطشی
 و سدی که بر تبه تشخیص را طو بات بدنی می رساند و گاه هست که حمای
 یوم مدت سه روز میدارد و گاه تا چهار روز میدارد و احوالنا همی روز
 نیز میگردد و آنها را سبب فشنی که خشکی جلد است و برد و استخوان
 در نیز می باشد **مقاله ۲ در بیان حمای عفتی** و این حمای
 یا بسیط می باشد یا مرکب و مراد بسیط آنست که ماده او واحد باشد
 مرکب آنست که از دو یا فوق دو باشد و تب بسیط بر چهار نوع است
 زیرا که اخلاط فوقه در بدن انسان چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا
 و تب دموی یا متراکب است و این اشراق اسم تب دموی است و یا

تعلق حرارت او از خالی ازین نیست که باز روح است یا با خلط بدن یا با عضا و او را حمای گویم می نامند زیرا که اگر در اغلب مدتها اند و ترک او بکند و بیش نمی باشد و او را بعبادت یونانی بقمار و سن می نامند و بقمار و سن حیوانیت که از زمان تولد او تا انقطاع حیات او بکند و نیست و نانی که تعلق با خلط بدن دارد و قسم است زیرا که تشخیص میکند با موجب تعفن او است پس اول را حمای سوئوس میگویند و نانی را حمای عفتی و نانی در رابع را حمای دفی می نامند و باید دانست که در حمای یوم از اسباب بادی است و در او با سبب بادی اسبابی است که از اخلاط بدن نباشد و این اسباب بسیار است فوری و غیر فوری و فوری که احتقان بخار دارد است و سهری نیز است که بواسطه اشتغال روح میشود و فوری و غیر فوری و بعضی است فوری و اعتدالی و جوعی و عطشی و سدی که بر تبه تشخیص را طو بات بدنی می رساند و گاه هست که حمای یوم مدت سه روز میدارد و گاه تا چهار روز میدارد و احوالنا همی روز نیز میگردد و آنها را سبب فشنی که خشکی جلد است و برد و استخوان در نیز می باشد

متعلق است و این اسم اشراق است و یا مت و ای است و این در بوی
 و یکی بر این است و مراد متراکب آنست که جزو متعفن از خون بیشتر از جزو متعفن
 باشد و مراد متراکب آنست که جزو متعفن از خون کمتر از متعفن باشد و مراد
 متراکب آنست که جزو متعفن از خون متعفن برابر باشد و این تب
 دموی را اطبایا مطبقه می نامند و قسم نانی تب صفراوی است و تعفن
 یلو داخل عروق است یا خارج عروق و آنکه داخل عروق است او را تب
 لازم می نامند و اگر این صفرای متعفن بقرب دل یا جگر باشد آنرا محرقه میگویند
 و اگر جزو بلغم یا نیز بقرب دل یا جگر باشد آنرا نیز محرقه می نامند اما آنکه
 تعفن صفرا در خارج عروق است آن تب را غب و ایر میگویند و در غیر
 صورت اگر صفرا رقیق و صرف است خالص می نامند و اگر متعفن و مختلط باشد
 است متراکبی که موجب غلظت باشد این تب را غیر خالص میگویند و قسم
 تب بلغمی است و این نیز خالی ازین نیست که تعفن او داخل عروق است یا
 که داخل عروق است این تب را لازم می نامند و آنکه خارج عروق باشد
 ایر میگویند و قسم رابع تب سوداوی است و درین قسم نیز تعفن سودا
 یا داخل عروق است یا خارج عروق اما آنکه داخل عروق است او را تب
 لازم می نامند و این قسم قلیل الوجود و نادر می باشد و آنکه در خارج عروق
 است او را رابع و ایر میگویند و هر یک ازین حمای متعفن بحسب احوال
 آن غلط میشود **بیان حمای دفی و صفرا و بلغم** و حمای دفی آنست که
 حرارت در او از اصلیه است و شک نیست که این حرارت متعفن است و این

تب تب
 تب تب
 تب تب

رطوبت اصلیه میکند که مرکب حرارت عن نری است و در بدن انسانی
 دو رطوبت است یکی اخلاط اربعه معدوده است مسمی باسما می شود
 مذکور و قسم ثانی از رطوبت بعضی فضول است و بعضی غیر فضول
 رطوبت که غیر فضول است آنرا چهار قسم ساخته اند یکی ازین چهار قسم
 آنست که محصور در اطراف عروق شعریه ساقیه است مرا عصاره انسانی
 از اقسام اربعه رطوبتی است متشکک بر اعضا مثل شبنم و نبات ازین
 اقسام رطوبتی است قریب العهد با نقاد و تشبه با اعضا و قسم رابع رطوبتی
 است که موجب اتصال بعضی اعضا یا بعضی دیگر با پوست پس اگر چنانچه
 حرارت متشکک افشای قسم اول از رطوبات کند و شروع در افشای قسم
 دوم نماید این مختص مسمی باسم دق است و اگر حرارت مذکوره افشای قسم
 ثانی کند و شروع در افشای قسم ثالث نماید از رطوبت این مخصوص باسم
 ذبول است و اگر شخصی که مبتلا به ذبول است با احتضای آن در سه فلاح
 نجات ازین مرض میت و اگر چنانچه حرارت مذکوره افشای قسم ثالث از
 رطوبت کند و شروع در افشای قسم رابع رطوبت نماید و این مسمی باسم
 لغت است و درین مرتبه بغایت کم است و نادر که شخص زنده باشد
 زیرا که بمجرد شروع در افشای قسم رابع شخص مملوک میشود و چون این
 مذکوره را نیز دق می نامند و اما حمای مرکب بیاید دانست که ترکیب جایی
 دقی یا خفلی زیرا که میان خلط و حرارت متشکک بر رطوبت اصلیه ساقیه
 است و یا از اجناس متقاربه مرکب است مثل ترکیب خلطی یا خلطی دیگر که

نشهام

مقاربه باشند مثل ترکیب صغیر یا بلغم و یا ترکیب از انواع یکی باشد
 مثل ترکیب غلبه لازم یا غلبه دیر زیرا که حدوث هر دو از صفر است و از
 انواع جنس واحد است زیرا که غلبه لازم از تعفن صغیر در داخل عروق
 شده و غلبه دیر در خارج عروق حادث گشته و یا ترکیب از انواع
 نوع واحد است مثل ترکیب جنین خالصه یا غیر خالصه و تفصیل احوال مباح
 و اسباب و علل آن و معالجات هر یک مذکور میگردد و انشاء الله تعالی
مقاله ۳ در بیان حمای یوم و حمای یوم از تقدم سبب
 او است شناخته میشود و حمای یوم را در ابتدا ی ناخض در زیر اندین در اکثر احوال
 می باشد **علل اجابت** و مگر که عبادت از در دستخوان است و کوفت و نبض غیر
 مضبوط یعنی افزوده و در ابتدا اگر سببهای اندک و قشر پرده که فراموش می گویند
 آغاز میکند و این سبب انچه متصاعده است بدمای و اجناس با قوت
 می یابید و بر تبه رزده میرساند و این نادر می باشد درین تب زیرا که این
 تب از اسباب خارجی حادث میشود و ناقص در تب بواسطه خلط صغیر
 وی است یا بلغمی و مراد با سبب خارجی آنست که اخلاط بدنی نباشد و جمع
 اعراض در حمای یوم خفیف می باشد کویا که حرارت او حرارت حمام
 دراز مدتی بگذرد و یک مییت بگو ساقی آنست و احوال نبض قریب نبض
 اخف است و نبض نیز سلیم و موافق نبض است و حال بول نیز مثل حال
 است و عرق و اندوه نیز ظلیل است و نزدیک محال حجت است و اگر چنانچه
 بصاحب این مرض طول مقام در حمام کند و بعد از آن قشر به حادث شود و یابید

حیض

کاین حمای یوم نبوده است **معالجات** و علاج در زیر مقام ایراد شده
 سبب تابر قاعده قانون طبی معالجه بینه باشد بمنسب و تفریح
 در آنچه سبب و غضب و حزن باشد **بیان علاج بافتاد و سیاه** و بقیع
 کج در آنچه سبب و فخرج بوده باشد و بغذای ملازم در آنچه سبب و جوی
 و اسق و در آنچه سبب او است و باشد و به تفریح در آنچه سبب آن است
 و برهم نشستن جلده و سده بوده باشد و مانند کی نیز نافع است و از اثر
 شربت سکنجین ساده در غایت منفعت است و اگر چنانچه با این
 عسل و حرارت بسیار باشد شیره خرفه یا سکنجین آمیخته باید و او مقدار
 سکنجین هفت مثقال است و مقدار شیره خرفه بیت و دو نیم مثقال و به
 باید اختیار کردن و اگر خوف شده باشد شیره تخم خیارین باید و او مقدار
 مذکور و باید که معالج درین مرض تبرید و ترطیب را باغذیه و شربت برود
 کند و تجا و از حد ضرورت ننماید و بوسیدنی از طیوب معتدله و در مسکن بارد
 با اعتدال باید بود و دخول حمام معتدل الهوائیز از جمله تهیبر است
مقاله در حمای نفس بیایم و بحث که حدوث این
 تب از غلیان خون است و اعراض او از حد و معطش و حرارت نفس
 اقوی است از حمای یوم و خفیف تر است از حرارت عقیقه و بر صاحب
 این تب علامات و نمیت ظاهر است **علاج او** مقدار است اولاً
 و کما به همین قصد فقط در علاج او کافی است و باید که معالج در حال حریق
 نظر کند که قوی الیه و توانا باشد آن مقدار خون اخراج باید نمود که نفس انجام

علاج است

بیان انواع
معالجات

و الا بقدر واجب وقت شحش باید اخراج کرد و گاه جهانت که بعد از
 قصد فی الحال تب مفارقت میکند اما گاهی است که قصد فقط در علاج
 کافی نیست بلکه تبرید و نطفه نیز می باید بشیرت سکنجین ساده و اگر سرفه نباشد
 و الا بشیرت نیلوفر و بریز از گوشت موزری است و از غذا انقطاع
 بر افزدیه حاضره باید کرد مثل آش یا مرغ هندی و ماش نقشه خصوصاً در طبیعت
 قبض باشد و گاه جهانت که احتیاج بتلین طبیعت نیز میشود و بکجه اسمانی
 می باید و صغری رقیق را بمنسب نفق و فو که معقوی آن شرفست باشد
 انارین یا هلیله زرد و منفعت نفق و فو که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد
 بتوفیق الله تعالی و مقدار هلیله در نفق و از پوست دو مثقال است و مقدار
 نفق و باید که از چهل مثقال بوزن کمتر نباشد مجموع و اثر تب نبوده و چهار
 اختیار باید کردن **مقاله در بیان حمای موسی عقی**
 و چنانچه موسی از جمله حکما و اطبا این تب را معتبر است و میگوید که این تب
 وجود ندارد و درین اعتقاد و دعوی دلیلش آنست که هر چگاه خون شود لطیف
 او صغری میگرد پس این صغری بایست که موسی و درین باب حکما و اطبا را
 مناقشه بسیار و لیکن ایراد آن مباحت موجب طلال و طلال است اما موسی
 چنین است که هر گاه خون داخل عروق باشد عفونت خون نیز داخل عروق
 خواهد بود و پس این موجب تب است بر اقسام ثلثه **بیان تفصیل اخلاط و سبب**
 و سبب عفونت در اخلاط از چند وجه می باشد زیرا که سبب باغذیه و سبب
 است بگو هر خود مثل گوشت ماهی و یا فساد برب سرعت استیلا و غذا باو مثل

تب

حیض

کتاب فی الحوائج

عزیزی از طرف روضه جان نثار است

و با سرعت فساد بسبب عدم مراعات ترتیب است در خوردن و پیاپی
فذاست که حرارت غریبه در معده متوقف است مثل خیار و بادرنگ و با
فساد و عفونت خلط کشنده و مانع از هوا و ترویج شده که آن هوا منع
عفونت میکند زیرا که یکی از اسباب عفونت عدم وصول باد و هوا
و یا بسبب سده واقع گشت اختلاط است یا از جهت و غلظت مانع از وصول
رطوبت است پس بسبب عفونت باشد و گاه بسبب سده حرکت غشیه
استوای معده است از غذا و گاه عفونت و فساد در اختلاط بسبب خارجی
از بدن می باشد مثل استنشق هوای و یا غشی وصول از آن یا اختلاط
در وایج هوایی که از حیث باشد یعنی ابدان حیوانات مرده کشته شده
زیرا که هوای و یا معنی آن عفونت اگر ملاصق اجسام رطوبه شود مثل اختلاط
و غیره لا انک موجب تعفن و فساد است **بیان علامات** و آنچه در آن
عقنی حرارت گرفته است که صاحب آن تب ترا در خود میاید و حرارت
دموی اقل است از صفراوی و بیش از حمای دموی حاد
باشد که از اهل طبع می نامند و مراد بیان بقیه را می آید که علل ارام نمی تواند
گرفت و بهر جانب لحظه بلخه در فراموش خود میگرداند و این حالت را
میان تب و اعتدال مزاج داشته اند و حمای عفنی دموی میکی
بنگه میشود که مراد بیان در هم شکستن استخوانهاست و کسل و سستی
و اختلاف در نبض بیشتر است از اختلاف نبض که در تب است
زیرا که ماده غب صفراست و او اختلاط از خون است و بغایت کم است

که در نبض اقل در شود و گاه هست که بعد از دور شدن تب نیز نبض از
ماده باقی در بدن هست و اعتراض حمای دموی است از حمای بوم
و سه نوعش از غلبگی صداع و عطش و طعم دهان و رنگ زبان و نقل بدن
و سر و جمیع اعضا من ذکره در تب دموی باشد و انتفاخ عروق او و داج
استوای نبض از خلط دموی و سرخی روده و جمیع جلد بدن می باشد و فانی
و لرزه در حمای دموی کم می باشد و عرق در حمای دموی اگر در ایام بحرانی
و تب او لازم است پس حمای دموی عفنی از سه نوعش حمای بوم یا این
منعوق میشود **بیان علامات** و عیاج او او لا انصد است و تطبیه و برین است
کیفیت حرارت است و تطبیه در غذا و برین کردن از گوشت و خبیهایی
که خون از حاصل میشود زیرا که این چیزها فایده را زیاد می سازد و اگر در بعضی
قوت باشد او برین که نمون غذاست بیک روز یا دو روز و اسهال لطیف صفراوی
که در انتفاخ در کیفیت خون نیز شود که در علاج او خل است بمثل نفوق مسل
بیطبخ فوکه و یا باب انارین با هلیله و اما شربت از نیلوفر و نبات نیز
عناوب باید و آب عناب و ده عدد و نیلوفر و منتقال غذا اما شربت و اگر کثرت
باشد باشد شربت مغز بادام و شربت بودجه مذکور ترتیب داده و قد سینه
بمقتل متقال میخند نیم گرم بر نهار باید داد **مقاله ۶ در بیان**
حمای صفراوی و از جلد حمای صفراوی غب است و مراد غب تب صفراوی
است که سبب آن تعفن صفراست در خارج عروق و این تب بیک روز میگیرد
و بیک روز نمیکرد **علامات غب** و از جلد علامات او عطش و صداع

و بخوبی و کرب که اندوه است و این اعراض درین شب که از غلبه ازیم
که تعفن صفر است در داخل عروق و هر روز یکبار این اعراض مذکور در
محرقة است از هر دو است و نوبت غلبه قشر بره که سرمای اندک است
می آید و بعد از آن ناقص که از زده است و ناقص و سرد در اوایل غلبه
و بعد از آن لطیف میشود زیرا که بواسطه تب روز بروز ماده دفع می یابد
و حال ربع که تب سودا ویت و مراد بان ربع دایره است بر عکس
زیرا که در ربع هر چند در ماده دفع حاصل میشود سرد و در زده است
زیرا که دفع موجب رقت آن ماده میشود و هر چند ماده سوداوی رقیق تر
میکرد و حدت او و شرارت او زیاد میشود و اما این که ماده صفراوی است
دفع او بتخلیط است و هر چند ماده صفرا غلیظ تر میشود و حدت و شرارت
او کمتر می باشد و در غلبه دایره بواسطه دفع ماده است و در غلبه
غریزی از روحی خود و در تحت حمایت قلب خود را کبی سیدن و گاه چنان
که غلبه لازم میشود و مثل است و غلبه دایره و چون حمای محرقه دایره
است اگر چه صفرا ویت لیکن فزونی و سنگینی تب ظاهر نمیشود و در غلبه
که هر گاه غلبه دایره با غلبه لازم ترکیب یابد هر روز تب میگیرد و در غلبه
ترکیب یافتن هر دو اینست که ماده غلبه دایره که صفرا است چون در خارج
عروق متعفن شود و درین حین ماده غلبه لازم که صفراوی داخل عروق است
آن نیز متعفن شود و هر دو در اشتداد یابند و در غلبه موافقت نمایند و در تب
تمیز هر یک از دیگری مشکل باشد پس بر معالجات صایب اند بر آنست که

تشخیص حاجت با عرض هر یک که در اوقات اخذ و برگ و نوبت و در آن
آزاد است تا در علاج از طریق صواب در گذرد و در غلبه نیست و مقرر است
که بر نوبت اعتماد نیست در اوقات بر نوع مرض و درین مرض اکثر غلبه
طبیعت بسته می باشد **و صفرا اعانت و تخلیس میکند** زیرا که توجیه صفرا
بجانب اعانی است و اعانت در تخلیس طبیعت از دست زیرا که تا از صفرا
بر فضل قدری نریزد بر آن محل خود بجانب اسفل که محل دفع است منزل
نمیشود و در حرکت صفرا درین حین بنا حینه جلد است پس بر تقدیر
مانع است از تخلیس طبیعت و در اکثر اوقات این مرض طبیعت قبض
دارد و رنگ بول نارنجی یعنی برنگ آتش است و این لون دلالت
بر جده و شدت حرارت میکند و غلبه آن مگر آنکه توجیه و حرکت صفرا بجا
و مانع نیست که درین حین رنگ بول مائی است لغو و بالبدن من و در رنگ
تصادف و ترائی صفرا با مایع موجب سرسام میشود و یکی از جهل اعراض
است **چهره سرسام** و درم و مانع است و او گاه مرکب از صفرا و خون می باشد
و گاه از صفرا و عروق و این قسم بدترین انواع سرسام است و در غلبه
در دفع عرق است **علل تب** اما اعانت غلبه خالص است
که در درون عروق است و نوبت تب که در آن از مجموع زمان اخذ و برگ است
از چهار ساعت تا دوازده ساعت می باشد و بعد اقلش اول است و اگر
بعقد از زمان بعد از اخلاص معلوم میشود و هر چند نوبت آن خالص
دور تر از دلیق او میشود و اطباء میگویند که اطول زمان انقباض این

بیمت روزی می شود

بیمت و در نیت و مراد بهر دوری مجموع زمان اخذ است و ترک است
مگر آنکه از بعضی خطا واقع شود بواسطه ترک بر مین و خطا از نیت اول
بعضی بر آنند که اگر تدبیر صواب باشد و مرخص در بر مین و طبع نیت
افتد اکثر جهان است که از سه دور یا چهار دور می گذرد که ازین بلیغ نیت
می شود و الله الشافی و اگر افتاد نیت لازم مقام نوبت کرده شود
نیت غیر خالص بطول می انجامد و بپایان نیت ماه و یکسال درین
مانده اند و اگر چنانچه درین تب و مرافات بر مین نکتند و در آن تب و
مخلوط و خلط واقع شود موجب حدوث امراض روزی و دیگر است مثل
استعداد در ذات احوال جگر و معده و غیره و بول در غب خالصه رقیق
می باشد و در غیر خالصه گاه رقیق است و گاه غلیظ و اگر صدام حاد
شود در اول حدوث این علامت در روز چهارم قوی می شود و در روز هفتم
مغارت می کند و اگر صدام در روز سیوم مرض حادث شود در روز
نهم قوی می گردد و در روز نهم این صدام مغارت می نماید و یا در روز
یازدهم و علاج فصد است با وجود آنکه سبب فصد است اگر چنانچه طبع
در خون گرفت و غلبه داند زیرا که تقلیل خون موجب تقلیل حرارت
و کیفیت فصد نیز است و این علاج اگر در غب لازم است و اگر نیت
باشد زیرا که در غب و اگر نقص فصد در خارج عروق است و در غب
لازم نقص فصد در داخل عروق است و فصد باین مقام از نیت است و اگر
فصد واقع شود قلیلی باید از خارج خون کردن و بمثل **بلین** **اشتریا فصد**

و شربت برای علاج در روزهای اول سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و نیت انتقال باید در سه فاشق آب با نهار فاشق شربت کرده نیت
باید اختیار کردن و اگر سرفه باشد شربت نیلوفر باید داد و اگر عطش
بود شربت مغز تخم خیارین مقدار بیت و در انتقال باید داد و این نیت
خون سده است و اگر خون سده نباشد اشیرا خرفه یا سبب سبب سبب سبب
مجز است و یا شربت نیت و نیلوفر و یا یکی ازین دو بمقدار مذکور باید
و اگر حرارت بیشتر باشد تخم اسفول شده نیز بمقدار یک انتقال در شربت
مذکور مجز است و یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مخلوط از هر یک بمقت
انتقال در قدری آب کافی شربت کرده بر نهار باید داشت **اشیرا یا رده**
طبع در فصد اشتریا فصد بعد از گذشتن طعام از معده نیز مجز است
و یا مزج یا شربت بقیه و امثال اینها باید از اشیرا که بار و در طب
و مسکن و مقلع صفرا اما بوقت سرفه از ترش سبب درین اشیرا مذکور خداید
کرد و آنچه بار و در شربت است مثل شربت نیلوفر و شربت سیب و شربت
بنفشه هر کدام ازینها که باشد اختیار میتوان کردن و گاه آب تر خندی
باقی فصد در آب گرم یا در آب هندوانه صاحب این مرض از نیت
است و تاخیر نقوعات در روز اول اولی است و تاخیر آهسته
میوه تا بعد از گذشتن شش ساعت روز اولی است و آب کدوی که در اول
بخوبی باشند باین طریق که در کوزه در شربت خاکستر گرم و آتش زیر دهن
کنند و آبی که در کوزه جوشیده باشد از آن مقدار پست و پنج انتقال باقی فصد

و یا شربت آلو هفت

بنفشه متقال آمیخته باید آشفته اما این تدبیر در غیر تابستان مضر نیست
طبیعت معتدله وسیع در تکیه بر طبیعت باید کرد و دوزی یکبار دود و بار دیگر
 میسر شود و خواه بشیاف و خواه محققه لیکن بوقت خواب یا اگر در وقت بیداری
 از حدرات آمیخته باید داد مثل شیر و تخم خیارین و شیر و تخم کاسنی **طبیعت**
غالبه در خصوص که عطش داشت باشد و اگر چنانچه بقوت باشد
 شیر و خرقد باید داد و قریب بچهل متقال با قدری قند سفید و یا شربت
 سکنجبین مقدر و متقال و یا شربت آلو و گاه چنانست که حرارت در ریه
 غالب میشود و درین مقام اگر بعضی ضعف معده از برودت نباشد
 ارزاد اندکی از گاه فور نیز باید کرد و مقداری که درین جایز است از گاه فواید
 و انکی با نیم دانگ است در شربتی از آمیزش با گاه کور **طبیعت** و **خیفان**
 و اگر چنانچه با این غیثان باقی باشد هیچ شربت بهتر از تقوی و قند
 نیست که آب صفائی او را گرفته مقداری قاشق و دو متقال قند سفید
 با آن تخم کرده بر شهادت شده و بوقت خواب نیز بشرط آنکه طعام از
 تمام گذشته باشد و یا شربت نیلوفر خورده با آب میوه دهند و شربت
 فراش که مراد بآن شربت آلو بالو و کیلاس است زیرا که فراش آلو
 بالو را گویند و فراش اصغر کیلاس را و مزاج هر دو بار دود و بار پس است
 و اگر چنانچه در طبیعت قبض نباشد شربت حماض که مزاج است
 داد و یا شربت انار منع و مقصود از شربت انار منع شربت انار
 بود و نه است و یا شربت سکنجبین صفائی باید داد **طبیعت** و **طبیعت** و **طبیعت** و **طبیعت**

که استحال قایضات کرده شود در حین قی و غیثان تکیه بر طبیعت محققه
 اینست باید کرد **تکیه بر طبیعت** و اگر چنانچه قوی غیثان منقطع نشود ازین کسب
 که مذکور میکرد اختیار باید کرد و سماق و طباشیر و بزرالورد و اجزای بودن
 کوفته و بخته معده دارد و متقال یا ده متقال شربت انار بود و نه در حد
 قاشق آب سرد اختیار باید کرد **طبیعت** و **طبیعت** و اگر چنانچه عطش
 و حرارت نیز با غیثان قوی باشد نیم دانگ کافور درین شربت با اضافه
 باید کرد و قوی طبیعت درین مقام بنفوح معقوی بهلیل زرد و یا با آب انارین
 با حلیل زرد مقدار که معال مناسب داند و یا شربت کل کرسی متقال
 یا سکنجبین ساده سیزده متقال یا از قلوبس خیار شیرین متقال در شربت
 بنفشه دو متقال و روغن بادام شیرین پنج متقال مجامع را در قدری
 آب گرم حل کرده و صفائی ساخته **طبیعت** و **طبیعت** و **طبیعت** و **طبیعت** و **طبیعت**
 ظهور بنفشه در قار و در بوقت صبح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود
 تا عمل در منقطع شود بعد از دو متقال قند را با قدری لعاب اسفند
 کرده باید آشفته و یا میوه دهند و صفائی ساخته و قلوبس خیار
 شیرین متقال در و حل کرده و باز صاف کرده و هفت متقال
 قند سفید و دو سه متقال روغن بادام شیرین با آن آمیخته نیم گرم قوت
 صبح باید اختیار نمود و یا در عوض قند شربت بنفشه باید کرد و در
 مسهل نازان حصول منقطع تاخیر باید نمود و مگر آنکه مرض مملت ندهد و آن
 وقت حدوث لغرض جاری باشد مثل قوی و غیر ذلک و اگر چنانچه

درین غلظت صفرا متحرک و در بجهان باشد بی ملاحظه انقباض بر او مسهل
 میتوان کرد یا آنکه خطر در استفراغ قبل از حصول انقباض در غلبه اقل انقباض
 نیست **ایراد مسهل در روز نهم** و باید که معالجه ایراد مسهل در روز
 نوبت یازدهم بحران نکند که بسبب یازدهم است و بهترین روزها از برای
 استفراغ درین تب روز ششم و دهم و دوازدهم و بیست و نهم است
 و اما در روز ششم بحران اختیار کرده اند و این موجب آن میشود که اگر در
 ششم ایراد مسهل نکند زیر که در ششم نیز بحران گرفته اند و این هر دو بحران
 پیش اظهار یکت و یک نیست اما بحران روز ششم بدتر است و گفته اند
 که اگر معالجه خطر کند و مسهل در غالب آنست که مریض ملوک میشود و درین
 مقام اولی آنست که در اول نهار و سه روز غده تا خبر باید **باید تا نهار غذا** و بعد از
 غذا تا ششیر است و یا مغز نان در آب سرد فرو برده باید خوردن و یا سبزی
 مراد تلقان است خصوصاً که با او غشیان باشد هر کدام از اینها با شربت
 نینوفر که اگر ضعف در بعضی علیل باشد که درین مقام شور بای می خورد
 مجوز است بلکه واجب **اگر مریض شقیق البه** **در روز نهم** **باید تا نهار غذا**
 و گاهی که ضعف محسوس و مدرک نباشد غذا تا ششیر است اما ششیر
 و اگر ضعف غالب شود و آنتهای مرض باشد یا قویب بیهوشیت است
 باشد اگر غذای او شور بای مرغ جوجه دهند در معده فاسد میشود بسبب
 اشتغال طبیعت بدفع مرض و عدم التفات او بغذا و موجب کرب
 و اندوه است و درین غذا تقوی که موجب قوت علیل باشد و معتد بها

حاصل نمیشود و هر چگاه علیل را غفلت از تب حاصل شود و ششیرت غده نخورد
 باید غذا از ورع و حرج اربابان باید داد و یا آتش الویا زیره یا چ که آتش با سیرک
 یا آتش لیمو یا مسلمان یا برگ خرفه یا برگ معجزه شترکان و یا بقدر حاجت
 سرخ مردی نامنه و اینها را با روغن بادام شیرین مطبوعه باید بخت کرد
 و مطبوعه نزد اطباء چیزی است از گوشت یا از علفهای مذکوره که از اول
 در تب طبع کنند و از آب برآوردده و افشرد و در روغن بریان کنند مثل سفای
 نایخ که از برای سبوسه ترتیب میکنند و مقصود از دادن امثال این افشرد
 بی اطمینان بعضی نقل و حوت ششیرت او است باین غذاها از گوشت **اگر مریض**
دری باشد در ششیر ما و آن چنانچه است و اگر مریض صفراوی باشد از ترش
 در غذا باید آنچه مثل سرکه و آب لیمو و آب نارنج و زرد که هر کدام باشد
 و بعضی از مقام ملاحظه ترشی در وی باشد و آنچه حوت بشرط عدم
 است و اگر چنانچه اصحاب این مرض ضعیف و نحیف باشد هم از اول
 درایش از شور بای مرغ جوجه بپاک گوشت او نیز خوردن ضرورت است
 گوشت ساقه نشسته بپاک در روز نوبت نیز اگر ضعف غالب باشد گوشت
 مرغ جوجه باید داد و اگر صدراع باشد از او و یا موضوعی که مراد خواهد بود و طلاها
 است و آن در علاج صدراع مذکوره شده باید کرد و اگر در زبان کشی
 باشد و در واقع تشویش و بی خوابی باید از آن ادویه که در مجلس مذکور شد
 باید نهاد **در علاج حرارت کبده** و تهرید جگر اصحاب این مرض خرفه و آتش و کباب
 و عرق کاسنی و آب افشرد و خیار و بادرنک با اندکی سرکه باید کرد و گاه

علاج صفرا

در کسب بسیار باشد و می باشد چنانکه سوزش پیدا میشود درین چین
 اندکی کافور نیز باید آمیخت و دست و پای مریض را بآب گرم و بوس
 باید شست **بیشتر نافع است** و مراد بپاشیده اینست و این در طبع
 نافع است و موجب سکون و جمع زیر که درین توجه باد و بجانب
 و باید که علیل را معالج در ابتدا از نوبت غرق فرماید و این باب کرم
 و سکنجبین باید و بوقت قوت و شدة حرارت از بروز بارده مثل تخم
 خرفه و یا تخم خیارین شیر کشیده با شربت سکنجبین یا شربت الو باید
 و او از هر یک مقداری که طیب صواب داند مثل آنکه شربت سکنجبین یا
 آلوده شغال شیر و خیارین با خرفه سی شغال و بوقت احتیاج بتجلیت
 او در عرق باب دانه و سکنجبین باید کرد و بوقت سیلان عرق
 بشه و علیل آب باید پاشیده و گرم شود استعمال خمر است و این
 مکان باید کرد و مراد بچرخ از آب است که از خوراک می ریزد و زیر
 فواید خوراک اینست که اگر علیل بخواب باشد خواب می آید چون
 خوراک قریب بعلیل باشد تمیزند و مرطوب باد و نیز میکند و درین
 مقام بغایت مطلوب است و در پیش علیل از فواید که مثل سب و می
 و مراد باید نهاد تا از رایحه آن و به تغل اندکی از و محفوظ شود در **درین**
و فواید نافع است **بیشتر نافع است** و از اینها چنین نیز مثل یک مورد
 و کل سب و کل می و برک بید که آب بر و پاشیده باشند پیش او باید
 نهاد و طعمی که موجب ترطیب و نافع بشود باید ساخت و بویهای خوش

گرم قوی و هر مرطوب و نافع باشد بر بینی او باید داشت تا و باغ علیل
 و در خوابی حاصل شود و این تخم از کلاب باید ساخت و آب سب
 و آب کت نیز در دندانها مثل اینها از هر یک قدری که معالج مناسب
 و اگر چنانچه بخوابی باشد سرگردین تخم نباید آمیخت و اگر از جدا شدن
 باشد بیهوش سرگردین تخم باید آمیخت و حقه درین مرض باب هند دانه
 و یا باب خیار باید کرد **مقاله در بیان حمای بلغمی** باید دانست
 که تب بلغمی را بخار کمتر است و بلغم و کزیدن دست و پا و انامل و اصلاح
 معالج را اول معلوم نمیشود و کمتر نکات طویل اما بر حوادث مراد را
 طویل است و هر روز میگیرد و گرفتگی او بکسل است و خواب بسیار
 تغل و در وی که باسانی از آن غنی توان کرد و گاه سخونی حادث
 و متعاقب آن برود و اگر چنانچه این غمی از زنده میشود مشابیه دق است اگر
 در نفس یعنی نباشد و گاهی متعاقب تب بلغمی صلب میشود و چنانکه
 در محرکات و این بسبب تعدیه خلط است که در بحر ان طبیعت از افق
 کرده و بپاشد است آن ورق ناقص صلابت حادث شده و درین
 در کله اوقات رنگ بول کمتر می باشد و مایل بغیاج است و نیم
 نفخ و بیاض و گاه سرخ نیز می باشد بواسطه رت غفوف و رنگ
 گاه در صامی می باشد و در نفس صغیر بسیاری شدت اختلاط
 بر از رقت و بلغم و افزوده و علت تشنگی که آنکه بلغم شور باشد
 و حدوث این بلغم متعفن است از احوال مثل غشی در ابتدا

تب
 بلغمی

نوبت و خفقان و سقوط شهوت غذا و وقت عرق که غام غمت
 در جمیع بدن را و علاج درین مقام بفتح بلغم و استغنی است و خفقان
 هم معده و وقتی **بیاختاریات** و این قی نیز در هر نوبت می باید و در اگر از او
 شربتی که درین مقام نافع است شربت لیمو است یا نیلوفر یا بنفشه
 و یا سکنجبین و نیلوفر و یا سکنجبین بزوری و یا سکنجبین را غلیظی از هر کدام
 شود و وقت انتقال بمقتضای وقت و مقام آب گرم کافی و آب
 سرد وقتی آنقدر که در شربت و فاکند باید و او **فلفل** و یا سکنجبین
 مطبوخ می باید و اگر از تخم خیارین و تخم کاسنی درزرک باشد هر یک
 پنج مثقال مجموع را در قدری آب که کافی باشد طبع کرده و صافی
 وقت انتقال سکنجبین بناده یا بزوری هر کدام یا وقت شود و آن باید
 آنوقت و اگر در وقت که سبب باشد بجای سکنجبین قند باید انداخته و
 نه کوره صاف ساخته اختیار باید نمود و این شربت مذکور را وجود و اگر
 ممکن حرارت است و منفع خلط و مفتحه سده نیز هست و در جمیع
 بلغمی اشامیدن با العسل در بعضی اوقات مفتحه است و یا جلا می کنند
 هیچ سوس تراشیده و جو شده باشد و این وقتی باید که حرارت
 نباشد و کاهنی که قند یا شربت لیمو و یا سکنجبین بزوری و یا سکنجبین
 بغلی که مطبوخ از بادیان و هیچ سوس تراشیده و تخم کرفس و زیرسیاه
 و سان باشد از هر دو مثقال در قدری کلاب که مناسب دوای باشد
 طبع کرده و صاف ساخته و وقت انتقال قند بلان آمیزه نیم گرم باید

و غذا نخورد و مائش مقشر باید و او با شربت گل و یا شربت استین
 در نیمه و او اسطوخودوس بلغم ضعیفی باشد بمقداری که مذکور شد و اگر مرض
 باشد او را بخانه درص زرک بعلیل باید و او یا درص کل یا درص غاف و یا
 آورد و الکاحی و شاه تره که کاسنی است و کشوت و خطم از هر کدام
 که غلبه سواب و اند طبع باید کرد و صاف ساخته و وقت انتقال سکنجبین
 و قند یا قند در آن آمیزه بمقتضای وقت باید اختیار کرد و **بیاختاریات**
نافع و کاه باشد که احتیاج ببلکین طبیعت و اسهال بلغم شود پس این شربت
 مذکور را با بلکین خط باید کرد و مثل عمر حندی و آلوی بخاری و پستان
 شربت ساخته و از او و یا بلکین در آن خلط کرده و مثل سنای مطبوخ
 شیر ذلک تا اسهالی خفیفی که موجب خونت باشد میرسد و صفت حاصل
 نیز و او را از او و یا مسهل که درین علت نافع باشد این مطبوخ است پستان
 سی عدد تخم بادریک و تخم کاسنی و غار لقون پنجه و چه سوس تراشیده
 از زرک از هر یک یک مثقال و نیم اسفنج و قنطاریون و قیق و سنا و هلیلج
 کابلی و هلیلج زر از هر یک پنج درم مجموع را در قدری آب طبع کرده و صافی
 باید ساخت و وقت انتقال فلوس خیار شربده و مثقال زنجبین صافی
 کرد و در درج ساخته و ریونند و زید از هر یک دو دانگ مثقال نقل زر
 و گیر از هر یک دانگی و یا تلکین طبیعت نجب ایارج و یا ایارج فقیر و حب
 ریونند و هلیلج کابلی و غار لقون و نقل ازرق و زید باید کرد و از هر یک
 دو دانگ مجموع را کوفته و پنجه و یا شیر خیار شربت کس اول است خمیر کرده

بسیار
 مخرج

یا بالعروق جدار نشین و بالذکر غار یقون و یا بکلیس طبیعت بریند و همچنین
 و بقدر مسهل باید کرد و یا بکلیس طبیعت و از برای دفع ماده این علت مغز
 تخم معصر و بشفای فستق و قنطاریون و قیق نافع است و بهر در اول
 احباب این علت را شیر و تخم خیارین یا تخم خربزه یا سکنجبین مخلوط باید داد
 از شیر مذکور سی شقال سکنجبین است **نقال فیل در غذا نباید کرد** و اگر چه
 این مرض تلخ است و غلیظ اما مرضی بطول آمده است پس درین مقام
 احتیاج بخندیشتر است از ماده تب صفراوی پس در ایام اول بخور
 آب صوف باید و اندکی قند با او آمیخته و یا ماء الشعیر با قند و یا با حل اگر چنانچه
 ماده بلغم بسیار باشد و غلیظ و لزج و گاه چنانست که درین تب احتیاج
 بزبادی و تسخیرین است باندکی فلفل و بادامیان و مصطکی و دارچینی و شبت و یا
 مغز تخم معصر و آب لیمو و اندکی قند و **در حق البیدر** و ازین ادویهان بر تخم معصر
 بجهت تقویت باید مالید و روغن میوی و یا روغن کل نیم گرم که در مصطکی
 و مصطکی طنج کرده باشند **خما و نافع** و ایضا بر تخم معصر از زرد کور که در
 تکمیل است و آنستین بطبیخ و نقل ضار باشد و باید که در مقام علم **مقاله**
در بیان تب سوداوی باید دانست که تب سوداوی را در ابتدا با غش
 و لرزیدن و سرماضعیت می باشد و بحدی که قوی میشود و زیر آن غلظت
 نفخ می یابد و در دستخوانهای می باشد و سرمای با قوت چنانکه در اندامهای
 مرصعین بر تخم میخور و در حرارت او کمتر از تب صفراوی است و ندانست
 او در مرتبه بلغم نیست بواسطه پیوست ماده و حدود تب سوداوی

بیان علل و احوال

و بجهت از حیثیات مواد مختلفه است که در آن حیثیات مواد لطیفه تحلیل
 و کشیده در مادیت باقی مانده می باشد و طول دور این تب عروق
 بسیار می باشد و اگر چنانچه ماده سوداوی درین تب از احتراق
 بلغم باشد او را و او طول و قبول غلظت و حصول عرق و پیر و بعض
 عظیم گرمی باشد **بخانه ماده از احتراق صفرا** و اگر چنانچه ماده او از احتراق
 صفرا باشد و بعضی بکسر سرعت و تواتر باشد است و لرزه اندکی می آید
 بر بنای قشری که فراش میگویند و عطش و التهاب باشد است **بیان**
آنچه ماده او از احتراق مختلفه و اگر چنانچه ماده تب از احتراق اخلط مختلفه
 باشد باید که معالجه جوع بقدم اسباب او کند **پانچ ماده آن احتراق**
بلغم باشد و بیاید و آنست که از جمله چیزها که دلالت بر ماده مرض نمیکند
 اینست که فصل و بلغم و مزاج و فضل است و عادت و تدبیر است متقدیم نیز
 و تب در سرعت و تواتر نیست که ماده رطبه عفونت را از او در فصل
 میکند و اگر چنانچه ماده بیشتر باشد در تعفن اسرع است و اگر با این
 ماده رطبه حرارت کثیر باشد عفونت بر دوام خواهد بود **بیان تب زرد**
 و ازین جهت که ماری و موی مطبقه است یعنی لازم و بر دوام و اگر چنانچه
 بعضا و صفات مذکوره باشد یعنی ماده قلیله بارده باشد بر دوی
 نمی پذیرد و همچنین اگر در وجع نوبت بیک روز است و ایام راحت و روز و گاه
 چنانست که ماده لطافت قلیل میشود چنانکه در هر پنج روز یکی آید
 و گاه شش روز یکی اول را نفس نامند و ثانی را سدس و این غفیل

حیاتی که در بعضی اوقات و یا شربت جواهر یا شربت سب و جم
 ریحان شده که شفا بخشد از شربت ها هر کدام یافت شود و شفا
 باید و تخم ریحان که شفا با مغلی مطبوخ از تخم خیار بن و تخم کاسنی و کشک
 از هر یک که شفا پنج سوس تراشیده و در یک از هر یک که شفا نیم
 کاوین سه شفا مجموع را در قدری آب که معالج مناسب دانند ملخ کرده صاف
 سازد و هفت شفا است و با سکنجین در و اینجمله بخورد و اگر شربت
 باشد بعد از پنج ماهه مرض و استقرای خلط موجب مرض متفرق بدن
 از خلط موزی گاهی استعمال باید کرد و گاه چنانست که احتیاج به شربت
 آلود و نفی آلود نیز میشود هر چگاه ماده سودا و صفراوی باشد و مسهلاتی
 درین تب باید که در ثانی روز راحه واقع شود و در اول راحه
 حیم باید در اعانت سودا و در طبیب با بهای ملایم حمام باید کرد و سودا
 حاصل شده از احتیاط صفرا و اجابت است که در مسهل او شاه تره و پو
 هلیله تره و آب مقدری که معالج صایب التدریس را این دانند و در ثانی
 که حصول آن از شربت بلغم باشد و در مسهل آن هلیله کابلی و تره و پو
 و غار میگویند بلکه تخم خنظل نیز بصواب تر طبیب باید انداخت **صفت**
مطبوخ مسهل مطبوخ که درین مقام نافع است عناب و سب و سب و الوی
 بخاری از هر یک ده عدد و در هندی از دانه پاک کرده هفت شفا
 کمی و شکامی و بادام و تخم ریحان و شاه تره و هلیله سیاه و هلیله کابلی
 و پسته و کاوین سه شفا از هر یک سه شفا تخم بادام و تخم کاسنی

این صفت

فصل

حیاتی که در بعضی اوقات و یا شربت جواهر یا شربت سب و جم
 ریحان شده که شفا بخشد از شربت ها هر کدام یافت شود و شفا
 باید و تخم ریحان که شفا با مغلی مطبوخ از تخم خیار بن و تخم کاسنی و کشک
 از هر یک که شفا پنج سوس تراشیده و در یک از هر یک که شفا نیم
 کاوین سه شفا مجموع را در قدری آب که معالج مناسب دانند ملخ کرده صاف
 سازد و هفت شفا است و با سکنجین در و اینجمله بخورد و اگر شربت
 باشد بعد از پنج ماهه مرض و استقرای خلط موجب مرض متفرق بدن
 از خلط موزی گاهی استعمال باید کرد و گاه چنانست که احتیاج به شربت
 آلود و نفی آلود نیز میشود هر چگاه ماده سودا و صفراوی باشد و مسهلاتی
 درین تب باید که در ثانی روز راحه واقع شود و در اول راحه
 حیم باید در اعانت سودا و در طبیب با بهای ملایم حمام باید کرد و سودا
 حاصل شده از احتیاط صفرا و اجابت است که در مسهل او شاه تره و پو
 هلیله تره و آب مقدری که معالج صایب التدریس را این دانند و در ثانی
 که حصول آن از شربت بلغم باشد و در مسهل آن هلیله کابلی و تره و پو
 و غار میگویند بلکه تخم خنظل نیز بصواب تر طبیب باید انداخت **صفت**
مطبوخ مسهل مطبوخ که درین مقام نافع است عناب و سب و سب و الوی
 بخاری از هر یک ده عدد و در هندی از دانه پاک کرده هفت شفا
 کمی و شکامی و بادام و تخم ریحان و شاه تره و هلیله سیاه و هلیله کابلی
 و پسته و کاوین سه شفا از هر یک سه شفا تخم بادام و تخم کاسنی

وزرگ و افیتون از هر یک دو مثقال مجموع را در قدری آب با آتش ملایم
طبخ کرده صاف باید ساخت و ده مثقال خلوص بخار شنبه در آن آب
حل کرده باید که از پودرین موی باید گذرانید و روغن بادام شیرین
ریوند و جگر از منی و لاجورد و مغل از زرق و کثیر او مجوده و از هر یکی
مثقال در آن شربت حل کرده در روز غیر نوبت بعد از طلوع و غروب
در تابستان بوقت سحر و در زمستان بوقت صباح اختیار باید نمود
تا وقت نیم روز یا تا غروب شبین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد
ده مثقال قند را با یک مثقال تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت
کرده باید آشامیدن و مطبوخ افیتون و جب او درین علت
تفقیه خلط سودا و بلغم موافق است **باب الحین نافع است** و در
ما الحین که در آن افیتون باشد مناسب است و الیایح لوفافه
درین باب موافق است اگر ماده از احراق بلغم باشد و درین علت
بیکار تفقیه ازین خلط باید کرد تا بدن از ماده و این مرض نقای تمام
باید و از سفوف مذکور در خارج ماده این شربت چهار الحین باید
مفید است و فی کردن در ابتدا او نوبت بغایت نافع است
فی باید کرد بیک عسلی واقع شود و تخم جرش که تخم کنکری است
سوس نیز در و باشد و او را ربول علیلی بشیر تخم خیارین باید کرد
و تخم خربزه و در نمایی و در راحت البه و فحل حمام را لازم باید داشت
و در حمام استعمال آب پیش از هو باید کرد و بعد از گرم خانه نباید نشست

بیکار

تخم گرم بسیار ریخته زود بهرون باید آمدن و غذا درین مقام اگر علیلیل
را قوت باشد در روز نوبت اصل نباید دادون مگر آنکه نوبت بلوی
نهاده باشد و علیلیل بسیار کرسنه باشد درین صورت ما را شرب با قدری
با شربت نیلوفر آمیخته باید داد و یا اسفناخ یا برگ کاسنی یا برگ خرفه
بر روغن بادام مطبوخ ساخته باید داد و اما در روز و راحت که در آن نوبت
نیست غذا از گوشت مرغ جو جبه باید داد و اگر قوت داشته باشد مرغ فربه
و یا گوشت توفلی و شوربای ساده که در آن ماش و نخود فشره داندکی
کرخ نیز باشد میتوان داد و اگر در آتش قاتق از آب لیمو یا آب انارین
کن مجوز است اما این نوع تدابیر را در امراض سوداوی و بلغمی بخوبی
کرده اند اما در امراض دموی و صفراوی دلیری کردن موجب خطا
و درین تب اگر صلاح تدبیر از معالجه واقع نشود موافقت مرصع نیز
باجیب باشد اکثر آنست که از شش ماهه که این علت منقطع
نمیشد و گاه علت که با وجود صواب تدبیر تا یکسال میدارد و اگر احتمال
بر مینماید واقع نشود بیچ سال و شش ماهی کشد و اطباء گفته اند که بدواز
سال کشیده است و درین علت درم در طحال بسیار واقع میشود
و بدترین تب ربع آنست که با او درم طحال باشد و بواسطه این بطول
می کشد و استقامت میشود **باب الحین نافع است** و در
وزیاده برین که عسل از وجود این تب با نمیکند بلکه بیش اطباء متفق بر وقوع
و بسیار از این علت نه تنها یافته اند و سحر در علاج آن کرده اند و اما جانین

منکر این پنهانست و اقبای یکویند که اکثر حدوث این تب از احتیاج
 بلغم غلیظ است و علاج او مثل علاج ریه است **وقال**
در بیان جمای فی بیاید دانست که در اکثر اوقات تب دوقی را متعاقبا
 می باشد و گاهی مفرد می باشد و گاه مرکب از تب عفتی و تب دوقی
 است که بالا و تب نفس جمع شود و نبض در تب دوقی صلب و متواتر
 باشد و بعد از خوردن غذا در نبض قوت و غلظت زیاد محسوس شود
 و طبع از اول حدوث بسیار گرم می باشد و هر چگاه از این معالجه
 مطلقا علیل گشت طولی باید آن زمان احساس حرارت و لنگ میکند
 درین مرض مواضع بشر این از مواضع دیگر لطیف تر می باشد و حرارت بعد از
 خوردن غذا استداد می یابد و این جهت که حرارت مدقوق بعد از
 غذا زیاد میشود و طبیب در غلط می افتد و منع غذا میکند و علیل
 می سازد و این تدبیر میکند مگر از جمال باشد و هر چگاه ازین درجه
 شود و تجاوزه نماید زبول است و نبض زیاد می شود و صلابت
 و مغرور جثمان علیل بغور میرود و در مرض که مراد بآن غلظت است در کج
 جثه مجتمعه میگرد و تیز میاید که در عصاره یف می باشد که اکثر
 هر عضوی که در آن عضو غفروت مت مثل سرشاد و بینی و گوش و
 هر دو شقیقه بر استخوان می پسند و پوست بیشانی کشیده میشود
 در وقت و صفای از جلد بشیر و تمام می رود و روی و بشیر و مثل غبار چربی
 می نماید و رفع حاجب بر صاحب علیل ثقیل در دو روز قاروره روغن ظاهر

بیان علالت

می نماید و صفای می رود و روی رقت و موی دراز میشود و از جلد علالت تب
 حدوث بسیار پیش است و اتفاق نبست شکم به پشت وانی است
 ناخنها و بعد از آن حدوث اسهال از وانی و ریختن موی اعضا و
 بدلیک شدن و باین مرتبه که نهایت است و در تب ثقیل از هزار
 یکی میزند که درین مرتبه زنده ماند و علاج او در مرتبه اول سهل است اما
 تشخیص و معرفت آن صعب است اما در مرتبه ثانی تشخیص و معرفت آن
 سهل است و علاج مشکل دو وجه سهولت علاج اینست که طبیب را علاج
 او احتیاج نبض داده نیست و باست تفرغ خلطی از اخلاط نیست زیرا که
 حدوث اخلاط اربعه و بعضی آن نیست مگر حیات عفتی بآن ترکیب
 یابد و در احتیاج غذا و تقویر و تعیین آن نیست مگر بحسب آنچه بر معده ثقیل
 نباشد و معده آنرا اضمحکم کردن بقا اند زیرا که غذا اشد فوق در اکثر بار در
 است و اکثر نیز بر وفق غذا است و بدین سبب در معده سستی و
 حاصل میشود و مدار کار در علاج هنگام داشت معده است از موی
 ضعف و در علاج این تب تبرید و تطیب بدن کافیت با دو روز
 و اندکی چسب که سیل علاج غلب لازم است و مر باید که معالجه در علاج از
 موجبات از خای معده ملاحظه کند زیرا که ضعف معده عظیم خطر است
 و علاج او ضد علاج دوقی است و چون چنین باشد احتیاط طبیب باید
 کرد زیرا که معالجه درین مرض بسیاری بدل باشد تحلل محتاج است به تحلیلی
 مطلوبه و در مرتبه ثانی و طبیب را باید که در هر چگاه و با تب تر

تب ثقیل
 محتاج است

تب عظمی جمع شود باید که معالجه باشد یا شایسته که غشوی آن باشد
 میان هر دو و اگر احتیاج باشد خلط متعین شود باید که استعمال
 و ملین خفیف کنند تا تب عادت از عفت و تنگ شود و بعد از این
 اگر تب دمی درجه اول است در علاج آسان باشد اما هرگاه که تب
 درین مقام احتیاج به علاج قویست و ابله در علاج طریق یقین کرد و باید که
 ربع آخر تب شیرین و خرفه یا سکنجبین دهند اگر چنانچه سرفه باشد و اگر
 باشد باقی و مقدار سکنجبین باقی بماند مثقال است و مقدار شیرین
 سی مثقال تا جمل مثقال و مقدار یک جو کا فور و هرگاه که افتاب برآید
 ما الشیر باید داد و بعد از تناول غذا اسهال علیل را در آب زدن باید
 نشاند و آن آب زدن باید که از طبع کدوی تر و بادریک و خیار و کدو
 خرفه باشد و اگر یک گامو و کل نیلوفر و بنفشه و قدری کشکک جو
 در آن آب جوشانند در تبرید و ترطیب بدن اقوی خواهد بود و
 علیل را درین آب زدن مذکور ساعتی باید خوابانید اما باید که سر او بر
 باشد تا استشفای هوا تواند کرد و بعد از خروج علیل از آب زدن بدن
 او را بر روغن بنفشه و یا بر روغن کدوی تر جرب بپاشد و معصوم از اینها
 بترید و ترطیب بدن علیل است و ازین روغن مذکور در کوشش
 باید بجانید و بعد از آن باید که ساعتی استراحت کند **فصل در علاج تب**
 و غذا بعد از استراحت کوشش بزرگوار باید داد و یا مرغ قوی شود
 با نمک باید بخورد و باید که صاحب این علامات را غذا در دهان
 پدید

تبرید
 خیار و کدو

و اندک اندک دهانه و در آنش او اگر از شیرین کند و شک کند که مرغ
 باشد دهانه و کوشش مایه ریزه تازه مفید است و گاهی خوردن
 تازه که خام باشد بخور کرده اند و غرض ازین همه ترطیب است
 و خنک کردن کیم برشت باشد نیز گاهی طراطم است و باید که در طعام
 نمک کمتر باشد زیرا که موجب جفاف و تشنگی میشود و اگر بخلوا
 میکنند حدی می باشد از قند سفید و روغن بادام نمک قلیلی باید داد
 بجای آب در خلواتی که برای علیل می پزند آب کدوی تر و یا آب
 و خیار اندازند بهتر باشد اگر وقتش باشد و یافت شود و تخم کشمش
 نیز از برای حصول خواب درین خلوات اخذ نمیکوست **اسباب تب**
 و هر چه که از اسباب غم و حزن باشد از بیش علیل بر دارند و اسباب
 زنج و دشت طریش او حاضر کنند مثل آوازهای نرم طراطم از آوازیان
 و از فو که بارود و طبع دریا صین طبع معویه در دل و دماغ را و باید که اینها را
 و کباب باشد و باشند و گاه که او ان شفتا لوباز و دالو باشد قدری
 معده را قبل از خوردن بخور کرده اند و دهانه نیز بسیار نافع
 زیرا که ترطیب بدن است و از هر چه شور و تیز باشد باید پرهیز کند
 و اگر اجتنابی داشت نباید حیدر حصول خواب علیل هر نوع که با
 باید کرد که بغایت مفید است **فصل در بیان قیامت و طبع**
 بد اندک تر کب در شبها یا در خلوت است باین معنی که یکی داخل دیگری
 شود یعنی بخور یکی بکند شسته که دیگری برآید و یا تر کب پس بیل مباد

یعنی اخذ یکی بعد از ترک آن دیگر است و باز ترکیب به سبب مندرج
 است یعنی دو ترکیب یافتن بر وجهی که اخذ و ترک ایشان معاف
 است و از جمله بهنمای هر که آنست که اساس مخصوص دارند و این جمله
 شرط الغب است و این تب یا مرکب از صفر و بلغم است که هر دو
 دایره اند یا هر دو از دایره اند یا صفر و دایره است و بلغم از دایره
 را خالص می نامند و یا بعکس آنست یعنی صفر و دایره است یعنی
 دایره و هر یک ازین دو خلط که بر یکدیگر غالب شوند بعد از آنست
 معلوم میشود و گاه هر خلطین صفر و بلغم برابری باشند و در نوبت
 و گاه این تب در یکی ازین دو روز اقوی می باشد زیرا که در وقت
 جمع میشوند و خارج این تب تب تبیریه و ترطیب است
 میان صفر و بلغم که هر کدام منفرد باشند و درین تب اتحاد و
 خلط است بطریق شمال و تبیین و هر گاه مرکب شوند هر دو
 بر ترکیب بمبادله نوبت ایشان هر روز باشد و اگر چنانچه دور تر
 یابند دور تر نوبت باشد و بیک روز و آنست که هر دو خلط
 یا تب تبیریه و ترطیب باشند و بیک روز نوبت و اگر دو خلط
 یابند دور تر نوبت باشد و دور تر ترک و هر دو خلط که یابند
 و هر گاه دو سه ترکیب یابند دور تر نوبت باشد و سه
 خلط و در وقت که خلط در وقت آنست که غم ایام نوبت
 با ایام ترک باید کرد و یکی بر وجهیست زیاد و یا ساخت و آنچه حاصل

تبیریه
ترطیب

سکامی باب

زاده اسم هر یک ازین چهار نوبت مذکور مشتق است و عدد نوبتها
 و این است که این نوبت است که پنج روز نوبت دارد و سه روز با یک
 و اگر رجوع بضابطه موصوفه کنیم این پنج تب باشد که او را باید در زمان
 اخذ و ترک شش کو نیم و گیت درین آنست که ربع یعنی نامی نامند که
 او در نوبت است و در روز چهارم نیز نوبت باشد و خمس آنست که در
 نوبت است و در روز پنجم نیز نوبت بود و پس خمس آنست که در روز
 بود و یک روز نوبت و چون یک روز بضابطه مقرر و روز یازدهم
 خمس باشد که عدد پنج است و او را خمس یکب خانام نهاده اند تا
 باشد میان او و عدد و در اسم و چون بحوانات و اندک است در آن
 یا در علامات محمود و در یک تب مبعوض از دایره و غار سی برقی
 که باید باشد و تب تبیریه و تب تبیین و در آن موضع تب تبیین
 و در ای که نام بنابرین درین مقام ایراد نکند و **فصل ۱۲** در بیان
 او و در تب تبیریه و تب تبیین و در آن موضع تب تبیین
 را برین وجه تبیین کرده اند که هر روزی که است او را ماده می
 و ماده او خالی ازین نیست که ذو قوام است یا غیر ذی قوام
 که آن مایه و ریح است و آنکه ذو قوام است از اخلاط می باشد
 و از جمله او را نام که ماده او ذو قوام است **بیان ماده دموی و صفراوی**
 یکی و دم دموی است و او را خلط بلغمی می نامند و این ورم از
 صفرا نیز می باشد و در او را میگویند و گاه مرکب از خون و صفرا

در وقت هر دو

بیان ماده دموی و صفراوی

می باشد اما در سمت جانب مخالف از خط تقسیم می نمایند چنانچه اگر خون
 مخالف است درین درم آنرا فلفلی بنامند و اگر بکربب الفرافال
 حر و فلفلی میگویند اما درم بلغمی اگر چنانچه مخالف و داخل عضو است و او
 رگش و تمیز است او را سلبه لینه می نامند و اما درم سوداوی نیز خالی ازین
 نیست که داخل عضو است یا بی و نیز خالی ازین نیست که موط و مویج است
 و اصلی که چنگ در غن عضو زده دارد و این قسم را سلطان می نامند و این
 از جمله اورام مملکت است و قلیل العلاج است و قسم ثانی از درم سوداوی
 که مخالف عضو است ساکن بی نام است و این قسم را صلابت میگویند
 اما اگر داخل و مخالف عضو نیست آن نیز خالی ازین نیست که در غن و غن
 عضو است یا بی اگر است او را سلوی می نامند و اگر رگش بظاهر
 او را غده و در میچو اند اما اگر غده ای قوام است **بیان** و اگر در غن
 اگر باقی باشد دو قسم است زیرا که اگر عام است یعنی در غن و اخذ
 اعضا را مل است آنرا استقای ذوق گویند و اگر درم خاص است
 یعنی یک عضو است این قیده باینست اما قسم ثانی از ماده غیر ذوقی
 که رچ است آن نیز خالی ازین نیست که مخالف عضو است و این است
 نیز و سلبه باینست بر قسم اول را تهج می نامند و قسم ثانی که مجع است
 و مقادیر آنرا فلفلی می نامند **بیان** و درم سوداوی میگویند که قسم
 میشود و مثل اورام مذکور بدویت و مفراویت و بلغمی و سوداوی
بیان و درم سوداوی اما آنچه از درم سوداوی و درم سوداوی

بیان
 درم سوداوی

زیرا که وقت دوران احاطه آن نصل است و در بلاد حاره و رطبه
 میان حصه و جدری آنست که حصه صفر اوی می باشد و کربب
 شراست از جدری و از سطح عضو متجاوز نیست و او را سلبه و از تقاض
 و جدوست جدری اکثر در اطفال می باشد و جدوست حصه اکثر در جوانان
 می باشد و سران را نیز یاد و جدری می باشد و علاج هر دو مقارب
 یکدیگر و در علاج اول مبادرت با خراج خون باید کرد و در طفلان کجاست
 کلانان بالغ از درم و وزن بقصد از با سلیق و زردن عرق الف قائم مقام
 رعاف است و عام الفع است مرا عضا با لیه را و از جمله شربیات
 عتاب و شربت نیلوفر است و شربت کادی که مراد بان کل کتب
 سود و ولایت حندی باشد و آن کلی است برنگ زرد و خوشبوی و در
 حصه کلی نکس زرد می ماند که در لبهای جوش در سرفه و اکثری بلادی
 باشد و دیگر شربت طلع است و آن نیز کلی است و چون این که با
 اگر بلادیست حالیا شربتی بسیار است نزدیکتر در علاج حصه و جدری
 جدری از شربت عتاب و نیلوفر نیست و غیر ازین تار و زخمه بناید
 و در اگر چنانچه در حصه علیل اسوزاک درون سینه باشد با این
 مذکور تخم کاسنی نیز باید آمیخت و اگر عطلش و هول و سوزاک نیست و حصه
 جدری در خروج بطبیعی است بخامی تخم کاسنی قدیمی با دیان باید انداخت
 و اگر قبض قوی باشد سه جاره عدد و پنج از درین شربت طلع باید کرد و
 او را درین شربت از شربت عتاب پانزده عدد و کل نیلوفر و در مقابل اگر حرار

درم سوداوی

بیان

بیان

سوزگ قوی باشد و الا که باید و بادیان و تخم کاسنی از هر یک نیمقال
اما بشرط مذکور و اینچنین باید و بادیان و تخم کاسنی از هر یک نیمقال
طایم طنج باید که تا نیمه کشته بخاند و صاف ساخته و مفت شقال
سفید بآن آغشته نیم گرم باید و او میان بعضی اشیا که بعضی لا فایده است
و بعضی مضر است و گاهی صاحب حصه حرارت و هول و عطش
کمال می باشد و درین صورت الهای عراق و خراسان شیر خورده
هندوانه و تر هندی و شربت ایمو و نارنج و امثال اینها باید هند
کتاب طیبی نیز ازین گونه تدبیر است اما این تدبیر عریض است
و بخار و جوع با او مایه را از شهر موافق نیامده است و باین تدبیر اکثر
مریض ملوک میشد و پس ازین علاج خور باید کرد و همان تدبیر اول
شربت عناب و نیلوفر است و از آن تجا و زنباید نمود و اگر خفا کوی علی
را نزل باشد که مراد از کام و سرفه است چند عدد و پستان در شربت
مذکور باید جوشانید و اگر اسهالی درین مریض حادث شود و یا غلیظ
در مقام قبض و جبین نیاید شد زیرا که اسهالی که در حصه میشود
اگر بحرانی است و آن از دفع طبیعت است ماده مریض را پسین
او جایز نیست مگر آنکه با فراط انجامد و خف ملوک باشد اگر چه
حب الاس تعین است و از آن تجا و زنباید کرد و اگر با اسهال عطش
باشد انگلی طماش در دست است در کوزه آب باید انداخت و از آن
آب باید خورد و غذا درین مقام مایه و عدس منقش است اما مایه
کا

و اگر آب کشتاید فقط در درج کافی است و باین برگ خرد و اندک آب
و بعد از آن بار و ج غلط منضج است بخار باید کرد و مثل لعاب حل و باقی
و کلین الکلی و خلیج و تخم زعفران و تخم بادیان و تخم بادیان و تخم بادیان
باید کرد و درین اودام ابتدا ابریم و اخیلیون تنها کافی است و اینها
و بلبل غلیظ است و ای ملوه دومی باشد او را فصد باید کرد و علامت
که در دین و اسهال مایه و صفا و بعد از آن خطا و درم اقتصار بر خفا
باید کرد و مثل روغنهای مذکور و سابقا و اگر خف سیاه شدن یا کوی
شدن و درم و شربت باشد و این الوان از علامات ردیه است و در صورت
شکاک این خرد و دری باشد و شستن آب نمک و باید که دایما این قاعده
در دین باشد که شود و صفا و بوی جانب تبرید قوی باید و در دین
چوب بکیت **مقاله در بیان اودام بلغمی** بیاید است
که درم زنبیل بلغمی هر چه رخاوت او بیشتر و سستی او زیادت بر ماده او
است و ازین جهت نفوذ اشباع درین درم و در رفتن آن در درم
و اسهل است و اما سلیع نیز که درم ماده بلغمی است نفوذ اشباع
در اسرع و اسهل نیست سبب آنکه ماده او بلغم غلیظ است و لون غلیظ و درم
مثل سایر اعضاست و وجع ندارد و علاج درین مقام استفراغ بدن است
از بلغم و از مریض آنچه تواند بلغم است و درین درم با شیا و قلیه البر
که در دین و جوفین باشد مثل سفید در سر که فو برده که مریض با جور مایه و
برکه مور و در سبب بر آب الغلب هر که ام که حاضر باشد با قدری نمک

باید کرد از این جهت که در دین و جوفین
با شیا و قلیه البر

بیان قاعده

در حیات و نظرات مثل احتیاج سرین ها و چای و سرین ها
 سلیقون نافع **فصل** در بیان مردم سرد و گرم
 منقسم میشود بر طایف و غیر آن چنانچه مذکور شد و سرطان گرمی سوداوی
 طبع است که اجمع را در و نفوذ نیست و حسن لمسی او را که حرارت تو میکند
 و سرطان کج قرحه و عدم قرحه دو قسم است و بدترین او را سرداوی
 سرطان است که قرحه باشد زیرا که تا زمانی که سرطان متفرج نشود
 امید نجات است و هرگاه متفرج شد امید خلاصی و نجات از کوه است
 و بدترین آنست که عوارص را در رحم جاست میشود و هر قدر علاج
 سلطان متفرج بدن است از خلط سودا و خفا و قضا و مردم بیکسان در خفا
 مثل شحم و روغن خن و روغن زیتون که نه **فصل** در بیان مردم
 معالجت باید در یک هفته بلکه کمتر از اجزا و او برین وجهاست خردن
 تخم انار و کبریت و کف دریا و زرداوند و اشق و مقل ازرق و موم سرخ
 روغن کچن چنانکه ادویه از هر یک دو مثقال باشد و موم پنج مثقال
 مجموع را چنانچه رسم و علالت است ترکیب باید کرد و این مردم هر روز
 و در پنبه نهاد و بر مردم سلطان باید است و اندک آن **فصل**
در بیان دینداران بیاید دانست که دینداران سردی است که در اندام
 او موضعی باشد که ماده در آن منقب شود و او را چم کلانتر از عمل است و علاج
 با وجود او صاف مذکوره او را حرارت لب باری باشد **فصل** در بیان
 و هرگاه علیل مردم سوختن احساس کند و محل نمودن انگشت فرود
 رخی

در بیان

و شناختن محل که درین مردم بآنت که هر چگاه مردم را با صبح بخشد
 احساس خستگی است و صبح میکند و اندک لال برداشت و عدم آن
 بآنت که آنچه از ده بطور موری آید رنگ او سفید است یا زرد یا کبود
 و بدترین بده که گرم است اگر دلالت بر صلاح دارد آنست که سفید
 باشد و ملس و مستوی الا جز از برای که هر یک از او صاف مذکوره و لا
 بر نفع صاف و نگویی ماده میکند و علاج درین استغنی بحد است و
 و نفوذت عضو و ارم تا وجع و انقباض موجب ضعف نشود و بعد از آن
 استعمال منقحات خفیفه باید کرد مثل نظول باب کرم و خفا و با بخور جو
 کوزه چینه و بکنده و یا جودید در محل جراحت باید نهاد
 به وقت نفع تباهی احتیاج شکافتن منفرج شود و یا موم و روغن زیت
 یا باروغن کچن که بدل است و کند از مجموع ادویه مذکوره هر یک باید
 ساخت و بر محل مردم باید نهاد و اگر در مردم صلا اینی کثیره باشد از نظر
 و خشمی و زغیر مجموع را در قدری آب که معالجه مناسب و صواب دانند
 طنج باید کرد تا غلیظ شود و بر روی پنبه مالیده بر محل مردم باید نهاد **فصل**
در بیان مردم و هرگاه که مردم نفع باید که با دویه مغیره شکافتن شود و بدترین
 و الا حراج صائب الله بزرگ اعانت قانون و ملحق آن بشکافند و باید که
 مواد منفرجه را بدفعه و اندک اخرج کنند که خوف جلاک است و گفته اند
 که خفا و مردم منفرجه از چنانکه کس ساختن البسه موجب انفجار است
 بخاک و اگر این خفا با غسل باشد بهتر است و مردم و اخلیون

خردل قوی مجرب است و لازم است که بعد از اخراج ماده محل جراحت
 بهار العسل بشویند تا از وسیع پاک شود و موجب درم در اجزای صغیره
 نشود و بعد از آن اقدام بباقی علاج قرحه باید نمود و از تحقیق و اندمال
 و التهام و بیاید دانست که هر درم که او را ضرر بان بلیست در اکثر اوقات
 متعجب میشود و این پزشک اطباء مقرر است که درم حاوٹ از ماده خود
 نمی باشد و الله الشافی **مقاله ۱۶ در بیان**
 بیاید دانست که بدترین دماییل غایب ترین اوست یعنی اگر ماده او
 بود در تحت جلد باشد و دماییل پیش اکثر اطباء از جمله خراج است
 و حدوث او در اکثر از بسیاری دخول حمام است و در امتحان معده
 پزی آن **علاج** در اول حدوث تبرید او را م حاده است و بعد از آن
 اقتصار در الفصاح و از مضغیات حسنه بخر خشک جو شیده است
 و تخم مرو با عسل و کتدم جاوید و یا انجیر و خردل بار و عن سوسن و اگر مضغ
 یافت و خود منقرض نشد بهر دو الا با دو پانصد کوره سابقه علاج باید کرد
 و اگر باین تدابیر نشود باید شکافت و اکثر چنین است که او به مغیره در
 دماییل کافیت و احتیاج بشوق و شکافتن نیست **مقاله ۱۷**
در بیان بیاید دانست که بنور از عدا و او را م است و از بنور بعضی
 دموئی است و بعضی مثل شری و بعضی صفراویست مثل غل و جره و ناکه
 و بعضی سوداویست مثل حر و سوداوی و آنرا که نولول نامند و سایر بعضی
 بلغمی باشد مثل شرای بلغم و بعضی مایعی می باشد مثل نقاطات
 و بعضی

بانت علاج

منقذ

و بعضی برخی می باشد مثل نقاطات **مقاله ۱۸ در بیان**
 بد اکثر است بنور سطحی مکرر است و چنانک بقوت دارد و چنانچه صفرا
 را لب بخارات آن و خاریدن بسیار خفغان و غشی میشود و اگر
 اغلب کرب و غشی و عظم او در شب واقع میشود و سب او بخارات
 ماده دموئی است در اکثر اوقات و گاهی بلغم نیز می باشد و این
 است و در سب اکثر است و شرای دموئی را حده از بلغمی بیشتر
 و رنگ بشود او سرخ است و علاج او فصد با سلیق است و اخرج خون
 بقدر قوت و طاقت و استعمال صفرای رقیق با دو پانصد کوره متعده با و بمخل
 و قوی مسهل و با آب انارین با جلیله کابلی در قسم بلغمی استعمال بلغم باید
 به جلیله کابلی بلغمی غلات و اگر ماده بلغم بسیار باشد اندکی تر به نیز باین
 باید آمیخت و اگر با شربت نیز باشد ترک خوردن گوشت باید کرد و در تره باید
 گوشتید و غذا از حد منقش و قاتی سرکه باید کرد یا قاتی از آب انارین
 سماق باید ساخت و کث نیز تر یا شک در غذا و نقوعات باید انداخت
مقاله ۱۹ در بیان بیاید دانست که غل بنور است که
 او سب صفرای رقیق لطیف است **بیان مقاله ۲۰** و اگر چنانچه صفرای
 ردی و عادت است احداث غل ساعیه میکند و الا احداث ساعیه
 نماید و پس اگر چنانچه ماده غلیظه است در تحت جلد مجتمعت میشود و احداث غل
 جاوید میکند و این قسم بنور را التهاب و سوزش گتری باشد و تحمیل
 میرود و علاج استغنی صفراست با دو پانصد کوره و بعضی او فصد و بهر است

بیان مقاله

که قصد از باسلیق کنند زیرا که ماده مرض مختص بعضوی و بعضوی نیست
اما چون ماده صفراویست که در غلیظ و مویست غالب نباشد قصد مجرب
زیرا که قصد قصد درین مقام اینست که با خراج خون که کیفیت صفراوی
که حرارت یافته است و بعد از قصد یا اسهال بقدری دریدل مزاج غلیظ
با شربیه موافقت باید کرد و در غلظت مجرب است انار و آرد عدس و طغیان
چون در یک زوف کوفته باید کرد و هرگاه در بنزات تا کل دفعه ظاهر شود
فرض اندر خوردن باب برک غلبه آینه و یک خلط کرده در غلظت
باید نهاد و در قسم چای و سیب و در مسهل او اندک تر بداند که افیتون باید بخورد
آن قدر که معالج صواب و اندک گفته اند که خوردن شیر درین علت نافع
اما این قول از راه عقل اندکی دور است زیرا که شیر اگر چه صفت جویست
صفراست استعمال او در بنز و قروح موجب تعففت است و از جهات صفرا
نافع پوت انار کلی ایمنی و سرکه و کلایست بقدر مناسب ترتیب داد
چنانکه رسم است باید نهاد **فصل ۲۰ در بیان جمیع نفاقات**
باید دانست که جمیع نفاقات است اکا که موجب تفت و قرح در وی باشد
و این اسم برین بسبب بر و اطلاق می کنند و این نیزه در اکثر اوقات
خشک ریش می باشد و گاه ناز فارسی را تخفیف میکند بآن نیزه که از
غلاست که در وسع و غلظت باشد و ماده صفرا قلیل التعفن است و سودا
و جمره را تخفیف به نیزه میکند که موجب احتراق جلد می باشد ولی
رطوبت و سودای غلیظ در بسیار و غلبه می باشد و بر و اطلاق
ماده صفر

عرقه غلیظ است **بیان نفاقات** علاج او اول آنست که در اوج خون
قوت و در اجابت استغفار و تعففت او سودا و جمره و گاه جنات که درین
علت از خراج ماده نفاقات موصوفه از برای همین غرض از نفس عضو بکشد
خفیف و در جمره و در **علاج این مرض اختیاری** و او به موصوفه از انچه در اطباء
باید کردید البتة نباشد تا ماده مجرب نکند و در دفعه راه طریقت بجایست
دفع نکند زیرا که این ماده مسهل است و نیزه نباید که شربیه بعضی نیزه
تا اعانت بر جمیع ماده و گاه بجانب داخل و این نیزه موجب تا شربیه
است در باطن و باید که قوی التخلیل نیزه نباشد تا موجب زیادتی کیفیت
ماده نشود و این نیزه نیک نیست **نفعه نافع** و از نفاقات خوب درین
نفاقات که انار ترش را با پوست در سرکه بکشد و هر اساخته بر عضو عروق باید نهاد
و باز و با سرکه طنج کرده برین بنزات نهاد و کردن نیز نافع است و برک زوف
و جمره و نمانی که جرمین باشد یعنی نمانی که پیوس آن بسیار است
طنج کرده بر بنزات باید نهاد و مقدار او به مذکوره امر تخمین باید نهاد
و در بنزات معالج است از هر یک قدری که صواب داند اختیار کند و
سودا استعمال کند و اندک اعلم **فصل ۲۱ در بیان نفاقات نفاقات**
باید دانست که حدوث نفاقات و نفاقات به وسط غلیظ است که
دران غلیظان صغیر و بجانب جلد میکند و تحت جلد مجرب شده و کثافت
و یا بسبب خون رقیق **بیان نفاقات** و علاج او تنقیه بدن است و تعدیل
مزاج و ترک خوردن گوشت و در اول حدوث نهادن از سر کوفته بر سر

کرده بر محل این علت باید گرد و بهرگاه ظاهر شود و بیشتر این باشد باید فرستاد
 تدریجاً باشد او کمتر شود و بعد از آن مجفف است بر و خمد باید کرد و درین مقام
 مرهم سفیداج که معروف است باید نهاد **مقاله ۲۲ در بیان**
جنس و جدری و مراد جدری آب است که کودکان را میزند و در
 تریب جنس و جدری است که کتب رنگ سیاه و زرد باشد و در
 سنج بعد از آن سبز و بعد از آن زرد و سفید و اسلم و سفید است و اگر کرم
 او کلان باشد و محب عدو قلیل و سهل الخروج باشد و بعد از آن اگر
 کثیر العدد است یا باقی صفات و از جدری آنچه مختلط باشد و این
 شود و اطفال و است باشد روی است و نیز این است و در
 آنست که مضاعف باشد و مراد مضاعف آنست که یکی از کتب
 باشد و کلان باشد و هر یک از جدری و جدی اگر تابع کتب باشد
 از عکس است و مراد تبعیت آنست که اول کتب باشد بعد از آن جنس و جدی
 بیرون آید و عکس آنست که اول اینها بیرون آید و بعد از آن کتب بیرون
 شود علامات حمیده درین دو علت سلامت نکند است و صفاتی
 زیرا که اگر در نفس وضوح غلط و کفرنگی باشد و لالت بر ورم باطنی و جگر
 میکند و معوق قوت نیز دلیل رواست است و هر چگاه درین دو علت
 عطش قوی شود و آنچه از جنس و جدری بیرون آید و رنگ آن کبودی
 باشد و دست و پا سرد شود و دست آن مرعش باید شد که مکرر
 قریب است و اگر آنست که جنس و جدری در وقت بیمار حادث میشود
 در کتب

در بیان
 جدری

رنگ بشود و استغفار محل او خربان او و اگر در اعطای حساسه واقع شود
 و در مواقع شکر این باشد و ورم خورفته و خایر باشد مال او با جمع مد و پنج
 است یا تحمیل رفتن و یا مستحیل اصباحت شدن و یا منتهی ایضا و غشوشان
 و باید دانست که هر چگاه بشود یا ورم در مقام جمع مد باشد و جمع در از دیار
 میشود و تعدد و خربان و حرارت باشند و هر چگاه ورم منقطع در دو حرارت
 و خربان و تعدد و ساکن میشود بلکه هیچ نمی ماند و اما آنچه از بنور صفراولیت علامت
 او محب رنگ رخشی نامحسوس است که بواسطه اشتیاق رنگ چنین رخشی نماید
 و هر حقیقت زرد است چون سم صفراست و تعدد در و از دمای کمتر است
 زیرا که ماده علت خفیف است و محب لایع و در اوقات و سبب بسیاری
 حادث است و اما دو است و نفع عقود و در اکثر اوقات او رام و بنور صفراوی قریب
 نمیکند و باید دانست در حدوث این ورم ضرب و سقط است که از
 اسباب با ویر است و باید دانست که بسیاری حدوث بشود و در
 بدامیل است و بسیاری حدوث دما میل مندر بخارج است لغو و بالله
 من شر کل مخلق **بیان اعمالیات این نوع** و علاج درین مقام آنست که هر چه
 ازین بشر است که سبب دفع طبیعت از اعطای ارمیه باشد مثل دل و دماغ و کبد
 و هر یک ازینها مفرغی و مضمی دارند که شیب بغل پس گوش و خیم ران است
 پس هرگاه که ورم یا بر درین مواضع واقع شود نهادن را و اع از او بیرون
 نیست زیرا که اوقات مد فتنه رجوع با اعضا در ریه مذکور میکنند و آن موجب
 مکرر است پس درین حال اختیار مرخیات باید کرد تا جذب و تحلیل اسهول

در بیان
 جدری

حسیه

که مکرر میگردد و در بعضی مقبول اندک است و لو که در زرد و اسهال و زکام و تومار
 هر یکی از اینها یا نصف آن مرد و اگر سنگ نصف آن سفید یا قهوه ای مثل
 آن سنگ و برابر آن و اندک آن را در ترش جمع آید و در آب کوفته و با غلظت
 کرده و اندک در وقت کمال آن آید و اندک آب کشیده و در آن کف
 در و خلط کرده در حمام باید مالید و زمانی باید نشست و بعد از آن آب گرم
 بر خود ریخته و بیرون باید آمد و گاه جنابت که بواسطه سوختن اعضا
 درین ترکیب اگر دو دانگ کافور آمیزه صواب باشد و از آن شراب قوی
 نافه درین وقت خوردن مستند و شش متعالی و عن کعبه بگردد
 است یا نصف آن شربت سیخین هر صبح و ازین زیاده برسد و در
 بناید کرد و این شربت چون مضاعف معده است و معده بقوت می یابد
 درین تدبیر تا خبر کرده اند و از جمله معالجات درین علت خوردن صبر
 سقوطی است و مجرب است و طراوت و عذوق حمام نیز از
 اشیای درین علت **مقاله ۲۱** در بیان **جذام**
 نوعی باله من شده و من شده کل یا خلق بداند که سودا هرگاه در بدن
 میشود اگر چنانچه عفونت دارد موجب حمای ریح است که بکشد
 سبک میگویند بعضی عوام و اگر متذلل بجانب جلد میشود احوال
 برقان سود میکند و هرگاه متراکم میشود احوال جذام میکند و او
 نیز اشکال اعضا است و باز آخره موجب تفرق اتصال اعضا است و
 فاعلی در وی باشد حرارت جگر است که موجب سوختن خون گردد
 و یا از خود

بیان

و بهر جهت است موجب جگر و سودا و است شده است و سبب
 اغذیه مولد سودا است مثل گوشت کلاه و بلبل و نجان و امثال آن از اغذیه
 آنچه مولد سودا باشد و این اسباب را اندک و مسام نیز اعانت
 اند و حرارت عزیزی محقق شده تغلیظ خون میکند و فساد ریح
 که سبب زرات نیز موثر است پس سودا از خون جدا شود و بجذب
 شود و در وقت بی نقای خون از سودا بی غیر طبیعی رود و یا
 بواسطه حرارت کثرت و فساد و غذای نیز در تغلیظ سودا و فساد او و است
 تمام میکند و از اجزای بعضی متفحج می باشد و بعضی غیر متفحج **بیان**
انواع او و علل آن و از اجزای او از اجزای سودا است و تقدیری بغير
 میکند و آنکه ممکن شده است امید فلاح و نجات از آن نیست و آنکه
 این را این مرض باشد از بسیار آن اندک را نیز نجات کم است
 بجز آنکه در آنک ببرد او را سرخ میشود و جشمان نیز سرخی نماید و بعد
 رنگ رود و جشم میبوی میل میکند و بیانات روسته میری شود و بسیار
 میگرد و دومی ابرو و آن و مژگان میریزد و در صاحب جذام اخلاق روی
 سوداوی پیدا میشود مثل حقد و حسد و در نفس ضیق و در صورت غلظت
 ظاهر میگردد و در عرق هادر آن غلیظ بودی بد محسوس میگردد و دومی او با رنگ
 و ضعف شده میریزد و محل موی نیز بند ریح متفحج میشود و گاهی بی
 غلیظ خورده میشود و از و چرک بد بوی ترشح میکند و در ناخنها درشت
 پیدا می آید و علاج در این علت اگر معالجه در خون غلیظ باشد

بیان

بعضی و اخراج خون باید نمود و اگر فضا و انا باشد فصد کردن از او
 راجحین درین علت سبب یا نافع است اما چون فضا و انا یک
 رشت ناسد و نبش اگر بر مشریان آید موجب هلاکت و اسهال
 شود و درین علت یا با جراح لو غازی یا باید کرد و مطبوخ افیمونیا و
 افیمونیا و حب یا با جراحی یا جراحی که مخرج سودا است و درین مرض اطبا
 او را مقیدند به آنست که تحقیق کرده اند **سقوطات نافه** و از سقوطات
 مسهل سودا یا با الجبین از آنکه در قیابا دنیاات تعیین کرده اند بسیار
 نافع است و سقوطات مبدل مزاج یا با الجبین نیز بسیار مفید است
 و مراد به سقوط مبدل آنست که در و اخراج خلط غریب و مسهل
 بلکه مقصود تقویه و اصلاح مزاج شخص است و اصل خلط موجب
 مرض و درین مقام اسهال بهاء الشیه ساده است با فصد و مقدار ششماهی
 مذکور از بفت متقال کتر نباید و تا ده متقال مجوز است و مقدار عرف
 مذکور دو قاشق و اندکی آب و بار هاید کور است که امثال این تدبیر
 جزئی نزد اطبا از امور تحمیه است و توالی مجدی پس معالیه است و اخراج
 بنوعینست چون شربت تها بر سر عادت در میان ناسن مفید است
 افتد از هر چیزیات بهمان میتوان کرد در مقدار **سپان افند** و غذای کلبه
 گوشت بزغال قره و مرغ قره و یا گوشت تو قلی قره شور بای هر
 و کخته باید داد و تفتیه و مرغ مجزوم بسوطات باید کرد و طراز است حمام
 و بعد از هر پنج حمام مثل روغن بنفشه با دایم و روغن کدو و روغن خنک

یا با کلبه
 یا با کدو

سقوط

در کتب
 در کتب
 در کتب
 در کتب

بر سر و درین اعضا باید باید **سپان افند** و روغن کدو و روغن خنک
 مزاج و باید شستند و در آن آب تالک و روغن زرد باید انداختند و در
 باب زن آب بسیار است که در و از حشاایش مو افند بکشتند و سر علیل
 بو شانه و نیم گرم ساخته علیل را در آن مرشاشند و بخندم را در
 معتدل و ملوک ضرورت است و از ادویه فاضله شریفه در علاج مجذوم بخون
 معنی بهشتی است **گوشت لافقی نافه** و افضل ازین دوا اند که گوشت
 افقی است و است که زنان میدهند در شربت بای آن و چند انجین از گوشت
 افقی و است که آن علیل باید که شکم او متعج شود و علت از نو زایل گردد
 زیرا که بواسطه سمیت گوشت آن حیوان این حال دست میدهد
 مجذوم هر کس دیگر ازین شور با و است که خورده با فعلی هلاک میشود
 اما موجب خلاصی مجذوم است ازین بلیه عظیم و حکما گفته اند که
 اسود سالیخ را از افقی بگیرند و از سر و دم او چهار انگشت بکشد و فصد
 و یک منزیه به شربت بنفشه و شربت او را در جاشی دفن کرده که ازین
 تا در و گرم افتد و بعد از آن که هر ماه روز دو درم صاحب جزام
 در بار العسل بخورد البته ازین علت شفای یابد و باید در شست
 که هر چگاه جزام شکی شود قصد جانی نیست مطلقا زیرا که موجب شکی
 نموده چینه است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن پس موجب هلاک
 باشد **مقاله ۲۰ در بیان دوا و احسن از آن** و باید که با
 عبارت از فساد جوهر هواست و اسباب او سماوی و زمینی

و با

می باشد **بلان** **اسباب** اما آنچه اسباب از حی است از اهمیت
کند بدیهه بسیار که هوا مقارن او نشود و بسیار جفت شکی
ملازم و جفت جمع جفت و مراد بجز بدن معقول است که در فن نگردد
و مراد ببلان هم موافق که در آن گشت تنها افتاده اند و بوی گرفته و گشت
شده و آن موضع جنگ گاه است و موافق که آب بر روی زمین
آن بهر آید و حرکت نشود آنرا نیز ملازم می نامند و مراد از معنی
بر روی آن ایستاده است هوای ملازم آن نیز متعفن می باشد
اما اسباب سماوی آنست که در سالی که فساد در جوهر هوا ظاهر شود
و تعفن پیدا آید و در آسمان شهب بسیار مشاهده می افتد و مراد
بشهب آنست که گویا از آسمان ستاره متوجه زمین شده و افتاد
و آن اگر چه بعینه ستاره می نماید اما در حقیقت ستاره نیست بلکه نجاره
که بسبب ناریت متعفن شده و آن در آخر صیف بیشتر می باشد
از بهماروزستان و هر جگه بسیار شود از علامات حدود
وباست و در بار صفت نیست بلکه بمرض طاعون
است و همچنین هر گاه اسباب باران بسیار ظاهر گردد و بر فزونی
و باران نیاید این نیز مندرجه و حنده به وباست و هر گاه در سالی
بارندگی نشود و فصول مقتضای خود نکند و در اشجار و اثمار نیز حاصل
نمیشود و بوقت تیر ماه تبارک و شهب ظاهر گردد مندرجه وباست و از سالی
در بعضی کرات که در بعد از بلا چون فساد هوا و بامیشود و در آن سال بعضی
مثل

شکل یک دفعه در خشت آب از زمین بسیار جفت شود و حیوانات
و گیاهان مثل عقرب که در خشتان و ماوراء النهر و احوال می نامند و
و بوش و امثال آن میگیرند و در آن سال کم ظاهر میشوند و اگر موش
از خانه خود و اجناس بیرون آید مبهوت شده می افتد و این احوال نیز
مندرجه وباست آنچه از آن **اخر از باید نمودن** اما کیفیت اخر از این
بله چنین است که او را تعفنه بدن و تعفیل مزاج باید کرد و ترک آنچه
اسباب تعفن است باید نمود مثل فو که رطبه و شراب که مراد بآن
است و اقتضای بر مجففات و صحنای شامیه باید کرد و مراد بعضی اما بعضی
که مردم کیدان شراب و انجلا آب بسیار می سازند و بسیار میخورند و ناخوش
ایشان اکثر ازین و اینها در ایام و با نافع است و مجفف بدن مراد
ببعضی آنست که مایه بسیار در خم نمک آب میگذارند چندانکه متعفن
و در آن ادویه معاره می اندازند و خوب بسیار می زنند و می شورانند
تا آن مایه های متعفن همه در آن آب حل میشود و او را بکوبان صاف
کرده و بعد در آن آب می نمند تا برسد و ازین آب بنان میخورند
آب در خمیر نان می اندازند و ازین آب با سرکه مخلوط کرده با طعام میخورند
و مطلق تر شیهه ها و ایام و با و مرض و با نافع است و بتجربه بخورات
عطره مثل کافور و صندل و سعد و مشک و عنبر و اترج و طرفه و برگ غار
و پاشیدن کلاب و عرق پید مشک و از فو که عطره در پیش خود و نهان
بود بیدار مثل سب و بهر و امثال آن موجب اصلاح تعفن است

و معدل انت **مقاله** در بیان کسر و بیش و خلق و فربه و سفت
 و اسهال و سبج باید دانست که علاجش ترک مزاج اراض مذکور
 را اولاً قصد است و اخراج بقدر قوت در واجب و در بعضی از این
 امراض حجامت نیز نیکو است از جهت در تحلیف و اگر چنانچه
 کثرت خون باشد اخراج خون بطریقین مذکورین ضرر و زیست
 و اگر چنانچه کرب نبود و بسبب یاری خون نباشد درین صورت نیز
 اندکی خون اخراج باید نمود بجهت خوف از حدوث ورم و تلبس
 طبیعت بقصد که شبان است و بجهت باید کرد و درین مواقع از
 ملینات و مسهلات ریزنده مناسب است و لعوق خیار شیر و یا
 ریزنده خیار شیر با کاسنی از مذکورات مقداری که معالجه مصلحت داند
 بر وجه گرم و عادت است باید داد و غذای اصحاب این امراض
 مذکوره هر چیز که تقو به بدن کند و خون لطیف قلیل الکلیفه از حاصل
 شود و در شربت نیز به همین طریق **بیان** **اندر** **یو** **دا** **شیر** و از آنکه
 زرد و تخم مرغ که نیم برشت باشد و شیر شربت مطبوخ ازین الغلب
 نیم گرم باقیه خصوصاً بوقت وجع بغایت مناسب است و غرق
 کاو زبان باید داد و در ترک خوردن گوشت اولی است مگر آنکه ضعف
 آید و درین صورت غذا از مایش مقشر و گوشت مرغ چوچه شور بای
 و هو اختیار باید کرد و اگر بسبب ضرب و سقط وجع در باطن حادث شود
 اختیار نرم نری باید کرد و اگر نزف خون حادث شود ازین دو اندک
 ریزنده

ببین مقالین
 حادرات

میل و در این باید نمود و زرد و لورده و لکلیل الملک بوزن برابر و سبیل
 و مصطکی و کندر و زعفران و اسپل که میوه سرد و کوبی است از هر یک
 نصف جزو هر یک از ادویه سابعه مذکور مجموع را کوفته و بجنه و یا
 برگ زرد کلسان الحلی می نامند و قرحهای باید ساخت هر یک از
 یک مقدار تخمیناً و در سابعه خشک باید کرد و مقدار یکمقال بوزن
 مقال شربت سبب اختیار باید نمود و اگر صاحب علت را عطف
 پنج مقال کلقتند و نیم مقال بسد و دو دانگ کبر یا با قدری کلایه
 باید داد که بر موضع سبج و سبج که در زبان تفرق اتصال در جلد و شکست
 شدن سراسر تمام کند از آنکه عددس و زرد لورده و برگ مورد باید کرد
 چنانچه از ادویه مذکوره هر یک دو مقال و از عددس بقت مقال
 مجموع را داندکی آب باید بخت تا غلیظ شود و نیم گرم بر جو اضع باوقه
 بکار باید نهاد و اما در ضرب و سقط اگر چنانچه با او وجع باشد محل
 و سقط بر وزن نیم گرم غرق باید کرد و اگر وجع و الم نیست تمام با دویه
 موضعی همان است که در سبج و سبج مذکور شد و اندکی آرد مایش نیز
 زیاده باید کرد و اندکی کلایه می و اندک پشک و زعفران نیز و مجموع
 بکباب خلط کرده بر محل ضرب و سقط نیم گرم باید نهاد و اگر با بی حارزی
 بسیار باشد خواب مناسب آن مندل است و زرد لورده و نصف
 و جو مقشر و اندک زعفران یا اندکی کافور و مقدار زعفران و کافور باید
 کرد و اندکی متجاور باشد این مجموع را کوفته و بجنه و یا با کباب خلط کرده

ببین مقالین

در این

و اندکی روشن است با دهم بان آنچه هم بر محل و آب باید بود
و بعضا به لینه نرم باید بست و اما خلط که مراد بان میگردان آمدن عضو
است از مفصل و بیجا شدن و از جای خود و در علاج او احتیاج به
است بر فنی و در گردن آن عضو محل خود با مشکل و هیاهات جسمانی
آید و بستن آن بر فنی باید زیرا که اگر محکم نبند موجب جمع میشود
و وجع جذاب و خون را بکشد و اصلاح محل و جمع میکند و این
ز باید دینی ورم میشود چنانچه سابقا بتقریب شد ازین مذکور شد
و همچنین است که شکسته شدن استخوان است که محتاج است
تغصیب و مراد بتغصیب بستن آن عضو شکسته است و مراد بکثیر
کردن استخوان شکسته است و بر هم نشاندن آن بر فنی و فوق آن
چوبهای هموار را بکشد و آن است و بعضا به نیک بستن و بعد از آن
ادویه که در علاج ورم مذکور شد استعمال باید کرد و واخذیه لزج مثل
هر ربه و باچه و زهره و قلیچ و سیاه و شکسته کادیا کوسفند و هر چه
باشد باید اختیار باید کرد و همچنین گوشت بره و بزغال و بز که بکشد
باشند درین مقام بسیار نافع است و موافق است و اگر حرکت
عصا به مجبور خارش کند است باید که باید خاریدن و قدری آب
گرم بر آن عضو موقوف را ماسن نباید کرد و بر عصا به کار آب
باید باشد و بعد از آن باید بست و اگر چنانچه از یک بست خوف
ورم باشد بست باید بست و خدادات و بی است و انکه استانی

در

مقاله در بیان **الحمیه و دار النعلاب** و بعضی اخبار از
رویه عقد کرده اند میاید و است که درین دو علت نوع خلطی که موجب
علت است و مفسد است شو از لون جلد نشانه نمیشود که کدام
بر و طاری شده و زیرا که اگر رنگ جلد سرخ باشد دلالت بر موت
میکند و اگر چنانچه لون او سفید است بر بلغم و اگر کبود باشد دلیل
است و اگر لون جلد زرد باشد دلالت بر صفرا میکند خصوصاً اگر
درشت باشد که در آن صورت ظاهر علامات و از انکه است
قبول علاج مران و دو علت را بان معلوم می توان کرد که خون
بماند و زرد سرخ شود و در علاج می باید و الا بعد اوست طویل علاج
نخواهد یافت و فرق میان دار الحیمیه و دار النعلاب اینست که با وجود آنکه
در هر دو علت موی میریزد اما در دار الحیمیه محل موی منقبض نمیشود یعنی
پوست می اندازد مثل مار که پوست از او بر میخیزد پس ماده دار الحیمیه
باشد و در محالیه او ادویه قوی تر می باید و علاج مشبک او را فصد
و بعد از آن استعمال ادویه مفرجه بر محل رگین موی تا آنکه مواد در ریان
محال سیلان نماید و آن مثل سیر و بیا کوفته است و در تخم سیر و بیا
همین خاصیت است و خردل کوفته نیز از مفرحات قویه است و در آنکه
این علت قوی موثر است و همچنین است طلا کردن فلفل با سرکه و با
ادویه که موجب روئیدن موی میشود مخلوط با روغن زرد و تخم
بر محل علت **مقاله** در بیان **شق شق و شق** و شق

در

در

الحمیه
دار الحیمیه و دار النعلاب
شق شق و شق

در این دو غلط عارض مویست که موی دوشاخ در شش است و موی
 میان و نوک شکسته و یکدود و سبب درین علت کمال بود
 سود است و یا مویست بلغم که آن نیز حکم سودا و صفرا دارد **بیان**
 و در علاج او جمیع مستطاب نافع است و متغیبه بدان از غلط سودا و بلغم
 باید کرد و بیوست مزاج نظری یعنی خلقی و اخلاقی را از غلط باید
 این علت را اندام میکند از آن اجتناب باید نمود و جمیع اغذیه
 و ادویه را که از مریه غذا میکند نافع است و در کبکی که در مریه
 است چه مفسدی درم و اعلیٰ چه درم و در تدری آب طبع باید کرد و
 و اعلیٰ هر دو همراه شود و بکرباس صاف کرده نصف این آب در مریه
 با دام و دو مثقال غبر را در آن از ورق خط و ورق کبچ و ورق که در آن
 یک مثقال مجموع را نیم کوفته در باغ را قوی پاکیزه باقی بماند
 طبع باید کرد تا آب غائی شود و روغن بجاند و ازین روغن بوقت
 حاجت بر مناسبت موی باید مالید و یکشب صبر باید کرد و بعد از آن
 شدت روغن آس که روغن برک مورد است او را در نقویب موی
 و درازی و سیاه او تا شیر عظیم است **مقاله ۲۸ در بیان**
 و مرادیش سفید شدن مویست بزودی و قبل از وقت معنا و این
 علت کسانی را عارض میشود که بکجائی و جوان بودن گرفتار اند و
 که موی ایشان زود سفید شود از زن و مرد و موجب این بسیاری
 غم و اندوه است و هنوز ریش و موی سر را رنگ میکنند و از آن
 که از حدیث

و سیاه شدن موی

که در حدیث قدسی آمده است که بعد از هر موی که در بند سفید
 میکرد حضرت حق سبحانه را رحم زیاده میشود و مضمون آن حدیث
 اینست که خداوند تبارک و تعالی فرموده که بعثت و جلال من
 موی بند من سفید شود من او را عذاب نکند و گرفتار آن بدست
 من نخواهد که آنرا بسیار بپوشند و بهیات **بیان**
 هر گاه کسی که موی بپوشد حقا که بود بریش خود خندید و بی شک
 حدیث سفیدی در موی طبعی می باشد و غیر طبعی و آنکه طبعی است
 حکم خداوندی حاصل میشود که آن غذا مایه مویست و این رای جالینوس
 است از حکماء اطباء و یا سبب استعمال آنست برنگ موی و این رای
 و مذمب از سطواست از حکمای مشائری و اما حدیث غیر طبعی
 از لفظ بیوست می باشد و بود اسطر بیوست سفید میشود و همین نکته
 حال طبع شاهانست بعد از سیری و تراوت بسبب عطش حاصل
 از راه را و این اگر عقیب اعراض حاد و بخورد حادث میشود پس
 نیک باشد **بیان معالجات** و بیاید دانست که چیزهایی که موجب خیر
 است در سفید شدن موی استعمال اطریقیات است **نکته**
باید نمود و بخوردن عسل از زیت حلیمه برورده هر روز یکبار
 شود باها و اشکنها باید کرد که در سفید شدن موی نقویب میکند
 و ترک فو که رطبه و جماع و در آمدن حمام بسیار نیز که اینها موجب
 بشدن موی است و در علاج او یکی از اشکام قی است بعد از خوردن

سفید موی

تمام بخوردن آب رطب بود سید با سبب چنان سید چون رسد
 باغ بادویه مختصه باین خلط باشد زید سبب مجوف تراشد به جرب
 کرده که مثل او آنچه منجی بلغم است و استعمال محققات از ماکول
 و اعتدال کردن موی بقطر آن و چهار ساعت جبر باید کرد و بعد از آن
 حمام درآمده خود را و موی را باید شست و مالیدن روغن قند و
 سیاه دانه و روغن خنظل و امثال اینها موجب آنست که موی زرد
 نشود و الله اعلم **مقاله ۳۲ در بیان صلح** که مراد بآن
 ریختن موی است که بسبب او یا افراط پیوست است که بسبب آن غذایی
 خود نمی یابد و تکلل مسام است و بدین سبب ماده موی مجتمعه نشود تا موی
 متکون گردد و یا سبب آنست که مسام است که از خروج مانع است اما آنچه
 سبب پیوست است او را علاج کردن و فعلی از وجبتن مشکل است
 و اما آنچه بسبب او باشد علاج اوسعی در تحلیل است و دخول حمام
 و استعمال اشیا منبت و قویاننده موی است **مقاله ۳۳**
در بیان کلف و تنش و برش و دم میت که از امراض جلد است بیاید دانست که خود
 علل مذکوره بسبب انتفاع نایافتن در پهنای عرق لیغی است پس چون
 محقق میشود و در تحت جلد می ماند بر وجهی که لون و شکل جلد از حال
 اصلی خود میگرد و آنچه تغییر بجانب حمزه دارد آنرا عیش می نامند و آنچه
 بجانب سواد مایل است آنرا برش میگویند و آنچه میجه از سواد
 بر سطح جلد است آنرا کلف می نامند و اصحاب منش را در اکثر اوقات

لین

کشف رقی

لب می ترکد بسبب پیوست مزاج و معالج باید که در علاج مبادرت باید
 پیش آنکه در خون غلظتی ظاهر شود و خروج خون از عضو موقوف عسری
 بیدار کند و علاج او فصد است و اخراج خلط سوداوی و تعدیل مزاج عمل
 و استعمال ادویه جالیه که در تحسین لون استعمال میکنند و از جمله ادویه
 تر می است که با قندای شامی است **مقاله ۳۴ در بیان هب**
و برص ابيض و اسود بدانکه فرق میان هب و برص
 و اسود و برص ابيض و اسود اینست که هب بر ظاهر جلد است و او را
 غور در جلد نیست بخلاف برص که او را غور است و فرق دیگر آنکه
 هب از سطح عضو بلند می و بستی متمیز نیست و اگر سوزنی بخند
 خون بیرون می آید و برص بخلاف جمیع این اوصاف است و قوی
 دانه در و اقوی است که ماده را تمام ظاهر جلد دفع کرده است و مولدین
 هر دو علت ضعف قوت هاضمه است و این دو علت هرگاه که
 ممکن و مستحکم شوند غذای صالح را متبدل بلون خود میگردانند اما
 نسبت برص اسود و هب اسود مثل نسبت برص ابيض نیست
 در برص اسود تقیلس لازم است و او را قوی بامی نامند و اگر در جمیع
 یا اکثر اعضا پیدا شود مقدمه جزام است بغیر ذلالت من شده ماده
 هر دو ابيض از بلغم است و ماده هر دو اسود از سودا و علاج استفراغ
 و تغذیه بدن است از ماده موجب علت بایار ج لوغذا زیاد استعمال ادویه
 جالیه که آن نمیزند کور است در تحسین لون و تعدیل مزاج و اصلاح هضم

در بیان هب و برص

کتاب طب
مکمل
نویس

۱۱
۱۲
۱۳

لطیفه حرارت بحلیل رفته و غلیظه منجمد شده و بلغم
در قوام مشابیه آب و کیفیت و طبع او بار و طبع است
بلغمیت مشابیه سفید که اخته در قوام و لون و او ابر و الو
است و بهر دافعت که هر یک از اصناف بلغم که معدود شده
طعم حصول طعم مذکوره یا از ذات او است یا بواسطه امر
او دیگری همچنانکه در بلغم حاض سبب قلت تاثر حرارت است یا
تواند بود که بواسطه مخالطه امتزاج سودا باشد چه طعم سودا
است اما جنس سودا دو قسم است طبع و غیر طبعی اما قسم طبعی از دود
و دردی خونست و غیر طبعی خلط محرق از اخلاط اربعه حی سودای
طبعی اگر احتراق یابد هم سودا میشود و فایده سودای طبعی در بدن از
خالق سبحانه و تعالی آنست که جزوی از وی خون که غراره اعضا میشود
مختلط باشد مثل استخوان که غذا را و سودا است و دیگر آنکه خون غلیظه
است خون در عنائی و غلظت غریبه تا عند الاغته از دود نکند و در اعضا
بهمه خود که مانع می تواند گرفت چه او بمناسبت سرشیم است که خون را در مو
که هر باید اساک میکند و فایده دیگر آنکه جزوی از او از مو طحال بر فم معدیه
تا غیبه بر شست غذا باشد زیرا که طعم سودا حاض است و بگوئی
ترشی که دارد فم معدیه را عند الوصول لذتی و کز بدنی میکند و اما
است و این را در خارج نیز مثالی است و آن آنست که است

از قوام
مستخرج
مستخرج
مستخرج

